



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق  
علیه  
السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

وَأَمَّا الْحَدِيثُ

مُضَلَّلًا  
رَبِّهَا

الرُّسُلُ وَالْحَقَائِقُ وَتَوْحِيدُ الْوَالِدِ الْأَعَزِّ وَالْوَالِدَاتِ

٢

أحمد بن محمد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع)

نویسنده:

احمد فرخ فال

ناشر چاپی:

ذکری

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۵	دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدای انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جلد ۴
۱۵	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۲۰	فهرست مصالب
۲۴	فصل دوم: تعاملات انسانی
۲۴	اشاره
۲۶	بخش اول: تعاملات انبیاء (علیهم السلام)، ائمه (علیهم السلام) و اولیاء
۲۶	۲۹. تعامل حضرت یونس نبی (علیه السلام) و نتیجه آن
۲۶	اشاره
۲۷	تفسیر
۲۹	اشکال
۲۹	جواب
۳۰	جایگاه حضرت یونس نبی (علیه السلام)
۳۱	بیان صاحب تفسیر شریف «المیزان»
۳۲	معنای آیه
۳۷	گفتاری در چند فصل پیرامون داستان یونس (علیه السلام)
۳۷	۱. داستان آن جناب در قرآن کریم
۴۱	۲. داستان او از دیدگاه اهل کتاب
۴۱	اشاره
۴۴	موارد اختلاف داستان یونس (علیه السلام) نزد اهل کتاب، با ظواهر آیات قرآن کریم
۴۵	۳. ستایش یونس (علیه السلام) در قرآن کریم
۴۶	۳۰. روایات مربوط به داستان یونس نبی (علیه السلام)
۴۶	اشاره

۴۸	تفسیر
۴۸	بیان صاحب تفسیر شریف «نمونه» یونس در بوته امتحان
۵۸	۳۱. درس هائی از زندگی یونس(علیه السلام)
۵۸	۱. خاندان یونس(علیه السلام)
۶۰	۲. چگونه یونس در شکم ماهی زنده ماند؟
۶۱	۳. درس هایی بزرگ در داستانی کوچک!
۶۳	۴. پاسخ به یک سؤال
۶۴	۵. «قرعه» و مشروعیت آن در اسلام
۶۵	۳۲. تضرع و استغفار حضرت آدم(علیه السلام) در پیشگاه الهی
۶۵	اشاره
۶۵	تفسیر
۶۶	این بهشت کدام است؟
۶۸	۳۳. کار حضرت آدم(علیه السلام)، گناه بوده یا ترک اولی؟
۶۹	۳۴. درخت حرام در بهشت
۶۹	پاداش بدون عمل
۷۰	شرح لغات
۷۱	تفسیر
۷۵	شرح لغات
۷۵	تفسیر
۷۶	۳۵. کلمات استغفار چه بوده؟
۷۶	اشاره
۷۷	توبه و شرایط آن
۷۸	توبه از یک گناه و ارتکاب گناه دیگر!
۷۸	شرح لغات
۷۸	تفسیر
۸۰	بیان صاحب تفسیر شریف «المیزان»

- ۸۰ ..... مواردی در قرآن که مسأله بهشت آدم و داستان آن آمده
- ۸۳ ..... ۳۶. خلقت آدم برای بهشت یا زمین؟
- ۸۳ ..... منظور اصلی از خلقت آدم سکونت در زمین بوده!
- ۸۵ ..... ۳۷. علت بیرون شدن حضرت آدم(علیه السلام) و هوا(س) از بهشت
- ۸۵ ..... اشاره
- ۸۶ ..... مراد از عهد خدا با آدم
- ۸۸ ..... ۳۸. نتیجه توجه حضرت آدم(علیه السلام)، به عهد خدا
- ۸۸ ..... اشاره
- ۸۹ ..... نتیجه غفلت از عهد خدا
- ۹۳ ..... ۳۹. آدم و هوا و انبیاء(علیهم السلام)، و دیدن شیطان
- ۹۳ ..... آدم و همسرش، شیطان را می دیدند هم چنان که انبیاء(علیهم السلام) او را می دیدند
- ۹۵ ..... ۴۰. ذریه آدم(علیه السلام) در حکم، با آدم شریکند
- ۹۵ ..... اشاره
- ۹۶ ..... قصه اسکان آدم و همسرش در بهشت و هبوط آن ها، مثلی است برای مجسم ساختن وضع انسان
- ۹۷ ..... توبه عبد بین دو توبه خدا واقع است
- ۱۰۳ ..... ۴۱. مگر پیامبر هم گناه می کند؟
- ۱۰۳ ..... اشاره
- ۱۰۴ ..... مخالفت نهی ارشادی گناه نیست
- ۱۰۶ ..... معنی ظلم و عصیان و غوایت آدم
- ۱۰۷ ..... پس چرا آدم توبه کرد؟
- ۱۰۸ ..... ۴۲. آیا بهشت آدم، بهشت دنیایی بوده است؟
- ۱۰۸ ..... بحث روایتی؛ آیا بهشت آدم بهشت دنیایی بوده؟
- ۱۱۲ ..... ابلیس چگونه خود را به آدم و همسرش رساند؟
- ۱۱۲ ..... ۴۳. داستان حضرت آدم(علیه السلام)، به نقل تورات
- ۱۱۲ ..... اشاره
- ۱۱۹ ..... درخت نهی شده چه درختی بود؟

۱۲۱	..... روایاتی دربارهٔ قصه آدم در بهشت و هبوط او
۱۳۴	..... ۴۴. صلابت و اقتدار داود(علیه السلام) و سلیمان(علیه السلام) در تحقق حکومت الهی
۱۳۴	..... اشاره
۱۴۱	..... تفسیر
۱۴۲	..... نکته
۱۴۴	..... تفسیر
۱۴۴	..... باده‌ها در فرمان سلیمان
۱۴۹	..... ۴۵. حکومت داود(علیه السلام) و سلیمان(علیه السلام)
۱۴۹	..... تفسیر
۱۵۵	..... نکته‌ها
۱۵۵	..... ۱. رابطه دین و سیاست
۱۵۷	..... ۲. ابزار حکومت الهی
۱۵۷	..... ۳. نطق پرندگان
۱۶۰	..... ۴. روایت «نحن معاشر الانبياء لا نورث»
۱۶۷	..... تفسیر
۱۶۷	..... سلیمان در وادی مورچگان!
۱۷۱	..... ۴۶. سلیمان نبی(علیه السلام) و سخن حیوانات
۱۷۱	..... اشاره
۱۷۱	..... ۱. آگاهی سلیمان از سخن حیوانات
۱۷۲	..... ۲. سلیمان و الهام شکر پروردگار
۱۷۳	..... ۳. سلیمان و عمل صالح
۱۷۵	..... ۴۷. سلیمان نبی(علیه السلام)، هدهد و ملکه سبأ
۱۷۵	..... اشاره
۱۷۶	..... تفسیر
۱۷۶	..... داستان هدهد و ملکه سبأ
۱۸۱	..... نکته‌ها



- الف. درس های آموزنده از داستان سلیمان ..... ۱۸۱
- ب. پاسخ به چند سؤال ..... ۱۸۳
- تفسیر ..... ۱۸۵
- پادشاهان ویران گرند! ..... ۱۸۵
- نکته ها ..... ۱۹۱
۱. آداب نامه نگاری ..... ۱۹۱
۲. آیا سلیمان دعوت به تقلید کرد؟ ..... ۱۹۳
۳. اشارات پر معنی در ماجرای سلیمان ..... ۱۹۴
۴۸. سلیمان نبی(علیه السلام) با مال دنیا فریب نمی خورد ..... ۱۹۶
- اشاره ..... ۱۹۶
- تفسیر ..... ۱۹۶
- مرا با مال نفریبیدا! ..... ۱۹۶
- نکته ها ..... ۱۹۹
۴۹. تدابیر سلیمان نبی(علیه السلام) در اداره حکومت ..... ۱۹۹
- اشاره ..... ۱۹۹
- تفسیر ..... ۲۰۱
- در یک چشم بر هم زدن تخت او حاضر است! ..... ۲۰۱
- نکته ها ..... ۲۰۵
۱. پاسخ به چند سؤال: ..... ۲۰۵
- چرا سلیمان شخصا اقدام به آوردن تخت نکرد؟ ..... ۲۰۵
- چرا تخت را بدون اجازه صاحبش فرا خواند؟ ..... ۲۰۶
- عفریت چگونه توانایی بر این کار خارق العاده داشت؟ ..... ۲۰۶
۳. تفاوت «عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» و «عِلْمُ الْكِتَابِ» ..... ۲۰۸
۴. هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي ..... ۲۰۹
۵. آصف بن برخیا چگونه تخت ملکه را حاضر ساخت؟ ..... ۲۱۰
- تفسیر ..... ۲۱۲

- ۲۱۲ ..... نور ایمان در دل ملکه سبا
- ۲۱۸ ..... نکته ها
- ۲۱۸ ..... ۱. سرانجام کار ملکه سبا
- ۲۱۹ ..... ۲. یک جمع بندی کلی از سرگذشت سلیمان
- ۲۲۸ ..... ۵۰. آزمایش سخت حضرت سلیمان(علیه السلام) و حکومت گسترده او
- ۲۲۸ ..... اشاره
- ۲۲۸ ..... تفسیر
- ۲۴۰ ..... نکته ها
- ۲۴۰ ..... ۱. حقایقی که داستان سلیمان به ما می آموزد
- ۲۴۱ ..... ۵۱. سلیمان نبی(علیه السلام) در قرآن و تورات
- ۲۴۱ ..... اشاره
- ۲۴۲ ..... حشمت سلیمان و مرگ عبرت انگیز او
- ۲۵۳ ..... نکته ها
- ۲۵۳ ..... ۱. دور نمایی از زندگانی عبرت انگیز سلیمان(علیه السلام)
- ۲۵۵ ..... ۲. چرا مرگ سلیمان مدتی مکتوم ماند؟
- ۲۵۷ ..... ۳. چهره سلیمان در قرآن و تورات کنونی؟
- ۲۶۱ ..... ۴. شکرگزاران واقعی اندکند
- ۲۶۴ ..... ۵۲. مدارا کردن با مردم در تحقق حاکمیت دین و توحید
- ۲۶۴ ..... اشاره
- ۲۶۵ ..... تفسیر
- ۲۶۸ ..... بحث روایتی
- ۲۶۸ ..... روایاتی در تفسیر آیات مربوط به فرشتگان وارد بر ابراهیم(علیه السلام)، بشری و مجادله ابراهیم(علیه السلام):
- ۲۷۳ ..... روایتی در شأن نزول آیات مربوط به قصه بشری و مجادله ابراهیم(علیه السلام) و بیان ضعف آن
- ۲۷۷ ..... اشاره به این که خصوصیات روحی نیز هم چون خصوصیات جسمی قابل توارث است:
- ۲۸۰ ..... ۵۳. گفتاری در داستان بشری
- ۲۸۰ ..... بررسی مفاد آیات مبارکه ای که در سور مختلفه در این باره آمده است

- ۲۸۳ ----- بحث پیرامون داستان بشارت چند ناحیه دارد -----
- ۲۸۷ ----- ۵۴. سبب و علت مجادله ابراهیم(علیه السلام) با ملانکه -----
- ۲۸۷ ----- اشاره -----
- ۲۸۸ ----- تفسیر -----
- ۲۹۰ ----- چند نکته -----
- ۲۹۰ ----- اشاره -----
- ۲۹۰ ----- ۱. یک روایت مجعول -----
- ۲۹۳ ----- ۲. چرا ابراهیم به آزر وعده استغفار داد؟ -----
- ۲۹۵ ----- ۳. هر گونه پیوندی با دشمنان باید قطع شود -----
- ۲۹۵ ----- ۵۵. عدم سازش و ستیز انبیاء با مشرکین -----
- ۲۹۵ ----- اشاره -----
- ۲۹۶ ----- بیان صاحب تفسیر شریف «مجمع البیان» -----
- ۲۹۶ ----- اشاره -----
- ۳۰۰ ----- بیان صاحب تفسیر شریف «نمونه» -----
- ۳۰۰ ----- هرگز با بت پرستان سر سازش ندارم -----
- ۳۰۰ ----- اشاره -----
- ۳۰۱ ----- ۱. چرا سوره با فرمان «قل» (بگو) شروع شده است: -----
- ۳۰۲ ----- ۲. مگر بت پرستان منکر خدا بودند؟ -----
- ۳۰۳ ----- ۳. این تکرار برای چیست؟ -----
- ۳۰۵ ----- ۴. آیا مفهوم آیه «لَكُمْ دِينُكُمْ...» جواز بت پرستی است؟! -----
- ۳۰۶ ----- ۵. او هرگز یک لحظه با شرک سازش نکرد -----
- ۳۰۷ ----- ۵۶. نبی مکرم اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) اسوه صبر و مقاومت و جهاد -----
- ۳۰۷ ----- اشاره -----
- ۳۰۹ ----- تفسیر -----
- ۳۰۹ ----- بیان آیات شریفه مربوط به وضع اعراب از لحاظ کفر و نفاق و ایمان -----
- ۳۰۹ ----- معنای کلمه «اعراب» -----

۵۷. اینار و از خود گذشتگی نبی مکرم اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) ..... ۳۱۲
- اشاره ..... ۳۱۲
- تفسیر ..... ۳۱۳
- باخع چیست؟ ..... ۳۱۳
- دلسوزی فوق العاده رهبران الهی ..... ۳۱۴
- تفسیر ..... ۳۱۶
- نکته ها ..... ۳۲۵
۱. داستان تنزیه صحابه! ..... ۳۲۵
۲. محبت متقابل اسلامی ..... ۳۳۰
- محتوای سوره حجرات ..... ۳۳۱
- فضیلت تلاوت این سوره ..... ۳۳۳
- بحث روایتی ..... ۳۳۸
- روایاتی در باره روز شجره و تجدید بیعت مسلمانان با رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم): ..... ۳۳۸
- همه شرکت کنندگان در بیعت روز شجره به پیمان خود وفا نکردند: ..... ۳۴۰
- چند روایت در باره مراد از «كَلِمَةُ التَّقْوَى» در جمله «وَأَلْزَمَهُمُ كَلِمَةَ التَّقْوَى»: ..... ۳۴۲
۵۹. نبی مکرم اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در جنگ خیبر ..... ۳۴۳
- روایاتی راجع به ماجرای جنگ و فتح خیبر ..... ۳۴۳
- آوردن گوسفند مسموم یک یهودیه برای رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) ..... ۳۵۲
- بیان آیه ..... ۳۵۳
- اوصاف کسانی که با پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) بودند ..... ۳۵۴
- نقل و رد این که وعده مغفرت و اجر عظیم شامل همه صحابه است ..... ۳۶۰
۶۰. امام علی(علیه السلام) و صلابت و اقتدار ..... ۳۶۳
- شجاعت و دشمن شناسی امام(علیه السلام) ..... ۳۶۳
- مسئولیت فرمانداری و اخلاق اجتماعی ..... ۳۶۵
- اخلاق کارگزاران حکومتی ..... ۳۶۶
۶۱. لزوم عدم مجادله با مردم ..... ۳۶۹

- ۳۶۹ ..... اشاره
- ۳۶۹ ..... تفسیر
- ۳۷۳ ..... ۶۲. نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) با مردم مدارا می کرد
- ۳۷۳ ..... اشاره
- ۳۷۴ ..... تفسیر
- ۳۷۴ ..... معنای جمله «قُلْ أَذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ»
- ۳۷۶ ..... توضیح مراد از جمله «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يَوْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ»
- ۳۷۸ ..... عدم منافات بین این که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) رحمه للعالمین است و این که فقط برای مؤمنین رحمت است
- ۳۸۰ ..... بیان صاحب تفسیر شریف «نمونه»
- ۳۸۰ ..... شأن نزول؛ این حُسن است نه عیب!
- ۳۸۴ ..... ۶۲. ایثار و از خود گذشتگی در انجام وظائف
- ۳۸۴ ..... اشاره
- ۳۸۴ ..... تفسیر
- ۳۸۴ ..... شرح لغات
- ۳۸۴ ..... اشاره
- ۳۸۵ ..... شأن نزول
- ۳۸۶ ..... تفسیر
- ۳۸۶ ..... بیان صاحب تفسیر شریف «نمونه»
- ۳۸۶ ..... شأن نزول
- ۳۸۸ ..... تفسیر
- ۳۸۸ ..... فداکاری بزرگ در شب تاریخی هجرت
- ۳۹۰ ..... داستان لیلۃ المبیت
- ۳۹۴ ..... ۶۴. امام علی (علیه السلام) و اهمیت جهاد
- ۳۹۴ ..... اشاره
- ۳۹۷ ..... مظلومیت امام (علیه السلام)، و علل شکست کوفیان
- ۳۹۸ ..... ۶۵. پیشگویی از مصائب در کتاب امیر المؤمنین (علیه السلام)

- ۳۹۹ ..... ۶۶. تعاملات خلفاء با فاطمه زهرا(س)
- ۴۰۵ ..... ۶۷. امام حسين(عليه السلام)، اسوه مقاومت و جهاد في سبيل الله
- ۴۰۹ ..... ۶۸. خطبة امام حسين(عليه السلام)
- ۴۰۹ ..... اشاره
- ۴۱۱ ..... سخنان ابن عباس پس از شهادت امام حسين(عليه السلام)
- ۴۱۲ ..... فهرست منابع و مأخذ
- ۴۱۶ ..... درباره مرکز

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و  
اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جلد 4

مشخصات کتاب

سرشناسه: فرخ فال، احمد، 1337 -

عنوان و نام پدیدآور: دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل  
بیت عصمت و طهارت علیهم السلام / احمد فرخ فال.

مشخصات نشر: قم: ذکر، 1400.

مشخصات ظاهری: 20 ج.

شابک: دوره : 978-6319-622-28-7 ؛ ج. 1 : 978-6319-622-27-0 ؛ ج. 2 : 978-6319-622-29-4 ؛ ج. 3 : 978-6319-622-30-0 ؛ ج. 4 : 978-6319-622-31-7 ؛ ج. 5 : 978-6319-622-32-4 ؛ ج. 6 : 978-6319-622-33-1 ؛ ج. 7 : 978-6319-622-34-8 ؛ ج. 8 : 978-6319-622-35-5 ؛ ج. 9 : 978-6319-622-36-2 ؛ ج. 10 : 978-6319-622-37-9 ؛ ج. 11 : 978-6319-622-38-6 ؛ ج. 12 : 978-6319-622-39-3 ؛ ج. 13 : 978-6319-622-40-9 ؛ ج. 14 : 978-6319-622-41-6 ؛ ج. 15 : 978-6319-622-42-3 ؛ ج. 16 : 978-6319-622-43-0 ؛ ج. 17 : 978-6319-622-44-7 ؛ ج. 18 : 978-6319-622-45-4 ؛ ج. 19 : 978-6319-622-46-1 ؛ ج. 20 : 978-6319-622-47-8

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: ج. 2 - 20 (چاپ اول: 1400) (فیا).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. 1 و 2. ارتباطات الهی و عالم هستی. - ج. 3. ارتباطات و تعاملات انبیاء علیهم السلام. - ج. 4 - 6. ارتباطات و تعاملات  
انبیاء، ائمه و اولیاء علیهم السلام. - ج. 7 و 8. ارتباطات و تعاملات انسان با خداوند متعال. - ج. 9. ارتباطات و تعاملات زن و شوهر. -  
ج. 10. ارتباطات و تعاملات والدین و فرزندان. - ج. 11 و 12. ارتباطات و تعاملات بین مردم. - ج. 13. ارتباطات و تعاملات مومنین و  
منافقین. - ج. 14. ارتباطات و تعاملات مسلمان ها و مذاهب. - ج. 15. ارتباطات و تعاملات مذاهب و امام اسلامی. - ج. 16. ارتباطات  
و تعاملات مسلمان ها و کفار. - ج. 17. ارتباطات و تعاملات حکومت اسلامی و مردم. - ج. 18 و 19. ارتباطات و تعاملات بین  
حکومت ها. - ج. 20. تعاملات در حکومت حضرت مهدی (عج).

موضوع: ارتباط -- جنبه های مذهبی -- اسلام

ارتباط -- جنبه های قرآنی

Communication -- Qur'anic teaching

ارتباط -- احادیث

Communication -- Hadiths

ارتباط بین اشخاص -- جنبه های مذهبی -- اسلام

Interpersonal communication -- Religious aspects -- Islam

ارتباط بین اشخاص -- جنبه های قرآنی

Interpersonal communication -- Qur'anic teaching

ارتباط بین اشخاص -- احادیث

Interpersonal communication -- Hadiths

رده بندی کنگره: BP11/6

رده بندی دیویی: 297/045

شماره کتابشناسی ملی: 7595511

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

ص: 1

**اشاره**



بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

دائرة المعارف ارتباطات وتعاملات خدا، انسان و جهان

از دیدگاه قرآن، پیامبر (صلی الله علیه وآله) و اهل بیت (علیهم السلام)

جلد 4: ارتباطات و تعاملات انبیاء، ائمه و اولیاء (علیهم السلام)

احمد فرخ

ص: 3

\*\*\*

دائرة المعارف ارتباطات وتعاملات خدا، انسان و جهان

از دیدگاه قرآن، پیامبر (صلی الله علیه وآله) و اهل بیت (علیهم السلام)

احمد فرخ

انتشارات ذکری / قم / 1400 ش

شمارگان 1000 نسخه

شابک این جلد؛ 7-31-6319-622-978

شابک دوره؛ 7-28-6319-622-978

\*\*\*

آدرس مرکز پخش: قم، خیابان معلم، انتشارات مرکز مدیریت حوزه های علمیه

تلفن مرکز پخش: 025-37735547

\*\*\*

ص: 4

## فهرست مطالب

### فصل دوم: ارتباطات و تعاملات انسانی

- بخش اول: تعاملات انبیاء علیهم السلام، ائمه علیهم السلام و اولیاء ..... ۱۱
۲۹. تعامل حضرت یونس نبی علیه السلام و نتیجه آن ..... ۱۱
۳۰. روایات مربوط به داستان یونس نبی علیه السلام ..... ۳۱
۳۱. درس هائی از زندگی یونس علیه السلام ..... ۴۳
۳۲. تضرع و استغفار حضرت آدم علیه السلام در پیشگاه الهی ..... ۵۰
۳۳. کار حضرت آدم علیه السلام، گناه بوده یا ترك اولی؟ ..... ۵۳
۳۴. درخت حرام در بهشت ..... ۵۴

۳۵. کلمات استغفار چه بوده؟ ..... ۶۱
۳۶. خلقت آدم برای بهشت یا زمین؟ ..... ۶۸
۳۷. علت بیرون شدن حضرت آدم علیه السلام و هوا علیها السلام از بهشت ..... ۷۰
۳۸. نتیجه توجه حضرت آدم علیه السلام، به عهد خدا ..... ۷۳
۳۹. آدم و هوا و انبیاء علیهم السلام، و دیدن شیطان ..... ۷۸
۴۰. ذریه آدم علیه السلام در حکم، با آدم شریکند ..... ۸۰
۴۱. مگر پیامبر هم گناه می کند؟ ..... ۸۸
۴۲. آیا بهشت آدم، بهشت دنیایی بوده است؟ ..... ۹۳
۴۳. داستان حضرت آدم علیه السلام، به نقل تورات ..... ۹۷
۴۴. صلابت و اقتدار داود علیه السلام و سلیمان علیه السلام در تحقق حکومت الهی ..... ۱۱۹
۴۵. حکومت داود علیه السلام و سلیمان علیه السلام ..... ۱۳۴
۴۶. سلیمان نبی علیه السلام و سخن حیوانات ..... ۱۵۶
۴۷. سلیمان نبی علیه السلام، هدهد و ملکه سبأ ..... ۱۶۰
۴۸. سلیمان نبی علیه السلام با مال دنیا فریب نمی خورد ..... ۱۸۱
۴۹. تدابیر سلیمان نبی علیه السلام در اداره حکومت ..... ۱۸۴

۲۱۳.....	۵۰. آزمایش سخت حضرت سلیمان <small>علیه السلام</small> و حکومت گسترده او.....
۲۲۶.....	۵۱. سلیمان نبی <small>علیه السلام</small> در قرآن و تورات.....
۲۴۹.....	۵۲. مدارا کردن با مردم در تحقق حاکمیت دین و توحید.....
۲۶۵.....	۵۳. گفتاری در داستان بُشری.....
۲۷۲.....	۵۴. سبب و علت مجادله ابراهیم <small>علیه السلام</small> با ملائکه.....
۲۸۰.....	۵۵. عدم سازش و ستیز انبیاء با مشرکین.....
۲۹۲.....	۵۶. نبی مکرم اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small> اسوه صبر و مقاومت و جهاد.....
۲۹۷.....	۵۷. ایثار و از خود گذشتگی نبی مکرم اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small> .....
۳۰۰.....	۵۸. قاطعیت نبی مکرم اسلام و مهربانی حضرت.....
۳۲۸.....	۵۹. نبی مکرم اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small> و امیرالمؤمنین علی <small>علیه السلام</small> در جنگ خیر.....
۳۴۸.....	۶۰. امام علی <small>علیه السلام</small> و صلابت و اقتدار.....
۳۵۴.....	۶۱. لزوم عدم مجادله با مردم.....
۳۵۸.....	۶۲. نبی مکرم اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small> با مردم مدارا می کرد.....
۳۶۹.....	۶۲. ایثار و از خود گذشتگی در انجام وظائف.....
۳۷۹.....	۶۴. امام علی <small>علیه السلام</small> و اهمیت جهاد.....



۳۸۳ ..... ۶۵. پیشگوئی از مصائب در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام

۳۸۴ ..... ۶۶. تعاملات خلفاء با فاطمه زهرا علیها السلام

۳۹۰ ..... ۶۷. امام حسین علیه السلام، اسوه مقاومت و جهاد فی سبیل الله

۳۹۴ ..... ۶۸. خطبه امام حسین علیه السلام

۳۹۷ ..... فهرست منابع و مآخذ

اشاره

بخش اول: تعاملات انبیاء (علیهم السلام)، ائمه (علیهم السلام) و اولیاء

ص: 9





## بخش اول: تعاملات انبیاء (علیهم السلام)، ائمه (علیهم السلام) و اولیاء

### 29. تعامل حضرت یونس نبی (علیه السلام) و نتیجه آن

#### اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ \* فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ»؛ (1)

«وذا النون [یونس] را (به یاد آور) در آن هنگام که خشمگین (از میان قوم خود) رفت؛ و چنین می پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت؛ (اما موقعی که در کام نهنگ فرو رفت،) در آن ظلمت ها (ی متراکم) صدا زد: (خداوندا!) جز تو معبودی نیست! منزهی تو! من از ستم کاران بودم! ما دعای او را به اجابت رساندیم؛ و از آن اندوه نجاتش بخشیدیم؛ و این گونه مؤمنان را نجات می دهیم!»

ص: 11

و شرح حال یونس طبق حدیثی که از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از جمیل از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده، و حدیث بسیار مفصل است خلاصه آن با توضیح مختصری این که:

حضرت یونس مدّتی در میان قوم دعوت فرمود و ایمان نیاوردند فقط دو نفر به او ایمان آوردند یکی ملیخا بود و دیگر روییل، یکی عابد بود و دیگری عالم و چون یونس مأیوس شد از ایمان قوم در حق آن ها نفرین کرد، بر حسب تقاضای عابد و خداوند وعده فرمود که در فلان سال در فلان ماه در فلان روز عذاب نازل می کنم و نفرمود که آن ها را به عذاب هلاک می کنم، حضرت یونس خبر داد قوم را و چون باید مؤمنین قبل از نزول عذاب از میان قوم خارج شوند چنان چه انبیاء سلف خارج می شدند.

حضرت یونس با عابد از میان قوم خارج شد، ولی هنوز امر به خروج نیامده بود که مفاد «وَذَا التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا» است، و نون اسم حوت یعنی صاحب ماهی و غضب یونس از قوم بود که ایمان نیاوردند.

«فَطَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» و ظنّ در این جا به معنی یقین است، و قدر به معنی تضییق است نه به معنی قدرت، زیرا به معنی قدرت کفر است یعنی یقین داشت که ما بر او تنگ نمی گیریم و مسئولیتی در خروج ندارد و الا مسلماً اگر احتمال مسئولیت می داد خارج نمی شد و تقدیر به معنی ضیق در قرآن داریم چنان چه می فرماید:

«اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ»<sup>(1)</sup> و نیز می فرماید: «وَ، اِمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ

ص: 12

عَلَيْهِ رِزْقُهُ» (1) و چون خارج شد با عابد رسیدند به دریا کشتی عازم حرکت بود و مشحون از جمعیت که می فرماید: «إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّ الْمَسْجُونِ» تقاضا کرد که او را سوار کنند، رفت در کشتی و چون در وسط دریا رسید حوت که به زبان ما نهنگ می نامیم آمد مقابل کشتی دهن باز کرد به طرفی که یونس نشسته بود یونس به طرف دیگر نشست حوت هم آمد به آن طرف کشتیان گفت:

يك نفر آبق (فراری) در کشتی است باید او را در دهن ماهی انداخت و آلا کشتی بر می گردد و تمام هلاك می شوند. حضرت یونس فرمود: آن يك نفر من هستم اهل کشتی قبول نکردند چون آثار صلاح در او دیدند، بنا بر این شد که قرعه زند سه مرتبه قرعه زدند به نام یونس در آمد خود را انداخت یا او را انداختند در دهان نهنگ، خطاب رسید به ماهی که ما او را طعمه تو قرار ندادیم باید او را نگاهداری کنی.

«فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ» سه ظلمت بود ظلمت شب، ظلمت دریا، ظلمت شکم ماهی.

«أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» که معروف به ذکر یونسیه است و هر که بگوید از هر غم و همی که دارد نجات پیدا می کند.

«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ» (2)

«پس مستجاب کردیم دعاء او را و نجات دادیم او را از غم، و همین نحو نجات می دهیم مؤمنین را.»

«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ»؛ امر رسید به حوت آمد کنار دریا و یونس را از دهان خود

ص: 13

1- . فجر / 16.

2- . انبیاء / 88.

انداخت روی زمین در حالی که بسیار ضعیف شده بود و قدرت بر حرکت نداشت، فوراً خداوند درخت کدو خلق فرمود سایه بر بدن او انداخت، و بز کوهی مأمور شد می آمد و از پستان خود به او شیر می داد تا قوت و قدرت پیدا کرد که می فرماید:

«فَبَدَأْنَا بِإِلْعَازٍ وَأَشْيَاءَ غَمِيظٍ وَأَرْسَلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ مِّنْ ذُرِّيَّتِهِ الَّذِينَ آمَنُوا إِذْ جَاءَهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ أَشْرَاقًا. ﴿١٤٤﴾ وَجَاءَهُمْ مِنَ الْمَلَأِئِمَّةِ الْبِغْيَاءِ قَوْمٌ فَاسِقُونَ. ﴿١٤٥﴾» (1).

«وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ»؛ غم یونس این بود که مبادا مورد بی اعتنایی درگاه ربوبی شود و پس از این عنایات مشعوف شد که مورد الطاف خداوند واقع شده قیام پیدا کرد و رو به طرف قوم نمود دید تمام در ناز و نعمت هستند سبب پرسید گفتند: به هدایت آن عالم پیش از نزول بلا رفتیم در صحرا و به دستور او بچه ها را از مادرها جدا کردیم حتی بچه های حیوانات را و تضرع در پیشگاه ربوبی کردیم و بلا بر طرف شد و به کوه موصل واصل شد، قوم دور او را گرفتند و ایمان آوردند.

## اشکال

در سوره و الصافات می فرماید:

«وَأَرْسَلْنَا إِلَى مِائَةِ آلَافٍ أَوْ يَزِيدُونَ»؛ «این تردید چه معنی دارد با این که در حق خداوند تردید نیست؟»

## جواب

بعض مفسرین گفتند: او به معنی بل است یعنی بل یزیدون و بعضی گفتند: به معنی و او است یعنی و یزیدون. لکن هر دو خلاف ظاهر است و آن چه به نظر می رسد و الله العالم این که ابتدا که یونس آمد در میان قوم صد هزار بودند لکن

ص: 14

چون مدّت زیادی مکث کردند اولاد و احفاد آن ها زیاد شد بر صد هزار افزوده شد و آن ها هم ایمان آوردند.

«وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ»؛ مؤمن باید در هر شدّت و المی بیفتد در خانه خدا را رها نکند حتّی در شکم ماهی برود قادر متعال او را نجات می بخشد. (1)

### جایگاه حضرت یونس نبی (علیه السلام)

قرآن کریم نیز می فرماید:

«وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ \* إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّ الْمَشْحُونِ \* فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ \* فَالْتَمَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ \* فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ \* لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ \* فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ \* وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ \* وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ \* فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ»؛ (2) «و یونس از رسولان (ما) است! به خاطر بیاور زمانی را که به سوی کشتی پر (از جمعیت و بار) فرار کرد. و با آن ها قرعه افکند، (و قرعه به نام او افتاد و) مغلوب شد! (او را به دریا افکندند) و ماهی عظیمی او را بلعید، در حالی که مستحقّ سرزنش بود! و اگر او از تسبیح کنندگان نبود... تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند! (به هر حال ما او را رهایی بخشیدیم و) او را در یک سرزمین خشک خالی از گیاه افکندیم در حالی که بیمار بود! و بوته کدویی بر او رویاندیم (تا در سایه برگ های پهن و مرطوبش آرامش یابد)! و او را به سوی جمعیت یکصد هزار نفری- یابیش تر- فرستادیم! آن ها ایمان آوردند، از این رو تا مدّت معلومی آنان را از مواهب زندگی بهره مند ساختیم!»

ص: 15

1- . طیب، عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج 9، ص: 232.

2- . صفات/139 الی 148.

«وَإِنَّ يُوسُفَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ»؛ یعنی و یونس نیز از پیامبران بود که به سوی کشتی فرار کرد، با این که کشتی ظرفیت سوار شدن او را نداشت و «اباق» به معنای فرار کردن عبد از مولایش می باشد...

مراد از فرار کردن او به طرف کشتی این است که او از بین قوم خود بیرون آمد و از آنان اعراض کرد. و آن جناب هر چند در این عمل خود خدا را نافرمانی نکرد، و قبلاً هم خدا او را از چنین کاری نهی نکرده بود، و لیکن این عمل شباهتی تام بفرار یک خدمت گزار از خدمت مولی داشت، و به همین جهت خدای تعالی او را به کیفر این عمل بگرفت که شرح بیش تر داستانش در تفسیر آیه «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» (1) گذشت.

«فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ» کلمه «ساهم» ماضی از باب مساهمه است که به معنای قرعه کشی است. و کلمه «مدحضین» اسم مفعول از «ادحاض» است که به معنای غالب آمدن است و معنای آیه این است که: در کشتی قرعه انداختند و یونس از مغلوبین شد، و جریان بدین قرار بود که نهنگی بر سر راه کشتی در آمد و کشتی را متلاطم کرد و چون سنگین بود خطر غرق همگی را تهدید کرد، ناگزیر شدند از کسانی که در کشتی بودند شخصی را در آب بیندازند، تا نهنگ او را ببلعد، و از سر راه کشتی به کناری رود قرعه انداختند به نام یونس (علیه السلام) اصابت کرد به ناچار او را به دهان نهنگ سپردند و نهنگ آن جناب را بلعید.

«فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ».

ص: 16

ماهی او را لقمه ای کرد، در حالی که او ملامت زده بود. کلمه «التقام» به معنای ابتلاع و بلعیدن است. و کلمه «ملیم» اسم فاعل از «لام» است، که به معنای داخل شدن در ملامت است، مانند احرام که به معنای داخل شدن در حرم است، و ممکن است معنای کلمه این باشد که یونس دارای ملامت شد.

## معنای آیه

معنای این که فرمود: اگر نبود این که یونس از سحین بود تا روز بعث در شکم ماهی می ماند:

«فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» این آیه شریفه یونس را جزو تسبیح کنندگان شمرده و معلوم است مسیح کسی را گویند که مکرر و به طور دائم تسبیح می گوید به طوری که این عمل صفت وی شده باشد. از این می فهمیم که آن جناب مدتی طولانی کارش تسبیح بوده.

بعضی (1) گفته اند: «قبل از رفتن در شکم ماهی تسبیح می گفته.»

و بعضی (2) دیگر گفته اند: «در شکم ماهی، بسیار تسبیح می گفته.» عده ای دیگر گفته اند: «اصولا او بر این کار مداومت داشته، هم قبل از فرورفتن در شکم ماهی و هم بعد از آن.»

و، اما آن چه قرآن کریم از تسبیح او حکایت کرده این است که می فرماید: «فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (3) و لازمه

ص: 17

1- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 23، ص: 144.

2- . کاشانی، فتح الله بن شکرالله، منهج الصادقین، ج 8، ص: 22.

3- . «پس در ظلمت ها فریاد کرد که الها خدایی به جز ذات یکتای تو نیست تو پاک و منزهی و من از ستم کارانم.» (انبیاء / 87)



این آیه شریفه آن است که او تنها در شکم ماهی و یا هم در آن جا و هم قبلاً تسبیح می گفته. پس احتمال این که منظور تسبیح گفتن قبل از ماجرای ماهی باشد احتمال ضعیفی است که نباید آن را پذیرفت.

علاوه بر این از جمله «سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» که هم تسبیح و هم اعتراف به ظلم است (البته ظلم به آن معنایی که بعداً خواهیم گفت) استفاده می شود که منظور از تسبیح او تسبیح از معنایی است که عمل وی و رفتن از ما بین آنان دلالت بر آن دارد و آن معنا این است که اگر فرار کند دیگر دست خدا به او نمی رسد، هم چنان که جمله «فَطَرْنَا أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ»؛ «خیال کرد دست ما به او نمی رسد» بر آن دلالت دارد.

و جمله «فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ...» دلالت دارد بر این که صرفاً تسبیح او باعث نجاتش شده، و لازمه این گفتار آن است که یونس گرفتار شکم ماهی نشده باشد مگر به خاطر همین که خدا را منزله بدارد از آن معنایی که عملش حکایت از آن می کرد، و در نتیجه از آن گرفتاری که عملش باعث آن شده بود نجات یافته و به ساحت عافیت قدم بگذارد.

از این بیان روشن می شود که عنایت کلام همه در این است که بفهماند تسبیح او در شکم ماهی مایه نجاتش شد. پس از سه قولی که نقل کردیم قول وسط معقول تر و بهتر است.

بنا بر این ظاهر قضیه این است که مراد از تسبیح یونس، همین ندای او در ظلمات باشد که گفته: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» و اگر قبل از تسبیح، تهلیل (لا اله الا الله) را ذکر کرد، برای این بود که به منزله علتی باشد

برای تسبیحش، گویا فرموده: خدایا معبود به حقی که باید به سویش توجه کرد غیر از تو کسی نیست، پس تو منزهی از آن معنایی که عمل من آن را می رسانید، چون من از تو فرار کردم و از عبودیت تو اعراض نمودم و به غیر تو متوجه شدم پس اینک من متوجه تو می شوم و تو را بری و پاک می دانم از آن چه عمل حکایت از آن می کرد، حال می گویم: که غیر از تو کسی و چیزی کارساز نیست.

این بود معنای تسبیح یونس که اگر این معنا را نگفته بود، تا ابد از آن بلیه نجات نمی یافت، چون- همان طور که گفتیم- سبب نجاتش تنها و تنها همین تسبیح بود به آن معنایی که ذکر کردیم.

با این بیان روشن می شود که مراد از جمله «لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» جاوید بودن مکث آن جناب است در شکم ماهی، تا روزی که مبعوث شود و از شکم ماهی بیرون آید مانند قبر که مردم در آن دفن می شوند و مکث می کنند تا روزی که مبعوث شوند و از آن خارج گردند، هم چنان که درباره بیرون شدن همه انسان ها از زمین فرموده: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» (1).

در آیه شریفه مورد بحث هیچ دلالتی بر این نیست که یونس تا روز قیامت در شکم ماهی زنده می ماند و یا جنازه اش در شکم ماهی سالم می ماند و شکم ماهی قبل او می شد، یا به این که ماهی تا روز قیامت زنده می ماند و یا به نحوی دیگر. پس دیگر محلی برای این اختلاف باقی نمی ماند که آیا آن جناب هم چنان زنده

ص: 19

---

1- . «شما را از زمین آفریدیم و در زمین هم برمی گردانیم و در آخر بار دیگر از زمین بیرونتان می کنیم.» (طه / 55)

می ماند؟ و یا شکم ماهی قبر او می شد؟ و نیز آیا مراد از «يَوْمٌ يُبْعَثُونَ» روزی است که صور اول دمیده می شود و همه مردم می میرند؟ و یا صور دوم است که همه زنده می شوند؟ و یا آن که این عبارت کنایه است از این که مدتی طولانی در شکم ماهی می ماند؟

«فَبَيَّنَّا بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ» کلمه «نبد» به معنای دور انداختن چیزی است. کلمه «عراء» به معنای محلی روباز است، که دیوار و حایلی دیگر در آن نباشد و چیزی که انسان در زیر سایه اش قرار گیرد نداشته باشد، نه سقفی و نه خیمه ای و نه درختی.

و معنای جمله- آن طور که از سیاق برمی آید- این است که: یونس در شکم ماهی از تسبیح گویان شد و در نتیجه ما او را از شکم ماهی بیرون انداختیم و در بیرون دریا در زمینی که نه سایه داشت و نه سقف، پرت کردیم، در حالی که بیمار بود، و سایه ای هم نبود که به آن جا برود.

«وَ أُنبِئْنَا عَلَيْهِ شَ جَرَةً مِنْ يَفْطِينٍ» کلمه «یفتین» به معنای نوعی از کدو است که برگ های پهن و مدور دارد، و خدا این بوته را رویانید تا برگ هایش بر بدن او سایه بيفکند.

«وَ أَرْسَلْنَا إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» کلمه «او» در این جا به معنای تردید نیست، چون خدای تعالی در عدد آن جمعیت تردید ندارد، بلکه به معنای ترقی است، و معنا چنین است که: ما او را به رسم پیامبری به سوی مردمی فرستادیم که عددشان صد هزار و، بلکه بیش تر بود. و منظور از این مردم اهل «نینوی» است.

«فَأَمَّنُوا فَمَرَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ» یعنی این قوم به وی ایمان آوردند و ما ایشان را به

آن عذابی که قبلاً به ایشان نزدیک شده بود هلاک نکردیم، و آنان را از نعمت حیات و بقاء برخوردار کردیم که تا فرا رسیدن اجلشان زندگی کنند.

و این آیه شریفه در این اشعارش که عذاب از قوم یونس برداشته شد، اشاره دارد به آیه «فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةً آمَنَتْ فَتَنَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ» (1).

سیاق آیه مورد بحث خالی از این اشعار و، بلکه دلالت نیست که مراد از ارسال یونس در جمله «وَ أَرْسَلْنَا» این است که: آن جناب را امر فرموده که بار دیگر به سوی قومش برگردد.

و مراد از ایمان قومش در جمله «فَأَمَّنُوا...» ایمان آوردن به تصدیق او و پیروی اش می باشد بعد از ایمان آوردن به خدا و توبه کردن بعد از دیدن عذاب.

از این جا ضعف این گفتار روشن می شود که بعضی (2) به آیه شریفه و آیه قبلیش استدلال کرده اند بر این که منظور از جمله «وَ أَرْسَلْنَا» ارسال بعد از بیرون شدن از شکم ماهی است، و خلاصه یونس در آغاز مأمور شده که به سوی اهل «نینوی» که مردمی بت پرست بودند برود و یونس از آن جا که این مأموریت را سنگین دید، از خانه خود بیرون آمد، ولی مستقیم به سوی نینوی نرفت، بلکه در زمین سیر می کرد تا شاید که خدا این تکلیف را از او بردارد، و در ضمن گردش سوار کشتی شده و به داستان ماهی گرفتار گشت و بعد از آن که در بیابان افکنده شد و حالش جا آمد،

ص: 21

---

1- «هیچ قریه ای نبود که پس از آمدن عذاب ایمان بیاورد، و ایمانش سودی برایش داشته باشد، مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند، ما عذاب خوار کننده را از ایشان برداشتیم و تا مدتی معین به آنان زندگی دادیم.» (یونس / 98)

2- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 23، ص: 147.

بار دوم مأمور شد به سوی آن مردم برود و رفت، و مردم هم دعوتش را پذیرفتند، و خدا عذابی را که همواره ایشان را به آن تهدید می کرد، از ایشان برداشت.

دلیل ضعف این گفتار آن است که: سیاق (همانطور که شنیدی) دلالت دارد بر این که منظور از جمله «وَأَرْسَلْنَاهُ» ارسال دومی است و قبل از آن يك بار دیگر به سوی آن مردم ارسال شده بود. و نیز منظور از جمله «فَامَنُوا» ایمان بار دوم مردم است، بعد از ایمان و توبه و زندگی تا مدتی معین هم نتیجه ایمان بار دوم ایشان بوده نه نتیجه برطرف شدن عذاب، آری اگر بار دوم به آن رسول بزرگوار ایمان نمی آوردند، خدا رهاشان نمی کرد، هم چنان که دیدیم در نوبت اول هم وقتی عذاب را از ایشان برگردانید که ایمان آورده و توبه کردند- دقت بفرمایید.

علاوه بر این آیه شریفه «وَذَا التَّوْنِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا» (1)

و آیه شریفه «وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ» (2)

با گفتار آن مفسر هیچ سازشی ندارد و هم چنین آیه «إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، چون کشف عذاب در جایی اطلاق می شود که عذاب یا واقع شده باشد، و یا مشرف به وقوع باشد.

### گفتاری در چند فصل پیرامون داستان یونس (علیه السلام)

#### 1. داستان آن جناب در قرآن کریم

قرآن کریم از سرگذشت این پیامبر و قوم او جز قسمتی را متعرض نشده. در

ص: 22

1- «یاد آور یونس را هنگامی که از میان قوم خود غضبناک بیرون رفت.» (انبیاء / 87)

2- «مانند یونس مباش که در حال اندوه خدا را خواند.» (قلم / 48)

سوره صافات این مقدار را متعرض شده که آن جناب به سوی قومی فرستاده شد و از بین مردم فرار کرده و به کشتی سوار شد و در آخر نهنگ او را بلعید. و سپس نجات داده شده و بار دیگر به سوی آن قوم فرستاده شد و مردم به وی ایمان آوردند. اینک آیات آن سوره از نظر خواننده می گذرد.

«وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّ الْمَشْحُونِ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ فَالْتَمَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَاهِمٌ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ».

و در سوره انبیاء متعرض تسبیح گویی او در شکم ماهی شده که علت نجاتش از آن بلیه شد، می فرماید: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ» (1).

و در سوره قلم متعرض ناله اندوهگین او در شکم ماهی شده و سپس بیرون شدنش و رسیدن به مقام اجتناب را آورده، می فرماید: «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنَدَّى بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ» (2).

و در سوره یونس متعرض ایمان آوردن قوش و بر طرف شدن عذاب از ایشان

ص: 23

1- . انبیاء / 87 و 88.

2- . قلم / 49 و 50.

شده، می فرماید: «فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ» (1).

خلاصه آن چه از مجموع آیات قرآنی استفاده می شود، با کمک قرائن موجود در اطراف این داستان این است که: یونس (علیه السلام) یکی از پیامبران بوده که خدا وی را به سوی مردمی گسیل داشته که جمعیت بسیاری بوده اند، یعنی آمارشان از صد هزار نفر تجاوز می کرده و آن قوم دعوت وی را اجابت نکردند و به غیر از تکذیب عکس العملی نشان ندادند، تا آن که عذابی که یونس (علیه السلام) با آن تهدیدشان می کرد فرا رسید. و یونس (علیه السلام) خودش از میان قوم بیرون رفت.

همین که عذاب نزدیک ایشان رسید و با چشم خود آن را دیدند، همگی به خدا ایمان آورده و توبه کردند خدا هم آن عذاب را که در دنیا خوارشان می ساخت، از ایشان برداشت.

و، اما یونس (علیه السلام) وقتی خبردار شد که آن عذابی که خبر داده بود از ایشان برداشته شده، و گویا متوجه نشده که قوم او ایمان آورده و توبه کرده اند، لذا دیگر به سوی ایشان برنگشت در حالی که از آنان خشمگین و ناراحت بود. هم چنان پیش رفت، در نتیجه ظاهر حالش حال کسی بود که از خدا فرار می کند و به عنوان قهر کردن از این که چرا خدا او را نزد این مردم خوار کرد دور می شود، و نیز در حالی می رفت که گمان می کرد دست ما به او نمی رسد، پس سوار کشتی پر از جمعیت شد و رفت. در بین راه نهنگی بر سر راه کشتی آمد، چاره ای ندیدند جز این که يك نفر را نزد آن بیندازند، تا سرگرم خوردن او شود و از سر راه کشتی به کناری رود، به این منظور قرعه

ص: 24

انداختند و قرعه به نام یونس درآمد، او را در دریا انداختند، نهنگ او را بلعید و کشتی نجات یافت.

آن گاه خدای سبحان او را در شکم ماهی چند شبانه روز زنده نگه داشت، و حفظ کرد یونس (علیه السلام) فهمید که این جریان يك بلا و آزمایشی است که خدا وی را بدان مبتلا کرده و این مؤاخذه ای است از خدا در برابر رفتاری که او با قوم خود کرد، لذا از همان تاریکی شکم ماهی فریادش بلند شد به این که: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ».

خدای سبحان این ناله او را پاسخ گفت و به نهنگ دستور داد تا یونس را بالای آب و کنار دریا بیفکند. نهنگ چنین کرد. یونس وقتی به زمین افتاد مریض بود. خدای تعالی بوته کدویی بالای سرش رویانید، تا بر او سایه بیفکند. پس همین که حالش جا آمد، و مثل اولش شد خدا او را به سوی قومش فرستاد، و قوم هم دعوت او را پذیرفتند و به وی ایمان آوردند، در نتیجه با این که اجلشان رسیده بود، خداوند تا يك مدت معین عمرشان داد.

و روایاتی که از طرق امامان اهل بیت (علیهم السلام) در تفسیر این آیات وارد شده، با این که بسیار زیاد است و نیز بعضی از روایاتی که از طرق اهل سنت آمده، هر دو در این قسمت شریکند که بیش از آن چه از آیات استفاده می شود چیزی ندارند، البته با مختصر اختلافی که در بعضی از خصوصیات دارند، و ما هم به همین جهت از نقل آن ها صرف نظر کردیم، هم به دلیلی که گفتیم و هم به این دلیل که يك آن احادیث خبر واحدند و خبر واحد تنها در احکام حجت است، نه در مثال مقام ما که مقام تاریخ و سرگذشت است، علاوه بر این، وضع آن روایات طوری است



که اگر مراجعه کنی، خواهی دید نمی توان خصوصیات آن ها را به وسیله آیات قرآنی تصحیح کرد، حرف هایی دارد که قابل تصحیح نیست.

## 2. داستان او از دیدگاه اهل کتاب

### اشاره

در این فصل به سرگذشت آن جناب از دیدگاه اهل کتاب می پردازیم، داستان یونس (علیه السلام) در چند جای از عهد قدیم به عنوان "یوناه بن امتای" آمده و هم چنین در چند جا از عهد جدید آمده که در بعضی از موارد به داستان زندانی شدنش در شکم ماهی اشاره می کند. و لیکن هیچ يك از آن ها سرگذشت کامل یونس (علیه السلام) را نیاورده اند.

آلوسی در تفسیر روح المعانی در داستان یونس (علیه السلام) از دیدگاه اهل کتاب مطالبی آورده که بعضی از کتب اهل کتاب هم آن را تأیید می کند.

او نقل کرده که: خدای تعالی یونس (علیه السلام) را امر فرمود تا برای دعوت اهل «نینوی» بدانجا رود. «نینوی» یکی از شهرهای بسیار بزرگ آشور بود که در کنار دجله قرار داشت و تا آن جایی که یونس قرار داشت سه روز راه بود. علاوه بر این مردم نینوی مردمی شرور و فاسد بودند، لذا این مأموریت بر یونس گران آمد و از آن جایی که بود به سوی «ترسیس» فرار کرد که آن نیز نام یکی دیگر از شهرهای آن روز است. سپس به شهر «یافا» آمد که هم اکنون نیز «یافا» خوانده می شود، در آن جا يك کشتی آماده یافت که قصد داشت سرنشینان خود را به «ترسیس» ببرد، او هم اجرتی داد تا به «ترسیس» برود، همین که سوار بر کشتی شد و کشتی به راه افتاد بادی سخت وزیدن گرفت و امواج دریا بلند و بسیار شد و کشتی مشرف به غرق گشت.

پس ملاحان ترسیدند و مقداری از بارهای مسافری را به دریا انداختند، تا

کشتی سبک شود، در همین هنگام بود که یونس در شکم کشتی به خواب خوش رفته بود. و صدای خرنایش بلند شده بود، رئیس کشتی وقتی او را دید از در تعجب پرسید: چه خبرت هست؟ که در چنین هنگامه ای به خواب رفته ای، برخیز و معبودت را بخوان، بلکه ما را از این مهلکه نجات بخشد، و ما در این ورطه هلاک نشویم. بعضی از مسافریان به بعضی دیگر گفتند: بیاید قرعه بیندازیم تا معلوم شود این شر از جانب کیست، خود او را به دریا بیندازیم تا تنها او هلاک گردد، پس قرعه انداختند به نام یونس اصابت کرد، به او گفتند: مگر تو چه کرده ای که قرعه به نام تو درآمد و تو اهل کجایی از کجا می آیی و به کجا می روی و از چه تیره ای هستی؟ گفت: من بنده رب که اله آسمان و خالق دریا و خشکی است، هستم، آن گاه جریان خود را برای آنان نقل کرد، آن ها بسیار ترسیدند و او را توبیخ کردند که چرا فرار کردی و یک مشت مردم را در هلاکت گذاشتی؟! آن گاه گفتند: حالا به نظر شما چه کاری در حق تو بکنیم تا این دریا آرام گیرد؟

گفت: باید مرا به دریا بیندازید تا آرام گیرد، چون من می دانم تمامی ناآرامی های دریا به خاطر من است، مردم هر چه تلاش کردند تا شاید کشتی را به طرف خشکی برگردانند و بدون غرق شدن یونس از ورطه نجات یابند نشد، و ناگزیر و به اصرار خود آن جناب او را به دریا انداختند و کشتی در همان دم آرام گرفت.

خدای تعالی به نهنگی دستور داد تا یونس را ببلعد، و یونس سه روز در شکم نهنگ ماند و در همان جا نماز خواند و به درگاه پروردگار خود استغاثه کرد. پس خدای سبحان به نهنگ دستور داد تا به ساحل آید، و یونس را در خشکی بیندازد،

نهنگ چنین کرد، همین که یونس در خشکی قرار گرفت، پروردگارش فرمود: برخیز و به طرف اهل نینوی برو و در بین آنان به بانگ بلند آن چه به تو گفته ام ابلاغ کن.

یونس (علیه السلام) به طرف نینوی رفت و در بین اهلس فریاد زد: هان ای مردم! تا سه روز دیگر نینوی در زمین فرو می رود، پس جمعی از مردان آن شهر به خدا ایمان آوردند، ندا دادند که هان ای مردم، روزه بگیرید، و همگی لباس پشمینه پوشیدند، و چون خبر به پادشاه رسید، او هم از تخت سلطنت خود برخاست و جامه های سلطنتی را از خود کند و لباس کهنه ای پوشیده و روی خاکستر نشست و دستور داد منادیان ندا دهند که هیچ انسان و حیوانی طعام و شراب نخورد و به سوی پروردگار ناله و فریاد سر دهند و از شر و ظلم برگردند و چون چنین کردند، خدا هم به ایشان رحم کرد، و عذاب نازل نشد.

یونس (علیه السلام) ناراحت شد و عرضه داشت: الهی من هم از این عذاب که فرار کردم، با این که از رحمت و رأفت و صبر و تواییت تو خبر داشتم، پروردگارا پس جان مرا بگیر، که دیگر مرگ از زندگی برایم بهتر است، خدای تعالی فرمود: ای یونس آیا جدا از این کار خودت غصه دار شدی؟ عرضه داشت: آری، پروردگارا.

پس یونس از شهر خارج شد، و در مقابل شهر نشست و در آن جا برایش سایبانی درست کردند در زیر آن سایبان نشست ببیند در شهر چه می گذرد؟ پس خدای تعالی به درخت کدویی دستور داد بالای سر یونس قرار بگیر و بر او سایه بیفکند. یونس از این جریان بسیار خوشنود شد، ولی چیزی نگذشت که به کرمی دستور داد تا ریشه کدورا بنخورد و کدورا خشک کند، کرم نیز کار خود را کرد باد سموم هم

از طرفی دیگر برخاست، آفتاب هم به شدت تابید، امر بر یونس (علیه السلام) دشوار شد، به حدی که آرزوی مرگ کرد.

خدای تعالی فرمود: ای یونس جدا از خشکیدن بوته کدو ناراحت شدی؟ عرضه داشت: پروردگارا آری سخت اندوهناک شدم. فرمود: آیا از خشک شدن یک بوته کدو ناراحت شدی، با این که نه زحمت کاشتش را کشیده بودی و نه زحمت آبیاری اش را، بلکه خودش یک شبه رویید و یک شبه هم خشکید، آن گاه انتظار داری که من بر مردم نینوی آن شهر بزرگ و آن جمعیتی که بیش از دوازده ربه می شدند، ترحم نکنم؟ و با این که مردمی نادان هستند، دست چپ و راست خود را تشخیص نمی دهند، آنان را و حیوانات بسیاری را که دارند هلاک سازم؟ (1).

### موارد اختلاف داستان یونس (علیه السلام) نزد اهل کتاب، با ظواهر آیات قرآن کریم

موارد اختلافی که در این نقل با ظواهر آیات قرآن هست بر خواننده پوشیده نیست، مثل این نسبت که به آن جناب داده که از انجام رسالت الهی شانه خالی کرده و فرار کرده است، و این که از برطرف شدن عذاب از قوم ناراحت شده، با این که از ایمان و توبه آنان خبر داشته، و چنین نسبت هایی را نمی توان به انبیاء (علیهم السلام) داد.

حال اگر بگوییم نظیر این نسبت ها در قرآن کریم آمده، در آیات همین داستان در سوره صافات نسبت " اباق " (فرار) به آن جناب داده و نیز او را " مغاضب " و خشمگین خوانده، و در سوره انبیاء به وی این نسبت را داده که پنداشته خدا بر او دست نمی یابد.

ص: 29

---

1- . آلوسی، محمود بن عبدالله، تفسیر روح المعانی، ج 23، ص: 148.

در پاسخ می‌گوییم بین این نسبت‌ها و نسبتی که در کتب عهدین به آن جناب داده فرق است، آری کتب مقدسه اهل کتاب یعنی عهد قدیم و جدید سرشار از نسبت گناه و حتی گناهان کبیره و مهلکه به انبیاء(علیهم السلام) است، دیگرجا ندارد يك مفسر در این مقام برآید که نسبت معصیت را طوری توجیه کند که از معصیت بیرون شود، به خلاف قرآن کریم که ساحت انبیا را با صراحت منزه از معاصی و حتی گناهان صغیره می‌داند، و يك مفسر چاره ندارد جز این که اگر به آیه و روایتی برخورد که به وی چنین نسبتی از آن، می‌آمد، آن را توجیه کند، برای این که آیاتی که بر عصمت انبیاء(علیهم السلام) دلالت دارد، خود قرینه قطعی است بر این که ظاهر چنین آیه و روایتی مراد نیست، و باید حمل بر خلاف ظاهرش شود، و به همین جهت در معنای کلمه «اذ ابق» و نیز در معنای «مُعَاضِدٌ بِأَفْطَنِّ أَنْ لَنْ نُقَدِرَ...» بیانی آوردیم که دیدید هیچ منافاتی با عصمت انبیاء(علیهم السلام) نداشت و حاصل آن معنا این بود که گفتیم کلمات حکایت حال و ایهامی است که: فعل یونس(علیه السلام) موهم آن بود و خلاصه یونس(علیه السلام) نه از انجام مأموریت فرار کرد و نه از برطرف شدن عذاب خشمگین بود، ولی کاری کرد که آن کار ایهامی به این معانی داشت.

### 3. ستایش یونس(علیه السلام) در قرآن کریم

خدای تعالی در چند مورد از قرآن کریم یونس(علیه السلام) را ستایش کرده. و در سوره انبیا، آیه 88 او را از مؤمنین خوانده و در سوره القلم، آیه 50 فرموده: او را «اجتباء» کرده. و به خاطر دارید که گفتیم: «اجتباء» به این است که خداوند بنده ای را خالص برای خود کند و نیز او را از صالحان خوانده، و در سوره انعام، آیه 87 در زمره انبیاء

شمرده، و فرموده: که او را بر عالمیان برتری داده، و او و سایر انبیاء را به سوی صراط مستقیم هدایت کرده. (1)

### 30. روایات مربوط به داستان یونس نبی (علیه السلام)

#### اشاره

در کتاب فقیه از امام صادق (علیه السلام) روایت آورده که فرمود: هیچ قومی در میان خود قرعه نینداختند، و امر خود را به خدا واگذار نکردند، مگر آن که آن چه حق بود از قرعه بیرون آمد. و نیز فرموده: چه حکمی بالاتر از حکم قرعه و عادلانه تر از آن است؟ وقتی اشخاص امر خود را به خدا واگذارند، آیا این خدای سبحان نیست که می فرماید: «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ؟» (2).

و در کتاب بحار از کتاب بصائر نقل کرده که او به سند خود از «حبه عرنی» روایت کرده که گفت: امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: خدای تعالی ولایت مرا بر همه اهل آسمان ها و اهل زمین عرضه کرد، جمعی بدان اقرار و جمعی دیگر انکار کردند. یونس از آنان بود که انکار کرد و خدا او را به همین سبب در شکم ماهی حبس نمود، تا سرانجام اقرار نمود (3).

مؤلف: در معنای این روایت، روایات دیگری نیز هست، و مراد از این ولایت، ولایت کلی الهی است که خود امیر المؤمنین (علیه السلام) اولین کسی است از این امت که فتح باب آن کرد و آن عبارت از آن است که خدا قائم مقام بنده ای، در تدبیر امر او گردد، و در نتیجه، آن بنده جز به سوی خدا توجه نکند، و جز خواست خدا را

ص: 31

1- . طباطبائی، محمد حسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمداقرا، ج 17، ص: 248.

2- . ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص: 52، ح 175.

3- . مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 14، ص: 391، ح 10.

نخواهد و این مقام را با پیمودن طریق عبودیت به بنده می دهند، طریقی که بنده را به حدی می رساند که خالص برای خدا می شود، و به غیر از خدا، احدی از آن بنده سهم نمی برد.

و ظاهر عمل یونس (علیه السلام) ظاهری بود که مرضی خدا نبود و نمی شد آن را به اراده خدا نسبت داد، و به همین جهت خدا او را مبتلا کرد، تا به ظلمی که او به نفس خود کرد اعتراف کند آری خدای سبحان منزّه است از اراده مثل این کارها. پس بلا یا و محنت هایی که اولیای خدا بدان مبتلا می شوند، تربیتی است الهی که خدا به وسیله آن بلا یا، ایشان را تربیت می کند و به حد کمال می رساند و درجاتشان را بالا می برد، هر چند که بعضی از آن بلا یا جهات دیگر داشته باشند که بتوان آن را مؤاخذه و عقاب نامید، و این خود معروف است که گفته اند: «البلاء للولاء - بلا لازمه ولایت و دوستی است.»

مؤید این معنا حدیثی است که صاحب کتاب علل به سند خود از ابی بصیر آورده، که گفت: به امام صادق (علیه السلام) عرضه داشتم: به چه علت خدا عذاب را از قوم یونس برداشت با این که تا بالای سرشان آمد، و بر سرشان سایه افکند و این معامله را با هیچ قومی دیگر نکرد؟

در جواب فرمود: برای این که در علم خدای تعالی این معنا بود که به زودی عذاب را از آنان برمی گرداند، به خاطر این که توبه می کنند. و اگر این جریان را به

اطلاع یونس نرساند، برای این بود که یونس فارغ برای عبادت او باشد، و در شکم ماهی به مناجات با او پردازد، و در عوض مستوجب ثواب و کرامت او گردد(1). (2)

## تفسیر

### بیان صاحب تفسیر شریف «نمونه»؛ یونس در بونه امتحان

این ششمین و آخرین سرگذشت انبیاء و اقوام پیشین است که در این سوره آمده سرگذشت «یونس» و قوم توبه کارش، و جالب این که در پنج سرگذشت پیشین که از قوم «نوح» و «ابراهیم» و «موسی» و «هارون» و «الیاس» و «لوط» سخن می گفت همه به این جا منتهی می شد که این اقوام هرگز بیدار نشدند و به عذاب الهی گرفتار شدند، و خدا این پیامبران بزرگ را از میان آن ها نجات داد.

اما در این داستان پایان قضیه به عکس آن ها است، قوم کافر یونس با مشاهده نشانه ای از عذاب الهی بیدار شدند و توبه کردند، و خدا آن ها را مشمول الطاف خویش قرار داد، و از برکات مادی و معنوی بهره مند نمود، حتی یونس را به خاطر ترك اولایی که به خاطر تعجیل در مهاجرت از میان این قوم انجام داد، گرفتار مشکلات و ناراحتی کرد، و حتی در مورد او به «ابق» که معمولاً درباره بندگان فراری ذکر می شود تعبیر نمود! اشاره به این که شما مشرکان عرب، و شما انسان ها در طول تاریخ، آیا می خواهید همانند آن اقوام پنجگانه باشید یا همانند قوم یونس؟ آیا آن عاقبت شوم و دردناک را طلب می کنید، یا این پایان خیر و سعادت؟ بسته به تصمیم خود شما

ص: 33

1- ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، ص: 77.

2- طباطبائی، محمد حسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 17، ص: 248



است! به هر حال در سوره های متعددی از قرآن مجید (از جمله سوره انبیاء و یونس و سوره قلم و همین سوره صافات) از این پیامبر بزرگ و داستانش سخن به میان آمده و در هر کدام بخشی از حالات او منعکس است، و در سوره صافات بیشترین تکیه روی مسأله فرار یونس و گرفتاری و نجات او است.

نخست هم چون داستان های گذشته سخن از مقام رسالت او به میان آورده، می گوید: «یونس از رسولان خداوند بود»؛ «وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ».

یونس (علیه السلام) همانند سایر انبیاء دعوت خود را از توحید و مبارزه با بت پرستی شروع کرد، و سپس با مفاسدی که در محیط رائج بود به مبارزه پرداخت.

اما آن قوم متعصب که چشم و گوش بسته از نیاکان خود تقلید می کردند در برابر دعوت او تسلیم نشدند.

یونس (علیه السلام) هم چنان از روی دلسوزی و خیرخواهی مانند پدری مهربان آن قوم گمراه را اندرز می داد، ولی در برابر این منطق حکیمانه چیزی جز مغالطه و سفسطه از دشمنان نمی شنید.

تنها گروه اندکی که شاید از دو نفر تجاوز کردند («عابد» و «عالمی») به او ایمان آوردند.

یونس آن قدر تبلیغ کرد که تقریباً از آن ها مایوس شد، در بعضی از روایات آمده است که به پیشنهاد مرد عابد (و با ملاحظه اوضاع و احوال قوم گمراه) تصمیم گرفت به آن ها نفرین کند(1).

این برنامه تحقق یافت و یونس به آن ها نفرین کرد، به او وحی آمد که در فلان

ص: 34

---

1- . بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص: 35.

زمان عذاب الهی نازل می شود، هنگامی که موعد عذاب نزدیک شد یونس همراه مرد عابد از میان آن ها بیرون رفت در حالی که خشمگین بود، تا به ساحل دریا رسید در آن جا يك کشتی پر از جمعیت و بار را مشاهده کرد، و از آن ها خواهش نمود که او را نیز همراه خود ببرند.

این همان است که قرآن در آیه بعد به آن اشاره کرده، می گوید: «به خاطر بیاور هنگامی را که به سوی کشتی مملو از بار و جمعیت فرار کرد»؛ «إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّ الْمَشْحُونِ».

تعبیر به «ابق» از ماده «اباق» به معنی فرار کردن بنده از مولای خود، در این جا تعبیر عجیبی است، و نشان می دهد که ترك اولای بسیار کوچک تا چه حد در مورد پیامبران عالی مقام از سوی خداوند مورد سخت گیری و عتاب واقع می شود تا آن جا که پیامبرش را بنده فراری می نامد! بدون شك یونس پیامبر معصوم بود و هرگز مرتکب گناهی نشد، ولی بهتر این بود که باز هم تحمل به خرج می داد و تا آخرین لحظات قبل از نزول عذاب در میان قوم می ماند شاید بیدار می شدند.

درست است که طبق بعضی از روایات چهل سال تبلیغ کرد، ولی باز بهتر بود چند روز یا چند ساعتی هم بر آن می افزود، چون چنین نکرد تشبیه به بنده فراری شد.

به هر حال یونس سوار بر کشتی شد، طبق روایات ماهی عظیمی سر راه را بر کشتی گرفت، دهان باز کرد گویی غذایی می طلبد، سرنشینان کشتی گفتند به نظر می رسد گناه کاری در میان ما است! (که باید طعمه این ماهی شود، و چاره ای جز استفاده از قرعه نیست) در این جا قرعه افکندند قرعه به نام یونس درآمد! طبق روایتی قرعه را سه بار تکرار کردند، و هر بار به نام یونس درآمد، ناچار یونس را گرفتند

در دهان ماهی عظیم پرتاب کردند! قرآن در آیات مورد بحث با يك جمله کوتاه به این ماجرا اشاره کرده می گوید: «یونس با آن ها قرعه افکند و مغلوب شد!»؛ «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ».

«ساهم» از ماده «سهم» در اصل به معنی تیر و «ساهمه» به معنی قرعه کشی آمده است، زیرا به هنگام قرعه کشی نام ها را بر چوبه های تیر می نوشتند، و با هم مخلوط می کردند، سپس يك چوبه تیر از آن بیرون می آوردند و به نام هر کس اصابت می کرد مشمول قرعه می شد.

«مدحض» از ماده «ادحاض» به معنی باطل کردن و زائل نمودن و مغلوب کردن است، و در این جا منظور این است که قرعه به نام او اصابت کرد.

این تفسیر نیز گفته شده که دریا طوفانی شد، و بار کشتی سنگین بود و هر لحظه خطر غرق شدن سرنشینان کشتی را تهدید می کرد و چاره ای جز این نبود که برای سبک شدن کشتی بعضی از افراد را به دریا بیفکنند، و قرعه به نام یونس درآمد، او را به دریا انداختند، و درست در همین هنگام نهنگی فرا رسید و او را در کام خود فرو برد.

به هر حال قرآن می گوید: «ماهی عظیم او را بلعید در حالی که مستحق ملامت بود!»؛ «فَالْتَمَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ».

«التممه» از ماده «التقام» به معنی «بلعیدن» است.

«ملیم» در اصل از ماده «لوم» به معنی ملامت است (و هنگامی که به باب افعال می رود معنی استحقاق ملامت را می دهد).

مسلم است این ملامت و سرزنش به خاطر ارتکاب گناه کبیره یا صغیره ای

نمود، بلکه علت آن تنها ترك اولایی بود که از او سر زد، و آن عجله در ترك قوم خویش و هجرت از آنان بود.

اما خدایی که آتش را در دل آب، و شیشه را در کنار سنگ سالم نگه می دارد، به این حیوان عظیم فرمان تکوینی داد که کم ترین آزاری به بنده اش «یونس» نرساند، او باید يك دوران زندان بی سابقه را طی کند و متوجه ترك اولای خود شود و در مقام جبران بر آید.

در روایتی آمده است «اوحى الله الى الحوت لا تكسر منه عظما ولا تقطع له وصلا؛ خداوند به آن ماهی وحی فرستاد که هیچ استخوانی را از او مشکن، و هیچ پیوندی را از او قطع مکن!»، (1)

یونس خیلی زود متوجه ماجرا شد، و با تمام وجودش روبه درگاه خدا آورد، و از ترك اولی خویش استغفار کرد، و از پیشگاه مقدسش تقاضای عفو نمود.

در این جا ذکر معروف و پرمحتوایی از قول یونس نقل شده که در آیه 87 سوره انبیاء آمده، و در میان اهل عرفان به ذکر «یونسیه» معروف است: «فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»؛ «او در میان ظلمت های متراکم فریاد زد که معبودی جز تو نیست، منزهی تو، من از ظالمان و ستم کاران بودم!».

بر خویشتن ستم کردم و از درگاهت دور افتادم، و به عتاب و سرزنش تو که جهنم آتش سوزانی برای من است گرفتار شدم.

این اعتراف خالصانه و این تسبیح توأم با ندامت کار خود را کرد و همان گونه که در آیه 88 سوره انبیاء آمده «فَأَسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي

ص: 37

---

1- . فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج 26، ص: 165.

الْمُؤْمِنِينَ»؛ «ما دعای او را اجابت کردیم و از غم و اندوه نجاتش دادیم و این گونه مؤمنان را نجات می دهیم.»

اکنون ببینیم آیات مورد بحث در این زمینه چه می گوید؟ در يك جمله کوتاه می گوید: «اگر او از تسبیح کنندگان نبود...»؛ «فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ».

«مسلم تا روز قیامت در شکم ماهی باقی می ماند!»؛ «لَلَيْثِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ».

و این زندان موقت تبدیل به يك زندان دائم می شد، و آن زندان دائم مبدل به گورستان او می گشت! در این که آیا ماندن یونس در شکم ماهی تا روز رستاخیز (به فرض ترك تسبیح و توبه به درگاه الهی) به صورت زنده یا مرده بوده است بعضی از مفسران احتمالاتی ذکر کرده اند:

«نخست» این که هر دو زنده می ماندند و یونس به صورت يك زندانی تا روز قیامت در شکم ماهی محبوس بود.

«دوم» این که یونس از دنیا می رفت و ماهی به صورت قبرستان سیار او زنده می ماند! «سوم» این که یونس و ماهی هر دو می مردند و شکم ماهی قبر یونس می شد، و زمین قبر ماهی، او در دل ماهی و ماهی در دل زمین تا روز رستاخیز دفن می شدند.

آیه مورد بحث دلیل بر هیچ يك از این اقوال نمی تواند باشد، ولی آیات متعددی که می گوید در پایان دنیا همه می میرند نشان می دهد که زنده ماندن

«یونس» یا زنده ماندن ماهی تا روز قیامت ممکن نیست، لذا از میان این تفسیرهای سه گانه تفسیر سوم نزدیک تر به نظر می رسد (1).

این احتمال نیز وجود دارد که این تعبیر کنایه از مدت طولانی باشد یعنی تا مدتی طولانی در این زندان باقی می ماند، چنان که این تعبیر را در موارد مشابه آن نیز می گویند که تا قیامت باید در انتظار فلان مطلب بمانی.

ولی فراموش نکنیم که این ها همه در صورتی تحقق می یافت که او تسبیح و توبه را ترك می گفت، ولی چنین نشد او در سایه تسبیح پروردگار مشمول عفو خاصش شد.

سپس همان گونه که قرآن می گوید: «ما او را در يك سرزمین خشك و خالی از درخت و گیاه افکندیم، در حالی که بیمار بود»؛ «فَبَدَّلْنَا بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ سَقِيمٌ».

ماهی عظیم در کنار ساحل خشك و بی گیاهی آمد، و به فرمان خدا لقمه ای را که از او زیاد بود بیرون افکند، اما پیدا است این زندان عجیب سلامت جسم یونس را بر هم زده بود، بیمار و ناتوان از این زندان آزاد شد.

درست نمی دانیم یونس چه مدت در شکم ماهی بود، ولی مسلم است هر چه بود نمی توانست از عوارض آن بر کنار ماند، درست است که فرمان الهی صادر شده بود که یونس هضم و جذب بدن ماهی نشود، اما این بدان معنی نبود که آثاری از این زندان را به همراه نیاورد، لذا جمعی از مفسران نوشته اند که او به صورت

ص: 39

---

1- قابل توجه این که مفسر بزرگ مرحوم «طبرسی» که معمولاً اقوال مختلف را ذیل آیات جمع می کند در این جا تنها به همین يك احتمال قناعت می کند و می گوید: «لصار بطن الحوت قبرا له الی یوم القيامة؛ شکم ماهی تا روز قیامت قبر او می شد.»

جوجه نوزاد و ضعیف و بی بال و پر از شکم ماهی بیرون آمد، به طوری که توان حرکت نداشت.

باز در این جا لطف الهی به سراغ او آمد، چرا که بدنش بیمار و آزرده، و اندامش خسته و ناتوان بود، آفتاب ساحل او را آزار می داد، پوششی لطیف لازم بود تا بدنش در زیر آن بیارامد، قرآن در این جا می گوید: «ما کدوینی بر او رویانیدیم» تا در سایه برگ های پهن و مرطوب بیارامد؛ «وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ».

«یقطین» به طوری که بسیاری از ارباب لغت و مفسران گفته اند: هر گیاهی است که ساقه ندارد، و دارای برگ های پهن است، مانند بوته خربزه و کدو و خیار و هندوانه و امثال آن، ولی بسیاری از مفسران و روات حدیث در این جا تصریح کرده اند که منظور خصوص کدوین است (باید توجه داشت که «شجره» در لغت عرب هم به نباتاتی گفته می شود که دارای ساقه و شاخه است و هم بدون ساقه و شاخه، و به تعبیر دیگر اعم از درخت و گیاه است حتی در این جا حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل کرده اند که شخصی به آن حضرت عرض کرد:

«انك تحب القرع؟؛ شما کدو را دوست دارید؟» فرمود: «اجل هی شجرة اخی یونس؛ آری آن گیاه برادرم یونس است.» (1)

می گویند: کدوین علاوه بر این که برگ های پهن و پرآبی دارد و می توان از آن سایبان خوبی تهیه کرد مگس نیز بر برگ های آن نمی نشیند، و یونس به خاطر توقف در شکم ماهی پوست تنش آن قدر نازک و حساس شده بود که از نشستن حشرات بر

ص: 40

---

1- . حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی، روح البیان، ج 7، ص: 489.

آن رنج می برد، او اندام خود را با این کدوبن پوشانید تا هم از سوزش آفتاب در امان باشد و هم از حشرات.

شاید خداوند می خواهد درسی را که به یونس در شکم ماهی داده است، در این مرحله تکمیل کند، او باید تابش آفتاب و حرارتش را بر پوست نازک تنش احساس کند، تا در آینده در مقام رهبری برای نجات امتش از آتش سوزان جهنم تلاش و کوششش بیش تری به خرج دهد، همین مضمون در بعضی از روایات اسلامی وارد شده است (1).

«یونس» را در این جا رها می کنیم و به سراغ قومش می رویم. هنگامی که یونس با حالت خشم و غضب قوم را رها کرد، و مقدمات خشم الهی نیز بر آن ها ظاهر شد، تکان سختی خوردند و به خود آمدند، اطراف عالم و دانشمندی را که در میان آن ها بود گرفتند، و با رهبری او در مقام توبه بر آمدند.

در بعضی از روایات آمده است که آن ها دسته جمعی به سوی بیابان حرکت کردند، و بین زنان و فرزندان، و حیوانات و بچه های آن ها، جدایی افکندند، سپس گریه را سر دادند، و صدای ناله خود را بلند کردند و مخلصانه از گناهان خویش و تقصیراتی که درباره پیامبر خدا یونس داشتند توبه کردند.

در این جا پرده های عذاب کنار رفت و حادثه بر کوه ها ریخت، و جمعیت مؤمن توبه کار به لطف الهی نجات یافتند (2).

ص: 41

---

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 4، ص: 436، حدیث 116.

2- . در تفسیر «برهان» جلد 4 ص: 35 این حدیث از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است.



یونس بعد از این ماجرا به سراغ قومش آمد تا ببیند عذاب بر سر آن ها چه آورده است؟

هنگامی که آمد در تعجب فرورفت که چگونه آن ها در روز هجرتش همه بت پرست بودند، ولی اکنون همه موحد خداپرست شده اند؟

«فرستادیم»؛ «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ».

«آن ها ایمان آوردند و ما تا مدت معینی آنان را از مواهب حیات و زندگی دنیا بهره مند ساختیم»؛ «فَأَمْنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ».

البته ایمان اجمالی و توبه آن ها قبلاً بود، ولی ایمان آن ها به طور تفصیل به خدا و پیامبرش یونس و تعلیمات و دستورات او هنگامی صورت گرفت که «یونس» به میان آن ها بازگشت.

قابل توجه این که از آیات قرآن استفاده می شود که این مأموریت مجدد به سوی همان قوم پیشین بوده است، و این که بعضی آن را مأموریت جدیدی به سوی قوم تازه ای دانسته اند با ظاهر آیات سازگار نیست.

زیرا از يك سو در این جا خواندیم: «فَأَمْنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ» یعنی این قومی که یونس مأموریت هدایت آن ها را پیدا کرد ایمان آوردند و ما آن ها را تا زمان معینی بهره مند ساختیم.

و از سوی دیگر همین تعبیر در سوره یونس درباره همان قوم سابق آمده است: «فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةً آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخُرْزِيِّ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ»؛ [\(1\)](#) «چرا هیچ يك از اقوام به موقع ایمان

ص: 42

نیاوردند تا مفید به حالشان باشد، جز قوم یونس که وقتی ایمان آوردند عذاب خوارکننده را در زندگی دنیا از آن‌ها برطرف ساختیم، و تا مدت معینی آن‌ها را بهره مند نمودیم.»

ضمناً از این جا روشن می‌شود که مراد از «الی حین» (تا مدت معینی) همان پایان زندگی و اجل طبیعی آن‌ها است.

در این که چرا در آیات فوق می‌فرماید: «صد هزار نفر، یا بیش تر» و مراد از بیش تر چه اندازه است مفسران تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده‌اند.

ولی ظاهر این است که این گونه تعبیرات برای تأکید و عظمت چیزی است نه به خاطر تردید و شك گوینده (1).

### 31. درس هائی از زندگی یونس (علیه السلام)

#### 1. خاندان یونس (علیه السلام)

«یونس» فرزند «متی» که لقب او «ذو النون» (صاحب ماهی) است و این لقب به خاطر آن است که سرگذشت او با داستان ماهی چنان که گفتیم گره خورده شده است، از پیامبران معروفی است که ظاهراً بعد از موسی و هارون قدم به عرصه وجود گذاشت.

بعضی او را از اولاد «هود» و مأموریت او را هدایت باقیمانده قوم ثمود دانسته‌اند.

سرزمین ظهور او منطبق‌های از عراق به نام «نینوا» بود (2).

ص: 43

---

1- بنا بر این «او» در این جا به معنی «بل» می‌باشد.

2- «نینوا» نام چند نقطه است، نخست شهری نزدیک موصل (یا قصبه موصل) و دیگر ناحیه‌ای در اطراف کوفه در سمت کربلا، و شهری در آسیای صغیر، پایتخت مملکت «آشور» واقع در کنار دجله (دائرة المعارف دهخدا) بعضی دیگر نوشته‌اند «نینوا» بزرگ‌ترین شهرهای کشور آشور است که در کرانه شرقی دجله روبروی موصل بنا شده بود (فرهنگ قصص قرآن).

بعضی ظهور او را در حدود 825 سال قبل از میلاد حضرت مسیح (علیه السلام) نوشته اند، و هم اکنون در نزدیکی کوفه در کنار شط قبر معروفی است به نام «یونس».

در بعضی از کتب آمده او پیغمبری از بنی اسرائیل بود که بعد از سلیمان به سوی اهل نینوا مبعوث شد.

در کتاب «یونا» از کتب عهد عتیق (تورات) بحث های مشروحی درباره یونس تحت نام «یونا ابن متی» آمده است.

طبق این نقل او مأموریت داشت که به شهر بزرگ نینوا رود، و در برابر شرارت مردم قیام کند، سپس حوادث دیگری ذکر می کند که شباهت زیادی دارد با آن چه در قرآن آمده است، با این تفاوت که طبق روایات اسلامی یونس به دعوت قوم خود برخاست و وظیفه خود را در این زمینه انجام داد، و بعد از آن که قوم دعوت او را رد کردند به آن ها نفرین کرد، و از میان آن ها خارج شد و ماجرای کشتی و ماهی برای او پیش آمد، ولی تورات عبارت زنده ای دارد و تصریح می کند که او قبل از انجام مأموریت می خواست استعفا کند! لذا برخاست و فرار کرد و ماجرای کشتی و ماهی پیش آمد.

و عجب تر این که «تورات» می گوید هنگامی که خداوند عذاب را از قوم او به خاطر توبه آن ها برداشت یونس، بسیار ناراحت شد و خشمش افروخته شد! (1).

از فصول تورات استفاده می شود که یونس دو بار مأموریت پیدا کرد، در مأموریت اول خودداری نمود و به آن سرنوشت دردناک مبتلا شد، بار دوم به او

ص: 44

---

1- . تورات کتاب یونا پیغمبر فصل اول و دوم و سوم و چهارم.

مأموریت داده شد که به همان شهر «نینوا» برود مردم نینوا بیدار شدند، به خدا ایمان آوردند، و به توبه از گناهان خود پرداختند، و مشمول عفو الهی شدند و این همان عفوی بود که یونس را خوش آمد نبود! از مقایسه آن چه در قرآن و روایات اسلامی آمده با آن چه در تورات کنونی آمده است روشن می شود که تا چه حد «تورات تحریف یافته» مقام این پیامبر بزرگ را پائین آورده است، گاه نسبت عدم قبول مأموریت رسالت را به او می دهد و گاه خشمناک شدن از شمول عفو و رحمت پروردگار نسبت به يك قوم توبه کار، و این ها است که نشان می دهد تورات کنونی به هیچ وجه کتاب قابل اعتمادی نیست. به هر حال او از پیامبران بزرگی است که قرآن از او به عظمت یاد کرده است.

## 2. چگونه یونس در شکم ماهی زنده ماند؟

گفتیم دلیل روشنی در دست نیست که یونس چه مدتی در شکم ماهی ماند؟

چند ساعت، یا چند روز، و یا چند هفته، در بعضی از روایات نه ساعت، و بعضی سه روز، و بعضی بیش تر، و حتی تا چهل روز گفته اند، ولی مدرک مسلمی بر هیچ يك از این اقوال وجود ندارد، تنها در تفسیر علی بن ابراهیم در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) توقف یونس در شکم ماهی 9 ساعت ذکر شده است (1).

بعضی از مفسران اهل سنت مدت آن را يك ساعت هم ذکر کرده اند (2).

ولی هر چه باشد بدون شك این توقف يك امر عادی نیست، انسان نمی تواند

ص: 45

---

1- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج 4، ص: 436.

2- . قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ج 8، ص: 5567.

بیش از چند دقیقه در محیطی که هوا وجود ندارد زنده بماند، و اگر می بینیم جنین در شکم مادر ماه ها زنده می ماند به خاطر این است که هنوز دستگاه تنفس او به کار نیفتاده و اکسیژن لازم را تنها از طریق خون مادر دریافت می کند.

بنا بر این ماجرای یونس بدون شك يك اعجاز است، و این نخستین اعجازی نیست که در قرآن با آن روبرو می شویم، همان خدایی که ابراهیم (علیه السلام) را در دل آتش سالم نگهداشت، و موسی و بنی اسرائیل را با ایجاد جاده های خشك در وسط دریا از غرقاب نجات داد، و نوح (علیه السلام) را به وسیله کشتی ساده ای از آن طوفان عظیم و گسترده رهایی بخشید، و سالم به زمین فرود آورد، همان خداوند قدرت دارد که بنده ای از بندگان خاصش را مدتی در شکم ماهی عظیمی سالم نگهدارد.

البته وجود چنین ماهی های بزرگ در گذشته و امروز مطلب عجیبی نیست، هم اکنون، ماهی های عظیمی به نام "بالن" موجود است که بیش از 30 متر طول دارد و بزرگ ترین حیوان روی زمین است و جگر او بالغ بر يك تن می شود! در همین سوره داستان های انبیای پیشین را خواندیم که به طرز اعجاز آمیزی از چنگال بلاها رهایی یافتند و یونس آخرین آن ها در این سلسله است.

### **3. درس هایی بزرگ در داستانی كوچك!**

می دانیم طرح این سرگذشت ها در قرآن مجید همه برای هدف های تربیتی است چرا که قرآن کتاب داستان نیست کتاب انسان سازی و تربیت است.

از این سرگذشت عجیب پندهای بزرگی می توان گرفت:

الف. تخلف حتی به صورت يك "ترك اولی" از يك پیامبر بزرگ در پیشگاه خداوند مهم است و کیفر دارد.

البته چون مقام پیامبران بسیار والا است يك غفلت كوچك در مورد آن ها گناه معادل يك گناه كبیره ای كه از دیگران سر بزند می باشد، به همین دلیل دیدیم كه در این داستان خداوند او را بنده فراری نامید، و در روایات آمده بود كه سرنشینان كشتی گفتند: يك فرد عاصی در میان ما است! و سرانجام خداوند او را در زندان وحشتناکی گرفتار كرد، و بعد از توبه و بازگشت به سوی خدا از آن زندان با تنی آزرده و بیمار آزاد شد.

تا همگان بدانند تخلف از هیچ كس پذیرفته نیست، عظمت مقام پیامبران و اولیای خدا نیز به آن است كه بنده مطیع فرمان او هستند و گرنه کسی با خدا رابطه خویشاوندی ندارد، البته این نشانه عظمت مقام این پیامبر بزرگ است كه خداوند درباره او چنین سخت گیری می كند.

ب. در همین داستان (در آن قسمتی كه در سوره انبیاء آیه 87 آمده است) راه نجات مؤمنان را از غم و اندوه و گرفتاری و مشكلات همان راهی معرفی می كند كه «یونس (علیه السلام)» پیمود، و آن اعتراف به خطا در پیشگاه حق، و تسییح و تنزیه و توبه و بازگشت به سوی او است.

ج. این ماجرا نشان می دهد كه چگونه يك قوم گنه كار و مستحق عذاب می توانند در آخرین لحظات مسیر تاریخ خود را عوض كنند، و به آغوش پر مهر و رحمت الهی بازگردند و نجات یابند، مشروط بر این كه پیش از آن كه فرصت از دست رود متوجه شوند و اگر بتوانند «عالمی» را به رهبری خود برگزینند.

د: این ماجرا نشان می دهد كه ایمان به خدا و توبه از گناه علاوه بر آثار و بركات معنوی مواهب ظاهری دنیا را نیز متوجه انسان می سازد، عمران و آبادی می آفریند،

و مایه طول عمر و بهره گیری از مواهب حیات می شود، نظیر این معنی در داستان نوح (علیه السلام) نیز آمده است که شرح آن را به خواست خدا در تفسیر سوره «نوح» خواهیم خواند.

ه- قدرت خداوند آن قدر وسیع و گسترده است که چیزی در برابر آن مشکل نیست، تا آن حد که می تواند انسانی را در دهان و شکم جانور عظیم و وحشتناکی سالم نگهدارد، و سالم بیرون فرستد. این ها نشان می دهد که همه اسباب این عالم ابزار اراده او هستند و همه سر بر فرمان او دارند.

#### 4. پاسخ به يك سؤال

در این جا سؤالی مطرح می شود و آن این که: در بیان سرگذشت های اقوام دیگر در آیات قرآن آمده است که به هنگام نزول عذاب (عذاب استیصال که برای نابودی اقوام سرکش نازل می شده) توبه و انابه بی اثر بوده است، چگونه این مسأله در مورد قوم یونس استثنا پذیرفت؟ در برابر این سؤال دو پاسخ می توان گفت:

«نخست» این که عذاب هنوز نازل نشده بود تنها علائم مختصری که از قبیل هشدارها است به چشم می خورد که آن ها به موقع از این هشدارها استفاده کردند و پیش از نزول عذاب توبه نمودند و ایمان آوردند.

«دیگر» این که این عذاب "عذاب استیصال" نبوده، و از قبیل گوش مالی هایی بوده که قبل از نزول عذاب بنیان کن به اقوام مختلف می داده تا قبل از فوت فرصت بیدار شوند و راه تقوا پیش گیرند، مانند مجازاتهای مختلف قوم فرعون قبل از غرقاب.

## 5. «قرعه» و مشروعیت آن در اسلام

در روایات مربوط به قرعه و مشروعیت آن می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«ای قضیه اعدل من القرعة اذا فوض الامر الى الله عز و جل، يقول؛ «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ»؛ کدام داوری از قرعه عادلانه تر است (هنگامی که کارها به بن بست رسد) و موضوع به خدا واگذار شود، مگر خداوند (در قرآن مجید درباره یونس) نمی گوید: «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ»؛ «یونس با سرنشینان کشتی قرعه افکند، و قرعه به نام او درآمد و محکوم شد!»<sup>(1)</sup>

اشاره به این که قرعه به هنگامی که کار مشکل شود و راه حل دیگری نباشد و کار را به خدا واگذار کنند به راستی راه گشا است، چنان که در داستان یونس درست منطبق بر واقعیت شد.

این معنی در حدیث دیگری با صراحت بیش تر از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده که فرمود: «لیس من قوم تنازعوا (تقارعوا) ثم فوضوا امرهم الى الله الا خرج سهم المحق»؛<sup>(2)</sup>

هیچ قومی اقدام به قرعه (به هنگام بن بست کامل) نکردند در حالی که کار خود را به خدا واگذار کرده باشند مگر این که قرعه به واقعیت اصابت می کند و حق آشکار می شود.»

شرح بیش تر پیرامون این مسأله را در کتاب «القواعد الفقهیه» آورده ایم.<sup>(3)</sup>

ص: 49

1- . بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص: 37، حدیث 6.

2- . حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج 18، حدیث 5.

3- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 19، ص: 153.



## اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ \* فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ \* فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ \* قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ (1) «و گفتیم: ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن؛ و از (نعمتهای) آن، از هر جا می خواهید، گوارا بخورید؛ (اما) نزدیک این درخت نشوید؛ که از ستم گران خواهید شد. پس شیطان موجب لغزش آن ها از بهشت شد؛ و آنان را از آن چه در آن بودند، بیرون کرد. و (در این هنگام) به آن ها گفتیم: همگی (به زمین) فرود آید! در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود. و برای شما در زمین، تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره برداری خواهد بود. سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت؛ (و با آن ها توبه کرد.) و خداوند توبه او را پذیرفت؛ چرا که خداوند توبه پذیر و مهربان است. گفتیم: همگی از آن، فرود آید! هر گاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آن هاست، و نه غمگین شوند.»

## تفسیر

پس از آن که خداوند آدم را به علمی اختصاص داد که شایسته سجده ملائکه

ص: 50

شد به او گفت (قلنا) ای آدم تو و همسرت بهشت را محل سکونت و منزل قرار دهید و در آن جا بمانید.

این امر الهی به آدم درباره سکونت بهشت به عقیده بعضی تعبّدی و برای بیان واجب و به عقیده دیگران برای بیان اباحه و جائز بودن و غیر تعبّدی بوده است، زیرا در آن مشقت و ناراحتی نبود که تکلیف بدان، تعبّدی باشد.

و همین طور امر به این که بخورید (كُلَا) مسلماً برای اباحه است، ولی نهی از نزدیک شدن به آن درخت (لا تقرباً) بی شك تعبّدی و برای بیان حرمت آن است.

### این بهشت کدام است؟

در این که بهشت آدم کجا و چگونه بوده است اقوالی بیان شده است از این قرار:

1. ابو هاشم می گوید: این بهشت باغی از باغ های آسمان بوده و غیر از بهشت جاودان، زیرا آن بهشت موعود جاودانی و ابدی است و نیز تکلیفی در آن وجود ندارد.

2. ابو مسلم می گوید این بهشت یکی از باغ های دنیا و روی زمین بوده است و جمله «اهبطوا منها» (از آن پائین بیایید) دلالت بر این ندارد که این بهشت در آسمان بوده است، زیرا همان طور که در آیه کریمه فرموده: «اهبطوا مصرّاً» (به شهر فرود آئید) و مسلماً از آسمان فرود نیامدند.

آنان که معتقدند که این بهشت جاودانی نبوده استدلال می کنند به این که شیطان به آدم گفت «هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ»؛ [\(1\)](#) «می خواهی تو را به درختی که در

ص: 51

اثر خوردن میوه آن جاودانی خواهی شد راهنمایی و دلالت کنم.» و بدیهی است که اگر این بهشت ابدی بود آدم آن را می دانست و نیاز بدلالت شیطان نداشت.

ولی بیش تر مفسران و حسن بصری و عمرو بن عبید و واصل بن عطا و بسیاری از معتزله چون جبائی و رمانی و ابن اخشید معتقدند که این همان بهشت جاوید بوده است، زیرا از نظر ادبی «الف و لام» «الخلد» برای تعریف است و این کلمه مانند اسم خاصی برای آن بهشت شده است.

و در جواب این که اگر بهشت جاوید بود چگونه شیطان در آن میزیسته و آدم را فریب داده است می گویند ممکن است آدم صدای شیطان را از خارج بهشت شنیده باشد.

و از این که چگونه آدم از آن خارج شد در حالی که هر که داخل بهشت جاوید گردد برای همیشه در آن خواهد ماند می گویند این ماندن در صورتی است که اهل بهشت برای گرفتن پاداش زحمات خود در آن استقرار پیدا کنند، اما قبل از آن همه چیز و همه کس باید فانی شوند همان طور که قرآن می فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»؛<sup>(1)</sup> «همه چیز جز او هلاک و فانی خواهند شد.»؛ «وَكُلًّا مِنْهَا رَغَدًا» از میوه ها و نعمت های بی رنج بهشت سود ببرید و بخورید هر چه خواستید جز این که به آن درخت نزدیک نگردید یعنی به قول امام باقر از آن نخورید و برای خوردن نزدیک به آن نشوید شاهد همین معنا است که مخالفت این نهی از خوردن میوه آن درخت پدید

ص: 52

آمد نه از نزدیک شدن به آن. و با شاهد دیگر این که قرآن می گوید: «فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَّتْ لُهُمَا سَوْآتُهُمَا»؛ (1)

«از آن خوردند و عورت هایشان نمودار و آشکار شد».

### 33. کار حضرت آدم (علیه السلام)، گناه بوده یا ترک اولی؟

در این که این نهی تحریمی بوده یا تنزیهی و یا به عبارت دیگر حرام بود خوردن آن میوه و یا مکروه، اختلاف شده است.

و ما که انبیاء را از گناه چه صغیر و چه کبیر معصوم می دانیم نهی را تنزیهی دانسته و معتقدیم برای آدم بهتر بود که از میوه آن نمی خورد و با خوردنش ترک اولی مرتکب شد نه گناه.

به عقیده معتزله خوردن میوه برای آدم گناه صغیره بود که عمداً و یا سهواً و یا از روی تأویل و تفسیر (باختلاف اقوال) مرتکب آن شد.

علت این که ما می گوئیم انبیاء مرتکب گناه مطلقاً نمی شوند این است که گناهان به عقیده ما همه کبیره هستند و اگر گناهی را صغیره و کوچک می‌شمرند با مقایسه و سنجش به گناه بزرگ تر است. و مرتکب گناه مستحق سرزنش و عقاب است.

و مسأله «حبط» گناه به عقیده ما درست نیست و چون ساحت انبیاء از سرزنش و عقاب دور است پس ناچار آنان گرد هیچ گناهی نمی گردند.

بدیهی است اگر پیامبری گناه کند دیگران از پذیرفتن امر و نهی او دوری می جویند، زیرا روح انسان از کسی پذیرش دارد که در باره اش احتمال ارتکاب گناه

ص: 53

ندهد و چون هدف بعثت انبیاء نجات بشر است باید آن چه را که سبب دوری مردم از آنان می گردد مانند بیماری روحی و یا جسمی که سبب نفرت است نداشته باشند تا مردم گرد آنان جمع شده از نور هدایتشان بهره مند گردند.

### 34. درخت حرام در بهشت

#### پاداش بدون عمل

جمعی می گویند لازم نیست پاداش همیشه در برابر عمل باشد، بلکه ممکن است روی تفضّل و لطف الهی بدون سبق عمل باشد؛ بنا بر این خلقت آدم در بهشت برای همیشه مانعی ندارد.

ولی ابو القاسم بلخی این معنا را جایز نمی داند و می گوید: بنا بر این که آدم و حوّاء در بهشت مخلوق شوند آیا مکلف و موظف به تکالیف و دستوراتی بودند یا نه اگر موظف باشند چاره ای جز وجود جهان دیگر نیست تا وعده و وعید بدان و امید و بیم از آن ضامن اجراء آن دستورات و عمل بدان وظائف گردد.

و اگر مکلف نباشند معنایش آن است که خدا آن ها را یله و رها بدون فائده آفریده باشد و این محال است.

در پاسخ این استدلال باید گفت: چه مانعی دارد که خداوند مردمی را در بهشت بیافریند و آنان را به معرفت مجبور کند و به کار نیک و ترک زشتی ها وادارد و به طوری که هر گاه یتّ کار زشت کنند آنان را از آن باز دارد همان طور که خداوند، اطفال و غیر مکلفین را به بهشت داخل می کند و بدیهی است که آنان مکلف نبوده اند تا بهشت پاداششان باشد.

قرآن کریم می فرماید:

﴿فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾؛ (1)

«پس شیطان آن‌ها را لغزاند از بهشت و از آن نعمت که بودند آن‌ها را بیرون آورد و ما گفتیم پائین بروید که با هم دشمنید و تا مدتی در زمین قرارگاه و بهره دارید.»

### شرح لغات

«أَزَلَّهُمَا» (لغزاند آن‌ها را از زَلَّتْ)؛ به معنای لغزش و گناه است و با لغات «معصیت و سیئه» به یک معنی می باشد.

«اهْبِطُوا» (پائین روید)؛ از هبوط به معنای از بالا به پایین آمدن است و گاهی به معنای مکان گرفتن در جایی به کار می رود مانند آیه کریمه «اهْبِطُوا مِصْرًا» (2)

«عَدُوٌّ» (دشمن)؛ نقیض، ولیّ (دوست) و مصدرش «عداوت» است که اصل آن به معنای تجاوز می باشد.

«مُسْتَقَرٌّ» (قرارگاه)؛ و قرار همان ثبات و بقاء، ضد فرار و زوال است و استقرار بقاء بر یک حال است و در مدتی و کلمه مستقر در آیه کریمه به معنای «استقرار» و یا مکانی که در آن استقرار نمی یابند به کار رفته است.

«مَتَاعٌ»؛ آن چه از آن لذت برده می شود و تمتع به معنای تلذذ و لذت بردن است.

«حِينٍ»؛ زمان و مدت و از این کلمه در غیر این آیه شش ماه اراده شده است

ص: 55

---

1- . بقره / 36.

2- . بقره / 61.

مانند آیه کریمه: «تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»، ولی حین، همه اوقات را می گیرد اگر چه بیش تر استعمال آن در زمان زیادتر است.

## تفسیر

در این آیات، حال آدم بیان شده است: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ» یعنی شیطان آن ها را بر گناه و لغزش واداشت و نسبت این لغزاندن به شیطان از این جهت است که بدرخواست و وسوسه و اغواء او انجام شد و از بهشت و مقام و منزلت رفیع، آنان را لغزانند و مراد از شیطان همان ابلیس است.

«فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ» آن ها را از آن چه در آن بودند که همان نعمت و آسایش و یا بهشت و یا طاعت و عبادت بود، بیرون آورد و نسبت اخراج به شیطان از همان جهت است که گفتیم که او سبب این امر شد.

باید دانست اخراج آدم از بهشت و هبوط به زمین از باب عقوبت و کیفر آدم نبود، زیرا با ادله قطعی و ثابت می دانیم که بر پیامبران ارتکاب گناه و قبیح هرگز روا نیست و هر کسی که بر آن ها انجام گناه را جائز دانسته آن ها را درست نشناخته و بزرگ ترین دروغ را به خدا نسبت داده است.

بنا بر این اخراج آدم از بهشت از این جهت شد که با خوردن میوه آن درخت منهی، مصلحت تغییر یافت و حکمت و تدبیر الهی ایجاب کرد که آدم و حوا به زمین آمده و گرفتار تکلیف و مشقت گردند و لباس بهشتی، از اندام آنان گرفته شده و آن چه را که خداوند از روی تقصّل و لطف نه به عنوان پاداش و استحقاق به آن ها داده بود از آن ها بگیرد تا امتحان، شدیدتر شود همان طور که کسی را بی چیز می کند پس از آن که مدتی به او ثروت می دهد و زنده ها را میمیراند و مرد سالم را بیمار

می سازد و پس از خوشی ها، گرفتاری ها می دهد همه این ها به خاطر آزمایش درون و به دست آمدن مقدار مقاومت و نیروی صبر اشخاص است.

با توجه به این که شیطان پس از سرپیچی از سجده به آدم از بهشت اخراج شد و آدم و حوا در بهشت بودند چگونه شیطان توانست آن ها را اغوا کند؟ می گویند آدم به نزدیک درب بهشت می آمد و ابلیس از نزدیک شدن به او ممنوع نبود لذا نزدیک می آمد و با آدم سخن می گفت (ابی علی جبائی).

یا شیطان از زمین با آن ها صحبت می کرد به جملاتی که آن ها می فهمیدند و یا به صورت های دیگر که گفته شده است. به هر حال ظاهر قرآن این ست که به طور مشافهه شیطان با آدم و حوا سخن گفت و آن ها را اغوا کرد.

«قُلْنَا اهْبِطُوا...»؛ در این که چرا قرآن خطاب را به صورت جمع آورده با این که مخاطب آدم و حوا بود و جوهی گفته شده است:

1. خطاب به آدم و حوا و ابلیس متوجه است این را «زجاج» و جماعتی از مفسران اختیار کرده اند اگر چه ابلیس قبلاً خارج شده بود، ولی منافات ندارد که گفته شود به همه آن ها «بیرون روید» همان طور که می گویند همه کسانی که در زندان بودند بیرون آمدند اگر چه بعضی جلوتر و بعضی دنبال تر اخراج شده باشند. 2. آدم و حوا و ذریه و فرزندان آن ها.

3. منظور فقط آدم و حوا است و جمع آوردن آن روی عادت محاورات عربی است که اولین مرتبه جمع نزد آن ها دو است همان طور که آیه کریمه می فرماید:



«إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ»؛ (1)

«هنگامی که چریده بود در آن گوسفندان قوم و ما گواه داوری کردن و حکم ایشان بودیم».

و مراد از حکم آن‌ها (هُم - ضمیر جمع) حکم داود و سلیمان بوده و حتی کلمه «اخوة» در آیه کریمه: «فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ»؛ (2) «پس اگر باشد برای او برادری...» که بر دو برادر حمل شده است. و اگر دو برادر باشد حکم شش یک بردن مادر هست.

4. آدم و حوا و وسوسه.

5. آدم و حوا و حیوانی که شیطان به وسیله آن وسوسه کرد، ولی بدیهی است این دو وجه ضعیف است.

«بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»؛ «بعضی از شما با بعضی دیگر دشمنید»؛ یعنی آدم و فرزندانش با شیطان و نسلش دشمن هم اند.

اگر چه از طرف آدم چیزی که سبب عداوت و دشمنی شود نبود، ولی حسد و مخالفت شیطان با آدم این دشمنی را ایجاد کرد، و دشمنی آدم با ابلیس، ایمان و به عکس، دشمنی ابلیس با آدم، کفر است.

«حسن» می گوید: منظور از این آیه، دشمنی ذریه آدم با فرزندان شیطان است و بدیهی است این جمله ها برای تحذیر و بر حذر داشتن آنان است نه امر. چه خدا امر به دشمنی نمی کند و فرمان، درباره هبوط و نزول است در حالی که دشمنی نسبت به هم دارند.

و، اما بنا بر آن وجه که خطاب را متوجه آدم و حوا بدانیم، پس مراد از این

ص: 58

---

1- . انبیاء / 78.

2- . نساء / 11.

دشمنی همان ناسازگاری ذریه آن هاست که بعضی با بعضی دیگر خواهند داشت و اگر آدم و حوا مخاطب شده اند از این جهت است که آن‌ها ریشه و اصل ذریه و فرزندان خود هستند.

«وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُمْسَقًا وَ مَتَاعًا إِلَى حِينٍ»؛ «برای شما در زمین قرار و آرامشی است و از آن بهره مند می‌شوید تا زمان مرگ یا روز قیامت و یا تمام شدن عمرها (و هر فردی در آن است تا وقتی که عمرش پایان یابد).»

ابوبکر سراج می‌گوید: اگر آیه کریمه می‌فرمود «و لكم في الارض مستقر و متاع» بدون کلمه «الی حین» ممکن بود تصوّر شود که این اقامت در زمین تا بی‌نهایت ادامه دارد، ولی فرمود «الی حین» یعنی این اقامت فقط تا وقت انقطاع از آن ادامه دارد.

از نظر ادبی این دو جمله با هم فرق می‌کنند که گفته شود: «ان هذا لكم حيناً» و یا «الی حین» و فرق آن‌ها در این است که کلمه «الی» چون دلالت بر انتهاء و تمام شدن دارد پس ناچار باید آغاز و ابتداء هم داشته باشد، ولی در صورت اول این چنین نیست.

از این که خدا نسبت گناه آدم را به شیطان می‌دهد، فهمیده می‌شود که گناه بنده خواست خدا و فعل او نیست و خدا کسی را از عبادت منع نکرده و به گناه و انمیدارد، زیرا آن چه که به شیطان نسبت داده شده خدا از آن مبرا و منزّه است.

و نیز از این آیات استفاده می‌شود که وسوسه شیطان در ارتکاب گناه تأثیر بسزا دارد.

﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾؛ (1)

«پس آدم، کلماتی را از پروردگارش دریافت و خداوند توبه او را پذیرفت که خدا، توبه پذیر و مهربان ست.»

### شرح لغات

«تَلَقَّى؛ گرفت»: مصدرش تَلَقَّى (گرفتن) و اصل آن «لَقِيتَ خَيْرًا» یعنی خیر و نیکی را یافتم و «لَقِيتَ زَيْدًا خَيْرًا» (به تشدید قاف) یعنی به «زید» خیر و نیکی دادم.

«کلمات»: جمع کلمه و ریشه کلمه «کلم» است به معنای زخم و همان طور که زخم اثری است که بر زخم زنده دلالت می کند هم چنین کلمه و کلام اثری است که بر معنای منظور از آن دلالت دارد.

«التَّوَّابُ»: پذیرنده توبه و بازگشت کلمات «توبه و انابه» به يك معنا است و ضدّ توبه اصرار بر گناه است، واصل توبه، پشیمانی بر تند روی ها و بازگشت از گذشته است.

### تفسیر

﴿فَتَلَقَّى آدَمُ﴾؛ آدم روی پیروی از حق کلماتی را از پروردگارش گرفت، یعنی به سوی خدا روی آورد و خدا را با آن کلمات خواند.

قرآن برای رعایت اختصار این قسمت را حذف نموده و فقط به ذکر نتیجه اش می پردازد.

﴿فَتَابَ عَلَيْهِ﴾؛ خدا توبه آدم را پذیرفت و معلوم است که پذیرش توبه پس از آن ست که توبه ای از ناحیه آدم شده باشد.

ص: 60

بعضی از قراء «کلمات» را بضمه آخر کلمه خوانده اند و بنا بر این قرائت معنایش چنین می شود که آن کلمات، آدم را دریافت و او را نجات بخشید.

### 35. کلمات استغفار چه بوده؟

#### اشاره

1. حسن و قتاده و عکرمه و سعید بن جبیر می گویند این کلمات همان: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» (خدایا ما به خویشتن ستم کردیم) بود که در آن، اعتراف به گناه و اظهار پشیمانی نموده اند.

2. مجاهد می گوید: این کلمات: «اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ \* رَبِّ انِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فُتِّبَ عَلَيَّ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (خدایا جز تو خدایی نیست من به خود ستم کردم توبه ام را بپذیر که تو، پذیرنده توبه ها و مهربانی) بوده است. و از امام محمد باقر (علیه السلام) همین قول روایت شده است.

3. بعضی گفته اند: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» کلماتی است که آدم گفت.

4. از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده است که آدم بر عرش، اسم هایی بزرگ و گرامی دید وقتی از آن ها پرسید به او خطاب رسید این ها اسم های بزرگ ترین و با منزلت ترین مخلوقات خداست و این اسمها: «محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین» بود که آدم در پذیرش توبه و بالا رفتن مقامش بدانان توسل جست.

«فَتَابَ عَلَيْهِ...»؛ خدا توبه آدم را پذیرفت و یا او را توفیق توبه داد و به او کلماتی آموخت تا آن ها را بگوید و توبه اش پذیرفته شود.

«إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»؛ او پذیرنده توبه هاست که توبه ای را پس از توبه ای دیگر قبول می کند یا پذیرنده توبه از گناه است هر چه آن گناه بزرگ باشد و از عذاب

آن چشم می پوشد و او مهربان است و نکته کلمه «الرحیم» این است که این لطف و پذیرش توبه فقط از روی صفت رحیمیت و مهر الهی واقع می شود.

حسن بصری می گوید: خدا آدم را جز برای زندگی در زمین نیافریده بود.

بطوری که اگر این گناه را هم مرتکب نمی شد به هر حال از بهشت بیرون می آمد و در زمین زندگی می نمود، ولی دیگران معتقدند که خدا آدم را آفرید که اگر گناه کند در زمین و اگر نه در عالمی دیگر زندگی کند.

### توبه و شرایط آن

از شروط توبه پشیمانی بر گذشته از گناه است و تصمیم بر این که دیگر به آن کار زشت باز نگردد و همه مسلمانان اتفاق دارند که این نوع توبه سبب از بین رفتن عقاب و عذاب می باشد و، اما در غیر آن اختلاف نموده اند.

توبه از هر کار گناه و نافرمانی خدا، واجب است، ولی از ترك مستحبات نیز به نظر ما صحیح و معقول می باشد و معنایش این است که آن مستحب را پس از آن انجام خواهد داد و توبه پیامبران که در قرآن کریم آمده همه به این معنا بر می گردد.

از نظر ما پذیرش توبه از طرف خدا و چشم پوشی از عذاب، فقط روی لطف و مهر و تفضل الهی است نه این که بر او واجب باشد.

اما معتزله پذیرش توبه را بر خدا واجب می دانند و می گویند خدا به آن وعده داده است و هیچ گاه از وعده اش تخلف نمی کند اگر چه خود وعده اش روی تفضل باشد.

## توبه از يك گناه و ارتكاب گناه ديگر!

بیش تر متکلمان توبه از يك گناه را با ارتكاب گناه ديگر با دانستن قبح و زشتی آن صحيح و درست مي دانند و مي گویند همان طور که جائز است کسی کار حرامی را انجام ندهد در حالی که حرام ديگری را مرتكب مي شود و مي داند که حرام است هم چنین ممکن است کسی از يك گناه پشیمان شده و از آن توبه کند اگر چه گناه ديگری را به جا مي آورد.

حسن بصری مي گوید انسان هنگام ظهور علائم قیامت از توبه محجوب و محروم مي گردد، ولی بعضی گفته اند ممکن است ظهور پاره ای از علامت های قیامت سبب محرومیت گردد نه همه آنها

﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛ (1)

«گفتیم فرود آئید از آن، همگی، اگر هدایتی از من به سوی شما آید آن ها که هدایت مرا پیروی کنند نه بیمی بر آن ها است و نه آنان اندوهگین شوند.»

### شرح لغات

«هبوط»: قبلاً بیان شد و این کلمه گاهی در پائین آمدن مقام و منزلت نیز به کار مي رود.

«يَأْتِيَنَّكُمْ»: «مي آید شما را»: از «إتيان» به معنای آمدن.

### تفسیر

خداوند کیفیت پائین آمدن آدم و حوّا را به زمین بیان مي کند که به آن ها

ص: 63

خطاب شد پائین بیایید و این خطاب متوجه آدم و حوا است و یا آن‌ها و ذریه ایشان؟ قبلاً بیان شد تکرار جمله «اهبطوا» به عقیده بعضی برای این منظور است که جمله «اهبطوا» اول امر به پائین آمدن از بهشت است به آسمان دنیا و جمله «اهبطوا» دوم از آسمان دنیا به زمین و بعضی معتقدند که صرفاً برای تأکید است.

برخی دیگر معتقدند هر کدام برای بیان يك حالتی است مثلاً جمله اول: «قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» برای این است که این پائین آمدن در حال دشمنی این‌ها با یکدیگر است. و جمله دوم: «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى» الایة.

این حالت را بیان می‌کند که هبوط به خاطر ابتلاء و تکلیف آن‌ها انجام یافته است همان طور برای بیان دو حالت به کسی می‌گویند: برو به سلامت، و نیز می‌گویند: «برو با رفیق» که در این جا يك امر به رفتن است، ولی تکرار آن دو حالت را بیان می‌کند.

«فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى...»؛ «یا از من هدایتی برای شما می‌آید.» منظور از هدایت بیان و دلالت است و بعضی گفته‌اند منظور، انبیاء و پیامبران می‌باشد و بنا بر این عقیده این خطاب متوجه آدم و حوا و ذریه ایشان است و همان طور که در آیه کریمه می‌فرماید:

«فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»؛ (1)

«پس گفت به آن و به زمین برغبت یا کراهت بیایید گفتند، برغبت آمدیم.»

که در این جا کلمه «أتینا» (آمدیم) منظور این است که ما با آن چه در ما است

ص: 64

آمدیم «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ...»؛ هر کس پیروی کند از پیامبران و به دنبال راهنمایی من رود به او هول و هراسی از احوال قیامت نمی رسد و غمگین و محزون از فوت ثواب نمی شود اگر چه ممکن است به سبب حوادث دنیا غمگین شود و معلوم است که کسی از آلام و گرفتاری های دنیا مستثنی نیست.

از ذیل آیه فهمیده می شود که دلالت، ملازمه با پیروی ندارد و ممکن است دلالت باشد، اما پیروی نباشد، ولی اهتداء و هدایت یافتن همیشه در اثر پیروی و قبول است (1)

### بیان صاحب تفسیر شریف «المیزان»

### مواردی در قرآن که مسأله بهشت آدم و داستان آن آمده

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ» الخ، با این که داستان سجده کردن ملائکه برای آدم، در چند جای قرآن کریم تکرار شده، مسأله بهشت آدم، و داستان آن جز در سه جا نیامده:

اول در همین آیات مورد بحث از سوره بقره.

دوم در سوره اعراف که فرموده: «وَايَا آدَمَ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ، فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا، وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ،\* فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ، لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا، مِنْ سَوَاتِحِهِمَا وَقَالَ: مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةَ، إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَائِكَةً، أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ،\* وَقَاسَمَهُمَا: إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ،\* فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ، فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ، بَدَتْ لَهُمَا سَوَاتِحُهُمَا، وَطَفِقَا يَخْصِمَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ،

ص: 65

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 1، ص: 132



وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا: أَلَمْ أَنهَكُمَا عَن تِلْكَ الشَّجَرَةِ؟ وَأَقُلُّ لَكُمَا: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُفْمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ؟\* قَالَا: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا، وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا، وَ تَرْحَمْنَا، لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ،\* قَالَ: اهْبُطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ، وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَمَرَّرٌ، وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ\* قَالَ: فِيهَا تَحْيَوْنَ، وَ فِيهَا تَمُوتُونَ، وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ»؛(1)

«وای آدم تو و همسرت در بهشت مسکن کنید، و از آن هر قدر که می خواهید بخورید، ولی نزدیک این درخت مشوید، که در آن صورت از ستم کاران خواهید شد، پس شیطان آن دورا وسوسه کرد، تا، بلکه بتواند عیب هایی از ایشان که پوشیده بود آشکار سازد، و لذا گفت: پروردگار شما، شما را از این درخت نهی نکرده، مگر برای این که در نتیجه خوردن از آن مبدل بفرشته نشوید و یا از جاودانان در بهشت نگردید، (و اگر شما از آن بخورید، همیشه در بهشت خواهید ماند) آن گاه برای آن دو سوگند یاد کرد: که من از خیرخواهان شمایم به این وسیله و با نیرنگ های خود آن دورا به خود نزدیک کرد، تا آن که از درخت بخوردند، همین که خوردند، عییشان ظاهر شد، ناگزیر شروع کردند از برگ های بهشتی بر خود پوشیدن، و پروردگارشان ندایشان داد: که مگر به شما نگفتم: از این درخت مخورید؟ و مگر نگفتم شیطان برای شما دشمنی است آشکار؟! گفتند: پروردگارا ما به خویشان ستم کردیم، اگر ما را نبخشی و رحم نکنی، حتما از زیانکاران خواهیم شد فرمود: از بهشت پائین بروید، که بعضی بر بعضی دیگر دشمنید، و زمین تا مدتی معین (یعنی تا هنگام مرگ) جایگاه شما است\* و نیز فرمود: در همان جا زندگی کنید، و در آن جا بمیرید، و از همان جا دوباره بیرون شوید.»

سوم در سوره طه، که فرموده: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ، فَنَسِيَ، وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا\* وَإِذْ قُلْنَا: لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ، فَسَجَدُوا، إِلَّا إِبْلِيسَ، أَبَى، فَقُلْنَا يَا آدَمُ: إِنَّ هَذَا

ص: 66

عَدُوًّا لَكَ وَ لِرِزْوَانِكَ، فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى \* إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى \* وَ أَنْتَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا، وَ لَا تَصْحَى، \* فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ، قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّا يَبْلَى؟ \* فَأَكَلَا مِنْهَا، فَبَدَتْ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا، وَ طَفِقَا يَخْصِمَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ، وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى، \* ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ، فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى، \* قَالَ: اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فِيمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى، فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ، فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَى \* وَ مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي، فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا، \* وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى، قَالَ: رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى؟ وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا، \* قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا، فَنَسِيْتَهَا، وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى؛ (1) «و ما با آدم قبلاً عهدی بسته بودیم و فرمانی داده بودیم (که فریب ابلیس را نخورد)، ولی او را در آن عهد ثابت قدم و استوار نیافتیم، و چون بفرشتگان گفتیم: بر آدم سجده کنید، همه سجده کردند، جز شیطان، که سر باز زد؛ آن گاه به آدم گفتیم: که زنهار این ابلیس دشمن تو و همسر تو است، مواظب باشید، از بهشت بیرونتان نکنند، و گر نه بدبخت خواهید شد، چون در بهشت نه گرسنه می شوی، و نه برهنه، نه تشنه می شوی، و نه گرما زده، اما شیطان با همه این سفارشها در او وسوسه کرد، و گفت: ای آدم، می خواهی من تو را به درختی راهنمایی کنم، که اگر از آن بخوری، ابدیت و ملک جاودانی خواهی یافت؟ (و شیطان سرانجام کار خود را کرد)، و آدم و همسرش از آن درخت بخوردند، و عورتشان برایشان نمودار شد، پس بر آن شدند، که از برگ های بهشت عورت خود بپوشانند، و آدم ارشاد و راهنمایی پروردگارش را نافرمانی کرد، و گرفتار شد، آن گاه پروردگارش وی را برگزید و نافرمانیش را جبران نمود و هدایتش فرمود. پروردگارش دستور داد: که همگی از بهشت فرود آئید در حالی که بعضی دشمن بعضی دیگر باشید پس هر هدایتی که از طرف

ص: 67

من به سوی شما آمد، و خواهد هم آمد، در آن هنگام هر کس هدایت مرا پیروی کند، گمراه و بدبخت نمی شود، و هر کس از یاد من اعراض کند، زندگی سختی خواهد داشت، علاوه بر این که روز قیامت کور محشورش خواهیم نمود، و چون بگوید: پروردگارا من که بینا بودم، چرا کور محشورم کردی؟ در جوابش خواهد فرمود: همان طور که آیات من بسویت آمد، و تو عمداً آن را فراموش کردی، امروز هم ما تو را فراموش کردیم.»

سیاق این سه دسته آیات، و مخصوصاً آیه ای که در صدر داستان قرار گرفته، و می فرماید:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» این معنا را دست می دهد: که آدم در اصل، و در آغاز برای این خلق شده بود، که در زمین زندگی کند، و نیز در زمین بمیرد، و اگر خدای تعالی او را (چند روزی) در بهشت منزل داد، برای این بود که امتحان خود را بدهند، و در نتیجه آن نافرمانی عورتشان هویدا بگردد، تا بعد از آن به زمین هبوط کنند.

### 36. خلقت آدم برای بهشت یا زمین؟

#### منظور اصلی از خلقت آدم سکونت در زمین بوده!

از سیاق آیه سوره «طه» که می فرماید: «فَقُلْنَا يَا آدَمُ» و سوره اعراف که می فرماید: «وَايَا آدَمُ اسْكُنْ»، که داستان بهشت را با داستان سجده ملائکه به صورت يك داستان و متصل به هم آورده، و کوتاه سخن، آن که این سیاق به خوبی می رساند که منظور اصلی از خلقت آدم این بوده که در زمین سکونت کند، چیزی که هست راه زمینی شدن آدم همین بوده که نخست در بهشت منزل گیرد، و برتریش

بر ملائکه، و لیاقتش برای خلافت اثبات شود، و سپس ملائکه مأمور به سجده برای او شوند، و آن گاه در بهشت منزلش دهند، و از نزدیکی به آن درخت نهیش کنند، و او (بتحریک شیطان) از آن بخورد، و در نتیجه عورتش و نیز از همسرش ظاهر گردد، و در آخر به زمین هبوط کنند.

و از این ریخت و سیاق به خوبی بر می آید: که آخرین عامل و علتی که باعث زمینی شدن آن دو شد، همان مسأله ظاهر شدن عیب آن دو بود، و عیب نامبرده هم به قرینه ای که فرموده: (بر آن شدند که از برگ های بهشت بر خود بپوشانند) الخ، همان عورت آن دو بوده، و معلوم است که این دو عضو، مظهر همه تمایلات حیوانی است، چون مستلزم غذا خوردن، و نمو نیز هستند.

پس ابلیس هم جز این همی و هدفی نداشته، که (به هر وسیله شده) عیب آن دو را ظاهر سازد، گو این که خلقت بشری، و زمینی آدم و همسرش، تمام شده بود، و بعد از آن خدا آن دو را داخل بهشت کرد، ولی مدت زیادی در این بین فاصله نشد، و خلاصه آن قدر به آن دو مهلت ندادند، که در همین زمین متوجه عیب خود شوند، و نیز به سائر لوازم حیاة دنیوی و احتیاجات آن پی ببرند.

بلکه بلا فاصله آن دو را داخل بهشت کردند، و وقتی داخل کردند که هنوز روح ملکوتی و ادراکی که از عالم ارواح و فرشتگان داشتند، بزندگی دنیا آلوده نشده بود، به دلیل این که فرمود:

«لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا»؛ «تا ظاهر شود از آن دو آن چه پوشانده شده بود از آنان» و فرمود:

«لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا كَانَ وُورِيَ عَنْهُمَا؛ تا ظاهر شود از آن دو آن چه بر آن دو

پوشیده بود»، پس معلوم می شود، پوشیدگی عیب های آن دو موقتی بوده، و يك دفعه صورت گرفته، چون در زندگی زمینی ممکن نیست برای مدتی طولانی این عیب پوشیده بماند، (و جان کلام و آن چه از آیات نامبرده بر می آید این است که وقتی خلقت آدم و حوا در زمین تمام شد، بلا فاصله، و قبل از این که متوجه شوند، عیب هاشان پوشیده شده، داخل بهشت شده اند).

پس ظهور عیب در زندگی زمینی، و به وسیله خوردن از آن درخت، یکی از قضاهاى حتمی خدا بوده، که باید می شد، و لذا فرمود: «زنهار که ابلیس شما را از بهشت بیرون نکند، که بدبخت می شوید»، و نیز فرمود: «آدم و همسرش را از آن وضعی که داشتند بیرون کرد»، و نیز خدای تعالی خطیئه آنان را بعد از آن که توبه کردند بیامرزید، و در عین حال به بهشتشان برگردانید، بلکه به سوی دنیا هبوطشان داد، تا در آن جا زندگی کنند.

و اگر محکومیت زندگی کردن در زمین، با خوردن از درخت و هویدا گشتن عیب، قضایی حتمی نبود، و نیز برگشتن به بهشت محال نبود، باید بعد از توبه و نادیده گرفتن خطیئه به بهشت برگردند، (برای این که توبه آثار خطیئه را از بین می برد).

### 37. علت بیرون شدن حضرت آدم (علیه السلام) و هوا (س) از بهشت

#### اشاره

پس معلوم می شود علت بیرون شدن از بهشت، و زمینی شدن آدم آن خطیئه نبوده، بلکه علت این بوده که به وسیله آن خطیئه عیب آن دو ظاهر گشته، و این به وسیله وسوسه شیطان لعین صورت گرفته است.

در سوره طه در صدر قصه فرموده: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»؛ «ما قبلاً با آدم عهدی بسته بودیم، اما او فراموشش کرد»، و باید دید این عهد چه بوده؟ آیا همان فرمان نزدیک نشدن به درخت بوده، که فرمود: «لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ، فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ؟» و یا اعلام دشمنی ابلیس با آدم و همسرش بوده، که فرمود: «إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِزَوْجِكَ؟»، و یا عهد نامبرده به معنای میثاق عمومی است که از همه انسان ها عموماً، و از انبیاء خصوصاً، و بوجهی مؤکدتر و غلیظ گرفته.

احتمال اولی صحیح نیست، زیرا آیه شریفه: «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ،... وَ قَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ، إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَائِكَةً، أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ،\* وَ آيَةُ بَعْدِهَا، وَ قَاسَمَهُمَا: إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ»، تصریح دارد: بر این که آدم در حین خوردن از درخت، نه تنها نهی خدا را فراموش نکرده بود، بلکه کاملاً بیاد آن بود، چیزی که هست ابلیس با فلسفه چینی خود نهی خدا را برای آدم توجیه کرد، که منظور این بوده، که جزء فرشتگان و از خالدين در بهشت نشوی، در حالی که در آیه مورد بحث درباره عهدی که مورد گفتگو است، فرموده: آدم آن را فراموش کرد.

و، اما احتمال دوم (که بگوئیم منظور از عهد، همان تهدیدی است که خدای تعالی کرد، و ایشان را از پیروی ابلیس زنهار داد)، هر چند که احتمال بعیدی نیست، و لکن ظواهر آیات با آن نمیسازد، چون از ظاهر آیه نامبرده بر می آید که منظور از آن زنهار، تهدید خصوص آدم است.

علاوه بر این که زنهاری که از شر ابلیس دادند، بهر دوی آنان دادند، نه تنها به آدم، و، اما فراموشی را تنها به آدم نسبت داد، و نیز در ذیل آیات نامبرده در سوره طه،

که مطابق صدر آن هاست، عهد با معنای میثاق کلی مناسبت دارد، نه عهد به معنای زنهار از ابلیس، چه خدای تعالی می فرماید: «فَأَمَّا يَا تَبِئِكُمْ مَنِ هُدَى، فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى، وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا، وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»، (1)

و تطبیق این آیات، با آیات مورد بحث، اقتضاء می کند که جمله: «وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا»، (2) در مقابل نسیان عهد در آیات مورد بحث قرار گیرد، و معلوم است که اگر با آن تطبیق شود آن وقت با عهد به معنای میثاق بر ربوبیت خدا، و عبودیت آدم، مناسب تر است، تا آن که با عهد به معنای تحذیر و زنهار از ابلیس تطبیق گردد.

چون بین اعراض از یاد خدا، و پیروی ابلیس از نظر مفهوم مناسبت زیادی نیست، به خلاف میثاق بر ربوبیت، که به آن مناسب تر است، چون میثاق بر ربوبیت به این معنا است، که آدمی فراموش نکند، که ربی، یعنی مالکی مدبر دارد، و یا بگو انسان تا ابد، و در هیچ حالی فراموش نکند، که مملوك طلق خداست، و خود مالک هیچ چیز برای خود نیست، نه نفعی، و نه ضرری، نه مرگی و نه حیاتی، و نه نشوری، و یا بگو: نه ذاتا مالک چیزی است، و نه وصفا، و نه فعلا.

و معلوم است آن خطیئه ای که در مقابل این میثاق قرار می گیرد، این است که آدمی از مقام پروردگارش غفلت بورزد، و با سرگرم شدن به خود، و یا هر چیزی که او را به خود سرگرم می کند، از قبیل زخارف حیاة دنیای فانی، و پوسنده، مقام پروردگارش را از یاد برد.

ص: 72

---

1- . طه / 124.

2- . طه / 124.

## اشاره

ولکن اگر آدمی در زندگی دنیا با اختلاف جهات، و تشتت اطراف، و انحاء آن، و این که این زندگی را تنها به نیکان اختصاص نداده اند، بلکه مؤمن و کافر در آن مشترکند، در نظر بگیریم، خواهیم دید که این زندگی بحسب حقیقت و باطن، و از نظر علم به خدای تعالی، و جهل به او، مختلف است، آن کس که عارف به مقام پروردگار خویش است، وقتی خود را با زندگی دنیا که همه رقم کدورتها، و انواع ناملايمات و گرفتاري ها دارد، مقایسه کند، و در نظر بگیرد: که این زندگی آمیخته ای از مرگ و حیات، و سلامتی و بیماری، و فقر و توانگری، و راحت و تعب، و وجدان و فقدان است، و نیز در نظر بگیرد: که همه این دنیا چه آن مقدارش که در خود انسان است، و چه آن ها که در خارج از ذات آدمی است، مملوک پروردگار اوست، و هیچ موجودی از این دنیا استقلال در خودش و در هیچ چیز ندارد، بلکه همه از آن کسی است که نزد وی بغیر از حسن و بهاء و جمال و خیر آن هم به آن معنایی از جمال و خیر که لایق عزت و جلال او باشد وجود ندارد، و از ناحیه او به جز جمیل و خیر صادر نمی شود آن وقت می فهمد که هیچ چیزی در عالم مکروه نیست، تا از آن بدش آید، و هیچ مخوفی نیست، تا از آن بترسد، و هیچ مهیبی نیست، تا از آن به دلهره بیفتد، و هیچ محذوری نیست تا از آن بر حذر شود.

بلکه با چنین نظر و دیدی، می بیند که آن چه هست، همه حسن و زیبایی و محبوب است، مگر آن چیزهایی که پروردگارش به او دستور داده باشد که مکروه و دشمن بدارد، تازه همان چیزها را هم باز به خاطر امر خدا مکروه و دشمن می دارد، و یا محبوب قرار می دهد، و از آن لذت برده و به امر آن ابتهاج بخرج می دهد، و



خلاصه چنین کسی غیر از پروردگارش دیگر هیچ هم و غمی ندارد، و به هیچ چیز دیگر نمی پردازد.

و همه این ها برای این است که چنین کسی همه عالم را ملك طلق پروردگار خود می بیند، و برای احدی غیر خدا بهره و نصیبی از هیچ ناحیه عالم قائل نیست، چنین کسی چه کار دارد به این که مالك امر، چه تصرفاتی در ملك خود می کند؟ چرا زنده می کند؟ و یا می میراند؟ و چرا نفع می رساند؟ و یا ضرر؟ و هم چنین در هیچ حادثه ای که او به وجود می آورد، چون و چرا نمی کند.

این است آن زندگی طیب، و پاکی که هیچ شقاوتی در آن نیست، نوری است که آمیخته با ظلمت نیست، سروری است که غم با آن نیست، وجدانی است که فقدی با آن جمع نمی شود، غنائی است که با هیچ قسم فقری آمیخته نمی گردد، همه این ها موهبت هایی است که با ایمان به خدای سبحان دست می دهد.

### **نتیجه غفلت از عهد خدا**

در مقابل این زندگی، يك قسم زندگی دیگر هست، و آن زندگی کسی است که به مقام پروردگار خود جاهل است، چون این بی نوا با انقطاع از پروردگار خود چشمش به هیچ چیز از خودش و از خارج خودش نمی افتد، مگر آن که آن را مستقل بالذات، و مضر و یا نافع، خیر و یا شر بالذات می بیند، و در نتیجه در سر تا سر زندگی میانه ترس از آن چه می رسد، و حذر از آن چه از آن پرهیز می کند، و اندوه از آن چه از دست می دهد، و حسرت از آن چه از او کم می شود، از مال و جاه و فرزندان و یاران، و سایر آن چه محبوب او است، و بدان تکیه و اعتماد دارد، و در زندگی خود مؤثر می داند غوطه ور است.

او مانند دوزخیان، که هر وقت پوست بدنشان بسوزد، پوستی دیگر بر تن آنان می کنند، هر گاه با يك ناملایمی خوبگیرد، و با تلخی آن عادت کند، با ناملایم تازه تری و سوزنده تری روبرو می شود، تا عذاب را با ذائقه قلبش بچشد، و دلش همواره دچار اضطراب و پریشانی باشد، و جانش همواره چون شمع بسوزد، و آب بشود، و سینه اش همواره تنگ و بی حوصله باشد، گویی می خواهد به آسمان بالا رود، آری خداوند این چنین پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی آورند مسلط می کند، «كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (1).

حال که این معنا روشن شد، خواننده عزیز متوجه شد: که بازگشت این دو امر، یعنی فراموش کردن میثاق، و شقاوت در زندگی دنیا، به يك امر است، و شقاوت دنیوی از فروغ فراموشی میثاق است.

و این همان نکته ایست که خدای سبحان می فرماید: «فَأَمَّا يَا تَيْنِكُمْ مِّنِّي هُدًى، فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْتَقِي، وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا، وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (2).

بدان اشاره نموده است، چون خطاب را در آن متوجه عموم بشر و اهل دنیا کرده.

و آن گاه در سوره مورد بحث، به جای آن بیان، این طور فرموده: «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ «کسی که هدایت مرا پیروی کند، نه خوفی بر آنان خواهد بود، و نه اندوهناک می شوند.» (3)

از همین جا می تواند حدس بزند که شجره نامبرده درختی بوده که نزدیکی بدان مستلزم تعب و بدبختی در زندگی دنیا بوده، و آن شقاء این است که انسان در

ص: 75

---

1- . انعام / 125.

2- . طه / 124.

3- . بقره / 38.

دنیا پروردگار خود را فراموش کند، و از مقام او غفلت بورزد، و گویا آدم نمی خواست میانه آن درخت، و میثاقی که از او گرفته بودند، جمع کند، هم آن را داشته باشد، و هم این را، ولی نتوانست، و نتیجه اش فراموشی آن میثاق و وقوع در تعب زندگی دنیا شد، و در آخر، این خسارت را با توبه خود جبران نمود.

«وَكَلَّا مِنْهَا رَعْدًا»؛ کلمه (رغد) به معنای گوارایی و خوشی زندگی است، وقتی می گویند (أرغد القوم مواشیهم)، معنایش این است که این مردم حیوانات خود را رها کردند، تا هر جور خود می خواهند بچرند، و وقتی می گویند: (قوم رغد) و یا (نساء رغد)، معنایش (قومی و یا زنانی مرفه و دارای عیشی گوارا) می باشد.

«وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»؛ و گویا نهی در این جمله، نهی از خوردن میوه آن درخت بوده، نه خود درخت، و اگر از آن تعبیر کرده به این که (نزدیک آن درخت مشوید)، برای این بوده که شدت نهی، و مبالغه در تأکید را برساند، به شهادت این که فرمود: «همین که از آن درخت چشیدند، عیب هاشان بر ملا شد»<sup>(1)</sup> و فرمود «همین که از آن خوردند» و گر نه آیه «فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا»؛<sup>(2)</sup>

صریح در این است که منظور از نزدیک نشدن به آن، خوردن آن است، و مخالفتی هم که نتیجه اش بر ملا شدن عیب ها شد، همان خوردن بود، نه نزدیکی.

«فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ» کلمه ظالمین اسم فاعل از ظلم است، نه ظلمت، که بعضی از مفسرین احتمالش را داده اند، چون خود آدم و همسرش در آیه: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا، وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا»، اعتراف به ظلم خود کرده اند.

ص: 76

---

1- . اعراف / 22.

2- . طه / 121.

چیزی که هست خدای تعالی این تعبیر را در سوره «طه» مبدل به تعبیر شقاوت کرده در این جافرموده: «فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ»، و در آن جا فرموده «فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى»، و شقاء به معنای تعب است، هم چنان که خود قرآن آن را تفسیر نموده، و تفصیل داده به این که «إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا، وَلَا تَعْرَى، وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصَدِّحُ»،<sup>(1)</sup> که ترجمه اش گذشت از این جا به خوبی روشن می گردد که ویال ظلم نامبرده همان واقع شدن در تعب زندگی در دنیا، از گرسنگی، و تشنگی، و عریانی، و خستگی بوده، و بنا بر این ظلم آدم و همسرش، ظلم بنفس خود بوده، نه نافرمانی خدا، چون اصطلاحاً وقتی این کلمه گفته می شود، معصیت و نافرمانی و ظلم به خدای سبحان بذهن می رسد.

در نتیجه این نیز روشن می گردد، که پس نهی نامبرده یعنی (نزدیک این درخت مشوید) نهی تنزیهی، و ارشادی، و خلاصه خیرخواهانه بوده، نه نهی مولوی، که تا نافرمانیش عذاب داشته باشد، (مثل این که شما بفرزند خود بگویید) پا برهنه راه مرو، چون ممکن است میخ پای تو را سوراخ کند)، و مخالفت چنین نهی را معصیت نمی گویند.

پس آدم و همسرش بنفس خود ظلم کردند، و خود را از بهشت محروم ساختند، نه این که نافرمانی خدا را کرده، و به اصطلاح گناهی مرتکب شده باشند.

از این هم که بگذریم، اگر نهی خدا، تکلیفی و مولوی بود، باید بعد از آن که مرتکبش توبه کرد، و توبه اش قبول هم شد، کیفرش نیز برداشته شود، و ما می بینیم در مورد آدم این کیفر برداشته نشد، چون توبه کردند، و توبه شان هم قبول شد، ولی

ص: 77

به بهشت برنگشتند، و وضعی را که در آن جا داشتند به دست نیاوردند، و اگر نهی و تکلیف خدا ارشادی نبود، باید غیر از اثر وضعی و تکوینی، اثر دیگری شرعی نداشته باشد، چون توبه اثر شرعی گناه را از بین می برد، و باید در مورد آدم و همسرش نیز اثر شرعی گناه را از بین می برد، و دوباره به بهشت بر می گشتند، و مقام قرب را به دست می آوردند، ولی نیاوردند، پس می فهمیم که نهی خدا مولوی نبوده، تنها ارشاد آدم، و خیر خواهی او بوده، و انشاء الله بعدا تتمه ای برای این بحث خواهد آمد.

### 39. آدم و هوا و انبیاء (علیهم السلام)، و دیدن شیطان

#### آدم و همسرش، شیطان را می دیدند هم چنان که انبیاء (علیهم السلام) او را می دیدند

«فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ»؛ ظاهر از این جمله، مانند نظائرش، این است که شیطان آدم را گول زد، و هر چند که این عبارت بیش از این دلالت ندارد، که گول زدن آدمش مانند گول زدن ما فرزندان آدم از راه القاء وسوسه در قلب بوده، بدون این که خودش را به طرف نشان دهد، هم چنان که ما را هم گول می زند، و ما تا کنون خود او را ندیده ایم.

لکن از امثال آیه: «فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِزَوْجِكَ»، که خداوند با کلمه «هذا» اشاره به شیطان کرده، فهمیده می شود که خدا وی را به آدم و همسرش نشان داده بود، و معرفی کرده بود، معرفی به شخص او، و عین او، نه معرفی به وصف او، و هم چنین آیه «يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ»، که حکایت کلام شیطان است، که قرآن کریم آن را به صورت حکایت خطاب آورده، و این دلالت دارد بر

این که گوینده آن که شیطان است، در برابر آدم ایستاده، و با او صحبت می کرده، و خلاصه، سخن، سخن کسی است که شنونده او را می دیده.

و هم چنین آیه «وَقَاسَمَهُمَا: إِنِّي لَكُما لَمِنَ النَّاصِحِينَ»؛<sup>(1)</sup>

که در سوره اعراف است، چون قسم خوردن از کسی تصوّر دارد که دیده شود.

و هم چنین آیه «وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا: أَلَمْ أَنهَكُمَا عَن تِلْكَ الشَّجَرَةِ؟ وَأَقْلَلُ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُما عَدُوٌّ مُّبِينٌ؟» که آن نیز دلالت دارد بر این که شیطان برای آدم و همسرش دیده می شد، و او را می دیده اند، و اگر حال آن دو نیز نسبت بشیطان، مثل حال ما بوده، که او را نمی بینیم، و تنها وسوسه اش بما می رسد، می توانستند بگویند: ما که شیطانی ندیدیم، و خیال کردیم این وسوسه ها از افکار خودمان بوده، و هیچ احتمال ندادیم که از ناحیه او باشد، و ما هیچ قصد مخالفت با سفارشی که در خصوص هوشیاری از وسوسه شیطان کردی نداشتیم.

و سخن کوتاه این که آدم و همسرش شیطان را می دیدند، و او را می شناختند، هم چنان که انبیاء با این که بعصمت خدایی معصومند، او را می دیدند و هنگامی که می خواست متعرض ایشان بشود، می شناختند، هم چنان که روایات وارده درباره نوح، و ابراهیم و موسی، و عیسی، و یحیی، و ایوب، و اسماعیل، و محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)، بر این معنا دلالت دارد.

و هم چنین ظاهر آیات این داستان، از قبیل آیه «ما نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَن هَذِهِ الشَّجَرَةِ» که به روشنی می رساند شیطان با آن دو تن در برابر درخت نامبرده ایستاده بود، و قبلاً خود را به بهشت در انداخته، و طرح دوستی با آن دو ریخته، و با وسوسه

ص: 79

خود فریشتان داده، و اگر بگویی شیطان که داخل بهشت نمی شود؟ در پاسخ می گوئیم: این اشکال وقتی وارد است که بهشت مورد بحث، بهشت خلد باشد، و چنین نبوده، بلکه این جریان در بهشتی دیگر صورت گرفته، به دلیل این که همگی آن ها از آن بهشت بیرون شدند، و اگر بهشت خلد بود، با بیرون شدن نمی ساخت.

و، اما این خطاب که خدای تعالی بابلوس کرد که: «فَاهْبِطْ مِنْهَا، فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا، فَاخْرُجْ»؛ «از این بهشت فرود آی، که در این جا نمی توانی تکبر کنی، پس از آن بیرون شو.»<sup>(1)</sup> که به ظاهر فرمان بیرون شدن ابلیس از بهشت است، ممکن است بگوئیم: مراد از آن بیرون شدنش از میانه ملائکه، و یا از آسمان، و مقام قرب و تشریف است.

«وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»؛ از ظاهر سیاق بر می آید که خطاب در این آیه متوجه آدم و همسرش و ابلیس همگی است، ولی در سوره اعراف خطاب را متوجه خصوص ابلیس کرد، و فرمود: «فَاهْبِطْ مِنْهَا، فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا»<sup>(2)</sup> و این از آن جهت است که در حقیقت خطاب در آیه مورد بحث، نظیر جمع بین دو خطاب است، تا آن چه خدا قضائش را رانده حکایت کند، مانند عداوت میانه ابلیس ملعون، و آن دو و ذریه آنان، و نیز مانند زندگی کردن آدمیان در زمین، و مردنشان در همان جا، و مبعوث شدنشان از آن جا.

#### 40. ذریه آدم (علیه السلام) در حکم، با آدم شریکند

#### اشاره

و ذریه آدم در حکم، با خود آدم شریک است، هم چنان که از ظاهر آیه: «فِيهَا

ص: 80

---

1- . اعراف / 13.

2- . اعراف / 14.

تَحْيَوْنَ، وَ فِيهَا تَمْوُتُونَ، وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ»؛ (1) و نیز از آیه «وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ، ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ»؛ (2)

این معنا استفاده می شود.

پس اگر آن روز ملائکه را وادار کرد، تا برای آدم سجده کنند، از این جهت که خلیفه خدا در زمین است، در حقیقت این حکم سجده شامل همه افراد بشر می شود، و در حقیقت سجده ملائکه برای خصوص آدم، از این باب بوده، که آدم قائم مقام و نمونه و نایب از همه جنس بشر بوده است.

### قصه اسکان آدم و همسرش در بهشت و هبوط آن ها، مثلی است برای مجسم ساختن وضع انسان

به نظر نزدیک می آید که قصه منزل دادن به آدم و همسرش در بهشت، و سپس فرود آوردنش به خاطر خوردن از درخت، به منزله مثل و نمونه ای باشد، که خدای تعالی وضع آدمیان را قبل از نازل شدن بدنیا، و سعادت و کرامتی که در منزل قرب و حظیره قدس داشت، و آن دار نعمت و سرور، و انس و نور، و آن رفقای پاک، و دوستان روحانی، و جوار رب العالمین، که داشت، به آن مثل مجسم ساخته است.

باشد، و نتوانیم با آن عمل، نسبت به بندگان صالح خدا، و یا قبور اولیاء او، و یا آثار آنان اظهار محبت کنیم، چون چنین منعی از راه دلیل عقلی و یا نقلی نرسیده، و ما انشاء الله به زودی در محل مناسب باز پیرامون این مطلب بحث خواهیم کرد.

و هم چنین این معنا را که انسان کذابی در مقابل آن همه نعمت که در اختیار داشته، و به جای آن ها گرفتاری، و بدبختی، و تعب، و خستگی، و مکروه، و آلام، را

ص: 81

1- . اعراف / 25.

2- . اعراف / 11.



اختیار می‌کند، به جای این که سعی کند خود را بهمانجا که از آن جا آمده برساند، و برگرداند، بحیات دنیای فانی، و جیفه گندیده و پست آن میل می‌کند، مجسم می‌سازد.

و نیز در قالب این مثال این معنا را بیان می‌کند: که نه تنها آدم را بعد از توبه اش بدار کرامت و سعادت برگردانید، بلکه هر انسانی که راه خطا پیموده، اگر برگردد، و به سوی پروردگار خود رجوع کند، خدای تعالی او را بدار کرامت و سعادتش برمی‌گرداند، و اگر برنگردد و هم چنین دست بدامن زمین بزند، و هواهای نفس را پیروی کند، چنین کسی به جای شکر نعمت خدا، کفران ورزیده، و خود را بدار البوار کشانده، جهنمی که خود افروخته، و چه بد قرارگاهی است.

«فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ، فَتَابَ عَلَيْهِ»، کلمه (تلقی)، به معنای تلقن است، و تلقن به معنای گرفتن کلام است، اما با فهم و علم، و این تلقی دربارهٔ آدم، طریقه ای بوده که توبه را برای آدم آسان می‌کرده.

### **توبه عبد بین دو توبه خدا واقع است**

از این جا روشن می‌شود که توبه دو قسم است، یکی توبه خدا، که عبارتست از برگشتن خدا به سوی عبد، برحمت، و یکی توبه عبد، که عبارتست از برگشتن بنده به سوی خدا، به استغفار، و دست برداری از معصیت.

و توبه بنده محفوف و پیچیده به دو توبه از خدا است، و در بین آن دو قرار می‌گیرد، به این معنا که بنده در هیچ حالی از احوال، از خدای خود بی‌نیاز نیست، و اگر بخواهد از لجن زار گناه نجات یافته، توبه کند، محتاج به این است که خدا چنین توفیقی به او بدهد، و اعانت و رحمت خود را شامل حال او بسازد، تا او موفق

بتوبه بگردد، و وقتی موفق بتوبه شد، تازه باز محتاج به يك توبه دیگری از خداست، و آن این است که باز خدا برحمت و عنایتش به سوی بنده رجوع کند، و رجوع او را بپذیرد، پس توبه بنده وقتی قبول شود، بین دو توبه از خدا قرار گرفته است، هم چنان که آیه: «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا»؛ (1) «پس خدا به سوی ایشان توبه آورد، تا ایشان توبه کنند.» بر این معنا دلالت دارد.

و آن قرائت که کلمه (آدم) را به صدای بالاب و کلمه (کلمات) را به صدای پیش خواننده، با این نکته مناسب است، هر چند که آن قرائت دیگر، یعنی به صدای پیش خواندن آدم، و به صدای بالاب خواندن کلمات، نیز با این معنا منافات ندارد.

و، اما این که این کلمات چه بوده؟ چه بسا احتمال داده شود، که این همان چیزی بوده که خدای تعالی از آدم و همسرش در سوره اعراف حکایت کرده، که «قالا: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا، وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا، وَتَرْحَمْنَا، لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (2) باشد، که ترجمه اش گذشت، و لکن عیبی که در این احتمال هست، این است که در سوره اعراف این کلمات قبل از نقل هیبوط آدم واقع شده، و بعد از نقل این کلمات فرموده: «قلنا اهبطوا...». و در سوره مورد بحث اول آیه «قلنا اهبطوا...» آمد بعدا آیه «فتلقى...» لکن در این بین مطلبی هست، و آن این است که اگر به خاطر داشته باشید، در صدر این داستان، وقتی خدای تعالی به ملائکه فرموده: می خواهم در زمین خلیفه قرار دهم - ملائکه گفتند:-

آیا می خواهی در آن کسی را قرار دهی که فساد انگیزد؟ و خونریزی کند؟ با

ص: 83

---

1- . توبه / 118.

2- . اعراف / 23.

این که ما تو را به حمدت تسبیح می گوئیم، و تقدیست می کنیم (تا آخر) و خدای تعالی این سخن ملائکه را و این ادعایشان را که درباره خلیفه زمینی کردند، و این نسبتی را که بوی دادند، رد نکرد، و در پاسخ فرمود: نه، خلیفه زمینی این کارها را نمی کند، تنها اسماء را به آدم تعلیم کرد.

معلوم می شود با همین تعلیم اسماء اعتراض ملائکه خود به خود باطل می شود، و گر نه اعتراض ملائکه هم چنان بقوت خود باقی می ماند، و حجت علیه آنان تمام نمی شد، پس معلوم می شود، در میانه اسمایی که خدا به آدم تعلیم داده، چیزی بوده که برای معصیت کار بعد از معصیتش بدر می خورده، و چاره گناه او را می کرده، پس ای بسا تلقی آدم از پروردگار خود، مربوط بیکی از آن اسماء بوده.

این را نیز باید دانست، که آدم (علیه السلام) هر چه که به خود ستم کرد، و خود را در پرتگاه هلاکت، و دوراهی سعادت و شقاوت، که همان زندگی دنیا است، افکند، به طوری که اگر در همان مهبط خود، یعنی دنیا باقی می ماند، هلاک می شد، و اگر به سعادت اولی خود برمی گشت تازه خود را به تعب افکنده بود، پس در هر حال بنفس خود ستم کرد، الا این که با همین عمل، خود را در مسیر سعادت، و در طریق منزلی از کمال قرار داد، که اگر این عمل را نمی کرد، و به زمین نازل نمی شد، و یا بدون خطا نازل می شد، به آن سعادت و کمال نمی رسید.

آری اگر پدر و مادر بشر، به زمین نمی آمدند، کی می توانستند متوجه فقر، و ذلت، و مسکنت، و حاجت، و قصور، خود شوند؟ و چگونه بدون برخورد با تعب و زحمت و رنج زندگی، به روح و راحت در حظیرة القدس، و جوار رب العالمین می رسیدند؟ و برای جلوه کردن اسماء حسناى خدا، از عفو، و مغفرت، و رأفت،

و توبه، و ستر، و فضل، و رأفت، و رحمت، موردی یافت نمی شد چون مورد این اسماء حسناى خدا، گنه کارانند، و خدا را در ایام دهر نسیم های رحمتی است، که از آن بهره مند نمی شوند، مگر گنه کارانی که متعرض آن شوند، و خود را در معرض آن قرار دهند.

پس این توبه همان است که به خاطر آن راه هدایت را بروی انسان گشودند، تا آن را مسیر خود قرار دهند، و تنظیف منزلی است، که باید در آن جا سکونت کنند، و به دنبال همان راه و آن هدایت بود، که در هر عصری دینی، و ملتی برای بشر تشریح شد.

دلیل این معنا کلام خدا است، که می بینی مکرر سخن از توبه آورده، و آن را بر ایمان مقدم ذکر کرده، مثلاً فرموده: «فَأَسْتَقِيمُ كَمَا أُمِرْتُ، وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ»؛<sup>(1)</sup>

«آن طور که مأمور شده ای استقامت بورز، هم خودت و هم هر کس که با تو توبه کرده.» و نیز فرموده: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ»؛<sup>(2)</sup>

«من آمرزنده ام برای هر کس که توبه کند، و ایمان آورد» و آیات دیگری نظیر آن.

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَمَا يَأْتِيَكُمْ مِنْي هُدًى»؛ این آیه اولین فرمانی است که در تشریح دین، برای آدم و ذریه او صادر شده، دین را در دو جمله خلاصه کرده، که تا روز قیامت چیزی بر آن دو جمله اضافه نمی شود.

و خواننده عزیز اگر در این داستان، یعنی داستان بهشت و مخصوصاً در آن شرحی که در سوره طه آمده، دقت کند، خواهد دید که جریان داستان طوری بوده،

ص: 85

---

1- . هود / 112.

2- . طه / 82.

که ایجاب می کرده، خداوند این قضاء را دربارهٔ آدم و ذریه اش براند، و این دو جمله را در اولین فرمایشش قرار بدهد، خوردن آدم از آن درخت ایجاب کرد، تا قضاء هبوط او، و استقرارش در زمین، و زندگی اش را در آن براند، همان زندگی شقاوت باری که آن روز وقتی او را از آن درخت نهی می کرد، از آن زندگی تحذیرش کرد، و زنده‌اش داد.

و توبه ای که کرد باعث شد قضایای دیگر، و حکمی دوم، دربارهٔ او بکند، و او و ذریه اش را بدین وسیله احترام کند، و با هدایت آنان به سوی عبودیت خود، آب از جوی رفته او را بجوی بازگرداند.

پس قضایای که اول رانده شد، تنها زندگی در زمین بود، ولی با توبه ای که کرد، خداوند همان زندگی را زندگی طیب، و طاهری کرد، به نحوی که هدایت به سوی عبودیت را با آن زندگی ترکیب نموده، یک زندگی خاصی از ترکیب دو زندگی زمینی و آسمانی فراهم آورد.

این آن نکته ای است که از تکرار او بهبوط در این سوره استفاده می شود، چون در این سوره، یک بار می فرماید: «وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ، وَ لَكُمْ فِي الْآزْوَاجِ مُسْتَقَرٌّ، وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»؛ «گفتیم: همگی به زمین هبوط کنید، در حالی که بعضی دشمن بعض دیگر هستید، و تا مدتی معین در آن منزل کنید و تمتع ببرید.»، بار دوم می فرماید: «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى»؛ «گفتیم همگی از بهشت فرود شوید، پس هر گاه هدایتی از من به سوی شما آمد، و البته خواهد آمد.»

و این که توبه میانه این دو امر بهبوط واسطه شده، اشعار بر این معنا دارد، که توبه وقتی از آدم و همسرش سر زده، که هنوز از بهشت جدا نشده بودند، هر چند که در بهشت هم نبوده، و موقعیت قبلی را نداشته اند.

و این اشعار را نیز دارد، که ندای «و ناداهما رَبُّهُمَا: أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةِ؟» (1) «پروردگارشان ندایشان داد: که مگر شما را از این درخت نهی نکردم؟» بعد از نهی «لا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»، بوده که در اولی اشاره را با لفظ «تلكما» آورد، که مخصوص اشاره به دور است، و در دومی که قبل از اولی واقع شده، این اشاره با لفظ «هذا» آمده، که مخصوص اشاره به نزدیک است، در اولی کلمه «نادی؛ ندا کرد» آمده، که باز مخصوص دور است، و در دومی کلمه «قال» که مخصوص نزدیک است به کار رفته است.

این نکته را هم باید دانست: که از ظاهر جمله: «وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»، و جمله «فِيهَا تَحْيَوْنَ، وَفِيهَا تَمُوتُونَ، وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ»؛ (2) برمی آید: که نحوه حیاة بعد از هبوط، با نحوه آن در قبل از هبوط، فرق می کند، حیاة دنیا حقیقتش آمیخته با حقیقت زمین است، یعنی دارای گرفتاری، و مستلزم سختی، و بدبختی است، و لازمه این نیز این است که انسان در آن تکون یابد، و دوباره با مردن جزو زمین شود، و آن گاه برای بار دیگر از زمین مبعوث گردد.

در حالی که حیاة بهشتی حیاتی است آسمانی، و از زمینی که محل تحول و دگرگونی است منشأ نگرفته است.

از این جا ممکن است به طور جزم گفت: که بهشت آدم در آسمان بوده، هر چند که بهشت آخرت و جنت خلد، (که هر کس داخلش شد دیگر بیرون نمی شود)، نبوده باشد.

ص: 87

---

1- . اعراف / 22.

2- . اعراف / 25.

بله در این جا این سؤال باقی می ماند: که معنای آسمان چیست؟ و بهشت آسمانی چه معنا دارد؟ که انشاء الله خدای تعالی توفیق می دهد، بحث مفصل و جامع الاطرافی، پیرامون آن بکنیم.

#### 41. مگر پیامبر هم گناه می کند؟

#### اشاره

چیزی که باز در این جا باقی مانده این است که خطیئه و گناه آدم، چه معنا دارد؟ مگر پیامبر هم گناه می کند؟ در پاسخ از این سؤال می گوئیم، آن چه در بدو نظر از آیات ظاهر می شود، این است که آن جناب رسماً گناه کرده، مانند جمله «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»؛ «زنهار از این درخت نخورید که از ستم گران می شوید»، و نیز جمله: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»؛ (1) «آدم پروردگار خود را نافرمانی کرد، و در نتیجه گمراه شد»، (2) و نیز مانند اعترافی که خود آن جناب کرده، و قرآن آن را حکایت نموده فرموده: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا، وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا، وَ تَرْحَمْنَا، لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ (3) «پروردگارا به خود ستم کردیم، و اگر ما را نیامرزی، و رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود»، این آن مطلبی است که از نظر خود این ظواهر، و قطع نظر از رسیدگی به دقت همه آیات داستان، به نظر می رسد، و، اما اگر در همه آیات داستان تدبر کنیم، و نهی از خوردن درخت را مورد دقت قرار دهیم، یقین پیدا می کنیم:

که نهی نامبرده نهی مولوی نبوده، تا نافرمانیش معصیت خدا باشد، بلکه تنها راهنمایی و خیر خواهی، و ارشاد بوده، و خدای تعالی خواسته است مصلحت

ص: 88

1- . اعراف / 23.

2- . اعراف / 23.

3- . اعراف / 23.

نخوردن از درخت، و مفسده خوردن آن را بیان کند، نه این که با اراده مولوی آدم را بعبث، وادار به نخوردن از آن کند.

دلیل این معنا چند چیز است، اول این که خدای تعالی هم در سوره مورد بحث، و هم در سوره اعراف، ظلم را متفرع بر مخالفت نهی کرده، و فرموده: «لَا تَقْرَبْ هَذِهِ الشَّجَرَةَ، فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»، و آن گاه در سوره «طه» این ظلم را به شقاوت مبدل نموده، و فرموده «مواظب باشید شیطان شما را بیرون نکند، و گر نه بدبخت می شوید».

آن گاه این بدبختی را در چند جمله که به منزله تفسیر است، بیان کرده، و فرموده: «تو در این بهشت نه گرسنه می شوی، و نه تشنه، و نه عریان، و نه گرمزده»، و با این بیان روشن کرده که مراد به شقاوت، شقاوت و تعب دنیوی است، که از لوازم جدا ناشدنی زندگی زمینی است، چون در زمین است که انسان بگرسنگی، و تشنگی، و لختی، و امثال آن گرفتار می شود.

### مخالفت نهی ارشادی گناه نیست

پس معلوم شد خدا آدم را نهی کرد تا گرفتار این گونه عوارض نشود، و هیچ علت دیگری که باعث نهی مولوی باشد، بیان نکرد، پس به این دلیل نهی نامبرده ارشادی بوده، و مخالفت نهی ارشادی گناه نیست، و مرتکب آن را خارج از رسم عبودیت نمی شمارند.

حال که مسلم شد نهی مزبور ارشادی بوده، باید ظلم در آن چند جمله را هم طوری معنا کنیم، که به نافرمانی و معصیت سر در نیاورد، و آن این است که بگوئیم: مراد از آن، ظلم بنفس، و خود را گرفتار تعب و هلاکت کردن است، نه ظلم



به حقوق خدا، که در باب مسأله ربوبیت و عبودیت، از منافیات شمرده می شود، و این خیلی روشن است.

دلیل دوم مسأله توبه آدم است، چون توبه به معنای رجوع، و برگشتن بنده به خداست، که اگر از ناحیه خدا قبول شود، گناه به کلی محو و نابود می گردد، و گناه کار تائب، مثل کسی می شود که اصلاً گناهی نکرده، و با چنین کسی معامله بنده مطیع و منقاد را می کنند، و در خصوص مورد عملی که کرده، معامله امتثال و انقیاد را می نمایند.

و اگر نهی از خوردن درخت نهی مولوی بود، و توبه آدم هم توبه از گناه عبودی، و رجوع از مخالفت نهی مولوی بود، باید بعد از توبه دوباره به بهشت برمی گشت، چون توبه مخالفت او را از بین برده بود، زیرا صریح قرآن است که خدا توبه آدم را پذیرفت، و حال آن که می بینیم بعد از توبه هم در زمین باقی ماند، و به بهشتش برنگردانند.

از این جا معلوم می شود که بیرون شدن از بهشت، به دنبال خوردن از درخت، يك اثر ضروری، و خاصیت تکوینی آن خوردن بوده، عیناً مانند مردن به دنبال زهر خوردن، و سوختن به دنبال در آتش افتادن، هم چنان که در همه موارد تکلیف ارشادی، اثر، اثر تکوینی است، نه اثر مولوی، مثلاً مجازات، در مورد تکلیف مولوی است، مانند سوختن در آتش دوزخ، در برابر ترك نماز، و استحقاق مذمت، و دوری از خدا در برابر مخالفت های عمومی، و اجتماعی.

سوم این که در آن روز که این مخالفت سر زد، اصلاً دینی تشریح نشده بود، و بعد از هبوط آدم دین خدا نازل شد، به شهادت این که در آیات همین داستان فرمود:

ص: 90

«همگی از بهشت هبوط کنید، و فرود شوید، پس هر گاه از ناحیه من دینی، و هدایتی برایتان آمد، هر کس هدایت را پیروی کند، ترسی بر آنان نیست، و دچار اندوهی نیز نمی شوند، و کسانی که پیروی آن نکنند، و کفر ورزیده، آیات ما را تکذیب نمایند، آنان اصحاب آتش، و در آن جاودانه اند.»

این دو آیه کلامی است که تمامی تشریح ها و قوانینی را که خدای تعالی در دنیا از طریق ملائکه، و کتاب های آسمانی، و انبیایش می فرستد، شامل است، و خلاصه این آیه اولین تشریح و قانونی را که خدای تعالی در دنیای آدم، و برای بشر مقرر کرده، حکایت می کند، و به طوری که خدا حکایت کرده، این قضیه بعد از امر دومی هبوط واقع شده، و واضح است که امر به هبوط، امری تکوینی، و بعد از زندگی آدم در بهشت، و ارتکاب آن مخالفت بوده، پس معلوم شد که در آن روز، و در حین مخالفت آن دستور، و خوردن از درخت، هیچ دینی تشریح نشده بود، و هیچ تکلیف مولوی و خطابی مولوی از خدای تعالی صادر نشده بود.

### **معنی ظلم و عصیان و غوایت آدم**

حال اگر بگوییم: وقتی نهی خدا نهی ارشادی باشد، و نه نهی مولوی، دیگر چه معنا دارد که خدا عمل آدم را ظلم و عصیان و غوایت بخواند؟

در جواب می گوئیم:، اما ظلم بودن عمل آدم، که در گذشته در باره اش سخن رفت، و گفتیم:

معنایش ظلم بنفس خود بوده، و، اما کلمه عصیان، در لغت به معنای تحت تأثیر قرار نگرفتن، و یا به سختی قرار گرفتن است، مثلاً وقتی گفته می شود: (کسرتۀ فانکسر، و کسرتۀ فعصی) معنایش این است که من آن چیز را شکستم، و آن شکست،

و من آن را شکستم، ولی نشکست، یعنی از عمل من متأثر نشد، پس عصیان به معنای متأثر نشدن است، و عصیان امر و نهی هم به همین معنا است، و این هم در مخالفت تکالیف مولوی صادق است، و هم در مورد خطاب های ارشادی.

چیزی که هست، در عصر ما و در عرف ما مسلمانان، این کلمه تنها متعین در معنای مخالفت اوامر مولوی، از قبیل (نماز بخوان، و روزه بگیر، و حج به جای آر) و نیز مخالفت نواهی مولوی، مانند (شراب مخور، و زنا مکن)، و امثال آن شده است، پس تعیین کلمه مورد بحث در معنای نامبرده، تعیین لغوی نیست، بلکه یا شرعی است، و یا تعیین در عرف متدینین است، و این جور تعیین، ضرری به عمومیت معنا، از نظر لغت و عرف عام و جهانی نمی زند.

و، اما کلمه غوایت؟ این کلمه به معنای این است که کسی قدرت بر حفظ مقصد خود، و تدبیر نفس خود، در زندگی اش نداشته باشد، و نتواند خود را با هدفش، آن طور که مناسب با هدف و سازگار با آن باشد، وفق دهد.

و معلوم است که این معنا در موارد مختلف اختلاف پیدا می کند، در مورد ارشاد، معنایی به خود می گیرد، و در مورد مولویت معنایی دیگر.

### **پس چرا آدم توبه کرد؟**

حال اگر بگویی بسیار خوب، به بیان شما و این که عصمت آدم با کلمه ظلم و عصیان و غوایت منافات دارد از اشکال خود صرف نظر کردیم، و قانع شدیم، که منافات ندارد، ولی درباره توبه آدم چه می گویی؟ اگر ظلم و عصیان و غوایت، همه در مورد نهی ارشادی باشد، دیگر توبه چه معنا دارد، که آدم بگوید: «و اگر ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی حتما از خاسران خواهیم شد؟»

در جواب می‌گوییم: توبه همان طور که قبلاً نیز گفتیم، به معنای برگشتن است، و برگشتن نیز مانند آن سه کلمه دیگر، در موارد مختلف معانی مختلفی به خود می‌گیرد، همان طور که يك بنده سرکش و متمرد، از اوامر مولا، و اراده او، می‌تواند به سوی مولایش برگردد، و مولایش هم او را، به مقام قربی که داشت، و از دست داده بود، برگرداند، هم چنین يك مریضی که طبیبش او را از خوردن چیزی از میوه‌ها، و یا خوردنی دیگر نهی کرده، و به خاطر حفظ سلامتی او نهی کرده، و بیمار، دستور وی را مخالفت نموده، و در نتیجه بیماریش شدت یافته، و خطر مرگ تهدیدش نموده، او هم می‌تواند توبه کند، و دوباره به طبیب مراجعه نماید، تا او به رژیم دستوری دهد، تا دوباره به حال اول برگردد، و عافیت از دست رفته خود را باز یابد، که در این مورد طبیب بوی می‌گوید: باز یافتن عافیت، محتاج به تحمل مشقت و دشواری، و ریاضت در فلان مقدار از زمان است، باید در این مدت این رژیم دشوار را عملی کنی، تا سلامتی مزاجت که داشتی به تو برگردد، و، بلکه از اول هم بهتر شوی.

و، اما مسأله طلب مغفرت آدم، و نیز طلب رحمت، و هم چنین کلمه خسران، که در کلامش آورد، پاسخ يك يك آن‌ها از جواب‌های گذشته به دست می‌آید، که گفتیم: این گونه کلمات، در موارد مختلف، معانی مختلف به خود می‌گیرند.

#### **42. آیا بهشت آدم، بهشت دنیایی بوده است؟**

#### **بحث روایتی؛ آیا بهشت آدم بهشت دنیایی بوده؟**

در تفسیر قمی از پدرش و او بدون سند روایت آورده، که: شخصی از امام صادق (علیه السلام) از بهشت آدم پرسید، که آیا از بهشت‌های دنیا بوده؟ و یا از بهشت‌های

آخرت؟ امام در پاسخ فرمود: از بهشت های دنیا بوده، آفتاب و ماه در آن طلوع می کردند، و اگر از بهشت های آخرت بود، آدم تا ابد از آن بیرون نمی شد.

و نیز فرمود: خدای تعالی آدم را در بهشت منزل داد، و همه چیز را بغیر از يك درخت برایش مباح کرد، و چون مخلوقی از خدا بود، که بدون امر و نهی و غذا و لباس و منزل و ازدواج نمی توانست زندگی کند، چون جز بتوفیق خدا نفع و ضرر خود را تشخیص نمی داد، لا جرم فریب دستورات و سوگند ابلیس را خورد، ابلیس نزد او و همسرش آمده گفت: اگر از این درخت که خدا شما را نهی کرده، بخورید، فرشته می شوید، و برای همیشه در بهشت باقی میمانید، ولی اگر از آن نخورید، خدا از بهشت بیرونتان خواهد کرد، و سپس سوگند خورد، برای آن دو، که من خیرخواه شمایم، هم چنان که خدای عزّ و جلّ داستان را حکایت کرده، می فرماید: «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ، إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ، أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ،\* وَقَاسَمَهُمَا: إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ» (1) آدم این سخن را از او پذیرفته از آن درخت خوردند، و شد آن چه که خدای تعالی حکایت کرده: «فَبَدَتُ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا»، یعنی لباس های بهشتی که خدا بر تن آنان پوشانده بود، بیفتاد، و شروع کردند به پوشاندن خود از برگ بهشت، «وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا: أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ؟ وَأَقْبَلُ لَكُمَا الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ؟» (2) بعد از این عتاب که خدا به آنان کرد، گفتند: پروردگارا ما به خود ستم کردیم، و اگر تو ما را نیامرزی، و رحم نکنی، حتما از زیانکاران خواهیم بود، که قرآن توبه آنان را چنین حکایت کرده: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا، وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا،

ص: 94

---

1- . اعراف / 20 و 21.

2- . اعراف 22

وَتَرْحَمْنَا، لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»<sup>(1)</sup> پس خدای تعالی به ایشان فرمود: «فرود شوید، در حالی که بعضی دشمن بعضی دیگرتان باشید، و شما در زمین قرارگاه، و تا مدتی معین زندگی دارید»، آن گاه امام فرمود: یعنی تا روز قیامت در زمین خواهید بود، سپس فرمود: آدم بر کوه صفا هبوط کرد، و همسرش حوا بکوه مروه، و به مناسبت این که آدم صفی خدا بود، صفا را صفا، و به مناسبت این که حوامرئه و زن بود، کوه مروه را مروه خواندند.

آدم چهل روز به سجده بود، و بر بهشتی که از دست داده بود می گریست، تا آن که جبرئیل بر او نازل شد، و گفت آیا جز این بود که خدا تو را به دست قدرت خود آفریده و از روح خود در تو دمید؟ و ملائکه را به سجده بر تو وا داشت؟ آدم گفت: همین طور بود، جبرئیل گفت: پس چرا وقتی تو را نهی کرد از خوردن آن درخت، نافرمانی کردی؟ آدم گفت: آخر ابلیس به دروغ برایم سوگند خورد.<sup>(2)</sup>

در این که بهشت آدم از بهشت های دنیا بوده، روایاتی دیگر از طرف اهل بیت (علیهم السلام) رسیده، هر چند که بعضی از آن ها در این که یکی از روایانش ابراهیم بن هاشم است، مشترکند.<sup>(3)</sup> و مراد به این که گفتیم از بهشت های دنیا بوده، این است که از بهشت های برزخی بوده، که در مقابل بهشت خلد است و در بعضی از قسمت های این روایات اشاره به این معنا هست، مثل این که در روایت بالا فرمود: آدم بر صفا، و حوا بر مروه هبوط کرد، و نیز مانند این تعبیر: که فرمود: مراد به «مَتَاعٌ

ص: 95

---

1- .سوره اعراف / 23

2- .قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 1، ص: 43.

3- .مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 11، ص: 143.

إلى حين» تا روز قیامت است، در نتیجه مکئی که مردگان در برزخ، و رسیدن روز قیامت دارند، مکث زمینی است. و در همین زمین زندگی می کنند، هم چنان که آیه:

«قَالَ: كَمْ لَيْسْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ؟ قَالُوا: لَيْسْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ، فَسَأَلَ الْعَادِّيْنَ: قَالَ: إِنْ لَيْسْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا، لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»؛ «گفت: در زمین چقدر از نظر عدد سال مکث کردید؟ گفتند: یا يك روز، و یا پاره ای از يك روز، باید از شمارگران بپرسی، گفت: شما جز اندکی مکث نکردید اگر دانا می بودید»، (1) و نیز آیه «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ، يُنْفِثُ الْمُجْرِمُونَ: مَا لَيْسُوا غَيْرَ سَاعَةٍ، كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ، \* وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ: لَقَدْ لَيْسْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ، إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ، فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ، وَ لَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ «و روزی که قیامت به پا می شود، مجرمان سوگند می خورند: که غیر از ساعتی مکث نکرده اند آن روز نیز مانند دنیا کارشان بی دلیل حرف زدن است، و کسانی که علم و ایمانشان داده بودیم، در پاسخ گفتند: شما در کتاب خدا تا روز قیامت مکث کردید، و این همان قیامت است، و لکن شما نمی دانید»، (2) نیز این معنا را افاده می کند، (چون در هر دو آیه وقتی سؤال از زندگی برزخ می کنند، می پرسند: چقدر در زمین مکث کردید)، پس معلوم می شود زندگی برزخی در همین زمین است.

علاوه بر این که عده ای از روایات از اهل بیت (علیهم السلام) دلالت دارد بر این که بهشت آدم در آسمان بوده، و او با همسرش از آسمان نازل شدند، از این هم که بگذریم کسانی که انس ذهنی بروایات دارند، از این که بهشت نامبرده در آسمان باشد، و

ص: 96

1- . مؤمنون / 113.

2- . روم / 56.

آدم از آن جا به زمین هبوط کرده باشد، با این که در زمین خلق شده و در آن زندگی کرده باشند، هیچ تعجب نمی کند، هم چنان که در روایات در عین این که آمده: که بهشت در آسمان است، در عین حال آمده: که سؤال قبر در قبر است، و همین قبر یا روضه ای ست از ریاض بهشت، و یا حفره ای ست از حفره های دوزخ، و از این قبیل تعبیرات.

### **ابلیس چگونه خود را به آدم و همسرش رساند؟**

و اما این که ابلیس چه جور خود را به آدم و همسرش رسانید؟ و برای این کار از چه وسیله ای استفاده کرد؟ در روایات صحیح و معتبر، چیزی در آن باره نیامده.

### **43. داستان حضرت آدم(علیه السلام)، به نقل تورات**

#### **اشاره**

ولی در بعضی اخبار آمده: که مار و طاووس دو تا از یاوران ابلیسند، چون ابلیس را در اغواء آدم و همسرش کمک کردند، و چون این روایات معتبر نبودند، از ذکر آن ها صرف نظر کردیم، و خیال می کنم از روایات جعلی باشد، چون داستان از تورات گرفته شده، و ما در این جا عین عبارت تورات را می آوریم، تا خواننده به وضع آن روایات کاملاً آگهی یابد.

در فصل دوم از سفر اول که سفر خلقت است، می گوید: خدا آدم را از خاک خلق کرد، و سپس دم حیات را در بینی او بدمید، پس نفسی ناطق شد، و خدا بهشت هایی در ناحیه شرقی عدن بکاشت، و آدم را که خلق کرده بود بدانجا برد، و خدا از زمین همه رقم درخت برویاند، و منظره های آن ها را نکو کرد، و میوه هایش را پاکیزه ساخت، و درخت حیات را در وسط آن باغ ها بکاشت، و درخت معرفت



خیر و شر را نیز، و نه‌ری از عدن به سوی آن باغ‌ها بکشید، تا آن‌ها را آبیاری کند، و آن نهر را چهار شقه کرد، اسم یکی از آن‌ها نیل بود، و این نیل به تمامی شهر ذوبله که طلا در آن جاست، احاطه داشت، طلا و هم چنین لؤلؤ، و سنگ مرمر آن شهر بسیار خوبست، و نام نهر دومی جیحون بود، که بسر تا سر شهر حبشه احاطه دارد، و نام نهر سوم دجله است، که از ناحیه شرقی موصل می‌گذرد، و نام نهر چهارم فرات است.

پس از آن خداوند آدم را گرفت، و در باغ‌های عدن منزل داد، تا رستگارش کند، و محافظتش نماید، و خدا آدم را فرمود: که تمامی درختان این باغ‌ها برایت حلال است، و می‌توانی از آن‌ها بخوری، ولی از درخت معرفت خیر و شر منخور، چون در همان روزی که از آن بخوری مستحق مرگ می‌شوی.

خداوند به خودش فرمود: چه چیزی از بقاء آدم به تنهایی برخاسته است؟ خوبست کمکی هم برایش درست کنم، پس خدا تمامی وحشی‌های صحرا و مرغان هوا را محشور کرده، نزد آدم آورد، تا در پیش روی او آن‌ها را نامگذاری کند، پس هر چه را آدم بر آن جانداران نام نهاد همان تا بامروز نام آن است.

پس آدم اسماء جمیع چارپایان، و مرغان هوا، و وحشیان صحرا را، نام برد، ولی هیچ یآوری در مقابل خود ندید، پس خدا چرتی بر آدم مسلط کرد، تا چیزی احساس نکند، پس یکی از دنده‌های سینه او را کند، در جایش گوشت گذاشت، آن‌گاه خدا از آن يك دنده زنی درست کرد، و او را نزد آدم آورد، آدم گفت: این بار استخوانی از استخوان‌هایم، و گوشتی از گوشت‌هایم را دیدم، و جا دارد آن را امرأة بنامم، چون از امر من اخذ شد، و به همین جهت است که مرد، پدر و مادر خود را

رها نموده، زن خود را می چسبد، به طوری که يك جسد واحد تشکیل می دهند، آن روز آدم و همسرش عریان بودند، و از عریانی خود باکی نداشتند.

فصل سوم، آن روز مار، از میانه همه حیوان های صحرا که خدا خلق کرده بود، حکیمی شد، و به زن گفت: راستی، و به یقین خدا گفته از همه این درخت های باغ نخورید؟ زن بمار گفت: نه، از همه درختان باغ می خوریم، تنها فرموده از میوه آن درخت که در وسط باغ است نخورید، و نزدیکش نشوید، تا نمیرید، مار به آن دو گفت: نمی میرید، خدا می دانسته که شما همان روز که از آن درخت بخورید، چشمتان باز می شود، و چون ملائکه در خیر و شر دانا می شوید، پس وقتی زن دید که درخت درخت خوبی، و میوه اش خوب، و شهوت انگیز است، عقل خود از کف بداد، و از میوه آن گرفته، و خورد، و به شوهرش هم داد خورد، پس چشمشان باز شد، و فهمیدند که عریان هستند، پس از برگ های انجیر لباسی چون لنگ برای خود درست کردند.

بعد آواز خدا را که داشت در باغ قدم می زد، شنیدند، پس خدا ایستاد، و آدم را صدا زد، و به او گفت: کجا هستی؟ و این صدا محققا از او بوده، آدم گفت: صدای تو را در باغ شنیدم، ولی چون عریان هستم، خود را پنهان کرده ام، خدا پرسید: چه کسی به تو گفت: عریانی؟ مگر از آن درخت خوردی، که از خوردنش نهیت کردم؟ آدم گفت: این زنی که برایم درست کردی، از آن به من داد خوردم، خدا بزن گفت: چه کار کردی؟ گفت: مار مرا فریب داد، از آن خوردم، پس خدا به مار گفت:

حال که دانسته چنین کاری کردی، از میانه همه چارپایان، و همه وحشی های صحرا، ملعون شدی، و باید که همیشه با سینه ات راه بروی، و در تمام عمرت خاك

بخوری، و میانه تو وزن و میانه نسل تو و نسل زن دشمنی نهادم، او سر تو را بکوبد، و تو پاشنه او را بگزی، و بزنی گفت مشقت و حمل تو را بسیار می کنم، تا با مشقت فرزندان را بزایی، و اختیار زندگی تو را به دست شوهرت نهادم، تا او همیشه بر تو مسلط باشد، و به آدم گفت: از آن جا که بحرف زنت رفتی، و از درختی که نهیت کردم، و گفتم: از آن مخور، بخوردی، با این ملعون زمین بود، به این سبب دچار مشقت شدی، و در تمام عمر باید از آن بخوری، و آن برایت خار برویاند، و از علف صحرا بخوری، و با عرق رویت طعام بخوری، تا روزی که به همین زمینی که از آن گرفتی و خوردی برگردی، چون تو از اصل خاک بودی، باید به خاک برگردی.

و آدم همسرش را بدین جهت حوا نامید، که او مادر هر زنده ناطقی است، و خدا برای آدم و همسرش جامه تن پوشی درست کرد، و به آنان پوشانید، آن گاه خدا گفت: اینک آدم است که مانند یکی از ما خیر و شر را می شناسد، و الان دیگر واجب شد که از باغ ها بیرون رود، تا دیگر بار، دست به درخت حیاة دراز نکند، و از آن نخورد، و گرنه تا ابد زنده می ماند پس خدا او را از باغ های عدن بیرون راند، تا زمین که وی را از آن درست کرد، رستگار و آباد شود، و چون آدم را طرد کرد،

ملانکه در شرقی باغ های عدن اسکان داده شدند، و شمشیری براق بالا و پائین شدن گرفت، تا راه درخت حیاة را محافظت کنند.

این بود فصل سوم از تورات عربی، که در سال 1811 میلادی به چاپ رسیده.

و خواننده عزیز با تطبیق و مقایسه این دو داستان با هم، یعنی داستان آدم بنقل قرآن کریم، و بنقل تورات، و سپس دقت در روایاتی که از طرق عامه و شیعه وارد

شده، بحقایق این قصه پی می برد، و ما خود این مقایسه و تطبیق را در این جا عملی نکردیم، چون کتاب ما تفسیر قرآن است، و بررسی این قضیه در خور آن نیست.

مگر بهشت مقام قرب و نزاهت نیست و مگر درباره بهشت نیامده که در آن لغو و گناه نیست؟ شیطان چگونه دوباره به بهشت راه یافت

و، اما این که مسأله داخل شدن ابلیس در بهشت، و اغوای آدم در آن جا، با این که بهشت اولاً مقام قرب و نزاهت و طهارت است، و به حکم آیه: «لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمٌ»<sup>(1)</sup>.

جای لغو و گناه و نیرنگ نیست، و ثانیاً بهشت در آسمان قرار دارد و ابلیس بعد از امتناعش از سجده بر آدم، به فرمان «فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ»<sup>(2)</sup> و نیز به حکم «فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا»<sup>(3)</sup>، از بهشت رانده شد، و چون می خواست تکبر کند، و بهشت جای تکبر نبود، فرود آمد، و با این حال چطور دوباره به بهشت راه یافت؟.

جواب از اشکال اول این است که همان طور که بعضی دیگر نیز گفته اند: قرآن کریم آن چه از لغو و تائیم که از بهشت نفی کرده، از بهشت خلد نفی کرده، یعنی آن بهشتی که مؤمنین در آخرت داخل آن می شوند، و هم چنین از بهشت برزخی که بعد از مرگ و رحلت از دار تکلیف در آن جا بسر می برند، و اما بهشت دنیایی که آدم و همسرش داخل آن شدند، و هنوز در دار تکلیف و مورد توجه امر و نهی قرار نگرفته بودند، قرآن کریم درباره آن بهشت هیچ مطلبی بیان نکرده، و، بلکه می توان گفت:

ص: 101

1- . طور / 23.

2- . حجر / 34.

3- . اعراف / 12.

به عکس گفتار اشکال کننده، جایی بوده که لغو و تاثیر در آن ممکن بوده، و شاهد بر آن همین کافی است، که قرآن وقوع عصیان آدم را در آن حکایت کرده.

علاوه بر این که لغو و تاثیر از امور نسبی است، که وقتی تحقق پیدا می کند که انسان در دنیا آمده باشد، و امر و نهی متوجه او شده، و خلاصه انسان مکلف شده باشد.

و، اما جواب از اشکال دوم، این است که اولاً برگشتن ضمیر «هاء» در جمله «فاخرج منها»، و جمله «فاهبط منها» الخ، به کلمه «سما»، از آیه روشن نیست، و دلیلی نداریم که به آن برگردد، برای این که در کلام سابق نامی از سما برده نشده، و معهود ذهن نبوده، پس ممکن است بعنایتی بگوئیم:

مراد خروج از میانه ملائکه، و هبوط از میان آنان باشد، و یا مراد خروج و هبوط از منزلت و کرامت باشد.

این اولاً، و، اما ثانیاً، ممکن است امر بخروج و هبوط کنایه باشد از نهی از ماندن در آن بهشت، و میانه ملائکه، نه از اصل بودن در آن جا، و عروج و عبور، خلاصه ماندن ابلیس چون ملائکه در بهشت ممنوع شد، نه بالا رفتن و عبورش از آن.

و این معنا از آیاتی که می فرماید: ابلیس به آسمان می رفت، تا استراق سمع کند، نیز استفاده می شود، در روایات هم آمده: که شیطان ها تا قبل از بعثت عیسی (علیه السلام)، تا آسمان هفتم بالا می رفتند، همین که آن جناب مبعوث شد، از آسمان چهارم ببالا ممنوع شدند، و سپس وقتی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) مبعوث شد، از همه آسمان ها ممنوع گردیدند، و هدف تیرهای شهاب قرار گرفتند.

جواب سوم از اشکال دوم این که: در کلام خدای تعالی نیامده که ابلیس

داخل بهشت شده باشد، و بنا بر این اصلاً موردی برای اشکال نمی ماند، آن چه در این باره آمده، در روایات است، که آن هم به خاطر این که روایات آحاد است، و بحد تواتر نمی رسد، قابل اعتناء نیست، علاوه بر این که احتمال آن هست که راویان آن ها روایت را نقل بمعنا کرده باشند، و عین الفاظ امام را نیاورده باشند، و به همین خاطر چیزی در کلمات آنان اضافه شده باشد.

تنها آیه ای از قرآن که دلالت دارد بر این که ابلیس داخل بهشت شده حکایت کلام ابلیس به آدم است، که می فرماید: «وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنِ هَذِهِ الشَّجَرَةِ، إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَائِكَةً، أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ»؛<sup>(1)</sup>

«ابلیس به آن دو گفت: پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرد، مگر برای این که دو فرشته نباشید، و از کسانی نشوید که جاودانه در بهشت هستند.» و دلالتش بر این معنا از این جهت است که کلمه «هذا» (این درخت)، در آن آمده، و چون این کلمه مخصوص اشاره به نزدیک است، پس گویا ابلیس در نزدیکی آن درخت به آن اشاره کرده و این سخن را به آدم گفته است.

و لکن استدلال به این آیه نیز درست نیست، برای این که اگر کلمه «هذا» همه جا دلالت بر نزدیک بودن مکانی مشار الیه باشد، باید در آیه: «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ، فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»؛<sup>(2)</sup> که نهی خدا و خطابش به آدم و همسر اوست، این دلالت را بکند، و حال آن که خدا بزرگ تر از آن است که به نزدیکی و دوری مکانی

ص: 103

---

1- . اعراف / 20

2- . اعراف / 19

توصیف شود، (پس هم چنان که در این آیه دلالت ندارد، چه مانعی دارد که بگوئیم در آن آیه نیز دلالت ندارد).

### درخت نهی شده چه درختی بود؟

و در کتاب «عیون اخبار الرضا(علیه السلام)»<sup>(1)</sup>، از «عبدالسلام هروی»، روایت آمده که گفت: به حضرت رضا(علیه السلام) عرضه داشتیم: یا بن رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم)، از درختی که آدم و حوا از آن خوردند برایم بگو، تا بینم چه درختی بود؟ چون مردم درباره آن اختلاف دارند، بعضی روایت می کنند: که گندم بوده بعضی دیگر روایت می کنند: که درخت حسد بوده، حضرت فرمود: هر دو درست است، عرضه داشتیم: با این که دو معنای متفاوت دارد، چگونه ممکن است هر دو درست باشد؟ فرمود: ای ابی صلت، يك درخت بهشت می تواند چند نوع باشد، مثلاً درخت گندم می تواند انگور هم بدهد، چون درخت بهشت مانند درخت های دنیا نیست، و آدم بعد از آن که خدای تعالی به او احترام کرد، و ملائکه را واداشت تا برای او سجده کنند، و او را داخل بهشت کرد، در دل با خود گفت: آیا خدا بشری گرامی تر از من خلق کرده است؟ خدای عزّ و جلّ از آن چه در دل او گذشت، خبردار شد، پس او را ندا داد: که سر خود را بلند کن، و بساق عرش بنگر، تا چه می بینی؟ آدم سر به سوی عرش بلند کرد، و بساق عرش نگریست، و در آن دید که نوشته: لا اله الا الله، و محمد رسول الله، و علی بن ابی طالب امیر المؤمنین، و همسرش فاطمه سیده زنان عالمیان، و حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند، آدم پرسید: پروردگارا، اینان چه کسانی اند؟

ص: 104

---

1- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، عیون أخبار الرضا(علیه السلام)، ج 23، ص: 91.

خدای عزّ و جلّ فرمود: ای آدم اینان ذریه های تو اند و از تو بهترند، و از همه خلائق من بهترند، و اگر این ها نبودند، من تو را، و بهشت و دوزخ، و آسمان و زمین، را خلق نمی کردم، پس زنهار مبادا بچشم حسد بر اینان بنگری، که از جوار من بیرون خواهی شد.

پس آدم بچشم حسد بر آنان نظر افکند، و آرزوی مقام و منزلت آنان کرد، و خداوند شیطان را بر او مسلط ساخت، تا سر انجام از آن درخت که نهی شده بود بخورد، و بر حوا هم مسلطش کرد، او هم به مقام فاطمه بچشم حسد نگریست، تا آن که از آن درخت بخورد. هم چنان که آدم خورد، و در نتیجه خدای تعالی هر دو را از بهشت بیرون کرده، به زمین فرستاد، تا در جوار زمین باشند.

این معنا در عده ای از روایات آمده، که بعضی از آن ها، از روایات مورد بحث مفصل تر و طولانی تر است، و بعضی دیگر مجمل تر، و کوتاه تر.

و این روایت همان طور که ملاحظه می فرمائید، این معنا را مسلم گرفته، که درخت نامبرده هم گندم بوده، و هم حسد، و این که آن دو از درخت گندم خوردند، ولی ثمره اش حسد شد، و مقام و منزلت محمد و آل او (علیهم السلام) را آرزو کردند.

و مقتضای معنای اول، این است: که درخت نامبرده پست تر و نالایق تر از آن بوده که اهل بهشت اشتهای خوردن از آن را بکنند، و مقتضای معنای دوم، این است که: درخت نامبرده گرانیه تر از آن بوده که آدم و همسرش از آن استفاده کنند، هم چنان که در روایتی دیگر آمده: که آن درخت عبارت بوده از علم محمد و آل او (علیهم السلام).

و بنابر هر دو قولی که گفتیم دید که معنای یکی است، و آن این است



که آدم (علیه السلام) خواسته میان تمتع و بهره مندی از بهشت، که مقام قرب خداست، و میثاق در آن جا واقع شده، که جز به خدا توجه نکند، و میان استفاده از درخت منهی، که مستلزم تعب تعلق بدنیا است، جمع کند، ولی این جمع برایش فراهم نیامد، و به زمین هیبوط نموده، آن میثاق را فراموش کرد، و هر دو امر که همان مقام رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و تمتع از درخت گندم باشد برایش جمع نشد، آن گاه خداوند او را با اجتناب هدایت نموده، با توبه ارتباط و علقه اش بدنیا را برید، و به آن میثاق که از یاد برده بود، ملحق نمود.

و منظور از این که در روایت فرمود: (پس آدم بچشم حسد بر آنان نظر افکند، و آرزوی منزلت ایشان نمود) الخ، بیان این معنا است، که مراد بحسد آدم در حقیقت غبطه و بفارسی رشک بوده، نه حسدی که (طغیان این غریزه)، و یکی از اخلاق رذیله است.

### روایاتی دربارهٔ قصه آدم در بهشت و هیبوط او

در این جا دو روایت یکی از امام باقر (علیه السلام) و یکی دیگر از یکی از دو امام باقر (علیه السلام) و صادق (علیه السلام)، آمده که به ظاهر با هم متناقضند، ولی با بیان سابق ما تنافی آن دو از بین می رود؛

اما روایت اول را کمال الدین، از ابی حمزه ثمالی، از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده، که فرمود: خدای عزّ و جلّ به آدم عهد کرده بود که به درخت نامبرده نزدیک نشود، ولی وقتی آن هنگام رسید که در علم خدا گذشته بود، که آدم بالاخره از آن درخت خواهد خورد، آدم عهد نامبرده را فراموش کرد، و از آن درخت بخورد، و این است

مراد خدای تعالی به این که فرمود: «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» (1) تا آخر حدیث. (2)

و روایت دوم را عیاشی، در تفسیر خود، از یکی از دو امام باقر (علیه السلام) و صادق (علیه السلام) روایت کرده، که شخصی از آن جناب پرسید: چگونه خدای تعالی آدم را به فراموشی مؤاخذه کرد؟ با این که فراموش کار مؤاخذه نمی شود! امام فرمود: آدم فراموش نکرد، و چگونه ممکن است بگوئیم: فراموش کرد؟ با این که ابلیس او را بیاد نهدی خدا انداخت، و به او گفت: «پروردگار شما را از این درخت نهی نکرد، مگر برای این که فرشته نشوید، و یا جاودانه در بهشت باقی نمانید.»

که با دقت در بیان گذشته که گفتیم آدم می خواست میان بهره مندی از بهشت، و میان خوردن از درخت را جمع کند، ولی نتوانست این تنافی برداشته می شود. (3)

و در امالی صدوق (4) از ابی الصلت هروی، روایت شده که گفت: روزی که مأمون دانشمندان مذاهب اسلام، و دیانت های یهود، و نصاری، و مجوس، و صابئیان، و سایر صاحبان نظریه را برای بحث با علی بن موسی الرضا (علیه السلام) جمع کرد، هیچ يك با آن جناب طرف بحث نشد، مگر آن که امام او را ملزم کرد، به طوری که گویی سنگ بدعانش انداخته، تا آن که علی بن محمد بن جهم برخاسته عرضه داشت: یا بن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) آیا نظر شما درباره انبیاء این است که معصومند؟

ص: 107

1- طه / 115.

2- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، کمال الدین، ج 1، ص: 213.

3- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 2، ص: 9، ح 9.

4- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، امالی، مجلس 20، ص: 82، ح 32.

فرمود: بله، پرسید: با این کلام خدای عزّ و جلّ چه می کنی؟ که فرمود: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى؟»؛ (1) تا آن جا که می گوید: مولانا حضرت رضا(علیه السلام) فرمود: وای بر تو ای علی، از خدا بترس، و نسبت کارهای زشت به انبیاء مده، و کتاب خدای را برای خودت تأویل مکن، چون خدای عزّ و جلّ می فرماید: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ، إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»؛ (2) «تأویل آن را نمی داند، مگر خدا، و آنان که راسخ در علمند.»

اما این که خدای عزّ و جلّ فرموده: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»، در این زمینه بوده، که آدم را به منظور این که حجت و خلیفه اش در زمین باشد خلق کرد، نه برای این که در بهشت بماند، و نافرمانی او در بهشت بوده، نه در زمین، و تازه آن نافرمانی هم به مقتضای تقدیر الهی بوده، همین که به زمین هبوط کرد، و حجت و خلیفه او در زمین گردید، به مقام عصمت نیز رسید، که خدای عزّ و جلّ درباره عصمتش فرموده: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا، وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ، وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»؛ (3)

این که امام فرمود: نافرمانی آدم در بهشت بوده، اشاره است به آن بیانی که ما کردیم، که تکلیف نخوردن از درخت تکلیف مولوی نبوده، بلکه ارشادی بوده، چون در بهشت هنوز تکالیف دینی جعل نشده بود، و موطن تکلیف دینی زندگی زمینی است، که خدا برای آدم از پیش مقدر کرده بود، پس معصیت نامبرده معصیت امر ارشادی بوده، نه مولوی، پس دیگر جا ندارد که مانند بعضی از مفسرین خود را به زحمت انداخته، حدیث نامبرده را تأویل کنیم.

ص: 108

1- . طه / 121.

2- . آل عمران / 7.

3- . آل عمران / 33.

و در عیون (1) از علی بن محمد بن جهم روایت آورده که گفت: بمجلس مأمون در آمدم و دیدم که علی بن موسی (علیه السلام) نیز در آن جایند، مأمون بآنجناب گفت: یا بن رسول الله! آیا نظر شما این نیست که انبیاء معصومند؟ فرمود: بله، همین است، پرسید: پس چرا خدای تعالی فرموده: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى؟» فرمود: خدای تعالی به آدم دستور داده بود: که تو و همسرت در بهشت سکنی کنید، و از هر چه می خواهید بخورید، ولی نزدیک این درخت مشوید، و اشاره فرمود به درخت معینی از گندم، که در آن جا بود، و فرمود: اگر از این بخورید، از ستم کاران می شوید، و نفرموده بود که از جنس این درخت نخورید، آدم هم خیال کرد تنها از آن بوته معین نهی شده، و لذا از آن بوته معین نخورد، بلکه از بوته ای دیگر خورد، آن هم بوسوسه شیطان خورد، چون شیطان به او و همسرش گفت:

پروردگارتان از خصوص این بوته شما را نهی کرده، که از آن نخورید، و، اما غیر این بوته را فرموده نزدیکش نشوید، نه این که از آن نخورید، و از خوردن آن هم که نهی کرده، برای این نهی کرده که مبادا فرشته، و یا از جاودانان در بهشت شوید، و برایشان سوگند هم خورد، که من از خیر خواهان شمایم، آدم و حوا هم تا آن روز به کسی بر نخورده بودند، که به دروغ سوگند خورده باشد.

به همین جهت فریب او را خورده، و به سوگند او اعتماد نموده، و از آن درخت خوردند، و تازه این جریان قبل از رسیدن او به مقام نبوت بود، و این نافرمانی هم گناه کبیره نبوده که به خاطر آن مستحق آتش شود، بلکه از صغیره هایی بوده که خدا

ص: 109

---

1- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج 1، ص: 155، ح 1، ب 15.

کسی را به خاطر آن عذاب نمی کند، و صدور آن از انبیاء قبل از آن که مورد وحی قرار گیرند جائز است.

و اما بعد از آن که خدا او را اجتناب کرد، و به مقام نبوتش برگزید، از معصومین شد، که نه گناه صغیره می کنند، و نه کبیره، و به همین جهت است که خدای عزّ و جلّ درباره او هم فرموده: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى، ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ، فَتَابَ عَلَيْهِ، وَ هَدَى»؛ (1) و هم فرموده: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ، وَ نُوحًا، وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ».

شیخ صدوق (ره) بعد از نقل این حدیث، که حدیثی است طولانی، گفته: این حدیث از طریق علی بن محمد بن جهم که يك مرد ناصبی، و دشمن اهل بیت بوده، خیلی عجیب است، (این بود گفتار مرحوم صدوق).

و این حدیث آن مرحوم را به تعجب در نیاورده، مگر به خاطر این که مشتمل است بر تنزیه انبیاء، و آن مرحوم در اصولی که در حدیث مزبور مسلم گرفته شده، دقت نکرده، و گر نه متوجه می شد که با مذهب ائمه اهل بیت (علیهم السلام) سازگار نیست، چون مذهب امامان اهل بیت این است که صدور نافرمانی از انبیاء به خاطر این که معصومند، هم قبل از نبوت آنان محال است، و هم بعد از نبوت، هم نافرمانیهای صغیره، و هم کبیره.

علاوه بر این که آن طور که این مرد ناصبی حدیث را نقل کرده، مستلزم آن است که جمله ای از آیه حذف شده باشد، و تقدیر «ما نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ، إِلَّا أَنْ تَكُونَا»، جمله «ما نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ، وَ انْمَا نَهَاكُمَا عَنْ غَيْرِهَا، وَ ما نَهَاكُمَا عَنْ

ص: 110

غیره، الا ان تکونا» باشد یعنی خدا اصلاً شما را از این بوته نهی نکرده، بلکه از غیر این نهی کرده، و از آن غیر هم نهی نکرده، مگر برای این که فرشته، و یا جاودان نباشید، در حالی که آیه: «ای آدم آیا می خواهی تو را به درختی راهنمایی کنم، که درخت جاودانگی و ملک دائمی است؟» (1) دلالت دارد بر این که ابلیس وی را تشویق می کرده، بر این که از عین آن درخت که ممنوع شده بخورد، و به این منظور او را تطمیع می کرده، به این که اگر از آن بخوری، جاودان می شوی، تا از آن درخت که با نهی خدا از آن محجوب شده بود، بخورد.

از این هم که بگذریم، اصلاً این مرد، یعنی علی بن محمد بن جهم در حدیث سابق جواب صحیح و تمام را خودش در مجلس مأمون از آن جناب گرفت، پس این روایت که صدوق آورده، خالی از اشکال نیست، هر چند که بعضی از وجوه اشکالی که گفتیم، امکان حمل بر محملی صحیح داشته باشد.

و نیز مرحوم صدوق از امام باقر (علیه السلام) از پدران بزرگوارش، از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده که فرمود: مکث آدم و حوا در بهشت، از هنگامی که وارد آن شدند، تا ساعتی که بیرون شدند تنها هفت ساعت از ایام دنیا بود، و در همانروز که این جریان واقع شد، خدا از بهشتش بیرون کرد. (2) و در تفسیر عیاشی (3) از عبد الله بنسنان، روایت کرده که گفت: شخصی از امام صادق (علیه السلام) سؤالی کرد: و من آن جا حاضر بودم، و آن این بود: که آدم و همسرش چقدر در بهشت ماندند، که به خاطر خطایی که کردند بیرون شدند؟ فرمود: خدای تبارک و تعالی، بعد از ظهر روز جمعه بود که از روح خود

ص: 111

---

1- . طه / 120.

2- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، الخصال، ص: 396، ح 103.

3- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 2، ص: 10، ح 11.

در آدم بدمید، و آن گاه از پائین دنده هایش همسرش را خلق کرد، و بعد فرشتگان را به سجده بر او امر فرمود، و بعد در همان روز او را داخل بهشت کرد، و به خدا سوگند که بیش از شش ساعت از همان روز در بهشت نماند، که دچار نافرمانی خدا شده، و خدا او و همسرش را از آن جا بیرون کرد، در حالی که آفتاب تازه غروب کرده بود، آن شب را تا صبح پشت در بهشت بسر بردند، تا صبح شد، ناگهان متوجه عریانی خود شدند، پروردگارشان نداشان داد: آیا شما را از آن درخت که می دانید نهی نکردم؟ آدم خجالت کشیده، سر بزر افکند، و گفت: پروردگارا ما بنفس خود ستم کردیم، و اینک به گناهان خود اعتراف می کنیم، پس ما را بیامرز، خدای تعالی در پاسخشان فرمود: باید که از آسمان های من به زمین هبوط کنید، چون هیچ نافرمان و سرکش در آسمان های من همجوار من نمی شود.

\* مؤلف: ممکن است از آن چه این روایت مشتمل بر آن ست، کیفیت بیرون شدن آن دو را از بهشت استفاده کرد، و فهمید که آن دو نخست از بهشت بیرون شده، در بیرون در بهشت قرار گرفتند، و سپس از بیرون در بهشت به زمین هبوط کرده اند، چون در قرآن کریم و آیات این قصه، که همان آیه فوق باشد، دو بار امر بهبوط شده با این که این امر امر شرعی نبوده، بلکه امر تکوینی بوده، که به هیچ وجه قابل تخلف نیست.

و هم چنین از این که سیاق را تغییر داده، در آیه: «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ» تا به آخر به سیاق «متكلم مع الغير» گفتیم، و در آیه: «وَوَادَاهُمَا رَبُّهُمَا»؛ (1) به سیاق غایب (پروردگارشان ندایشان کرد)، آورد، و نیز در اولی تعبیر به (به گفتار)، و در

ص: 112

دومی به ندا که صدا زدن از دور است، تعبیر کرد، و باز در اولی با کلمه (هذا)، که مخصوص باشاره به نزدیک است، و در دومی با کلمه (تلك)، که مخصوص اشاره به دور است، بیاورد، از این تعبیرات می توان فهمید: که امر بهبوط، يك بار در داخل بهشت صورت گرفته، و با آن، آدم از بهشت بیرون شده، و يك بار هم در بیرون بهشت صورت گرفته، و از آن جا به زمین هبوط کرده است.

نقطه ضعفی که در این روایت است، این است که در این روایت خلقت حوا را مطابق تورات از دنده آدم دانسته، و این معنا را در روایات وارده از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) به طوری که در بحث از خلقت آدم خواهی دید، تکذیب می کند، هر چند که ممکن است این نقطه ضعف را جبران نموده، و گفت: مراد از دنده پائین آدم، زیادی گل آدم است، آن گلی که با آن اضلاع و دنده های آدم را آفرید (دقت بفرمائید)، و، اما ساعت هایی که برای مکث آدم در بهشت تعیین نموده، در يك جا شش ساعت، و جایی دیگر هفت ساعتش خوانده، علاج این اختلاف آسان است، برای این که می گوییم:

منظور از ساعت شصت دقیقه نیست، بلکه منظور بیان زمان تقریبی جریان است.

و در کتاب شریف «الکافی» (1) از یکی از دو امام باقر (علیه السلام) و صادق (علیه السلام)، روایت کرده که در ذیل جمله:

«فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ»، فرمود: آن کلمات این است: «لا-اله الا انت، سبحانك، اللهم وبحمدك، عملت سوءا، و ظلمت نفسي، فاغفر لي، و انت خير الغافرين، لا اله الا انت، سبحانك اللهم وبحمدك، عملت سوءا، و ظلمت نفسي، فارحمني، و انت خير الغافرين،

ص: 113

---

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، روضة الکافی، ج 8، ص: 253، ح 472.



لا اله الا انت، سبحانك اللهم، وبحمدك، عملت سوءا، وظلمت نفسي، فارحمني، وانت خير الراحمين، لا اله الا انت، سبحانك اللهم، وبحمدك، عملت سوءا، وظلمت نفسي، فاغفر لي، وتب علي، انك انت التواب الرحيم؛ معبودی به جز تو نیست بار الها، حمد و تسبیح می گویم، کار زشتی مرتکب شدم، و به خود ستم کردم، پس مرا بیامرز، که تو بهترین آمرزندگان، معبودی به جز تو نیست، بار الها تسبیح و حمدت می گویم، کار بدی کردم، و به خود ستم نمودم، پس بمن رحم کن، که تو بهترین غافران، معبودی به جز تو نیست، حمد و تسبیح می گویم، بار الها من بدی کردم، و به خود ستم نمودم، پس مرا رحم کن، که تو بهترین رحیمانی، معبودی به جز تو نیست، بار الها تسبیح و حمدت می گویم، کار بدی کردم، و به خود ستم روا داشتم، پس مرا بیامرز، و نظر رحمتت بمن برگردان، که تو هم تواب و هم رحیمی.»

این معنا را شیخ صدوق،<sup>(1)</sup> عیاشی، قمی و دیگران نیز روایت کرده اند، از طرق اهل سنت و جماعت هم قریب به آن روایت شده، و چه بسا<sup>(2)</sup> از آیات داستان نیز همین معنا استفاده بشود.

مرحوم کلینی در کافی<sup>(3)</sup> گفته: و در روایتی دیگر در تفسیر جمله: «فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ»، آمده: که فرمود: خدا را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین سوگند داد.

ص: 114

- 
- 1- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، معانی الاخبار، ص: 108، ح 1؛ عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 41، ح 25 و قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج 1، ص: 44.
  - 2- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 1، ص: 60.
  - 3- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج 8، ص: 253.

این معنا را صدوق (1) و عیاشی و قمی و دیگران نیز روایت کرده اند، و قریب به آن از طرق اهل سنت و جماعت نیز روایت شده، هم چنان که در «در المنثور» از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) آمده که فرمود: وقتی آدم آن گناه را مرتکب شد، سر به سوی آسمان بلند کرده گفت: از تو به حق محمد مسئلت می کنم، که مرا بیامرزی، پس خدا بدو وحی کرد: که محمد کیست؟ گفت: ای خدا که نامت والا است، وقتی مرا آفریدی، سر به سوی عرش تو بلند کردم، دیدم در آن جا نوشته شده، لا اله الا الله، محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم)، فهمیدم که در درگاه تو احدی عظیم المنزله تر از او نیست که نامش را با نام خود قرار داده ای، پس خدای تعالی وحی کرد: که ای آدم، او آخرین پیامبران از ذریه تو است، و اگر او نبود، تو را خلق نمی کردم.

و این معنا هر چند که در بدو نظر از ظاهر آیات بعید است، و لکن اگر کاملاً در آن ها دقت شود، چه بسا تا اندازه ای قریب باشد، چون جمله: «فَتَلَقَّى آدَمُ...»، تنها به معنای قبول آن کلمات نیست، بلکه کلمه تلقی، به معنای قبول با استقبال و روی آوری است، (کأنه آدم روی به آن کلمات آورده، و آن را فرا گرفته است) و این دلالت دارد بر این که آدم این کلمات را از ناحیه خدا گرفته، و قهراً قبل از توبه علم به آن کلمات پیدا کرده، قبلاً هم تمامی اسماء را از پروردگارش آموخته بود، آن جا که پروردگارش فرمود: «من می خواهم در زمین خلیفه بگذارم، ملائکه گفتند: آیا کسی را در زمین می گذاری که در آن فساد کند، و خون ریزی ها کند، با این که ما تو را به حمدت تسبیح می گوئیم، و برایت تقدیس می کنیم؟»، و پروردگارش به ایشان فرمود:

ص: 115

---

1- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، معانی الاخبار، ص: 125 و عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 41.

«من چیزی می دانم که شما نمی دانید»، سپس علم تمامی اسماء را به او آموخت، و معلوم است، که علم به تمامی اسماء هر ظلم و گناهی را از بین می برد، و دواى هر دردی می شود، و گر نه جواب از ایراد ملائکه تمام نمی شود، و حجت بر آنان تمام نمی گردد، برای این که خدای سبحان در مقابل این اشکال آنان که (در زمین فساد انگیزند و خون ها بریزند)، چیزی نفرمود، و چیزی در مقابل آن قرار نداد، به جز این که (خدا همه اسماء را به او تعلیم کرد)، پس معلوم می شود علم نامبرده تمامی مفاصد را اصلاح می کرده، و در سابق هم حقیقت آن اسماء را شناختی، که گفتیم موجودات عالیه ای غایب و در پس پرده آسمان ها و زمین بوده اند، واسطه هایی برای فیوضات خدا ببادون خود بوده اند، که کمال هیچ مستکملی جز به برکات آنان تمام نمی شده.

هم چنان که در بعضی اخبار(1) وارد شده: که آدم(علیه السلام) شیخ هایی از اهل بیت، و انوار ایشان را در هنگام تعلیم اسماء بدید، و نیز اخباری رسیده: که آن انوار را در هنگامی دید، که خدای تعالی ذریه اش را از پشتش بیرون کشید، و نیز وارد شده: که آن انوار را در همان هنگامی که در بهشت بود، دید، که خواننده عزیز خودش باید به آن اخبار مراجعه نماید (و راهنما خداست).

خدای تعالی با نکره آوردن لفظ «کلمات» امر آن کلمات را مبهم گذاشت، و فرمود: «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ...» و اطلاق لفظ کلمه، بر موجود عینی در قرآن کریم آمده، و در آیه: «بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ»(2) صریحا این لفظ را در عیسی بن مریم(علیه السلام) اطلاق نموده.

ص: 116

1- . مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 11، ص: 175، ح 20.

2- . آل عمران / 45.

و، اما این که بعضی از مفسرین گفته اند: که منظور از کلمات کلماتی است که خدا در سوره اعراف از آدم و حوا حکایت کرده، و فرموده: «قَالَ: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا، وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا، وَتَرْحَمْنَا، لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»،<sup>(1)</sup> تفسیر صحیحی نیست، برای این که مسأله توبه همان طور که آیات این سوره، یعنی سوره بقره دلالت می کند، بعد از واقعه هبوط به زمین واقع شده، چون می فرماید: «وَقُلْنَا: اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»، تا آن جا که می فرماید: «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ، فَتَابَ عَلَيْهِ»، و این کلماتی که آدم و همسرش به آن تکلم کرده اند، قبل از هبوط، و در بهشت آموخته بودند، چون در سوره اعراف می فرماید: «وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا: أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ؟» تا آن جا که می فرماید:

«قَالَ: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا»، و در آخر می فرماید. «قَالَ: اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»، پس اقرار بظلم به نفس در بهشت واقع شده، نه در زمین، و حال آن که گفتیم: تلقی کلمات در زمین بوده.

بلکه ظاهر این که گفتند: «پروردگارا به خود ستم کردیم...»، تذلل و خضوعی است از آن دو، در مقابل ندایی که خدا به آنان کرد، خواسته اند بعد از اعتراف بر بویبت خدا، و این که به خاطر ظلمی که کردیم مشرف به خطر خسران شده ایم، اعلام کنند: به این که امر به دست خدای سبحان است، هر جور بخواهد امر می کند.

و در تفسیر قمی<sup>(2)</sup> از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرموده: موسی از

ص: 117

1- . اعراف / 23.

2- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 1، ص: 44.

پروردگارش مسئلت کرد: بین او و آدم جمع کند، و خدا هم جمع نموده، وی را موفق زیارت او نمود، موسی گفت: ای پدر، مگر جز این بود که خدا تو را به دست قدرت خود بیافرید؟ و از روح خود در تو بدمید؟ و ملائکه را به سجده بر تو وادار نمود؟، پس چرا وقتی دستور داد: از يك درخت بهشت نخوری، نافرمانی کردی؟ آدم گفت: ای موسی! بگو ببینم، خطیئه من در تورات چند سال قبل از خلقتم نوشته شده؟ گفت: سی هزار سال آدم گفت: همین طور است، آن گاه امام صادق(علیه السلام) فرمود: آدم با همین کلام موسی را قانع ساخت.

قریب به این معنا را علامه سیوطی در المنثور(1) به چند طریق از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نقل کرده.

و در علل الشرایع از امام باقر(علیه السلام) روایت کرده که فرمود: به خدا سوگند خدای تعالی آدم را برای دنیا خلق کرده بود، و اگر او را در بهشت جای داد، برای این بود که نافرمانی بکند، و آن گاه او را به همان جایی که برای آن جا خلقتش کرده بود، برگرداند.

این معنا در روایت عیاشی،(2) از امام صادق(علیه السلام) هم گذشت، که فرمود: «آدم دوستی از میانه ملائکه داشت...»

و در کتاب احتجاج(3)، در ضمن احتجاج علی(علیه السلام) با مرد شامی، که از آن جناب پرسیده بود: گرامی ترین وادیهای روی زمین کجا است؟ فرمود: بیابانی است که آن جا را سرانندیب می خوانند، آدم وقتی از آسمان هبوط کرد، در آن جا سقوط کرد.

ص: 118

- 
- 1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 1، ص: 54.
  - 2- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 32، ح 10.
  - 3- . طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج 1، ص: 191.

مقابل این روایت، روایات بسیار زیادی است، که دلالت دارد بر این که آدم در مکه سقوط کرد، و بعضی از این روایات گذشت، ممکن هم هست میانه این روایات مختلف، جمع کرده، گفت: ممکن است آن جناب اول از آسمان به سرانندیب فرود آمده، و بار دوم از سرانندیب به سرزمین مکه هبوط کرده باشد، نه به دو نزول، در عرض هم، تا جمع ممکن نباشد.

و در در المنثور(1) از طبرانی، و از کتاب عظمت ابی الشیخ، و ابن مردویه، همگی از ابی ذر، روایت شده که گفت: حضور حضرت رسول عرضه داشتیم: یا رسول الله! آیا به نظر شما آدم پیغمبر بود، یا نه؟ در پاسخ فرمود: هم نبی بود، و هم رسول، چون خدای تعالی قبلاً با او صحبت کرده بود، و فرموده بود: «یا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ» پس معلوم می شود بآنجناب وحی می شده.

اهل سنت و جماعت، قریب به این معنا را به چند طریق روایت کرده اند.(2)

#### 44. صلابت و اقتدار داود(علیه السلام) و سلیمان(علیه السلام) در تحقق حکومت الهی

##### اشاره

قرآن کریم در مورد حضرت داود(علیه السلام) و حضرت سلیمان نبی(علیه السلام) می فرماید:

«فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كَلَّأْنَا آتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ سَدَّخَرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ \* وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِ كُفْمٍ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ \* وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ \* وَ مِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَ

ص: 119

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 1، ص: 51.

2- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 1، ص: 132.

كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ»؛ (1) «ما (حکم واقعی) آن را به سلیمان فهمانیدیم؛ و به هر یک از آنان (شایستگی) داوری، و علم فراوانی دادیم؛ و کوه ها و پرندگان را با داوود مسخر ساختیم، که (همراه او) تسبیح (خدا) می گفتند؛ و ما این کار را انجام دادیم! و ساختن زره را به خاطر شما به او تعلیم دادیم، تا شما را در جنگ هایتان حفظ کند؛ آیا شکرگزار (این نعمت های خدا) هستید؟ و تندباد را مسخر سلیمان ساختیم، که به فرمان او به سوی سرزمینی که آن را پربرکت کرده بودیم جریان می یافت؛ و ما از همه چیز آگاه بوده ایم.»

و در جای دیگری می فرماید:

و لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلْنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ \* وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ \* وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ \* حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ \* فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَذْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ \* وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ \* لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ \* فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَأٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ \* إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ \* وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ \* أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ \* اللَّهُ لَا إِلَهَ

ص: 120

إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ \* قَالَ سَ نَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ \* أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَالْقِهِ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ \*  
 قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ \* إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* أَلَّا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَأُنُوتِي مُسَدِّمِينَ \* قَالَتْ يَا أَيُّهَا  
 الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ \* قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَأَوْلُوا بِالسُّلَيْمَانِ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ \* قَالَتْ إِنَّ  
 الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَافَ أَهْلِهَا آذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ \* وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ \* فَلَمَّا جَاءَ  
 سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيِكُمْ تَفْرَحُونَ \* ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَ  
 لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا آذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ \* قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ \* قَالَ عِفْرِيْتُ مِنَ الْجِبْرِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ  
 تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ \* قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا  
 مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَسْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ \* قَالَ نَكَرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَ تَهْتَدِي أَمْ  
 تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ \* فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَ هَكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسَدِّمِينَ \* وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ  
 مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ \* قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ فَوَارِيرَ  
 قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ (1) «و ما به داوود و سليمان، دانشی عظیم دادیم؛ و آنان گفتند:

ستایش از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید. و سليمان

ص: 121



وارث داوود شد، و گفت: ای مردم! زبان پرندگان به ما تعلیم داده شده، و از هر چیز به ما عطا گردیده؛ این فضیلت آشکاری است. لشکریان سلیمان، از جنّ و انس و پرندگان، نزد او جمع شدند؛ آن قدر زیاد بودند که باید توقّف می کردند تا به هم ملحق شوند! (آن ها حرکت کردند) تا به سرزمین مورچگان رسیدند؛ مورچه ای گفت: به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکرش شما را پایمال نکنند در حالی که نمی فهمند! سلیمان از سخن او تبسّ می کرد و خندید و گفت: پروردگار! شکر نعمت هایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به من الهام کن، و توفیق ده تا عمل صالحی که موجب رضای توست انجام دهم، و مرا برحمت خود در زمره بندگان صالحت وارد کن! (سلیمان) در جستجوی آن پرنده [هدهد] برآمد و گفت: چرا هدهد را نمی بینم، یا این که او از غایبان است؟! قطعاً او را کیفر شدیدی خواهم داد، یا او را ذبح می کنم، یا باید دلیل روشنی (برای غیبتش) برای من بیاورد! چندان درنگ نکرد (که هدهد آمد و) گفت: من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نیافتی؛ من از سرزمین "سبا" يك خبر قطعی برای تو آورده ام! من زنی را دیدم که بر آنان حکومت می کند، و همه چیز در اختیار دارد، و (به خصوص) تخت عظیمی دارد! او و قومش را دیدم که برای غیر خدا- خورشید- سجده می کنند؛ و شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داده، و آن ها را از راه بازداشته؛ و از این رو هدایت نمی شوند! چرا برای خداوندی سجده نمی کنند که آن چه را در آسمان ها و زمین پنهان است خارج (و آشکار) می سازد، و آن چه را پنهان می دارید یا آشکار می کنید می داند؟! خداوندی که معبودی جز او نیست، و پروردگار عرش عظیم است! (سلیمان) گفت: ما تحقیق می کنیم ببینیم راست گفتی یا از دروغگویان هستی؟ این نامه مرا ببر و بر آنان بیفکن؛ سپس برگرد (و در گوشه ای توقّف کن) بین آن ها چه عکس العملی نشان می دهند! (ملکه سبا) گفت: ای اشراف! نامه پرارزشی به سوی من افکنده

شده! این نامه از سلیمان است، و چنین می باشد: به نام خداوند بخشنده مهربان؛ توصیه مناین است که نسبت به من برتری جویی نکنید، و به سوی من آید در حالی که تسلیم حقّ هستید! (سپس) گفت: ای اشراف (و ای بزرگان)! نظر خود را در این امر مهمّ به من بازگو کنید، که من هیچ کار مهمّی را بدون حضور (و مشورت) شما انجام نداده ام! گفتند: ما دارای نیروی کافی و قدرت جنگی فراوان هستیم، ولی تصمیم نهایی با توست؛ بین چه دستور می دهی! گفت: پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می کشند، و عزیزان آن جا را ذلیل می کنند؛ (آری) کار آنان همین گونه است! و من (اکنون جنگ را صلاح نمی بینم)، هدیه گران بهایی برای آنان می فرستم تا ببینم فرستادگان من چه خبر می آورند (و از این طریق آن ها را بیازمایم)! هنگامی که (فرستاده ملکه سبا) نزد سلیمان آمد، گفت: می خواهید مرا با مال کمّ کنید (و فریب دهید)؟! آن چه خدا به من داده، بهتر است از آن چه به شما داده است، بلکه شما هستید که به هدیه هایتان خوشحال می شوید! به سوی آنان بازگرد (و اعلام کن) با لشکریانی به سراغ آنان می آییم که قدرت مقابله با آن را نداشته باشند؛ و آنان را از آن (سرزمین آباد) با ذلّت و خواری بیرون می رانیم! (سلیمان) گفت: ای بزرگان! کدام يك از شما تخت او را برای من می آورد پیش از آن که به حال تسلیم نزد من آیند؟ عفریتی از جنّ گفت: من آن را نزد تو می آورم پیش از آن که از مجلسست برخیزی و من نسبت به این امر، توانا و امینم! (اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: پیش از آن که چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد! و هنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پابرجا دید گفت: این از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را به جا می آورم یا کفران می کنم؟! و هر کس شکر کند، به نفع خود شکر می کند؛ و هر کس کفران نماید (به زیان خویش نموده است، که) پروردگار من، غنیّ و کریم است! (سلیمان)

گفت: تخت او را برایش ناشناس سازید؛ ببینم آیا متوجه می شود یا از کسانی است که هدایت نخواهند شد؟! هنگامی که آمد، به او گفته شد: آیا تخت تو این گونه است؟ گفت: گویا خود آن است! و ما پیش از این هم آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم! و او را از آن چه غیر از خدا می پرستید بازداشت، که او [ملکه سبا] از قوم کافران بود. به او گفته شد: داخل حیاط (قصر) شو! هنگامی که نظر به آن افکند، پنداشت نهر ابی است و ساق پاهای خود را برهنه کرد (تا از آب بگذرد، اما سلیمان) گفت: «(این آب نیست)، بلکه قصری است از بلور صاف! (ملکه سبا) گفت: پروردگارا! من به خود ستم کردم؛ و (اینک) با سلیمان برای خداوندی که پروردگار عالمیان است اسلام آوردم!»

و نیز در جای دیگری می فرماید:

وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ \* إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ \* فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ \* رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ \* وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ \* قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكاً لَّا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ \* فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ \* وَ الشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَ غَوَّاصٍ \* وَ آخِرِينَ مَّقَرَّتَيْنِ فِي الْأَرْضِ فَمَنْنَا فَمَنْنَا أَوْ أَمْسِكَ بِغَيْرِ حِسَابٍ \* وَ إِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَى وَ حُسْنَ مَّآبٍ؛ (1) «ما سلیمان را به داوود بخشیدیم؛ چه بنده خوبی!، زیرا همواره به سوی خدا بازگشت می کرد (و به یاد او بود)! به خاطر بیاور هنگامی را که عصرگاهان اسبان چابک تندرو را بر او عرضه داشتند، گفت: من این اسبان را به خاطر پروردگارم دوست دارم (و می خواهم از آن ها در جهاد استفاده کنم، او هم چنان به آن ها نگاه می کرد) تا از دیدگانش

ص: 124

پنهان شدند. (آن‌ها به قدری جالب بودند که گفت: بار دیگر آن‌ها را نزد من بازگردانید! و دست به ساق‌ها و گردن‌های آن‌ها کشید) و آن‌ها را نوازش داد. ما سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی افکندیم؛ سپس او به درگاه خداوند توبه کرد. گفت: پروردگارا! مرا ببخش و حکومتی به من عطا کن که بعد از من سزاوار هیچ‌کس نباشد، که تو بسیار بخشنده‌ای! پس ما باد را مسخر او ساختیم تا به فرمانش بنرمی حرکت کند و به هر جا او می‌خواهد برود! و شیاطین را مسخر او کردیم، هر بتا و غواصی از آن‌ها را! و گروه دیگری (از شیاطین) را در غل و زنجیر (تحت سلطه او) قرار دادیم، (و به او گفتیم: این عطای ما است، به هر کس می‌خواهی (و صلاح می‌بینی) ببخش، و از هر کس می‌خواهی امساک کن، و حسابی بر تو نیست (تو امین هستی)! و برای او [سلیمان] نزد ما مقامی ارجمند و سرانجامی نیکوست!)

هم چنین در آیاتی دیگر می‌فرماید:

«وَلَيْسَ لِلْإِنْسَانِ الْإِيمَانُ إِلَّا سَخِرَ لَهَا شَيْءٌ مِّنْ أَيْدِيهِمْ يُغِيثُهَا نَارًا وَخُلُقًا شَدِيدًا وَأَسْلَمْنَا لَهُ الْفِطْرَةَ وَالْعَقْلَ وَنَزَّلْنَا مِنْ سَمَوَاتِنَا مَاءً طَهُورًا لِيُغْشَىٰ بِهِ الْبَشَرِ الْأَكْبَرُ وَيَكْفُرُوا بِهِ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاسِقِينَ» (1) «و برای سلیمان باد را مسخر ساختیم که صبح گاهان مسیر یک ماه را می‌پیمود و عصرگاهان مسیر یک ماه را؛ و چشمه مس (مذاب) را برای او روان ساختیم؛ و گروهی از جنّ پیش روی او به اذن پروردگارش کار می‌کردند؛ و هر کدام از آن‌ها که از فرمان ما سرپیچی می‌کرد، او را عذاب آتش سوزان می‌چشانیم! آن‌ها هر چه سلیمان می‌خواست برایش

ص: 125

درست می کردند: معبدها، تمثال ها، ظروف بزرگ غذا همانند حوض ها، و دیگ های ثابت (که از بزرگی قابل حمل و نقل نبود؛ و به آنان گفتیم:) ای آل داوود! شکر (این همه نعمت را) به جا آورید، ولی عده کمی از بندگان من شکرگزارند! (با این همه جلال و شکوه سلیمان) هنگامی که مرگ را بر او مقرر داشتیم، کسی آن ها را از مرگ وی آگاه نساخت مگر جنبنده زمین [موریانه] که عصای او را می خورد (تا شکست و پیکر سلیمان فرو افتاد)؛ هنگامی که بر زمین افتاد جتیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوارکننده باقی نمی ماندند!»

### تفسیر

به هر حال در آیه بعد حکم سلیمان را در این داستان به این صورت تأیید می کند: «ما این داوری و حکومت را به سلیمان تفهیم کردیم» و با تأیید ما او بهترین راه حل این مخاصمه را دریافت؛ «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ».

اما مفهوم این سخن آن نیست که حکم داود اشتباه و نادرست بوده، چرا که بلافاصله اضافه می کند: «ما به هر يك از این دو، آگاهی و شایستگی داوری و علم بخشیدیم»؛ «وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا».

سپس به یکی دیگر از مواهب و افتخاراتی که خدا به داود داده بود اشاره کرده می فرماید: «ما کوه ها را مسخر ساختیم که همراه داود تسبیح می گفتند و هم چنین پرندگان را»؛ «وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ».

این ها در برابر قدرت ما چیز مهمی نیست «ما قادر بر انجام این کار بودیم»؛ «وَكُنَّا فَاعِلِينَ».

در این که هم صدا شدن کوه ها و پرندگان با داود به چه صورت بوده، در میان مفسران گفتگو است:

1. گاه احتمال داده می شود که این صدای پر طنین و گیرای و جذاب داود بود که در کوه ها منعکس می شد و پرندگان را به سوی خود جذب می کرد.

2. گاه گفته اند که این تسبیح يك نوع تسبیح توأم با درك و شعور است که در باطن ذرات عالم وجود دارد، زیرا طبق این نظر تمامی موجودات جهان از يك نوع عقل و شعور برخوردارند، و هنگامی که صدای داود را به وقت مناجات و تسبیح می شنیدند با او هم صدا می شدند و غلغله تسبیح از آن ها درهم می آمیخت.

3. بعضی گفته اند: منظور همان «تسبیح تکوینی» است که با زبان حال در همه موجودات جهان صورت می گیرد، چرا که هر موجودی نظامی دارد، نظامی بسیار دقیق و حساب شده، این نظام دقیق و حساب شده از خداوندی حکایت می کند که هم پاك و منزه است، و هم دارای صفات کمال، بنا بر این نظام شگفت انگیز عالم هستی در هر گوشه ای «تسبیح» است و «حمد» (تسبیح، پاك شمردن از نقائص است، و حمد ستایش در برابر صفات کمال)<sup>(1)</sup>.

و اگر گفته شود که این تسبیح تکوینی نه مخصوص کوه ها و پرندگان است و نه مخصوص داود، بلکه همیشه و در همه جا و از همه موجودات بانگ این تسبیح بر می خیزد.

ص: 127

1- . جهت مطالعه بیش تر ر.ک: مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 12، ذیل آیه 44 سوره مبارکه اسراء.

در پاسخ گفته اند: درست است که این تسبیح عمومی است، ولی همگان آن را درك نمی کنند، این روح بزرگ داود بود که در این حالت با درون و باطن عالم هستی همراز و هماهنگ می شد، و به خوبی احساس می کرد کوه ها و پرندگان با او هم صدا هستند و تسبیح گویان.

دلیل قاطعی برای تعیین هیچ يك از این تفاسیر نداریم، آن چه از ظاهر آیه می فهمیم آن ست که کوه ها و پرندگان با داود هم صدا می شدند و خدا را تسبیح می گفتند، در عین حال تضادی میان این تفسیرهای سه گانه نیست و جمع میان آن ها امکان پذیر است.

در آخرین آیه به یکی دیگر از مواهبی که خدا به این پیامبر بزرگ داده اشاره کرده می گوید: «ما ساختن زره را به او تعلیم دادیم، تا شما را در جنگ هایتان حفظ کند آیا خدا را بر نعمت هایش شکر می کنید؟»؛ «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِيُحْصِيَ نِعْمَ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ».

«لبوس» به طوری که مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» می گوید هر گونه اسلحه دفاعی و تهاجمی را مانند زره، شمشیر و نیزه شامل می شود(1)،

ولی قرآنی که در آیات قرآن است نشان می دهد که «لبوس» در این جا به معنی زره می باشد که جنبه حفاظت در جنگ ها داشته است.

اما این که چگونه خداوند آهن را برای داود نرم کرد، و صنعت زره سازی را به او آموخت شرح آن را به خواست خدا ذیل آیات 10 و 11 سوره سبأ خواهیم گفت.

«وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ

ص: 128

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث.

شَيْءٍ عَالَمِينَ \* وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ»؛ (1)

«و تندباد را مسخر سلیمان ساختیم که به فرمان او به سوی سرزمینی که آن را پربرکت کرده بودیم حرکت می کرد، و ما از همه چیز آگاه بوده ایم. و گروهی از شیاطین را (نیز) مسخر او قرار دادیم که برایش (در دریاها) غواصی می کردند و کارهایی غیر از این برای او انجام می دادند و ما آن ها را (از تمرد و سرکشی) حفظ می کردیم.»

## تفسیر

### بادها در فرمان سلیمان

در این آیات به بخشی از مواهبی که خدا به یکی دیگر از پیامبران یعنی سلیمان (علیه السلام) داده اشاره می کند نخست می گوید: «ما بادهای شدید و طوفانرا را مسخر سلیمان ساختیم که تحت فرمان او به سوی سرزمینی که ما آن را مبارك کرده بودیم حرکت می کرد»؛ «و لَسْلِيمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا».

و این کار عجیب نیست، چرا که «ما به همه چیز آگاه بوده و هستیم»؛ «و كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالَمِينَ».

هم از اسرار عالم هستی و قوانین و نظامات حاکم بر آن آگاهیم، می دانیم چگونه آن ها را می توان تحت فرمان آورد، و هم از نتیجه و سرانجام این کار، و به هر حال همه چیز در برابر علم و قدرت ما خاضع و تسلیم است.

جمله «و لَسْلِيمَانَ...» عطف بر جمله «و سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ» می باشد یعنی قدرت ما چنان است که گاهی کوه ها را مسخر یکی از بندگان خود می سازیم

ص: 129



تا همراه او تسبیح گویند، و گاه بادهای را تحت فرمان یکی از بندگان خویش قرار می‌دهیم تا او را به هر جا ببرند.

واژه «عاصفة» به معنی تندباد یا طوفان است، در حالی که از بعضی دیگر از آیات قرآن استفاده می‌شود که بادهای ملایم نیز به فرمان سلیمان بود، چنان که در سوره «ص» آیه 36 می‌خوانیم «فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ»؛ «ما باد را به فرمان او قرار دادیم که نرم و آهسته و هر جا که می‌خواست حرکت می‌کرد.»

البته تصریح به «عاصفه» (تندباد) در این جا ممکن است به عنوان بیان فرد مهم تر باشد، یعنی نه تنها بادهای ملایم، بلکه طوفانهای سخت نیز در فرمان او بودند، چرا که دومی عجیب تر و اعجاب انگیزتر است.

و نیز این بادهای تنها در مسیر سرزمین مبارک (شام) که قرارگاه سلیمان بود در تسخیر او نبودند، بلکه طبق آیه 36 سوره «ص» به هر جا که می‌خواست حرکت می‌کردند، بنا بر این تصریح به نام سرزمین مبارک بیش تر به خاطر آن است که مرکز حکومت سلیمان را تشکیل می‌داد.

اما این که باد چگونه در اختیار او قرار داشت؟

با چه سرعتی حرکت می‌کرد؟

سلیمان و یارانش بر چه وسیله‌ای می‌نشستند و حرکت می‌کردند؟

به هنگام حرکت چه عاملی آن‌ها را از سقوط و یا فشار هوا و مشکلات دیگر حفظ می‌کرد؟

و خلاصه این چه نیروی مرموزی بود که به او امکان يك چنین حرکت سریعی را در آن عصر و زمان می داد؟(1). این ها مسائلی است که جزئیات آن بر ما روشن نیست، همین اندازه می دانیم که این يك موهبت الهی و خارق عادت بود که در اختیار این پیامبر بزرگ گذارده شده بود، و ما از جزئیات آن آگاه نیستیم، و چه بسیار است مسائلی که ما از وجود اجمالیش با خبریم، ولی از شرح و تفصیلش بی خبر، معلومات ما در برابر مجهولاتمان هم چون قطره ای در برابر اقیانوسی بزرگ است، و یا هم چون ذره غباری در برابر يك کوه عظیم.

خلاصه از نظر بيش يك انسان خداپرست و موحد هیچ چیز در برابر قدرت خداوند مشکل و غیر ممکن نیست، او بر همه چیز قادر و به همه چیز عالم است.

البته پیرامون این بخش از زندگی سلیمان مانند بخش های دیگر زندگی شگفت انگیز او افسانه های دروغین، یا مشکوک بسیار نوشته اند که هرگز مورد قبول ما نیست، ما تنها به همان مقدار که قرآن در این جا بیان کرده اکتفاء می کنیم.

ذکر این نکته نیز لازم است که بعضی از نویسندگان اخیر معتقدند که قرآن چیزی صریحا درباره حرکت سلیمان و بساط او به وسیله باد ندارد، بلکه تنها سخن از تسخیر باد برای سلیمان به میان آورده، و ممکن است اشاره به استفاده سلیمان از نیروی باد در مسائل مربوط به زراعت، و تلقیح گیاهان، و تصفیه خرمنها و حرکت کشتی ها بوده باشد، به خصوص که سرزمین سلیمان (شامات) از يك سو سرزمین

ص: 131

---

1- . از آیه 12 سوره سبأ که می فرماید: «وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عُدُوهُمَا نَهَرَ وَرَوَّاحُهَا شَهْرٌ» اجمالا برمی آید که صبحگاهان به اندازه يك ماه و عصرگاهان نیز به اندازه يك ماه مسافت را می پیمودند (با مقیاس حرکت های آن زمان).

زراعی بود، و از سوی دیگر قسمت مهمی از آن در ساحل دریای مدیترانه قرار داشت و مورد بهره برداری برای کشتیرانی (1).

ولی این تفسیر با آیات سوره مبارکه «سبأ» و سوره مبارکه «ص» و بعضی از روایات که در این زمینه وارد شده چندان سازگار نیست.

آیه بعد یکی دیگر از مواهب انحصاری سلیمان (علیه السلام) را بازگو می کند:

«ما بعضی از شیاطین را مسخر او قرار دادیم که برای او در دریاها غوص می کردند» (و جواهرات و مواد پرازش بیرون می آوردند) و کارهایی غیر از این نیز برای او انجام می دادند؛ «وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ».

«و ما آن ها را از تمرد و سرکشی در برابر فرمان او نگاه می داشتیم»؛ «وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ».

آن چه در آیه فوق به عنوان شیاطین آمده، در آیات سوره سبأ به عنوان «جن» مطرح شده است (آیه 12 و 13 سوره سبأ) و روشن است که این دو با هم منافات ندارد، زیرا می دانیم «شیاطین» نیز از تیره جن می باشند.

به هر حال همان گونه که سابقاً هم اشاره کرده ایم: جن نوعی از مخلوقات دارای عقل و شعور و استعداد و تکلیف است، که از نظر ما انسان ها ناپیدا است و به همین جهت «جن» نامیده می شود و به طوری که از آیات سوره جن استفاده می شود آن ها نیز مانند انسان ها دارای دو گروهند مؤمنان صالح، و کافران سرکش،

ص: 132

---

1- . رسولی محلاتی، هاشم، تاریخ انبیاء؛ قصص قرآن از آدم (علیه السلام)، ص: 185 و خزائلی، محمد، اعلام قرآن، ص: 386.

و ما هیچ گونه دلیلی بر نفی چنین موجوداتی نداریم، و چون مخبر صادق (قرآن) از آن خبر داده می پذیریم.

از آیات سوره مبارکه «ص» و سبأ و هم چنین آیه مورد بحث به خوبی استفاده می شود که این گروه از جن که مسخر سلیمان بودند افرادی باهوش، فعال، هنرمند و صنعت گر با مهارت های مختلف بودند.

و جمله «يَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ» (کارهایی جز این برای او انجام دادند) اجمالی است از آن چه مشروحش در سوره سبأ آمده است: «يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ» که نشان می دهد «محراب ها و معابد بسیار عالی و زیبا و وسائل زندگی مختلف از جمله دیگ ها و سینی های بسیار بزرگ و مانند آن برای او می ساختند.»

از پاره ای دیگر از آیات مربوط به سلیمان استفاده می شود که گروهی از شیاطین سرکش نیز وجود داشتند که او آن ها را در بند کرده بود، «وَ آخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ»؛<sup>(1)</sup>

و شاید جمله «وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ» نیز اشاره به این باشد که ما آن گروه خدمت گزار سلیمان را از تمرد و سرکشی باز می داشتیم شرح بیش تر در این زمینه را در تفسیر سوره سبأ و ص بخواست خدا مطالعه خواهید کرد.

مجددا یادآور می شویم که پیرامون زندگی سلیمان و لشگر او، افسانه های دروغین یا مشکوک فراوان است که هرگز نباید آن ها را با آن چه در متن قرآن آمده آمیخت تا برای بهانه جویان دستاویزی گردد.<sup>(2)</sup>

ص: 133

---

1- ص / 38.

2- مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 13، ص: 470.

به دنبال نقل گوشه ای از داستان موسی(علیه السلام) به بحث پیرامون دو تن دیگر از پیامبران بزرگ الهی، «داود» و «سلیمان» می پردازد، البته در مورد او اشاره ای بیش نیست، اما در مورد سلیمان، بحث مشروح تری آمده است.

ذکر گوشه ای از داستان این دو پیامبر، بعد از داستان موسی(علیه السلام) به خاطر آن است که این ها نیز از پیامبران بنی اسرائیل بودند، و تفاوتی که تاریخ آن ها با تواریخ پیامبران دیگر دارد این است که این ها بر اثر آمادگی محیط فکری و اجتماعی بنی اسرائیل توفیق یافتند دست به تأسیس حکومت عظیمی بزنند، و آئین الهی را با استفاده از نیروی حکومت، گسترش دهند، لذا از لحن سرگذشت پیامبران دیگر که با مخالفت شدید قوم خود روبرو می شدند و گاه آن ها را از شهر و دیارشان بیرون می کردند، در این جا خبری نیست، و تعبیرات به کلی با آن ها فرق دارد.

این به خوبی نشان می دهد که اگر دعوت کنندگان الهی توفیقی برای تشکیل حکومت بیابند تا چه اندازه مشکلات حل می شود، و راه آن ها صاف و هموار می گردد.

به هر حال در این جا سخن از علم و قدرت و توانایی و عظمت است، سخن از تسلیم و اطاعت دیگران حتی جن و شیاطین در برابر حکومت الهی است، سخن از تسلیم پرندگان هوا و موجودات دیگر است، و بالآخره سخن از مبارزه شدید با بت پرستی از طریق دعوت منطقی و سپس بهره گیری از قدرت حکومت است.

و این ها است که داستان این دو پیامبر را از دیگر پیامبران جدا می سازد.

جالب این که قرآن سخن را از مسأله «موهبت علم» که زیر بنای يك حکومت صالح و نیرومند است شروع کرده می گوید: «ما به داود و سلیمان علم قابل ملاحظه ای بخشیدیم»؛ «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا».

گرچه بسیاری از مفسران در این جا خود را به زحمت انداخته اند که ببینند این کدام علم بوده که در این جا به صورت سربسته بیان شده، و خداوند به داود و سلیمان عطا فرموده، بعضی آن را به قرینه آیات دیگر علم قضاوت و داوری دانسته اند «وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ»؛ (1)

«ما به داود، حکمت و راه پایان دادن به نزاعها آموختیم.» و «وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا»؛ (2)

«ما به هر يك از داود و سلیمان مقام داوری و علم عطا کردیم.»

بعضی نیز به قرینه آیات مورد بحث که از منطق طیر (گفتار پرندگان) سخن می گوید: این علم را، علم گفتگوی با پرندگان دانسته اند، و بعضی دیگر به قرینه آیاتی که از علم بافتن زره و مانند آن سخن می گوید خصوص این علم را مورد توجه قرار داده اند.

ولی روشن است که «علم» در این جا معنی گسترده و وسیعی دارد که علم توحید و اعتقادات مذهبی و قوانین دینی، و هم چنین علم قضاوت، و تمام علوم را که برای تشکیل چنان حکومت وسیع و نیرومندی لازم بوده است در بر می گیرد، زیرا تأسیس يك حکومت الهی بر اساس عدل و داد، حکومتی آباد و آزاد، بدون بهره گیری از يك علم سرشار امکان پذیر نیست، و به این ترتیب قرآن مقام علم را

ص: 135

1- . ص / 20.

2- . انبیاء / 79.

در جامعه انسانی و در تشکیل حکومت به عنوان نخستین سنگ زیر بنا مشخص ساخته است.

و به دنبال این جمله از زبان داود و سلیمان چنین نقل می‌کند: «و آن‌ها گفتند حمد و ستایش از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید»؛ «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ».

جالب این‌که بلافاصله بعد از بیان موهبت بزرگ «علم» سخن از «شکر» به میان آمده، تا روشن شود هر نعمتی را شکری لازم است، و حقیقت شکر آن است که از آن نعمت در همان راهی که برای آن آفریده شده است استفاده شود و این دو پیامبر بزرگ از نعمت علمشان در نظام بخشیدن به يك حکومت الهی حد اکثر بهره را گرفتند.

ضمناً آن‌ها معیار برتری خود را بر دیگران در «علم» خلاصه کردند، نه در قدرت و حکومت، و شکر و سپاس را نیز در برابر علم شمردند نه بر مواهب دیگر چرا که هر ارزشی است برای علم است و هر قدرتیاست از علم سرچشمه می‌گیرد.

این نکته نیز قابل توجه است که آن‌ها از حکومت بر يك ملت با ایمان شکر می‌کنند چرا که حکومت بر گروهی فاسد و بی‌ایمان افتخار نیست.

در این جا سؤالی پیش می‌آید و آن این‌که چرا آن‌ها در مقام شکرگزاری گفتند ما را بر بسیاری از مؤمنان فضیلت بخشیده، نه بر همه مؤمنان؟ با این‌که آن‌ها پیامبرانی بودند که افضل مردم عصر خویش بودند.

این تعبیر ممکن است برای رعایت اصول ادب و تواضع باشد که انسان در هیچ مقامی خود را برتر از همگان نداند.

و یا به خاطر این است که آن ها به يك مقطع خاص زمانی نگاه نمی کردند، بلکه کل زمان ها را در نظر داشتند، و می دانیم پیامبرانی از آن ها بزرگ تر در طول تاریخ بشریت بوده اند.

در آیه بعد، نخست اشاره به ارث بردن سلیمان از پدرش داود کرده، می گوید:

«سَلِيمَانَ وَارِثًا دَاوُدَ»؛ «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ».

در این که منظور از «ارث» در این جا ارث چه چیز است؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است.

بعضی آن را منحصر به میراث علم و دانش دانسته اند، چرا که به پندار آن ها پیامبران ارثی از اموال خود نمی گذارند.

بعضی دیگر منحصرآ میراث مال و حکومت را ذکر کرده اند، چرا که این کلمه قبل از هر چیز آن مفهوم را به ذهن تداعی می کند.

و بعضی علم سخن گفتن با پرندگان را (منطق الطیر).

ولی با توجه به این که آیه مطلق است و در جمله های بعد هم سخن از علم به میان آمده و هم از تمام مواهب «أَوْثِنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» دلیلی ندارد که مفهوم آیه را محدود کنیم، بنا بر این سلیمان وارث همه مواهب پدرش داود شد.

در روایاتی که از منابع اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده نیز به این آیه در برابر کسانی که می گفتند پیامبران ارثی نمی گذارند و به حدیث «نحن معاشر الانبياء لا نورث؛ ما پیامبران ارثی نمی گذاریم»، تکیه می کردند استدلال شده، و دلیل بر این گرفته شده که حدیث مزبور چون مخالف کتاب الله است از درجه اعتبار ساقط است.

در حدیثی که از طرق اهل بیت نقل شده چنین می خوانیم: هنگامی که



ابوبکر تصمیم گرفت فدک را از فاطمه (س) بگیرد این سخن به فاطمه (س) رسید، نزد ابوبکر آمده و چنین گفت:

افى كتاب الله ان ترث اباك و لا ارث ابي، «لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا»، فعلى عمد تركتم كتاب الله و نبذتموه وراء ظهوركم اذ يقول: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ»؛ آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ این چیز عجیبی است! آیا کتاب خدا را فراموش کرده و پشت سر افکنده اید آن جا که می فرماید: سلیمان از داود ارث برد؟» (1)

سپس قرآن می افزاید: «سلیمان گفت: ای مردم! به ما سخن گفتن پرنندگان تعلیم شده»؛ «وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ».

«و از همه چیز به ما داده شده است، و این فضیلت آشکاری است»؛ «وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ».

گرچه بعضی مدعی هستند که تعبیر نطق و سخن گفتن در مورد غیر انسان ها جز به عنوان مجاز ممکن نیست، ولی اگر غیر انسان نیز اصوات و الفاظی از دهان بیرون بفرستد که بیان گر مطالبی باشد دلیل ندارد که آن را نطق نگوئیم، چرا که «نطق» هر لفظی است که بیان گر حقیقتی و مفهومی باشد (2).

البته نمی خواهیم بگوئیم که آن صداهای مخصوصی که گاه بعضی از

ص: 138

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 4، ص: 75.

2- . «ابن منظور» در «لسان العرب» می گوید: نطق همان تکلم کردن است سپس می افزاید: و کلام کل شیء منطوقه و منه قوله تعالى «عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ»؛ تکلم هر چیزی نطق او است. و آیه «عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ» نیز از همین باب است سپس از یکی دیگر از علمای ادب یعنی «ابن سیده» نقل می کند (بر خلاف آن چه بعضی گفته اند که نطق مخصوص انسان است) گاهی نطق در غیر انسان نیز به کار می رود- توجه به این نکته نیز لازم است که علمای منطوق و فلاسفه، نطق را به قدرت تفکر که به انسان توانایی برای سخن گفتن می دهد اطلاق کرده اند.

حیوانات به هنگام خشم و غضب، یا رضایت و خشنودی، یا از درد و رنج، و یا اظهار و اشتیاق نسبت به بچه های خود سر می دهند نطق است، نه این ها اصواتی است که مقارن با حالتی از دهان آن ها بر می خیزد، ولی به طوری که در آیات بعد مشروح خواهد آمد می بینیم که سلیمان با "هدهد" مطالبی را رد و بدل می کند، پیامی به وسیله او می فرستد، و بازتاب پیامش را از او جویا می شود.

این نشان می دهد که حیوانات علاوه بر اصواتی که بیان گر حالات آن ها است توانایی دارند که به فرمان خدا در شرایط خاصی سخن بگویند، هم چنین است بحثی که درباره سخن گفتن «مورچه» در آیات آینده خواهد آمد.

البته گاه نطق در معنی وسیعی در قرآن به کار رفته است که در حقیقت روح و نتیجه «نطق» را بیان می کند، و آن «بیان ما فی الضمیر» است، خواه از طریق الفاظ و سخن باشد و خواه از طریق حالات دیگر، مانند آیه «هَذَا كِتَابُنَا يُنطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ»؛ (1) «این کتاب ما است که به حق برای شما سخن می گوید.»، ولی نیازی نیست که ما نطق را در مورد گفتگوی سلیمان با پرندگان به این معنی تفسیر کنیم، بلکه سلیمان طبق ظاهر آیات فوق می توانست الفاظ خاص پرندگان را که برای انتقال مطالب به کار می برند تشخیص دهد، و با آن ها سخن بگوید.

در این باره در بحث نکات نیز به خواست خدا سخن می گوئیم.

اما جمله «أوتینا من كل شيء»؛ «از همه چیز به ما داده شده.» بر خلاف محدودیت هایی که گروهی از مفسران برای آن قائل شده اند، مفهوم وسیع و گسترده ای دارد و تمام وسائلی را که از نظر معنوی و مادی برای تشکیل آن حکومت

ص: 139

الهی لازم بوده است شامل می شود، و اصولاً بدون آن این کلام ناقص خواهد بود، و پیوند روشنی با گذشته نخواهد داشت.

در این جا «فخر رازی» سؤالی عنوان کرده و آن این که آیا تعبیر «علمنا» و «اوتینا» (به ما تعلیم داده شده و به ما بخشیده شده) آیا از قبیل کلام متکبران نیست؟

سپس چنین پاسخ می گوید: منظور از ضمیر "جمع" در این جا، خود سلیمان و پدرش، یا خود او و معاونانش در حکومت است، و این معمول است که هر گاه کسی در رأس تشکیلاتی قرار گیرد با ضمیر جمع از خود یاد می کند.

## نکته ها

### 1. رابطه دین و سیاست

بر خلاف آن چه بعضی از کوتاه بینان می اندیشند دین مجموعه ای از اندرزها و نصایح و یا مسائل مربوط به زندگی شخصی و خصوصی نیست، دین مجموعه ای از قوانین حیات و برنامه فراگیری است که تمام زندگی انسان ها مخصوصاً مسائل اجتماعی را در بر می گیرد.

بعثت انبیاء برای «اقامه قسط و عدل» است. (1)

دین برای گسستن زنجیرهای اسارت انسان و تأمین آزادی بشر است. (2)

دین برای نجات «مستضعفان» از چنگال «ظالمان و ستم گران» و پایان دادن به دوران سلطه آن ها است.

ص: 140

---

1- . حدید / 25.

2- . اعراف / 157.

و بالاخره دین مجموعه ای است از تعلیم و تربیت در مسیر تزکیه و ساختن انسان کامل. (1)

بدیهی است این هدف های بزرگ بدون تشکیل حکومت امکان پذیر نیست.

چه کسی می تواند با توصیه های اخلاقی اقامه قسط و عدل کند، و دست ظالمان را از گریبان مظلومان کوتاه سازد؟

چه کسی می تواند زنجیرهای اسارت را از دست و پای انسان های در بند بردارد و بشکند، بی آن که متکی به قدرت باشد؟

و چه کسی می تواند در جامعه ای که وسائل نشر فرهنگ و تبلیغ در اختیار فاسدان و مفسدان است اصول صحیح تعلیم و تربیت را پیاده کند؟ و ملکات اخلاقی را در دل ها پرورش دهد؟

و این است که ما می گوئیم "دین" و «سیاست» دو عنصر تفکیک ناپذیر است اگر دین از سیاست جدا شود بازوی اجرایی خود را به کلی از دست می دهد، و اگر سیاست از دین جدا گردد مبدل به يك عنصر مخرب در مسیر منافع خود کامگان می شود. اگر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) موفق شد این آئین آسمانی را با سرعت در جهان گسترش دهد دلیل آن این بود که در اولین فرصت دست به تأسیس حکومت زد، و از طریق حکومت اسلامی هدف های الهی را تعقیب نمود.

بعضی از پیامبران دیگر که نیز چنین توفیقی یافتند، بهتر موفق به نشر دعوت

ص: 141

الهی خود شدند، اما آن‌ها که در تنگنا قرار گرفتند و شرایط به آن‌ها اجازه تشکیل حکومت نداد موفق به کار زیادی نشدند.

## 2. ابزار حکومت الهی

جالب این که در داستان سلیمان و داود به خوبی می‌بینیم که آن‌ها به سرعت آثار شرک و بت پرستی را ریشه کن ساختند، و نظامی الهی بر پا کردند، نظامی که ابزار اصلیش طبق آیات مورد بحث علم و دانش و آگاهی‌ها در زمینه‌های مختلف بود.

نظامی که نام «خدا» در سر لوحه همه برنامه‌هایش قرار داشت.

نظامی که تمام نیروهای لایق را به کار می‌گرفت، حتی از نیروی یک پرنده برای رسیدن به اهدافش استفاده می‌کرد.

نظامی که دیوها را دربند کرده و ظالمان را بر سر جای خود نشانده بود.

و بالاخره نظامی که هم قدرت نظامی کافی داشت، و هم دستگاه اطلاعاتی، و هم افرادی که در زمینه‌های مختلف اقتصادی و تولید تخصص و آگاهی کافی داشتند، و همه این‌ها را زیر چتر ایمان و توحید قرار داده بود.

## 3. نطق پرندگان

در آیات فوق، و آیاتی که بعد از این در داستان "هدهد" و «سلیمان» خواهد آمد صریحا اشاره به نطق پرندگان و میزانی از درک و شئون برای آنان شده است.

بی شک پرندگان - مانند سایر حیوانات - در حالات مختلف صداهای گوناگونی از خود ظاهر می‌سازند که با دقت و بررسی، می‌توان از نوع صدا به وضع

ص: 142

حالات آن‌ها پی‌برد، کدام صدا مربوط به حالات خشم است و کدام رضا، کدام صدا دلیل برگرسنگی است، و کدام نشانه تمنی؟ با کدام صدا بچه‌های خود را فرا می‌خواند و با کدام صدا آن‌ها را از بروز حادثه وحشتناکی خبر می‌دهد؟

این قسمت از صدای پرندگان، مورد هیچ‌گونه شك و تردید نیست، و همه کم و بیش با آن آشنا هستیم.

ولی آیات این سوره ظاهراً مطلبی بیش از این را بیان می‌کند، بحث از سخن گفتن آنان به نحو مرموزی است که مطالب دقیقتری در آن منعکس است، و بحث از تفاهم و گفتگوی آن‌ها با يك انسان است، گرچه این معنی برای بعضی عجیب می‌آید، ولی با توجه به مطالب مختلفی که دانشمندان در کتاب‌ها نوشته‌اند و مشاهدات شخصی بعضی در مورد پرندگان مطلب عجیبی نیست.

ما از هوش حیوانات مخصوصاً پرندگان مطالبی عجیب‌تر از این سراغ داریم.

بعضی از آن‌ها چنان مهارتی در ساختن خانه و لانه دارند که گاه از مهندسين ما پیشی می‌گیرند!

بعضی از پرندگان چنان اطلاعاتی از وضع نوزادان آینده خود و نیازها و مشکلات آن‌ها دارند و چنان دقیقاً برای حل آن‌ها عمل می‌کنند که برای همه ما اعجاب‌انگیز است!

پیش‌بینی آن‌ها درباره وضع هوا حتی نسبت به چند ماه بعد، و آگاهی آن‌ها از زلزله‌ها قبل از وقوع آن، و حتی پیش از آن که زلزله سنج‌های ما خفیف‌ترین لرزش‌ها را ثبت کنند معروف است.

تعلیماتی که در عصر ما به حیوانات داده می شود، و کارهای خارق العاده آن ها را در سیرک ها بسیاری دیده اند، که حاکی از هوش شگفت انگیز آن ها است.

کارهای شگفت آور «مورچگان» و تمدن شگرف آن ها.

عجائب زندگی «زنبوران عسل» و ردیابی حیرت انگیز آن ها.

آگاهی «پرنندگان مهاجر» که گاه فاصله میان قطب شمال و جنوب را طی می کنند، از وضع راه ها در این مسیر فوق العاده طولانی.

اطلاعات فوق العاده «ماهیان آزاد» در مهاجرت دسته جمعی در اعماق دریاها عموماً از مسائلی است که از نظر علمی مسلم و دلیل بر وجود مرحله مهمی از درک و یا غریزه و یا هر چه آن را بنامیم در این حیوانات است.

وجود حواس فوق العاده ای در حیوانات هم چون دستگاه رادار مانند شب پره و شامه بسیار قوی بعضی از حشرات، و دید فوق العاده نیرومند بعضی از پرنندگان و امثال آن نیز دلیل دیگری است بر این که آن ها در همه چیز از ما عقب مانده تر نیستند! با در نظر گرفتن این امور جای تعجب نیست که آن ها تکلم مخصوصی نیز داشته باشند، و بتوانند با کسی که از الفبای کلام آن ها آگاه است، سخن گویند.

در آیات قرآن نیز به عناوین مختلف به این امر اشاره شده است از جمله در آیه 38 سوره انعام می خوانیم: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ»؛ «هیچ جنبنده ای در زمین و پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند نیست مگر این که امت هایی همانند شما هستند!»

در روایات اسلامی نیز مطالب زیادی وجود دارد که بیان گر نطق حیوانات و

مخصوصاً پرندگان است، و حتی برای هر يك از آن ها سخنی شعار مانند نقل شده است که شرح آن ها به درازا می کشد(1).

در روایتی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم که امیر مؤمنان علی(علیه السلام) به ابن عباس فرمود:

«ان الله علمنا منطق الطير كما علم سليمان ابن داود، و منطق كل دابة في بر او بحر؛(2)

خداوند سخن گفتن پرندگان را به ما آموخت همان گونه که به سلیمان بن داود، و سخن گفتن هر جنبنده ای را در خشکی و دریا.»

#### 4. روایت «نحن معاشر الانبياء لا نورث»

اهل سنت حدیثی در کتاب های مختلف خود از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) به این مضمون نقل کرده اند که فرمود:

«نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقة؛ ما پیامبران ارثی از خود به یادگار نمی گذاریم، و آن چه از ما بماند باید به عنوان صدقه در راه خدا مصرف شود» و گاه آن را با حذف جمله اول، به صورت «ما تركناه صدقة» نقل کرده اند.

سند این حدیث غالباً در کتب معروف اهل سنت به «ابو بکر» منتهی می شود که بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) زمام امور مسلمین را به دست گرفت، و هنگامی که حضرت فاطمه(س) و یا بعضی از همسران پیامبر میراث خود را از او خواستند او به استناد این حدیث از دادن میراث به آنان سر باز زد! این حدیث را «مسلم» در کتاب

ص: 145

---

1- . جهت مطالعه بیش تر ر.ک: قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ذیل آیات مورد بحث و حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 4، ص: 77.

2- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 4، ص: 81.



و گروهی دیگر در کتاب های خود آورده اند.

قابل توجه این که در مدرک اخیر در حدیثی از عایشه چنین می خوانیم:

فاطمه (س) و عباس (بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نزد ابوبکر آمدند و میراثشان از پیامبر را می خواستند، و آن ها در آن موقع زمینشان را در «فدک» و سهمشان را از «خیبر» مطالبه می کردند، ابوبکر گفت: من از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که گفت: ما چیزی را به ارث نمی گذاریم و آن چه از ما بماند صدقه است... هنگامی که فاطمه (س) این سخن را شنید با حالتی خشمگین ابوبکر را ترک کرد و تا آخر عمر با او يك کلمه سخن نگفت. (3)

البته این حدیث از جهات مختلفی قابل نقد و بررسی است، ولی آن چه در حوصله این تفسیر می گنجد امور زیر است:

1. این حدیث با متن قرآن سازگار نیست، و طبق قواعد اصولی که در دست داریم هر حدیثی که موافق «کتاب الله» نباشد از درجه اعتبار ساقط است، و نمی توان به عنوان حدیث پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و یا سائر معصومین (علیهم السلام) روی آن تکیه کرد.

در آیات فوق خواندیم سلیمان از داود ارث برد، و ظاهر آیه مطلق است و اموال را نیز شامل می شود. و در مورد «یحیی» و «زکریا» می خوانیم: «يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (4)؛ «فرزندی به من عنایت کن که از من و از آل یعقوب ارث برد.»

ص: 146

- 
- 1- . ابی الحسین مسلم بن الحجاج، الجامع الصحيح، ج3، ص: 1379.
  - 2- . ابی عبدالله محمد بن اسماعیل البخاری، الجامع الصحيح، ج8، ص: 185.
  - 3- . همان.
  - 4- . مریم / 6.

مخصوصاً در مورد «زکریا» بسیاری از مفسران روی جنبه های مالی تکیه کرده اند.

به علاوه ظاهر آیات «ارث» در قرآن مجید عام است و همه را شامل می شود.

و شاید به همین دلیل «قرطبی» از دانشمندان معروف اهل سنت ناچار شده است که حدیث را به عنوان فعلغالب و اکثر بگیرد نه عام و گفته است این مانند جمله ای است که عرب می گوید: انا معشر العرب اقری الناس للضعیف؛ ما جمعیت عرب از همه مردم مهمان نوازتریم (در حالی که این يك حکم عمومی نیست)<sup>(1)</sup>.

ولی روشن است که این سخن ارزش این حدیث را نفی می کند، زیرا اگر در مورد سلیمان و یحیی به این عذر متوسل شویم مشمول آن نسبت به موارد دیگر نیز قطعی نیست.

2. روایت فوق معارض با روایات دیگری است که نشان می دهد ابوبکر تصمیم گرفت «فدك» را به «فاطمه(س)» بازگرداند، ولی دیگران مانع شدند، چنان که در «سیره حلبی» می خوانیم:

«فاطمه دختر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) نزد ابوبکر آمد در حالی که او بر منبر بود، گفت: ای ابوبکر آیا این در کتاب خدا است که دخترت از توارث ببرد و من از پدرم ارث نبرم، ابوبکر گریه کرد و اشکش جاری شد، سپس از منبر پائین آمد، و نام های دایر به واگذاری فدك به فاطمه(س) نوشت، در این حال عمر وارد شد گفت: این چیست؟ گفت: نام های نوشتم که میراث فاطمه(س) را از پدرش به او واگذارم، عمر گفت: اگر

ص: 147

---

1- قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ج 7، ص: 4880.

این کار را کنی از کجا هزینه نبرد با دشمنان را فراهم می سازی در حالی که عرب بر ضد تو قیام کرده است؟ سپس عمر نامه را گرفت و پاره کرد!» (1)

چگونه ممکن است نهی صریحی از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) باشد و ابوبکر به خود جرات مخالفت را بدهد؟ و چرا عمر استناد به نیازهای جنگی کرد و استناد به روایت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ننمود؟

بررسی دقیق روایت فوق نشان می دهد که مسأله نهی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مطرح نبوده، مهم در این جا مسائل سیاسی روز بوده است، و همین ها است که انسان را به یاد گفتار ابن ابی الحدید دانشمند معتزلی می اندازد، می گوید: از استادم «علی بن فارقی» پرسیدم: آیا فاطمه (س) در ادعای خود راست می گفت؟ پاسخ داد آری گفتم پس چرا ابوبکر فدک را به او نداد، با این که وی را صادق و راست گو می شمرد؟! استادم تبسم پر معنایی کرد و سخن لطیف زیبایی گفت، با این که او عادت به مزاح شوخی نداشت گفت: لو اعطاها الیوم فدک بمجرد دعواها لجئت الیه غدا و ادعت لزوجها الخلافة! و زحزحته عن مقامه و لم یمكنه الاعتذار و الموافقة بشیء؛ اگر امروز فدک را به ادعای فاطمه (س) به او می داد، فردا می آمد و خلافت را برای همسرش ادعا می کرد! و ابوبکر را از مقامش متزلزل می ساخت و او نه عذری برای بازگو کردن داشت و نه امکان موافقت!» (2)

3. روایت معروفی از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در بسیاری از کتب اهل سنت و شیعه آمده است که «العلماء ورثة الانبياء؛ دانشمندان وارثان پیامبرانند.» (3)

ص: 148

1- . حلبی، علی بن ابراهیم، السیرة الحلبیة فی سیرة الأئمة المأمون، ج 3، ص: 391.

2- . ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، ج 16، ص: 284.

3- . ترمذی، محمد بن عیسی، الجامع الصحیح، باب العلم، حدیث 19.

و نیز از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده که: «ان الانبیاء لم یورثوا دینارا و لا درهما؛ پیامبران درهم و دیناری از خود بیادگار نگذارند.»<sup>(1)</sup>

از مجموع این دو حدیث چنین به نظر می رسد که هدف اصلی این بوده که روشن سازند افتخار انبیاء و سرمایه آن ها علم و دانش بوده است، و مهم ترین چیزی که از خود به یادگار گذاشتند، برنامه هدایت بود، و کسانی که سهم بیش تری از این علم و دانش را بر گرفتند، وارثان اصلی پیامبرانند، بی آن که نظر به اموالی داشته باشد که از آنان به یادگار باقی می ماند، بعدا این حدیث نقل به معنی شده و سوء تعبیر از آن گردیده و احتمالا جمله ما ترکناه صدقه که استنباط بعضی از روایت بوده است بر آن افزوده اند.

برای این که سخن به درازا نکشد گفتار خود را با بحثی از مفسر معروف اهل سنت "فخر رازی" که در ذیل آیه 11 سوره نساء آورده است پایان می دهیم:

او می گوید: یکی از تخصیص هایی که بر این آیه (آیه ارث فرزندان) وارد شده است، چیزی است که مذهب اکثر مجتهدین (اهل سنت) است، که پیامبران (علیهم السلام) چیزی به ارث نمی گذارند و شیعه (عموما) در این بحث مخالفت کرده اند روایت شده است هنگامی که «فاطمه (س)» میراث خود را مطالبه کرد، آن ها به استناد حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه، او را از ارث خود باز داشتند، در این هنگام فاطمه (س) به عموم آیه فوق (آیه ارث فرزندان) استدلال کرد، گویی می خواست به این حقیقت اشاره کند که عموم قرآن را نمی شود با خبر واحد تخصیص زد.

ص: 149

---

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، حدیث 2.

سپس «فخر رازی» می افزاید: شیعه می گویند: به فرض که تخصیص قرآن به خبر واحد جایز باشد در این جابه سه دلیل جایز نیست:

نخست این که این بر خلاف صریح قرآن است که می گوید «زکریا» از خدا تقاضا کرد فرزندی به او بدهد که از وی و «آل یعقوب» ارث ببرد، و هم چنین قرآن می گوید: سلیمان از داود ارث برد، زیرا نمی توان این آیات را حمل بر وراثت علم و دین کرد، چون این يك نوع وراثت مجازی است، چرا که این پیامبران، علم و دین را به فرزندان خود آموختند نه آن که از خود گرفتند و به آن ها واگذار کردند، وراثت حقیقی تنها در مال تصوّر می شود (که از کسی بگیرند و به دیگری بدهند).

دیگر این که چگونه ممکن است "ابوبکر" از این مسأله که نیازی به آن نداشته است آگاه باشد، اما فاطمه و علی و عباس که از بزرگ ترین زاهدان و دانشمندان بودند و با مسأله وراثت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سر و کار داشتند از آن بی خبر بمانند؟ چگونه ممکن است پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این حدیث را به کسی تعلیم کرده باشد که نیازی نداشته و از کسی که نیاز داشته دریغ دارد؟

سوم این که: جمله «ما ترکناه صدقة» دنباله «لا نورث» است و مفهومش این است اموالی را که به عنوان صدقه اختصاص داده ایم در دایره میراث قرار نمی گیرد نه غیر آن....»

سپس فخر رازی جواب کوتاهی به استدلال مشهور فوق می دهد و می گوید:

«فاطمه (س) بعد از گفتگو با ابوبکر، به آن گفتگو راضی شد، علاوه بر این اجماع بر این منعقد شده است که سخن ابوبکر درست است! (1)»

ص: 150

---

1- . فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج 9، ص: 210.

ولی روشن است که پاسخ فخر رازی در خور استدلال های فوق نیست، زیرا همان گونه که از منابع معروف و معتبر اهل سنت در بالا نقل کردیم فاطمه (س) نه تنها راضی نشد، بلکه چنان خشمگین گشت که تا پایان عمر يك کلمه با ابوبکر سخن نگفت.

از این گذشته چگونه ممکن است اجماعی در این مسأله باشد با این که شخصیتی هم چون علی و فاطمه (س) و عباس که در کانون وحی پرورش یافته اند با آن مخالفت کرده باشند؟!.

«وَحِشْرَ لَيْسَ لَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ \* حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطُمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ \* فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ»؛ (1) «لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند آن قدر زیاد بودند که باید توقف کنند تا به هم ملحق شوند. تا به سرزمین مورچگان رسیدند، مورچه ای گفت: ای مورچگان! به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکرش شما را پایمال نکنند در حالی که نمی فهمند! (سلیمان) از سخن او تبسمی کرد و خندید و گفت: پروردگارا! شکر نعمت هایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به من الهام فرما و توفیق مرحمت کن تا عمل صالحی که موجب رضای تو گردد انجام دهم و مرا در زمره بندگان صالحت داخل نما.»

ص: 151

## سلیمان در وادی مورچگان!

از آیات این سوره، و هم چنین از آیات سوره سبأ به خوبی استفاده می شود که داستان حکومت حضرت سلیمان جنبه عادی نداشت، بلکه توأم با خارق عادات و معجزات مختلفی بود که قسمتی از آن (مانند حکومت سلیمان بر جن و پرندهگان و درك کلام مورچگان، و گفتگوی با هدهد) در این سوره، و بخشی دیگر از آن در سوره سبأ آمده است.

در حقیقت خداوند قدرت خود را در ظاهر ساختن این حکومت عظیم و قوایی که مسخر آن بود نشان داد، و می دانیم از نظر يك فرد موحد، این امور در برابر قدرت خداوند سهل و ساده و آسان است.

در آیات مورد بحث نخست می گوید: «لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندهگان نزد او جمع شدند»؛ «و حُسْرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ».

جمعیت لشکریانش به قدری زیاد بود که برای نظم سپاه «دستور داده می شد که صفوف اول را متوقف کنند و صفوف آخر را حرکت دهند تا همه به هم برسند»؛ «فَهُمْ يُوزَعُونَ». «یوزعون» از ماده «وزع» (بر وزن جمع) به معنی بازداشتن است، این تعبیر هر گاه در مورد لشکر به کار رود به این معنی است که اول لشکر آن را نگاه دارند تا آخر لشکر به آن ملحق گردد و از پراکندگی و تشتت آن ها جلوگیری شود.

واژه «وزع» به معنی حرص و علاقه شدید به چیزی آمده است که انسان را از امور دیگر باز می دارد.

از این تعبیر استفاده می شود که لشکریان سلیمان، هم بسیار زیاد بودند و هم تحت نظام خاص.

«حشر» از ماده «حشر» (بر وزن نشر) به معنی بیرون ساختن جمعیت از قرارگاه و حرکت دادن آن ها به سوی میدان مبارزه و مانند آن است، از این تعبیر و هم چنین از تعبیری که در آیه بعد می آید استفاده می شود که سلیمان به سوی نقطه ای لشکرکشی کرده بود، اما این کدام يك از لشکرکشی های سلیمان است؟

به درستی معلوم نیست، بعضی از آیه بعد که سخن از رسیدن سلیمان به «وادی نمل» (سرزمین مورچگان) می گوید چنین استفاده کرده اند که آن منطق های بوده است در نزدیکی طائف، و بعضی گفته اند منطق های بوده است در نزدیک شام.

ولی به هر حال چون بیان این موضوع تأثیری در جنبه های اخلاقی و تربیتی آیه نداشته، سخنی از آن به میان نیامده است.

ضمناً این بحث که میان جمعی از مفسران درگیر شده که آیا همه انسان ها و جن و پرندهگان از لشکریان او بوده اند (بنا بر این کلمه «من») بیانیه است) و یا این که قسمتی از آن ها لشکر او را تشکیل می داده اند و در این صورت «من» تبعیضیه است) تقریباً بحث زائدی به نظر می رسد، چون بدون شك، سلیمان بر کل روی زمین حکومت نداشت و قلمرو حکومتش منطقه شام و بیت المقدس و احتمالاً بعضی نواحی اطراف بود.

و حتی از آیات بعد استفاده می شود که او سلطه ای بر سرزمین یمن هنوز پیدا نکرده بود و بعد از ماجرای "هدهد" و تسلیم ملکه سبا بر آن جا تسلط یافت.



جمله «تفقد الطير» در آیات بعد نشان، می دهد که در میان پرندگان که سر بر فرمان او بودند، يك هدهد وجود داشت که وقتی سلیمان او را ندید جویای حالش شد، اگر تمام پرندگان بودند و از جمله هزاران هدهد، این تعبیر صحیح نبود (دقت کنید).

به هر حال، سلیمان با این لشکر عظیم حرکت کرد «تا به سرزمین مورچگان رسیدند»؛ «حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ».

در این جا مورچه ای از مورچگان، هم نوعان خود را مخاطب ساخت و گفت:

«ای مورچگان داخل لانه های خود شوید تا سلیمان و لشکریانش شما را پایمال نکنند در حالی که نمی فهمند!»؛ «قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»<sup>(1)</sup>.

در این که چگونه این مورچه از حضور سلیمان و لشکریانش در آن سرزمین آگاه شد و چگونه صدای خود را به گوش دیگران رسانید سخن داریم که در نکته ها بخواست خدا خواهد آمد.

ضمناً از این جمله استفاده می شود که عدالت سلیمان حتی بر مورچگان ظاهر و آشکار بود چرا که مفهومی این است که اگر آن ها متوجه باشند حتی مورچه ضعیفی را پایمال نمی کنند، و اگر پایمال کنند بر اثر عدم توجه آن ها است.

«سلیمان با شنیدن این سخن تبسم کرد و خندید»؛ «فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا».

در این که چه چیز سبب خنده سلیمان شد مفسران سخنان گوناگونی دارند:

ص: 154

---

1- . بعضی از مفسران تصریح کرده اند که «تاء» در «نملة» برای بیان وحدت است و مؤنث آوردن فعل نیز برای مراعات ظاهر کلمه است.

ظاهر این است که نفس این قضیه مطلب عجیبی بود که مورچه ای هم نوعان خود را از لشکر عظیم سلیمان بر حذر دارد و آن ها را به عدم توجه نسبت دهد، این امر عجیب سبب خنده سلیمان شد.

بعضی نیز گفته اند این خنده شادی بود چرا که سلیمان متوجه شد حتی

مورچگان به عدالت او و لشکریانش معترفند و تقوای آن ها را می پذیرند!

و بعضی گفته اند شادی او از این جهت بود که خداوند چنین قدرتی به او داده بود که در عین شور و هیجان عظیم لشکر از صدای مورچه ای نیز غافل نمی ماند!

به هر حال در این جا سلیمان رو به درگاه خدا کرد و چند تقاضا نمود.

نخست این که «عرضه داشت پروردگارا راه و رسم شکر نعمت هایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانیداشته ای به من الهام فرما»؛ «وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ»<sup>(1)</sup>.

تا بتوانم این همه نعمت های عظیم را در راهی که تو فرمان داده ای و مایه خشنودی تو است به کار گیرم و از مسیر حق منحرف نگردم که ادای شکر این همه نعمت جز به مدد و یاری تو ممکن نیست.

دیگر این که «مرا موفق دار تا عمل صالحی به جای آورم که تو از آن خشنود می شوی»؛ «وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ».

اشاره به این که آن چه برای من مهم است بقای این لشکر و عسکر و حکومت و تشکیلات وسیع نیست، مهم این است که عمل صالحی انجام دهم که مایه

ص: 155

---

1- . «اوزعنی» از ماده «ایزاع» به معنی الهام، یا به معنی بازداشتن از انحراف و یا به معنی ایجاد عشق و علاقه است، ولی بیش تر مفسران معنی اول را برگزیده اند.

رضای تو گردد، و از آن جا که «اعمل» فعل مضارع است دلیل آن است که او تقاضای استمرار این توفیق را داشت.

و بالآخره سومین تقاضایش این بود که عرضه داشت پروردگارا! «مرا به رحمت در زمره بندگان صالحت داخل گردان»؛ «وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ».

## 46. سلیمان نبی (علیه السلام) و سخن حیوانات

### اشاره

قرآن مجید می فرماید:

«وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ».

### 1. آگاهی سلیمان از سخن حیوانات

ما از جهان حیوانات اطلاعات زیادی در دست نداریم، و با تمام پیشرفت هایی که در این زمینه شده، هنوز ابهام های فراوانی بر روی آن سایه افکنده است.

ما آثار هوش و دقت و ذکاوت و مهارت در کارهای بسیاری از آن ها می بینیم:

خانه سازی زنبوران عسل، نظمی که بر کندو حکم فرما است، دقت مورچگان در جمع آوری نیازمندی های زمستان، طرز ذخیره و انبار آن ها، دفاع کردن حیوانات از خود در برابر دشمن، و حتی آگاهی آن ها از درمان بسیاری از بیماریها، پیدا کردن لانه و خانه خود از فاصله های بسیار دور دست، و پیمودن راه های طولانی و رسیدن به مقصد، پیش بینی آن ها از حوادث آینده، و مانند آن همه از چیزهایی است که نشان می دهد، در دنیای مرموز حیوانات بسیاری از وسائل هنوز برای ما لا ینحل است.

ص: 156

از این گذشته بسیاری از حیوانات بر اثر آموزش و تربیت، کارهای شگفت‌انگیزی انجام می‌دهند که حتی انسان‌ها از آن عاجزند.

اما به درستی روشن نیست که آن‌ها تا چه حد از دنیای انسان‌ها با خبرند؟ آیا واقعا آن‌ها می‌دانند که ما کیستیم و چه می‌کنیم؟ ممکن است ما در آن‌ها چنین هوش و ادراکی را سراغ نداشته باشیم، ولی آیا این به معنی نفی آن است؟! روی این حساب اگر در داستان فوق خواندیم که مورچگان از آمدن لشکر سلیمان به آن سرزمین با خبر شدند و اعلام رفتن به لانه‌ها نمودند تا زیر دست و پای لشکر له نشوند، و سلیمان نیز از این ماجرا آگاه شد زیاد جای تعجب نیست.

از این گذشته، حکومت سلیمان - همان‌گونه که گفتیم - توأم با خارق‌عادات و کارهای اعجاز‌آمیزی بود، روی همین اصل، بعضی از مفسران اظهار عقیده کرده‌اند که دارا بودن این سطح آگاهی از ناحیه قشری از حیوانات در عصر سلیمان خود يك اعجاز و خارق‌عادت بوده است، و مانعی ندارد که عین آن را در سایر اعصار و قرون احیاناً نبینیم.

غرض این است که هیچ دلیلی در کار نیست که ما داستان سلیمان و مور یا سلیمان و هدهد را بر کنایه و مجاز و یا زبانه‌چال، و مانند آن حمل کنیم، هنگامی که حفظ ظاهر آن و حمل بر معنی حقیقی امکان‌پذیر است (1).

## 2. سلیمان و الهام شکر پروردگار

یکی از بهترین نشانه‌ها برای شناخت حاکمان الهی از حکمرانان جبار، این

ص: 157

---

1- . جهت مطالعهٔ بیش تر. ک: مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 5، ص: 224.

است که دسته دوم به هنگام رسیدن به قدرت، غرق غرور و غفلت می شوند و همه ارزش های انسانی را به دست فراموشی سپرده، در خودکامگی، سخت فرو می روند.

اما حاکمان الهی به هنگام نیل به قدرت، بار سنگینی از مسئولیت ها را بر دوش خود احساس می کنند، بیش از همیشه به درگاه خدا روی می آورند، و توانایی بر ادای رسالت خویش را از او می طلبند، همان گونه که سلیمان بعد از آن همه قدرت مهم ترین چیزی که از خدا تقاضا می کند ادای شکر او و استفاده از این مواهب در مسیر رضای او و آسایش بندگان خدا است.

جالب این که با جمله «اوزعنی» این تقاضا را شروع می کند که مفهومی الهامی از درون و جمع کردن تمام نیروهای باطنی برای انجام این هدف بزرگ است یعنی خدایا آن چنان قدرتی به من عنایت کن تا تمام نیروهای درونیم را برای ادای شکر و انجام وظیفه بسیج کنیم، و راه را نیز تو به من نشان ده که راهی است بسیار سخت و طولانی و پر خوف و خطر، راه ادای حقوق همه مردم، در چنان حکومت وسیع و گسترده!

او نه تنها تقاضای توانایی بر شکر نعمت هایی که به خود او داده شده است می کند، بلکه در عین حال تقاضا دارد که ادای شکر مواهبی که بر پدر و مادرش ارزانی شده بود انجام دهد، چرا که بسیاری از مواهب وجود انسان از پدر و مادر به ارث به او می رسد، و بدون شك امکاناتی که خداوند به پدر و مادر می دهد کمک مؤثری برای فرزندان در راه نیل به هدف ها می کند.

### 3. سلیمان و عمل صالح

جالب این که سلیمان با داشتن آن قدرت و حکومت بی نظیر، تقاضایش از

خدا این است که عمل صالح را به طور مداوم انجام دهد، و از آن بالاتر در زمره بندگان صالح خدا باشد.

از این تعبیر روشن می شود که اولاً هدف نهایی به دست آوردن قدرت، انجام عمل صالح است، عملی شایسته و ارزشمند، و بقیه هر چه هست مقدمه ای برای آن محسوب می شود.

عمل صالح نیز مقدمه ای است برای جلب خشنودی و رضای خدا که هدف نهایی و غایة الغایات همین است.

ثانیاً داخل بودن در زمره صالحان مرحله ای است فراتر از انجام عمل صالح که اولی صلاح ذاتی است و دومی صلاح عمل.

به تعبیر دیگر گاه انسان عمل صالحی را انجام می دهد، اما این معنی جزء ذات و روح او و بافت وجودش نشده است، سلیمان از خدا این می خواهد که آن قدر مشمول عنایت پروردگار قرار گیرد که صالح بودن از عملش فراتر رود و در درون جان و اعماق وجودش نفوذ کند و این جز به رحمت الهی امکان پذیر نیست.

راستی بنده صالح خدا بودن چه گران بها و گران قدر است که سلیمان با آن حشمت و جاه و جلالش که برای احدی جای شك نبوده باز تقاضایش این است که خدا به رحمتش او را در خط بندگان صالح قرار دهد، و از لغزش هایی که هر زمان برای انسان مخصوصاً انسانی که در رأس يك تشکیلات عظیم باشد امکان پذیر است او را حفظ کند.

## اشاره

قرآن مجید می فرماید:

«وَتَقَدَّ الطَّيْرُ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدَّ هَدَّ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ \* لَأَعَذِّبَنَّ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ \* فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَأٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ \* إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ \* وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا يُسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ \* أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ \* اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»؛ (1)» (سلیمان) در جستجوی پرنده (هدهد) برآمد و گفت چرا هدهد را نمی بینم یا این که او از غایبان است. من او را قطعاً کیفر شدیدی خواهم داد و یا او را ذبح می کنم و یا دلیل روشنی (برای غیبتش) برای من بیاورد. چندان طول نکشید (که هدهد آمد و) گفت من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نیافتی من از سرزمین سبأ يك خبر قطعی برای تو آورده ام. من زنی را دیدم که بر آن ها حکومت می کند و همه چیز در اختیار داشت (مخصوصاً) تخت عظیمی دارد. (اما) من او و قومش را دیدم که برای غیر خدا- خورشید- سجده می کنند و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داده آن هارا از راه بازداشته و آن ها هدایت نخواهند شد. چرا برای خداوندی سجده نمی کنند که آن چه در آسمان ها و زمین پنهان است خارج می کند؟ و آن چه را مخفی می کنید و آشکار نمی سازید، می دانند؟ خداوندی که معبودی جز او نیست، و پروردگار و صاحب عرش عظیم است.»

ص: 160

## داستان هدهد و ملکه سبا

در این قسمت از آیات به فراز دیگری از زندگی شگفت انگیز سلیمان اشاره کرده، و ماجرای هدهد و ملکه سبا را بازگو می کند.

نخست می گوید: «سلیمان هدهد را ندید، و در جستجوی او برآمد»؛ «و تَقَدَّ الطَّيْرَ».

این تعبیر به وضوح بیان گر این حقیقت است که او به دقت مراقب وضع کشور و اوضاع حکومت خود بود و حتی غیبت يك مرغ از چشم او پنهان نمی ماند!

بدون شك منظور از پرنده در این جا همان هدهد است، چنان که در ادامه سخن، قرآن می افزاید، سلیمان «گفت: چه شده است که هدهد را نمی بینم»؛ «فَقَالَ مَا لِي لَا أَرَى الْهَدُودَ».

«یا این که او از غائبان است»؛ «أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ».

در این که سلیمان از کجا متوجه شد که هدهد در جمع او حاضر نیست؟

بعضی گفته اند به خاطر این بود که به هنگام حرکت کردن او، پرندگان بر سرش سایه می افکندند، و او از وجود روزنه ای در این سایبان گسترده از غیبت هدهد آگاه شد.

و بعضی دیگر مأموریتی برای هدهد در تشکیلات او قائل شده اند، و او را مأمور یافتن مناطق آب می دانند، و به هنگام نیاز به جستجویی برای آب او را غائب دید.

به هر حال این تعبیر که ابتدا گفت: «من او را نمی بینم» سپس افزود «یا این که



او از غائبان است» ممکن است اشاره به این باشد که آیا او بدون عذر موجهی حضور ندارد و یا با عذر موجهی غیبت کرده است؟

در هر صورت يك حکومت سازمان یافته و منظم و پر توان، چاره ای ندارد جز این که تمام فعل و انفعالاتی را که در محیط کشور و قلمرو او واقع می شود زیر نظر بگیرد، و حتی بود و نبود يك پرنده، يك مأمور عادی را از نظر دور ندارد، و این يك درس بزرگ است.

«سلیمان» برای این که حکم غیابی نکرده باشد، و در ضمن غیبت هدهد روی بقیه پرندگان، تا چه رسد به انسان هایی که پست های حساسی بر عهده داشتند اثر نگذارد افزود: «من او را قطعاً کیفر شدیدی خواهم داد!»؛ «لَأَعَذِّبَنَّكَ عَذَابًا شَدِيدًا».

«و یا او را ذبح می کنم!»؛ «أَوْ لَأَذْبَحَنَّكَ».

«یا برای غیبتش باید دلیل روشنی به من ارائه دهد»؛ «أَوْ لِيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ».

منظور از «سلطان» در این جا، دلیلی است که مایه تسلط انسان، بر اثبات مقصودش گردد، و تأکید آن به وسیله «مبین» برای این است که این فرد متخلف حتماً باید دلیل کاملاً روشنی بر تخلف خود اقامه کند.

در حقیقت سلیمان (علیه السلام) بی آن که غائبانه داوری کند تهدید لازم را در صورت ثبوت تخلف نمود، و حتی برای تهدید خود دو مرحله قائل شد که متناسب با مقدار گناه بوده باشد: مرحله مجازات بدون اعدام، و مرحله مجازات اعدام.

ضمناً نشان داد که او حتی در برابر پرنده ضعیفی تسلیم دلیل و منطق است و هرگز تکیه بر قدرت و توانایش نمی کند.

«ولی غیبت هدهد، چندان به طول نینجامید»؛ «فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ».

بازگشت و رو به سلیمان کرد و چنین «گفت: من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نداری، من از سرزمین سبأ يك خبر قطعی (و دست اول) برای تو آورده ام؟»؛ «فَقَالَ أَحَطُّتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَأٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ».

«هدهد» گویا آثار خشم را در چهره سلیمان مشاهده کرد، و برای بر طرف کردن ناراحتی او نخست به صورت کوتاه و سر بسته خبر از مطلب مهمی داد که حتی سلیمان با تمام علم و دانشش از آن آگاهی ندارد! و هنگامی که خشم سلیمان فرو نشست، به شرح آن پرداخت که در آیات بعد خواهد آمد.

قابل توجه این که: لشکریان سلیمان و حتی پرندگانی که مطیع فرمان او بودند آن قدر عدالت سلیمان به آن ها آزادی و امنیت و جسارت داده بود، که هدهد بدون ترس بی پرده و با صراحت به او می گوید: «من به چیزی آگاهی یافتم که تو از آن آگاه نیستی».

بر خورد او با سلیمان، هم چون برخورد درباریان چاپلوس با سلاطین جبار نبود، که برای بیان يك واقعیت، نخست مدتی تملق می گویند، و خود را ذره ناچیزی قلمداد کرده سپس به خاك پای ملوکانه، مطلب خود را در لابلای صد گونه چاپلوسی عرضه می دارند و هرگز در سخنان خود صراحت به خرج نمی دهند و همیشه از کنایه های نازکتر از گل استفاده می کنند، مبادا گرد و غباری بر قلب سلطان بنشیند! آری هدهد با صراحت گفت: غیبت من بی دلیل نبوده، خبر مهمی آورده ام که تو از آن با خبر نیستی! ضمناً این تعبیر درس بزرگی است برای همگان که ممکن است موجود کوچکی چون هدهد مطلبی بداند که داناترین انسان های عصر خویش از آن

بی خبر باشد تا آدمی به علم و دانش خود مغرور نگردد، هر چند سلیمان باشد و با علم وسیع نبوت.

به هر حال هدهد در شرح ماجرا چنین گفت: «من به سرزمین سبأ رفته بودم زنی را در آن جا یافتم که بر آن ها حکومت می کند، و همه چیز را در اختیار دارد مخصوصاً تخت عظیمی داشت!»؛ «إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ».

«هدهد» با این سه جمله تقریباً تمام مشخصات کشور سبأ و طرز حکومت آن را برای سلیمان بازگو کرد.

نخست این که کشوری است آباد دارای همه گونه مواهب و امکانات.

دیگر این که يك زن بر آن حکومت می کند، و درباری بسیار مجلل دارد حتی شاید مجلل تر از تشکیلات سلیمان چرا که هدهد تخت سلیمان را مسلماً دیده بود، با این حال از تخت ملکه سبأ به عنوان «عرش عظیم» یاد می کند!

و با این سخن به سلیمان فهمانید مبدا تصور کنی تمام جهان در قلمرو حکومت تو است و تنها عظمت و تخت بزرگ در گرو تو می باشد.

سلیمان از شنیدن این سخن در فکر فرو رفت، ولی هدهد به او مجال نداد و مطلب دیگری بر آن افزود مسأله عجیب و ناراحت کننده ای که من در آن جا دیدم این بود که: «مشاهده کردم آن زن و قوم و ملتش در برابر خورشید- نه در برابر الله- سجده می کنند!»؛ «وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ».

«شیطان بر آن ها تسلط یافته و اعمالشان را در نظرشان زینت داده» (و افتخار می کنند که در برابر آفتاب سجده می نمایند!)؛ «وَرَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَالَهُمْ».

و به این ترتیب «شیطان آن‌ها را از راه حق باز داشته»؛ «فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ».

آن‌ها چنان در بت پرستی فرو رفته اند که من باور نمی‌کنم به آسانی از این راه برگردند «آن‌ها هدایت نخواهند شد»؛ «فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ».

و به این ترتیب وضع مذهبی و معنوی آن‌ها را نیز مشخص ساخت که آن‌ها سخت در بت پرستی فرو رفته اند و حکومت ترویج آفتاب پرستی می‌کند و مردم بر دین ملوکشان اند.

بت کده‌های آن‌ها و اوضاع دیگرشان چنان نشان می‌دهد که آنان در این راه غلط پافشاری دارند، و به آن عشق می‌ورزند و مباحثات می‌کنند، و در چنین شرائطی که توده مردم و حکومت در يك خط قرار گرفته اند هدایت یافتن آن‌ها بسیار بعید است.

سپس افزود «آن‌ها چرا برای خداوندی سجده نمی‌کنند که آن چه در آسمان‌ها و زمین پنهان است خارج می‌کند، و آن چه را مخفی می‌دارید و آشکار می‌سازید می‌داند»؛ «أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ»<sup>(1)</sup>.

واژه «خبا» (بر وزن صبر) به معنی هر چیز پنهانی و پوشیده است و در این جا اشاره به احاطه علم پروردگار به غیب آسمان و زمین است، یعنی چرا برای خداوندی سجده نمی‌کنند که غیب آسمان و زمین و اسرار نهفته آن را می‌داند.

ص: 165

---

1 - . کلمه «الا» به عقیده جمعی از مفسران در این جا مرکب از «ان» و «لا» است و آن را متعلق به جمله «صدهم» یا «زین لهم» دانسته و «لام» در تقدیر گرفته اند که مجموعاً چنین می‌شود: «صدهم عن السبيل لئلا يسجدوا لله»؛ ولی ظاهر این است که «الا» در این جا حرف تحصیص است و معنی «هالا» دارد، و همان گونه که در بالا گفتیم این جمله ظاهراً دنباله کلام هدهد است هر چند بعضی آن را جمله استینافیه و از کلام خدا دانسته اند.

و این که بعضی آن را به خصوص باران (در مورد آسمان ها) و گیاه (در مورد زمین) تفسیر کرده اند، در حقیقت از قبیل بیان مصداق روشن است.

و هم چنین آن ها که به معنی خارج ساختن موجودات از غیب عدم به وجود تفسیر کرده اند. جالب این که نخست از علم خدا به اسرار نهفته زمین و آسمان سخن می گوید و سپس از اسرار نهفته درون قلب انسان ها، اما این که چرا هدهد از تمام صفات پروردگار روی مسأله عالم بودن او به غیب و شهود در جهان کبیر و صغیر، تکیه کرد، ممکن است به تناسب این باشد که سلیمان با همه توانایی قدرتش از وجود کشور «سبأ» با آن ویژگی هایش بی خبر بود، او می گوید باید دست به دامن لطف خدایی زد که چیزی از او پنهان نیست.

و یا به تناسب این که - طبق معروف - هدهد دارای حس ویژه ای بود که از وجود آب در درون زمین با خبر می شد، لذا سخن از خداوندی می گوید که از همه آن چه در عالم هستی پنهان است آگاهی دارد.

و سرانجام سخن خود را چنین پایان می دهد: «همان خداوندی که معبودی جز او نیست و پروردگار و صاحب عرش عظیم است»؛ «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ».

و به این ترتیب روی «توحید عبادت» و «توحید ربوبیت» پروردگار، و نفی هر گونه شرك تأکید کرده و سخن خود را به پایان می برد.

#### **نکته ها**

#### **الف. درس های آموزنده از داستان سلیمان**

آن چه در این بخش از آیات خواندیم، نکته های فراوانی دارد که می تواند در زندگی همه انسان ها و روند همه حکومت ها مؤثر باشد:

1. رئیس حکومت یا يك مدیر باید آن چنان در سازمان تشکیلاتی خود دقیق باشد که حتی غیبت يك فرد عادی و كوچك را احساس و پی گیری کند.
2. مراقب تخلف يك فرد باشد و برای این که روی دیگران اثر نگذارد، محکم کاری کند، و پیشگیری لازم را به عمل آورد.
3. هرگز نباید کسی را غیابا محاکمه کرد، باید اجازه داد در صورت امکان از خودش دفاع کند.
4. باید جریمه به مقدار جرم باشد، و برای هر جرمی مجازات متناسبی در نظر گرفته شود، و سلسله مراتب رعایت گردد.
5. باید هر کس و لو بزرگ ترین قدرت های اجتماعی، تسلیم دلیل و منطق باشند هر چند دلیل از دهان فرد کوچکی بیرون آید.
6. در محیط جامعه باید آن قدر صراحت و آزادی حکم فرما گردد حتی يك فرد عادی بتواند در موقع لزوم به رئیس حکومت بگوید: «من از چیزی آگاهم که تو نمی دانی!»
7. ممکن است كوچك ترین افراد از مسائلی آگاه شوند که بزرگ ترین دانشمندان و قدرت مندان از آن بی خبر باشند تا انسان هرگز به علم و دانش خود مغرور نگردد.
8. در سازمان اجتماعی بشر، نیازهای متقابل آن قدر زیاد است که گاه سلیمانها محتاج يك پرنده می شوند.
9. گرچه در جنس زنان شایستگی ها بسیار است، و حتی خود این داستان نشان می دهد که ملکه سبأ از فهم و درایت فوق العاده ای برخوردار بود، ولی با

این همه رهبری حکومت چندان با وضع روح و جسم آن ها سازگار نیست که هدهد نیز از این مسأله تعجب کرد و گفت: «من زنی را بر آن ها حکمران دیدم!»

10. مردم غالباً بر همان آئینی هستند که زمام دارانشان می باشند، لذا در این داستان می خوانیم که هدهد می گوید من آن زن و قوم و ملت او را دیدم که برای خورشید سجده می کنند (نخست سخن از سجده ملکه سپس از ملتش می گوید).

### **ب. پاسخ به چند سؤال**

بعضی از مفسران در این جا سؤالاتی مطرح کرده اند:

از جمله این که: سلیمان با آن علم و دانش و امکانات حکومتش چگونه از وجود چنین کشوری بی اطلاع بود، وانگهی فاصله ای میان یمن و مرکز حکومت سلیمان را که ظاهراً سرزمین شام بوده، چگونه هدهد پیمود، و از این گذشته هدهد، راه را گم کرده بود که به آن جا رفت یا منظور دیگری داشته؟

در مورد سؤال اول ممکن است چنین پاسخ گفت که: سلیمان قاعدتاً از وجود چنین کشوری با خبر بوده، ولی ویژگی ها و خصوصیات آن را نمی دانسته است، به علاوه بیابان حجاز میان این دو کشور فاصله بوده، و وسائل ارتباطی در آن زمان هرگز مانند زمان ما نبوده است (البته آگاهی از طریق علم غیب و الهام الهی مسأله دیگری است).

و، اما طی این مسافت برای هدهد مسأله غیر ممکن نیست، چرا که ما پرندگانی را سراغ داریم که فاصله قطب شمال و قطب جنوب زمین را طی می کنند در حالی که فاصله یمن تا شام در برابر آن فاصله ناچیزی است.

آمدن هدهد به این سرزمین ممکن است به این جهت بوده باشد که طبق

بعضی از تواریخ سلیمان از سرزمین شام برای زیارت خانه خدا به سرزمین "مکه" آمده بود، تا آئین ابراهیم (حج) را به جا آورد، سپس در مسیر خود متمایل به طرف جنوب شد به حدی که فاصله زیادی تا سرزمین یمن نداشت و هدهد در هنگامی که سلیمان در استراحت به سر می برد از فرصت استفاده کرد و به نزدیکی قصر ملکه سبا آمد و این صحنه عجیب توجه او را به خود جلب کرد(1).

«قَالَ سَئِنُنظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ \* اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهِ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ \* قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ \* إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَآتُونِي مُسَلِّمِينَ \* قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ \* قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ \* قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَازَ أَهْلِهَا آذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ \* وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ»؛ (2) «(سلیمان) گفت: ما تحقیق می کنیم ببینیم راست گفتی یا از دروغ گوین هستی؟! این نامه مرا ببر و بر آن ها بیفکن سپس برگرد (و در گوش های توقف کن) بین آن ها چه عکس العملی نشان می دهند. (ملکه سبا) گفت: ای اشراف! نامه پر ارزشی به سوی من افکنده شده! این نامه از سلیمان است و چنین می باشد: به نام خداوند بخشنده مهربان... توصیه من این است برتری جویی نسبت به من نکنید و به سوی من آئید در حالی که تسلیم حق هستید. (سپس) گفت: ای اشراف (و ای بزرگان) نظر خود را در این امر مهم بازگو کنید که من هیچ کار مهمی را بدون حضور شما انجام نداده ام. گفتند:

ص: 169

1- . جهت مطالعه بیش تر ر.ک: وجدی، محمد فرید، دائرة المعارف قرن، ج 10، ص: 470، ماده هدهد.

2- . نمل / 27 الی 35.



ما دارای نیروی کافی و قدرت جنگی فراوان هستیم، ولی تصمیم نهایی با تو است بین چه دستور می دهی؟ گفت: پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می کشند و عزیزان آن جا را ذلیل می کنند، (آری) کار آن ها همین گونه است. و من (اکنون جنگ را صلاح نمی بینم) هدیه گران بهایی برای آن ها می فرستم تا ببینم فرستادگان من چه خبر می آورند.»

## تفسیر

### پادشاهان ویران گرند!

سلیمان با دقت به سخنان هدهد گوش فرا داد، و در فکر فرورفت، ممکن است بیش ترین گمان سلیمان این بوده که این خبر راست است، و دلیلی بر دروغی به این بزرگی وجود ندارد، اما از آن جا که مسأله ساده ای نبود و با سرنوشت يك کشور و يك ملت بزرگ گره می خورد، می بایست تنها به گفتار يك مخبر اکتفاء نکند، بلکه باید تحقیقات بیش تری در زمینه این موضوع حساس به عمل آورد.

لذا چنین «گفت: ما تحقیق به عمل می آوریم ببینیم تو راست گفتی یا از دروغ گویان هستی؟!»، «قالَ سَدَّ نَنْظُرُ أَصَدَّ دَقَّتْ أَمْ كُنْتُ مِنَ الْكَاذِبِينَ».

این سخن به خوبی ثابت می کند که در مسائل مهم و سرنوشت ساز باید حتی به اطلاعی که از ناحیه يك فرد كوچك می رسد توجه کرد و به زودی (همان گونه که سین در جمله «سننظر» اقتضا می کند) پیرامون آن تحقیقات لازم را به عمل آورد.

سلیمان نه هدهد را متهم ساخت و محکوم کرد، و نه سخن او را بی دلیل تصدیق نمود، بلکه آن را پایه تحقیق قرار داد.

به هر حال سلیمان نامه ای بسیار کوتاه و پر محتوی نوشت و به هدهد داد و گفت: «این نامه مرا ببر و نزد آن ها بیفکن، سپس برگرد و در گوش های توقف کن بین آن ها چه عکس العملی نشان می دهند؟»؛ «أَذْهَبُ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقُهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَأَنْظُرُ مَاذَا يَرْجِعُونَ» (1). از تعبیر «القه اليهم» (به سوی آن ها بیفکن) چنین استفاده می شود که آن را به هنگامی که ملکه سبأ در میان جمع خویش حضور دارد بر آن ها افکن، تا جای فراموشی و کتمان باقی نماند، و از این جا روشن می شود این که بعضی از مفسران گفته اند هدهد وارد قصر ملکه سبأ و خوابگاه او شد و نامه را بر سینه یا گلوی او افکند! چندان دلیلی ندارد، هر چند با جمله ای که در آیه بعد می آید «إِنِّي أُلْقِي إِلَيْكِ كِتَابٌ كَرِيمٌ»؛ «نامه ای به سوی من افکنده شده» بی تناسب نیست. ملکه سبأ نامه را گشود و از مضمون آن آگاهی یافت و چون قبلاً اسم و آوازه سلیمان را شنیده بود و محتوای نامه نشان می داد که سلیمان تصمیم شدیدی درباره سرزمین سبأ گرفته، سخت در فکر فرو رفت، و چون در مسائل مهم مملکتی با اطرافیانش به شور می نشست از آن ها دعوت کرد، رو به سوی آن ها نموده «گفت: ای اشراف و بزرگان! نامه ارزشمندی به سوی من افکنده شده است»؛ «قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِي إِلَيْكِ كِتَابٌ كَرِيمٌ».

آیا به راستی ملکه سبأ پیک نامه رسان را ندیده بود، ولی از قرائن که در نامه

ص: 171

---

1- . بعضی از مفسران گفته اند: جمله «ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ» در معنی مؤخر است و در عبارت مقدم، و در تقدیر چنین بوده: «فانظر ما ذا يرجعون ثم تول عنهم» این به خاطر آن است که این جمله را به معنی بازگشت کردن از آن قوم گرفته اند در حالی که ظاهر آیه این است که از آن ها روی بگردان سپس در گوشه ای منتظر باش بین چه واکنشی نشان می دهند.

وجود داشت اصالت نامه را احساس کرد، و هیچ احتمال نداد که نامه مجعولی باشد؟

و یا به چشم خودش پیک را دید و وضع اعجاب آور او خود دلیل بر این بود که واقعیتی در کار است و مسأله يك مسأله عادی نیست، هر چه بود با اطمینان روی نامه تکیه کرد.

و این که ملکه می گوید: این نامه کریم و پر ارزشی است ممکن است به خاطر محتوای عمیق آن، یا این که آغازش به نام خدا، و پایانش به مهر و امضای صحیح بود(1) یا فرستنده آن که شخص بزرگواری بوده- که هر يك از این ها را بعضی از مفسران احتمال داده اند- و یا همه این ها زیرا هیچ گونه منافاتی بین این امور نیست و ممکن است همه در این مفهوم جامع جمع باشد.

درست است که آن ها آفتاب پرست بودند، ولی می دانیم بسیاری از بت پرستان نیز به «الله» اعتقاد داشتند و او را «رب الارباب» می نامیدند و تعظیم و احترام او را مهم می شمردند.

سپس «ملکه سبأ» به ذکر مضمون نامه پرداخت و گفت: «این نامه از سوی سلیمان است و محتوایش چنین است: به نام خداوند بخشنده مهربان»؛ «إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».

ص: 172

---

1- . در حدیث آمده است: کرامت و ارزش نامه به مهر کردن آن است(تفسیر مجمع البیان و المیزان و قرطبی) و در حدیث دیگری آمده هنگامی که پیامبر اسلام خواست نامه ای برای عجم بنویسد به او عرض کردند آن ها نامه را بدون مهر نمی پذیرند، پیامبر دستور داد انگشتی ساختند که نقش نگین آن لا اله الا الله محمدا رسول الله بود و نامه را با آن مهر فرمود(قرطبی ذیل آیه مورد بحث).

«توصیه ام به شما این است برتری جویی در برابر من نکنید، و به سوی من آئید و تسلیم حق شوید»؛ «أَلَا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَ أَتُونِي مُسْلِمِينَ» (1).

بعید به نظر می رسد که سلیمان نامه را با همین عبارات و الفاظ عربی نوشته باشد، بنا بر این جمله های فوق می توانند نقل به معنی و یا به صورت خلاصه گیری و فشرده نامه سلیمان بوده باشد که ملکه سبأ برای ملت خود بازگو کرد.

جالب این که: مضمون این نامه در واقع سه جمله بیش نبود:

يك جمله نام خدا و بیان وصف رحمانیت و رحیمیت او.

جمله دوم توصیه به کنترل هوای نفس و ترك برتری جویی که سرچشمه بسیاری از مفاسد فردی و اجتماعی است.

و سوم تسلیم در برابر حق شدن!

و اگر دقت کنیم چیز دیگری وجود نداشت که نیاز به ذکر داشته باشد.

بعد از ذکر محتوای نامه سلیمان، برای ملت خود رو به سوی آن ها کرده چنین «گفت ای اشراف و صاحب نظران! رأی خود را در این کار مهم برای من ابراز دارید که من هیچ کار مهمی را بی حضور شما و بدون نظر شما انجام نداده ام!»؛ «قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ».

او می خواست با این نظر خواهی موقعیت خود را در میان آن ها تثبیت کرده و نظر آن ها را به سوی خویش جلب نماید، ضمناً میزان هماهنگیشان را با تصمیمات خود مورد مطالعه و بررسی قرار دهد.

ص: 173

---

1- . جمله «أَلَا تَعْلَمُوا عَلَيَّ» ممکن است مجموعاً بدل «کتاب» و بیان محتوای آن باشد، و ممکن است «ان» در این جا به معنی «ای» و برای تفسیر بوده باشد، این احتمال نیز وجود دارد که متعلق به جمله محذوفی باشد مانند «اوصیکم» باشد.

«افتونی» از ماده «فتوا» است، در اصل به معنی حکم کردن دقیق و صحیح در مسائل پیچیده است، «ملکه سبأ» با این تعبیر، هم پیچیدگی مسأله را به آن ها گوشزد کرد، و هم آن ها را به این نکته توجه داد که باید در اظهار نظر دقت به خرج دهند تا راه خطا نپویند.

«تشهدون» از ماده «شهود» به معنی «حضور» است، حضوری که توأم با هم کاری و مشورت بوده باشد.

«اشراف قوم» در پاسخ او چنین «گفتند: ما قدرت کافی داریم و مرد جنگیم، اما تصمیم نهایی با تو است، بین چه فرمان می دهی؟»؛  
«قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ».

به این ترتیب هم تسلیم خود را در برابر دستورات او نشان دادند، و هم تمایل خود را به تکیه بر قدرت و حضور در میدان جنگ!

ملکه هنگامی که تمایل آن ها را به جنگ مشاهده کرد، در حالی که خود باطنا تمایل به این کار نداشت برای فرونشاندن این عطش، و هم برای این که حساب شده با این جریان برخورد کند، چنین «گفت: پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و ویرانی می کشانند!»؛ «قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا».

«و عزیزان اهل آن را به ذلت می نشانند»؛ «وَجَعَلُوا أَعْرَظَةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً».

جمعی را می کشند، عده ای را اسیر می کنند، و گروهی را آواره و بی خانمان، و تا آن جا که می توانند دست به غارت و چپاول می زنند.

سپس برای تأکید بیش تر گفت: «آری این چنین می کنند»؛ «وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ».

در حقیقت ملکه سبأ که خود پادشاهی بود، شاهان را خوب شناخته بود که برنامه آن‌ها در دو چیز خلاصه می‌شود: «فساد و ویران‌گری» و «ذلیل ساختن عزیزان»، چرا که آن‌ها به منافع خود می‌اندیشند، نه به منافع ملت‌ها و آبادی و سر بلندی آن‌ها و همیشه این دو بر ضد یکدیگرند.

سپس ملکه افزود: ما باید قبل از هر کار سلیمان و اطرافیان را بیازمائیم و ببینیم به راستی چه کاره اند؟ سلیمان پادشاه است یا پیامبر؟ ویران‌گر است یا مصلح؟

ملتها را به ذلت می‌کشاند یا عزت؟ و برای این کار باید از هدیه استفاده کرد، لذا «من هدیه قابل ملاحظه‌ای برای آن‌ها می‌فرستم تا ببینم فرستادگان من چه واکنشی را از ناحیه آن‌ها برای ما می‌آورند»؛ «وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ».

پادشاهان علاقه شدیدی به "هدایا" دارند، و نقطه ضعف و زبونی آن‌ها نیز همین جا است، آن‌ها را می‌توان با هدایای گران بها تسلیم کرد، اگر دیدیم سلیمان با این هدایا تسلیم شد، معلوم می‌شود "شاه" است! در برابر او می‌ایستیم و تکیه بر قدرت می‌کنیم که ما نیرومندیم، و اگر بی‌اعتنایی به ما نشان داد و بر سخنان خود و پیشنهادهایش اصرار ورزید معلوم می‌شود، پیامبر خدا است در این صورت باید عاقلانه برخورد کرد.

در این که «ملکه سبأ» چه هدایایی برای سلیمان فرستاد، قرآن سخنی نگفته و تنها با نکره آوردن کلمه «هدیه»، عظمت آن را نشان داده، ولی مفسران مسائل زیادی ذکر کرده‌اند، که گاه خالی از اغراق و افسانه نیست.

بعضی نوشته‌اند پانصد غلام و پانصد کنیز ممتاز برای سلیمان فرستاد، در حالی که به غلام‌ها لباس زنانه و به کنیزها لباس مردانه پوشانیده بود، در گوش

غلامان گوشواره و در دستشان دستبند و بر سر کنیزان کلاه های زیبا گذارده بود، و در نامه خود تأکید کرده بود تو اگر پیامبری غلامان را از کنیزان بشناس! و آن ها را بر مرکب های گران بها که با زر و زیور آراسته بودند سوار کرد، و مقدار قابل ملاحظه ای از جواهرات نیز همراه آن ها فرستاد.

ضمناً به فرستاده خود سفارش کرد، اگر به محض ورود نگاه سلیمان را به خود خشم آلود دیدی بدان این ژست پادشاهان است، و اگر با خوشرویی و محبت با تو برخورد کرد بدان پیغمبر است!

## نکته ها

### 1. آداب نامه نگاری

آن چه در آیات فوق در مورد نامه سلیمان به مردم سبأ آمده الگویی است برای طرز نامه نگاری که گاه از مسائل مهم و سرنوشت ساز است، با نام خداوند رحمان و رحیم شروع می شود و با دو جمله حساب شده جان سخن را بیان می کند.

از تواریخ اسلامی و روایات به خوبی بر می آید که پیشوایان بزرگ ما همیشه اصرار داشتند نامه ها را فشرده و مختصر، خالی از حشو و زوائد و کاملاً حساب شده بنگارند.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به کارمندان و نمایندگان در يك بخشنامه چنین نوشت:

«ادقوا اقلامکم، وقاربوا بین سطورکم، واحذفوا عنی فضولکم و اقصدوا قصد المعانی، و ایاکم و الاکثار، فاناموال المسلمین لا تحتمل الاضرار؛ (1) نوک قلم ها را

ص: 176

---

1- . مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 76، ص: 49.

تیز کنید، و سطرها را به هم نزدیک سازید، و مطالب زائد و اضافی را از نامه هایتان برای من حذف کنید، بیش تر به معنی توجه کنید، و از پر گویی بپرهیزید که اموال مسلمانان توانایی این هزینه و ضرر را ندارد.»

تیز کردن نوك قلم ها که سبب می شود کلمات را كوچك تر بنویسند و نزدیک ساختن سطور به یکدیگر و حذف تشریفات و اضافات، نه تنها صرفه جویی در اموال بیت المال یا اموال خصوصی است که صرفه جویی در وقت نویسنده و خواننده نیز هست و حتی گاه سبب می شود که هدف اساسی نامه در لابلای جمله بندیهای تشریفات از بین برود و نویسنده و خواننده به هدف خود نرسند.

در این اواخر معمول شده بود که بر خلاف رویه صدر اسلام، نامه ها را با القاب فراوان و الفاظ زیاد و مقدمات و حواشی و اضافات پر می کردند، و چه وقتیهای گران بهایی که بیهوده از این راه تلف می شد و چه سرمایه هایی که از بین می رفت.

مخصوصاً این نکته قابل توجه است که در شرائط آن زمان که فرستادن يك نامه به وسیله يك پیک مخصوص، گاه هفته ها طول می کشید و هزینه ها داشت تا به مقصد برسد، در عین حال نهایت اختصار به کار می رفت که نمونه های آن را در نامه های پیامبر اسلام به خسرو پرویز و قیصر روم و مانند آن می توان ملاحظه کرد.

اصولاً- نامه انسان دلیل بر چگونگی شخصیت او است همان گونه که پیام آور و رسول انسان چنین است، چنان که در نهج البلاغه از علی (علیه السلام) می خوانیم:

«رسولك ترجمان عقلك و كتابك ابلغ من ينطق عنك؛<sup>(1)</sup> فرستاده تو بازگو کننده عقل تو است و نامه ات گویاترین چیزی است که از تو سخن می گوید.»

ص: 177

---

1- . شریف رضی، نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله 301.



امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

«يستدل بكتاب الرجل على عقله، و موضع بصيرته، و برسوله على فهمه و فطنته؛(1)»

نامه انسان دلیلی است بر میزان عقل او و مقدار بصیرت او و فرستاده او نشانه ای است از مقدار فهم و ذکاوت او.»

ذکر این نکته نیز لازم است که از روایات اسلامی استفاده می شود که پاسخ نامه لازم است همان گونه که پاسخ سلام.

در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم که فرمود:

«رد جواب الكتاب واجب کوجوب رد السلام؛(2)»

پاسخ نامه واجب است همان گونه که پاسخ سلام واجب می باشد.»

و از آن جا که هر نامه ای معمولاً با تحیتی همراه است بعید نیست مشمول آیه شریفه «إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها»؛(3)

«هنگامی که به شما تحیتی گفته شود پاسخ آن را به صورت بهتر یا همانند آن بدهید.» بوده باشد.

## 2. آیا سلیمان دعوت به تقلید کرد؟

بعضی از مفسران گویا از ظاهر نامه سلیمان چنین استفاده کردند که او می خواست مردم کشور سبأ را به پذیرش دعوت خود بدون ذکر دلیل وادارد.

سپس پاسخ داده اند که آمدن هدهد به آن صورت معجزه آسا خود دلیلی بر حقانیت دعوت او بوده است (4).

ص: 178

1- . مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 76، ص: 50.

2- . حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج 8، ص: 437.

3- . نساء / 86.

4- . فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ذیل آیات مورد بحث.

ولی ما فکر می کنیم نیازی به این گونه جواب ها نیست، وظیفه پیامبر دعوت است، و وظیفه دیگران تحقیق کردن، و به تعبیر دیگر: دعوت انگیزه ای برای تحقیق است، همان گونه که ملکه سبأ این کار را انجام داد، و در مقام تحقیق و آزمایش سلیمان برآمد تا روشن شود آیا او يك پادشاه است یا پیامبر؟!

### 3. اشارات پر معنی در ماجرای سلیمان

در این بخش از داستان سلیمان نیز اشارات کوتاه، به مطالب مهمی دیده می شود:

1. روح دعوت انبیاء در نفی برتری جویی که نفی هر گونه استعمار و تسلیم در برابر قانون حق است خلاصه می شود.
2. در حالی که اطرافیان ملکه سبأ، اعلام آمادگی برای جنگ کردند طبع ظریف زنانه او موافق جنگ نبود، لذا نظر آن ها را به مسائل دیگر معطوف داشت!
3. از این گذشته اگر او تسلیم جنگ طلبی اطرافیان خود می شد از حقیقت دور می ماند و خواهیم دید که اقدام او برای آزمایش سلیمان از طریق فرستادن هدیه، نتیجه بسیار خوبی برای خودش و هم برای مردم کشور سبأ بار آورد و سبب شد که آن ها راه حق را بیابند و متوسل به خونریزی نشوند.
4. ضمناً از این ماجرا روشن می شود که برنامه های شورایی چنان نیست که همیشه به حق منتهی شود، چرا که در این جا عقیده اکثریت اطرافیان او این بود که توسل به نیروی نظامی مقدم است در حالی که عقیده ملکه سبأ بر عکس آن بود، و در پایان ماجرا می بینیم که حق با او بوده است.

و می توان گفت که این نوع مشورت غیر از آن است که امروز در میان ما رائج

است، ما نظریه اکثریت را معیار قرار می دهیم و حق تصمیم گیری را برای آن ها قائل هستیم، در حالی که در این نوع مشورت حق تصمیم گیری با رهبر جمعیت است و مشاورین تنها اظهار نظر می کنند، و آیه «شاورهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»؛ (1) «با آن ها در کارها مشورت کن و به هنگامی که تصمیم گرفتی بر خدا توکل نما.» نیز اشاره به این قسم دوم از شورا است در حالی که آیه 38 سوری «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» کار مؤمنان باید به صورت مشورت انجام یابد ظاهراً اشاره به قسم اول است (2).

5. مشاوران ملکه سبأ به او گفتند: ما صاحبان قوه و صاحبان باس شدید هستیم ممکن است تفاوت این دو در این باشد که «قوة» اشاره به کمیت عظیم لشکر و «بأسٌ شدید» اشاره به کیفیت کار آزمودگی و روح شجاعت و شهامت لشکریان باشد، یعنی ما هم از نظر "کمیت" لشکر و هم از نظر "کیفیت" آمادگی کامل برای رزم با دشمن داریم.

6. نشانه پادشاهان!

از این آیات به خوبی استفاده می شود که سلطنت و حکومت استبدادی همه جا مایه فساد و تباهی، و ذلیل کردن عزیزان یک قوم است، چرا که افراد با شخصیت را کنار می زنند، و متملقان چاپلوس را به خدمت دعوت می کنند، و در همه چیز منفعت و سود خود را می جویند، اهل هدیه و رشوه و زر و زیورند و طبعاً ظالمان زورگو که دسترسی به این امور دارند نزد آن ها محبوب ترند.

ص: 180

1- . آل عمران / 159.

2- . جهت مطالعه بیش تر ر.ک: مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج3، ص: 149.

شاهان، فکر و قلبشان در گرو مقام و هدایا و زر و زیورها است، در حالی که پیامبران جز به صلاح امت ها نمی اندیشند.

#### 48. سلیمان نبی (علیه السلام) با مال دنیا فریب نمی خورد

##### اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيَتِكُمْ تَفْرَحُونَ \* اذْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ»؛ (1) «هنگامی که (فرستادگان ملکه سبا) نزد سلیمان آمدند گفت: می خواهید مرا با مال کمک کنید (و فریب دهید!) آن چه خدا به من داده از آن چه به شما داده بهتر است، بلکه شما هستید که به هدایایتان خوشحال می شوید. به سوی آن ها بازگرد (و اعلام کن) با لشکرهایی به سراغ آن ها می آئیم که قدرت مقابله با آن را نداشته باشند، و آن ها را از آن (سرزمین آباد) به صورت ذلیلان و در عین حقارت بیرون می رانیم.»

##### تفسیر

#### مرا با مال نفریبید!

فرستادگان ملکه سبا با کاروان هدایا، سرزمین یمن را پشت سر گذاشتند و به سوی شام و مقرر سلیمان حرکت کردند، به گمان این که سلیمان از مشاهده منظره این هدایا خوشحال می شود، و به آن ها شاد باش می گوید.

اما همین که با سلیمان روبرو شدند، صحنه عجیبی در برابر آنان نمایان

ص: 181

گشت، سلیمان نه تنها از آن ها استقبال نکرد، بلکه گفت: «آیا شما می خواهید مرا با مال (خود) کمک کنید؟ در حالی که این اموال در نظر من بی ارزش است،

آن چه خداوند به من بخشیده، از آن چه به شما داده است بهتر و پر ارزش تر است»؛ «أَتُمَدُّونَنِي بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ».

مال چه ارزشی در برابر مقام نبوت و علم و دانش و هدایت و تقوا دارد؟

«شما هستید که به هدایای خود خوشحال می شوید»؛ «بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ».

آری شما هستید که هر گاه يك چنین هدایای پر زرق و برق و گران قیمتی برای هم بفرستید، چنان مسرور می شوید که برق شادی در چشمانتان ظاهر می گردد، اما این ها در نظر من کم ارزش و بی مقدار است.

و به این ترتیب سلیمان، معیارهای ارزش را در نظر آن ها تحقیر کرد و روشن ساخت که معیارهای دیگری برای ارزش در کار است، که معیارهای معروف نزد دنیا پرستان در برابر آن، بی رنگ و بی بها است.

سپس برای این که قاطعیت خود را در مسأله «حق و باطل» نشان دهد به فرستاده مخصوص ملکه سبا چنین گفت: «به سوی آنان بازگرد (و این هدایا را نیز با خود ببر)، اما بدان ما به زودی با لشکریایی به سراغ آن ها خواهیم آمد که توانایی مقابله با آن را نداشته باشند»؛ «اَزْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا».

«و ما آن ها را از آن سرزمین آباد با ذلت خارج می کنیم در حالی که کوچک و حقیر خواهند بود»؛ «وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ».

«اذلة» در حقیقت حال اول است، و «هم صاغرون»، حال دوم، اشاره به

این که نه تنها آن ها را از سرزمین شان بیرون می رانیم، بلکه با وضع ذلت بار، و توأم با حقارت، به گونه ای که تمام کاخ ها و اموال و جاه و جلال خود را از دست خواهند داد، چرا که در برابر آئین حق، تسلیم نشدند و از در مکر و فریب وارد گشتند.

البته این تهدید، برای فرستادگانی که وضع سلیمان را از نزدیک دیدند و لشکر و عسکر او را تماشا کردند، يك تهدید جدی و قابل ملاحظه بود.

با توجه به آن چه در آیات قبل خواندیم که سلیمان دو چیز از آن ها خواسته بود «ترك برتری جویی»، «تسلیم در برابر حق» و پاسخ ندادن آن ها به این دو امر و توسل به ارسال هدیه دلیل بر امتناع آن ها از پذیرش حق و ترك استعلاء بود و به این دلیل آن ها را تهدید به فشار نظامی می کند.

هر گاه ملکه سبأ و اطرافیان او، تقاضای دلیل و مدرک یا معجزه و مانند آن کرده بودند، به آن ها حق می داد که بیش تر تحقیق کنند، اما فرستادن هدیه، ظاهرش این بود که آن ها در مقام انکارند.

این را نیز می دانیم که مهم ترین خبر ناگواری که هدهد به سلیمان درباره این قوم و جمعیت داد، این بود که آن ها آفتاب پرستند، و خداوند بزرگ را که بر غیب و شهود آسمان و زمین سلطه دارد رها کرده، در برابر مخلوقی به خاك می افتند.

سلیمان از این مسأله ناراحت شد، و می دانیم بت پرستی چیزی نیست که آئین های الهی در برابر آن سکوت کند، و یا بت پرستان را به عنوان يك اقلیت مذهبی تحمل نماید، بلکه در صورت لزوم با توسل به زور بت کده ها را ویران خواهد کرد و آئین شرك و بت پرستی را برمی چیند.

از توضیحاتی که در بالا دادیم روشن می شود که تهدید سلیمان با اصل

اساسی «لا إكراه في الدين» تضادی ندارد که بت پرستی دین نیست، بلکه يك خرافه و انحراف است.

## نکته ها

1. قابل توجه این که زهد در منطق ادیان الهی این نیست که انسان از مال و ثروت و امکانات دنیا، بی بهره باشد، بلکه حقیقت زهد آن است که «اسیر» این ها نگردد، بلکه «امیر» بر آن باشد، و سلیمان این پیامبر بزرگ الهی با رد کردن هدایای گران بهای ملکه سبأ نشان داد که «امیر» است نه «اسیر»! در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که می فرماید:

«الدنيا اصغر قدرا عند الله وعند انبيائه و اوليائه من ان يفرحوا بشي ء منها، او يحزنوا عليه فلا ينبغي لعالم و لا لعاقل ان يفرح بعرض الدنيا؛ (1)

دنیا در پیشگاه خدا و نزد انبیاء و اولیای الهی کوچک تر از آن است که آن هارا خوشحال و ذوق زده کند، یا با از دست رفتن آن غمگین شوند، بنا بر این برای هیچ عالم و عاقلی سزاوار نیست که از متاع ناپایدار دنیا خوشحال گردد.»

2. باز در این بخش از داستان سلیمان درس های قابل ملاحظه ای است که در لابلای تعبیرات پر معنی آیات نهفته است:

## 49. تدابیر سلیمان نبی (علیه السلام) در اداره حکومت

### اشاره

الف. هدف از لشکر کشی، کشتار انسان ها نیست، بلکه هدف آن است که

ص: 184

---

1- . حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی، تفسیر روح البیان، ذیل آیه مورد بحث.

دشمن خود را در موضع ضعیفی بداند و قدرت مقابله در خود نبیند «بِحُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا».

این تعبیر نظیر همان چیزی است که به مسلمانان دستور داده شده که «آن چنان نیرو فراهم سازید که دشمن را بترسانید»؛ «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ... تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ» (1)

ب. سلیمان مخالفان خود را تهدید به قتل نمی کند، بلکه تهدید به بیرون راندن از کاخ ها و قصرها با ذلت و خواری می کند و این قابل توجه است.

ج. سلیمان مخالفان خود را غافل گیر نمی سازد، بلکه قبلا با صراحت آن ها را در جریان حمله خویش می گذارد.

د. سلیمان چشم داشتی به اموال دیگران ندارد، بلکه می گوید آن چه خدا به من داده است بهتر است، او مواهب الهی را در قدرت مادی و مالی خلاصه نمی کند، او به علم و ایمان و مواهب معنوی مفتخر است.

قرآن کریم می فرماید:

«قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِيهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ \* قَالَ عِفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ \* قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ»؛ (2) «(سلیمان) گفت، ای بزرگان! کدام يك از شما توانایی دارید تخت او

ص: 185

1- . انفال / 60.

2- . نمل / 38 الی 40.



را پیش از آن که خودشان نزد من آیند برای من بیاورید؟! عفریتی از جن گفت: من آن را نزد تو می آورم پیش از آن که از مجلسست برخیزی و من نسبت به آن توانا و امینم! (اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت، من آن را پیش از آن که چشم بر هم زنی نزد تو خواهم آورد! و هنگامی که (سلیمان) آن را نزد خود مستقر دید گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را به جا می آورم یا کفران می کنم؟»

## تفسیر

### در يك چشم بر هم زدن تخت او حاضر است!

سرانجام فرستادگان ملکه سبأ هدایا و بساط خود را برچیدند و به سوی کشورشان بازگشتند و ماجرا را برای "ملکه" و اطرافیان او شرح دادند، هم چنین عظمت اعجاز آمیز ملك سلیمان و دستگاهش را بیان داشتند که هر يك از این ها دلیلی بود بر این که او يك فرد عادی و پادشاه نیست، او به راستی فرستاده خدا است و حکومتش نیز يك حکومت الهی است.

در این جا برای آن ها روشن شد که نه تنها قادر بر مقابله نظامی با او نیستند، بلکه اگر فرضاً بتوانند مقابله کنند به احتمال قوی مقابله با يك پیامبر پر قدرت الهی است؛ لذا ملکه سبأ با عده ای از اشراف قومش تصمیم گرفتند به سوی سلیمان بیایند و شخصا این مسأله مهم را بررسی کنند تا معلوم شود سلیمان چه آئینی دارد؟

این خبر از هر طریقی که بود به سلیمان رسید، و سلیمان تصمیم گرفت در

حالی که ملکه و یارانش در راهند قدرت نمایی شگرفی کند تا آن ها را بیش از از پیش به واقعیت اعجاز خود آشنا، و در مقابل دعوتش تسلیم سازد.

لذا سلیمان رو به اطرافیان خود کرد و «گفت: ای گروه بزرگان! کدام يك از شما توانایی دارید تخت او را پیش از آن که خودشان نزد من بیایند و تسلیم شوند برای من بیاورید؟»؛ «قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ».

گرچه بعضی از مفسران برای پیدا کردن دلیل احضار تخت ملکه سبأ خود را به زحمت افکنده اند، و گاه احتمالاتی ذکر کرده اند که به هیچ وجه با مفاد آیات سازگار نیست، ولی روشن است که هدف سلیمان از این برنامه چه بود؟ او به اصطلاح می خواست ضرب شستی نشان دهد و کار فوق العاده مهمی انجام گیرد، تا راه را برای تسلیم بی قید و شرط آن ها و ایمانشان به قدرت الله هموار سازد، و نیاز به حضور در میدان نبرد و خونریزی نباشد.

او می خواست ایمان به اعماق وجود ملکه سبأ و اطرافیانش راه یابد تا سایرین را نیز دعوت به تسلیم و پذیرش ایمان کنند.

در این جا دو نفر اعلام آمادگی کردند که یکی از آن ها عجیب و دیگری عجیب تر بود.

نخست «عفریتی از جن رو به سوی سلیمان کرد و گفت من تخت او را پیش از آن که مجلس تو پایان گیرد و از جای برخیزی نزد تو می آورم»؛ «قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ»<sup>(1)</sup>.

ص: 187

---

1- . کلمه «آتی» ممکن است «اسم فاعل» باشد و ممکن است «فعل مضارع» از ماده «آتی»، ولی احتمال اول مناسب تر به نظر می رسد.

من این کار را با زحمت انجام نمی دهم و در این امانت گران قیمت نیز خیانتی نمی کنم، چرا که «من نسبت به آن توانا و امینم!»؛ «وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ».

«عفریت» به معنی فرد گردنکش و خبیث است، و جمله «إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ» که از جهات مختلفی توأم با تأکید است (ان- جمله اسمیه- لام) نیز نشان می دهد که بیم خیانت در این عفریت می رفته، لذا در مقام دفاع از خود برآمده و قول امانت و وفاداری داده است.

به هر حال سرگذشت سلیمان مملو است از شگفتی ها و خارق عادات، و جای تعجب نیست که عفریتی اینچنین بتواند در يك مدت کوتاه یعنی يك یا چند ساعت که سلیمان در مجلس خویش برای داوری میان مردم، یا رسیدگی به امور مملکت، یا نصیحت و ارشاد، نشسته است چنین امر مهمی را انجام دهد.

دومین نفر مرد صالحی بود که آگاهی قابل ملاحظه ای از «کتاب الهی» داشت، چنان که قرآن در حق او می گوید: «کسی که علم و دانشی از کتاب داشت گفت من تخت او را قبل از آن که چشم بر هم زنی نزد تو خواهیم آورد!!»؛ «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ».

و هنگامی که سلیمان با این امر موافقت کرد او با استفاده از نیروی معنوی خود تخت ملکه سبأ را در يك "طرفة العين" نزد او حاضر کرد: «هنگامی که سلیمان آن را نزد خود مستقر دید زبان به شکر پروردگار گشود و گفت: این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید که آیا شکر نعمت او را به جا می آورم یا کفران می کنم؟!»؛ «فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ».

سپس افزود: «هر کس شکر کند به سود خویش شکر کرده است، و هر کسی کفران

کند پروردگار من غنی و کریم است؛ «وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ».

در این که این شخص که بوده؟ و این قدرت عجیب را از کجا به دست آورده؟

و منظور از علم کتاب چیست؟ مفسران گفتگو بسیار کرده اند.

ولی ظاهر این است که این شخص یکی از نزدیکان با ایمان، و دوستان خاص سلیمان بوده است، و غالباً در تواریخ نام او را «آصف بن برخیا» نوشته اند، و می گویند وزیر سلیمان و خواهرزاده او بوده است (1).

و اما «علم کتاب» منظور آگاهی او بر کتب آسمانی است. آگاهی عمیقی که به او امکان می داد که دست به چنین کار خارق عادت می بزند، و بعضی احتمال داده اند منظور لوح محفوظ است، همان لوح علم خداوند که این مرد به گوش های از آن علم آگاهی داشت، و به همین دلیل توانست تخت «ملکه سبأ» را در یک چشم بر هم زدن نزد سلیمان حاضر کند.

بسیاری از مفسران و غیر آن ها گفته اند این مرد با ایمان از «اسم اعظم الهی» با خبر بود، همان نام بزرگی که همه چیز در برابر آن خاضع می گردد، و به انسان قدرت فوق العاده می بخشد.

ذکر این نکته نیز لازم است که آگاهی بر اسم اعظم بر خلاف آن چه بسیاری تصور می کنند مفهومی نیست که انسان کلمه ای را بگوید و آن همه اثر عجیب و بزرگ داشته باشد، بلکه منظور تخلق به آن اسم و وصف است، یعنی آن نام الهی

ص: 189

---

1- . و این که بعضی او را جبرئیل و یا خود سلیمان دانسته اند بدون دلیل است، و در مورد این که او خود سلیمان باشد قطعاً مخالف ظاهر آیات است.

را در درون جان خود پیاده کند و آن چنان از نظر آگاهی و اخلاق و تقوا و ایمان تکامل یابد که خود مظهري از آن اسم گردد، این تکامل معنوی و روحانی که پرتوی از آن اسم اعظم الهی است قدرت بر چنین خارق عاداتی را در انسان ایجاد می کند(1).

در مورد جمله «قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» نیز مفسران احتمالات گوناگونی داده اند، اما با توجه به آیات دیگر قرآن حقیقت آن را می توان دریافت: در سوره ابراهیم آیه 43 می خوانیم: «لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ»؛ «در روز رستاخیز مردم آن چنان وحشت زده می شوند که چشم هایشان خیره می گردد، و حتی پلک ها به هم نمی خورد (می دانیم در حالت وحشت چشم انسان به حالت يك نواخت و خیره هم چون چشم مردگان باز می ماند).»

بنا بر این منظور این بوده پیش از آن که چشمت را بر هم زنی من تخت ملکه سبأ را نزد تو حاضر می کنم(2).

## نکته ها

### 1. پاسخ به چند سؤال:

#### چرا سلیمان شخصا اقدام به آوردن تخت نکرد؟

از سؤالاتی که در ارتباط با آیات فوق مطرح می شود این است که چرا سلیمان

ص: 190

- 1- جهت مطالعه بیش تر در باره «اسم اعظم خدا» ر.ک: مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج 7، ص: 30.
- 2- این که بعضی گفته اند منظور از جمله «يَرْتَدُّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» نظر افکندن به چیزی و بازگشت نظر به انسان و آگاهی او از آن است هیچ گونه دلیلی ندارد، همان گونه که این تعبیر گواه بر نظریه خروج شعاع از چشم که در فلسفه قدیم آمده است نخواهد بود.

شخصاً اقدام به این کار خارق العاده نکرد؟ او که پیامبر بزرگ خدا بود و دارای اعجاز، چرا این مأموریت را به «آصف بن برخیا» داد؟

ممکن است به خاطر این بوده که «آصف» وصی او بوده است، و سلیمان می خواسته در این لحظه حساس موقعیت او را به همگان معرفی کند(1)

به علاوه مهم این است که استاد شاگردان خود را در مواقع لازم بیازماید و شایستگی های آن ها را به دست آورد، و اصولاً شایستگی شاگردان دلیل بزرگی بر شایستگی استاد است، اگر شاگردان کار فوق العاده ای انجام دهند مهم است.

### چرا تخت را بدون اجازه صاحبش فرا خواند؟

سؤال دیگر این که: سلیمان چگونه تخت ملکه سبأ را بدون اجازه او نزد خود آورد؟

ممکن است به دلیل هدف بزرگ تری مانند مسأله هدایت و راهنمایی آن ها و نشان دادن يك معجزه بزرگ بوده است، از این گذشته می دانیم شاهان از خود مالی ندارند و اموال آن ها معمولاً از غصب حقوق دیگران به دست می آید!

### عفریت چگونه توانایی بر این کار خارق العاده داشت؟

سؤال دیگر این که: عفریت جن چگونه توانایی بر چنین خارق عادتی دارد؟

پاسخ این سؤال را در بحث های مربوط به اعجاز گفته ایم که گاهی حتی افراد غیر مؤمن بر اثر ریاضت های پر مشقت و مبارزه با نفس، توانایی بر پاره ای از خارق

ص: 191

---

1- . در روایت مشروحی که در تفسیر عیاشی از امام دهم علی بن محمد الهادی (علیه السلام) نقل شده همین پاسخ را در جواب یحیی بن اکثم می خوانیم (حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 4، ص: 91).

عادات پیدا می کنند، ولی تفاوت آن با معجزات این است کار آن ها چون متکی به قدرت محدود بشری است همیشه محدود است، در حالی که معجزات متکی بر قدرت بی پایان خدا است و قدرت او هم چون سایر صفاتش نامحدود می باشد.

لذا می بینیم عفریت توانایی خود را محدود می کند برآوردن تخت ملکه سبأ در مدت توقف سلیمان در مجلس داوری و بررسی امور کشور، در حالی که «آصف بن برخیا» هیچ حدی برای آن قائل نمی شود و محدود ساختن به يك چشم بر هم زدن در حقیقت اشاره به کم ترین زمان ممکن است، و مسلم است که سلیمان از چنین کاری که معرفی يك فرد صالح است حمایت می کند، نه از کار عفریتی که ممکن است کوتاه نظران را به اشتباه بیفکند و آن را دلیل بر پاکی او بگیرند.

بدیهی است که هر کس کار مهمی در جامعه انجام دهد و مورد قبول واقع شود خط فکری و اعتقادی خود را در لابلای آن تبلیغ کرده است، و نباید در حکومت الهی سلیمان، ابتکار عمل به دست عفریت ها بیفتد، بلکه باید آن ها که علمی از کتاب الهی دارند بر افکار و عواطف مردم حاکم گردند. 2. قدرت و امانت دو شرط مهم

در آیات فوق و هم چنین «آیه 26 سوره قصص» مهم ترین شرط برای يك کارمند یا کارگر نمونه دو چیز بیان شده: نخست قوت و توانایی، و دیگر امانت و درست کاری.

البته گاه مبانی فکری و اخلاقی انسان ایجاب می کند که دارای این صفت باشد (همان گونه که در مورد موسی در سوره قصص آمده است) و گاه نظام جامعه و حکومت صالح ایجاب می کند که حتی عفریت جن به این دو صفت الزاما

متصف شود، اما به هر حال هیچ کار بزرگ و کوچکی در جامعه بدون دارا بودن این دو شرط انجام پذیر نیست، خواه از تقوا سرچشمه گیرد، و خواه از نظام قانونی جامعه (دقت کنید).

### 3. تفاوت «عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» و «عِلْمُ الْكِتَابِ»

در آیات مورد بحث درباره کسی که تخت ملکه سبا را در کمترین مدت نزد سلیمان آورد، به عنوان «من عنده علم من الكتاب» (کسی که بخشی از علم کتاب را دارا بود) تعبیر شده است، در حالی که در سوره رعد آیه 43 در مورد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و گواهان بر حقانیت او چنین آمده است: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»؛ «بگو کافی است برای گواهی میان من و شما، خداوند و کسی که در نزد او "علم کتاب" است».

در حدیثی از «ابو سعید خدری» از «پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)» چنین آمده است که ابو سعید می گوید: من از معنی «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» (که در داستان سلیمان آمده) از محضرش سؤال کردم فرمود: او وصی برادرم سلیمان بن داود بود، عرض کردم «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» از چه کسی سخن می گوید، فرمود:

«ذاك اخي علي بن ابي طالب؛ (1) او برادرم علی بن ابی طالب است!»

توجه به تفاوت «علم من الكتاب» که علم جزئی را می گوید، و «علم الكتاب» که «علم کلی» را بیان می کند روشن می سازد که میان «أصْف» و «عَلِي (عَلِيهِ السَّلَام)» چه اندازه تفاوت بوده است؟!

ص: 193

---

1- . این حدیث را گروهی از مفسران و علمای اهل سنت به همین عبارت یا شبیه آن نقل کرده اند. جهت مطالعه بیشتر تر. ر. ک: حائری اسکوتی، موسی، احقاق الحق، ج 3، ص: 280 و 281.



لذا در روایات بسیاری می خوانیم که اسم اعظم الهی هفتاد و سه حرف است که يك حرف آن نزد «آصف بن برخیا» بود، و چنان خارق عادت را انجام داد، و نزد امامان اهل بیت (علیه السلام) هفتاد و دو حرف آن است، و يك حرف آن مخصوص به ذات پاك خدا است (1).

#### 4. هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي

دنیا پرستان مغرور، هنگامی که به قدرت می رسند، همه چیز را جز خود فراموش می کنند، و تمام امکاناتی را که به دست آورده اند، قارون وار که می گفت: «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي»؛ (2)

«آن چه را دارم بر اثر علم و دانش من است.» از ناحیه خودشان می دانند لا-غیر، در حالی که بندگان خاص خدا به هر جا برسند می گویند: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي»؛ «این از فضل خدا است بر ما.»

جالب این که سلیمان نه تنها این سخن را به هنگام مشاهده تخت ملکه سبأ در برابرش بیان کرد، بلکه افزود این برای این است که خدا مرا بیازماید، آیا شکر گذارم یا نه؟

قبلاً نیز در همین سوره خواندیم که سلیمان نعمت های خود را همه از خدا می داند، و خاضعانه رو به درگاهش می کند که پروردگار! شکر این همه نعمت را به من الهام کن و توفیقی عطا فرما که بتوانم در پرتو آن، جلب رضای تو کنم.

آری این است معیار شناخت موحدان خالص از دنیا پرستان مغرور، و این است راه و رسم مردان پرظرفیت و با شخصیت در برابر کم ظرفیتان خودخواه.

ص: 194

---

1- . جهت مطالعه بیش تر به کتب اصول کافی و تفسیر نور الثقلین مراجعه شود.

2- . قصص / 78.

گرچه معمول شده است که بعضی از متظاهران فقط این جمله پر معنی سلیمان (هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي) را بر سر در کاخ های طاغوتی خود می نویسند بی آن که به آن اعتقادی داشته باشند و در عملشان کم تر انعکاسی داشته باشد، ولی مهم آن ست که هم بر سر در خانه باشد، هم در پیشانی تمام زندگی انسان و در قلب او، عملش نشان دهد که همه را از فضل خدا می داند، و در مقام شکر آن برآید، نه شکر با زبان که شکر با عمل و با تمام وجود(1).

## 5. آصف بن برخیا چگونه تخت ملکه را حاضر ساخت؟

این اولین خارق عادت نیست که در داستان سلیمان، و یا در زندگی پیامبران به طور کلی می بینیم، و آن ها که فکر می کنند باید این گونه تعبیرات را با توجیهها و تفسیرهایی از ظاهرش دگرگون ساخت، و جنبه های کنایی و معنوی به آن داد، باید حساب خود را يك جا با معجزات انبیاء روشن سازند.

آیا آن ها به راستی انجام کارهای خارق عادت از پیامبران یا جانشینان آن ها را محال می دانند و آن را به کلی منکرند؟! چنین چیزی نه با اصل توحید و قدرت پروردگار که حاکم بر قوانین هستی است سازگار است، و نه با صریح قرآن در آیات بسیار.

اما اگر بپذیرند که چنین چیزی ممکن است تفاوتی نمی کند که بحث از زنده کردن مردگان و شفای کور مادرزاد وسیله حضرت مسیح(علیه السلام) باشد، و یا حاضر کردن تخت ملکه سبا، وسیله آصف بن برخیا.

ص: 195

---

1- . جهت مطالعه بیش تر درباره اهمیت شکر و تأثیر آن در فزونی نعمت و اقسام شکر ر.ک: مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج10، ص: 278.

بدون شك در این جا روابط مرموز و علل ناشناخته در کار است که ما با علم محدودمان از آن آگاه نیستیم، ولی همین قدر می دانیم که این کار محال نیست.

آیا آصف با قدرت معنوی خود تخت ملکه سبأ را تبدیل به امواج نور کرد و در يك لحظه در آن جا حاضر کرد و بار دیگر آن را مبدل به ماده اصلی ساخت؟

بر ما درست روشن نیست.

همین قدر می دانیم که امروز انسان از طرق علمی متداول روز، کارهایی انجام می دهد که دویست سال قبل، ممکن بود جزء محالات محسوب شود، فی - المثل اگر به کسی در چند قرن قبل می گفتند، زمانی فرا می رسد که انسانی در شرق دنیا سخن می گوید و در غرب جهان، درست در همان لحظه، سخنانش را می شنوند و چهره اش را همگان می نگرند، آن را هذیان یا خواب آشفته می پنداشتند.

این به خاطر آن است که انسان می خواهد همه چیز را با علم و قدرت محدود خود ارزیابی کند، در حالی که در ما وراء علم و قدرت او، اسرار فراوانی نهفته است.

«قَالَ نَكُرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَ تَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ \* فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَ هَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْتَلِيمِينَ \* وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْ هَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ \* قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ (1) «(سلیمان) گفت، تخت او را برایش ناشناس سازید به بینم آیا متوجه می شود یا از کسانی است که هدایت نخواهند شد. هنگامی که او آمد گفته شد آیا تخت تو این گونه است؟ (در پاسخ) گفت: گویا خود

ص: 196

آن است! و ما پیش از این هم آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم!... و او را از آن چه غیر از خدا می پرستید بازداشت که او از قوم کفران بود. به او گفته شد داخل حیاط قصر شو، اما هنگامی که نظر به آن افکند پنداشت نهر ابی است و ساق پاهای خود را برهنه کرد (تا از آب بگذرد، اما سلیمان) گفت (این آب نیست)، بلکه قصری است از بلور صاف، (ملکه سبا) گفت پروردگارا! من به خود ستم کردم، و با سلیمان برای خداوندی که پروردگار عالمیان است اسلام آوردم.»

## تفسیر

### نور ایمان در دل ملکه سبا

در این آیات به صحنه دیگری از ماجرای عبرت انگیز «سلیمان (علیه السلام)» و «ملکه سبا» برخورد می کنیم.

سلیمان برای این که میزان عقل و درایت ملکه سبا را بیازماید، و نیز زمین های برای ایمان او به خداوند فراهم سازد، دستور داد تخت او را که حاضر ساخته بودند دگرگون و ناشناس سازند «گفت: تخت او را برایش ناشناس سازید ببینیم آیا هدایت می شود یا از کسانی خواهد بود که هدایت نمی یابند»؛ «قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَ تَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ».

گرچه آمدن تخت ملکه از کشور سبا به شام، کافی بود که به آسانی نتواند آن را بشناسد، ولی با این حال سلیمان دستور داد تغییراتی در آن نیز ایجاد کنند، این تغییرات ممکن است از نظر جابجا کردن بعضی از نشانه ها و جواهرات و یا تغییر بعضی از رنگها و مانند آن بوده است.

اما این سؤال پیش می آید که هدف سلیمان از آزمایش هوش و عقل و درایت ملکه سبأ چه بود؟

ممکن است آزمایش به این منظور انجام شده که بداند با کدامین منطق باید با او روبرو شود؟ و چگونه دلیلی برای اثبات مبانی عقیدتی برای او بیاورد.

و یا در نظر داشته پیشنهاد ازدواج به او کند و می خواسته است ببیند آیا راستی شایستگی همسری او را دارد یا نه؟ و یا واقعا می خواسته مسئولیتی بعد از ایمان آوردن به او بسپارد، باید بداند تا چه اندازه استعداد پذیرش مسئولیت هایی را دارد.

برای جمله «ا تهتدی» (آیا هدایت می شود) نیز دو تفسیر ذکر کرده اند، بعضی گفته اند مراد شناختن تخت خویش است، و بعضی گفته اند منظور هدایت به راه خدا به خاطر دیدن این معجزه است.

ولی ظاهر همان معنی اول است هر چند معنی اول خود مقدمه ای برای معنی دوم بوده است.

به هر حال «هنگامی که ملکه سبأ وارد شد، کسی اشاره ای به تخت کرد و گفت: آیا تخت تو این گونه است؟»، «فَلَمَّا جَاءَتْ قَيْلَ أَهْكَذَا عَرَشُكَ».

ظاهر این است که گوینده سخن خود سلیمان نبوده است و گرنه تعبیر به «قیل» (گفته شد) مناسب نبود، زیرا نام سلیمان قبلا و بعدا آمده و سخنان او به عنوان «قال» مطرح شده است.

به علاوه مناسب ابهت سلیمان نبوده است که در بدو ورود او چنین سخنی را آغاز کند.

اما به هر صورت «ملکه سبأ» زیرکانه ترین و حساب شده ترین جواب ها را داد و «گفت گویا خود آن تخت است!»؛ «قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ».

اگر می گفت: شبیه آن است، راه خطا پیموده بود، و اگر می گفت عین خود آن است، سخنی بر خلاف احتیاط بود، چرا که با این بعد مسافت، آمدن تختش به سرزمین سلیمان، از طرق عادی امکان نداشت، مگر این که معجزه ای صورت گرفته باشد.

از این گذشته در تواریخ آمده است که او تخت گران بهای خود را در جای محفوظی، در قصر مخصوص خود در اطافی که مراقبان زیاد از آن حفاظت می کردند و درهای محکمی داشت، قرار داده بود.

ولی با این همه، ملکه سبأ با تمام تغییراتی که به آن تخت داده بودند توانست آن را بشناسد.

و بلافاصله افزود: «و ما پیش از این هم آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم!»؛ «وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ».

یعنی اگر منظور سلیمان از این مقدمه چینی ها این است که ما به اعجاز او پی ببریم ما پیش از این با نشانه های دیگر از حقانیت او آگاه شده بودیم و حتی قبل از دیدن این خارق عادت عجیب ایمان آورده بودیم، و چندان نیازی به این کار نبود.

و به این ترتیب سلیمان «او را از آن چه غیر از خدا می پرستید بازداشت»؛ «وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ»<sup>(1)</sup>.

ص: 199

---

1- . در این که فاعل «صد» کیست؟ و هم چنین «ما» در «ما کانت» موصوله است یا مصدریه؟ مفسران سخن بسیار گفته اند، جمعی فاعل آن را چنان که در بالا گفتیم سلیمان دانسته اند، و بعضی خداوند که تفاوت زیادی از نظر نتیجه ندارد؛ مطابق این دو تفسیر «ها» مفعول اول است، و «ما کانت» در جای مفعول دوم با حذف «جار»، و تقدیر چنین است «صدها سلیمان» یا «صدها الله عما کانت تعبد من دون الله»، ولی جمعی دیگر «ما کانت» را فاعل صد دانسته اند که معنی چنین می شود: معبودهای ملکه او را از پرستش حق بازداشته بود؛ اما با توجه به این که در این جا سخن از ایمان او است نه از کفر او تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد و کلمه «ما» ممکن است موصوله یا مصدریه باشد.

هر چند «قبل از آن از قوم کافر بود»؛ «إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ».

آری او با دیدن این نشانه های روشن با گذشته تاریخ خود وداع گفت و در مرحله تازه ای از زندگی که مملو از نور ایمان و یقین بود گام نهاد.

در آخرین آیه مورد بحث صحنه دیگری از این ماجرا بازگو می شود، و آن ماجرای داخل شدن ملکه سبا در قصر مخصوص سلیمان است. سلیمان دستور داده بود، صحن یکی از قصرها را از بلور بسازند و در زیر آن، آب جاری قرار دهند. هنگامی که ملکه سبا به آن جا رسید «به او گفته شد داخل حیاط قصر شو»؛ «قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ» (1).

«ملکه آن صحنه را که دید، گمان کرد نهر آبی است، ساق پاهای خود را برهنه کرد تا از آن آب بگذرد (در حالی که سخت در تعجب فرو رفته بود که نهر آب در این جا چه می کند؟)»؛ «فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا» (2).

ص: 200

---

1- «صرح» (بر وزن طرح) گاه به معنی فضای وسیع گسترده آمده، و گاه به معنی بنای مرتفع و قصر بلند، و در این جا ظاهراً به معنی حیاط قصر است.

2- «لجه» در اصل از ماده «لجاج» به معنی سرسختی در آن جام کاری است، سپس به رفت و آمد صدا در گلو، لجه (بر وزن ضجه) اطلاق شده، و امواج متراکم دریا که در حال رفت و آمد هستند نیز لجه (بر وزن جبه) نامیده شده اند و در آیه مورد بحث اشاره به آب متراکم و متلاطم است.

اما «سلیمان به او گفت: که حیاط قصر از بلور صاف ساخته شده (این آب نیست که بخواهد پا را برهنه کند و از آن بگذرد)»؛ «قَالَ إِنَّهُ صَرَّحُ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ»<sup>(1)</sup>.

در این جا سؤال مهمی پیش می آید و آن این که: سلیمان که يك پیامبر بزرگ الهی بود چرا چنین دم و دستگاه تجملاتی فوق العاده ای داشته باشد؟ درست است که او سلطان بود و حکمروا، ولی مگر نمی شد بساطی ساده هم چون سایر پیامبران داشته باشد؟

اما چه مانعی دارد که سلیمان برای تسلیم کردن ملکه سبأ که تمام قدرت و عظمت خود را در تخت و تاج زیبا و کاخ باشکوه و تشکیلات پر زرق و برق می دانست صحنه ای به او نشان دهد که تمام دستگاه تجملاتی در نظر او حقیر و کوچک شود، و این نقطه عطفی در زندگی او برای تجدید نظر در میزان ارزش ها و معیار شخصیت گردد؟! چه مانعی دارد که به جای دست زدن به يك لشکرکشی پر ضایعه و توأم با خونریزی، مغز و فکر ملکه را چنان مبهوت و مقهور کند که اصلاً به چنین فکری نیفتد، بخصوص این که او زن بود و به این گونه مسائل تشریفاتی اهمیت می داد.

مخصوصاً بسیاری از مفسران تصریح کرده اند که سلیمان پیش از آن که ملکه سبأ به سرزمین شام برسد دستور داد چنین قصری بنا کردند، و هدفش نمایش قدرت برای تسلیم ساختن او بود؟ این کار نشان می داد قدرت عظیمی از نظر نیروی ظاهری در اختیار سلیمان است که او را به انجام چنین کارهایی موفق ساخته است.

ص: 201

---

1- . «ممرّد» به معنی صاف و «قواریر» جمع «قاروره» به معنی بلور و شیشه است.



به تعبیر دیگر این هزینه در برابر امنیت و آرامش يك منطقه وسیع و پذیرش دین حق، و جلوگیری از هزینه فوق العاده جنگ، مطلب مهمی نبود.

و لذا هنگامی که ملکه سبأ، این صحنه را دید «چنین گفت: پروردگارا! من بر خویشتن ستم کردم!»؛ «قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي».

«و با سلیمان در پیشگاه الله، پروردگار عالمیان، اسلام آوردم»؛ «وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

من در گذشته در برابر آفتاب سجده می کردم، بت می پرستیدم، غرق تجمل و زینت بودم، و خود را برترین انسان در دنیا می پنداشتم.

اما اکنون می فهمم که قدرتم تا چه حد کوچک بوده و اصولاً این زر و زیورها روح انسان را سیراب نمی کند.

خداوندا! من همراه رهبرم سلیمان به درگاه تو آمدم، از گذشته پشیمانم و سر تسلیم به استانت می سایم.

جالب این که: او در این جا واژه «مع» را به کار می برد (همراه سلیمان) تا روشن شود در راه خدا همه برادرند و برابر، نه هم چون راه و رسم جباران که بعضی بر بعضی مسلط و گروهی در چنگال گروهی اسیرند، در این جا غالب و مغلوبی وجود ندارد و همه بعد از پذیرش حق در يك صف قرار دارند.

درست است که ملکه سبأ، قبل از آن هم ایمان خود را اعلام کرده بود زیرا در آیات گذشته از زبان او شنیدیم: «وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ»؛ «ما پیش از این که تخت را در این جا ببینیم آگاهی یافته بودیم و اسلام را پذیرا شده بودیم».

ولی در این جا اسلام ملکه به اوج خود رسید لذا با تأکید بیش تر، اسلام را اعلام کرد.

او نشانه های متعددی از حقانیت دعوت سلیمان را، قبلاً دیده بود.

آمدن هدهد با آن وضع مخصوص.

عدم قبول هدیه کلان که از ناحیه ملکه فرستاده شده بود.

حاضر ساختن تخت او از آن راه دور در مدتی کوتاه.

و سرانجام مشاهده قدرت و عظمت فوق العاده سلیمان و در عین حال اخلاق مخصوصی که هیچ شباهتی با اخلاق شاهان نداشت.

## نکته ها

### 1. سرانجام کار ملکه سبأ

آن چه در قرآن مجید پیرامون ملکه سبأ آمده همان مقدار است که در بالا خواندیم، سرانجام ایمان آورد و به خیل صالحان پیوست، اما این که بعد از ایمان به کشور خود بازگشت و به حکومت خود از طرف سلیمان ادامه داد؟ یا نزد سلیمان ماند و با او ازدواج کرد؟ یا به توصیه سلیمان با یکی از ملوک یمن که به عنوان "تبع" مشهور بودند پیمان زناشویی بست؟ در قرآن اشاره ای به این ها نشده است چون در هدف اصلی قرآن که مسائل تربیتی است دخالتی نداشته، ولی مفسران و مورخان، هر کدام راهی برگزیده اند که تحقیق در آن ضرورتی ندارد، هر چند طبق گفته بعضی از مفسران، مشهور و معروف همان ازدواج او با سلیمان است (1)، ولی یاد آوری

ص: 203

---

1- ر.ک: آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی.

این مطلب را لازم می دانیم که پیرامون سلیمان و لشکر و حکومت او و هم چنین خصوصیات ملکه سبأ و جزئیات زندگیش افسانه ها و اساطیر فراوانی گفته اند که گاه تشخیص آن ها از حقایق تاریخی برای توده مردم مشکل می شود، و گاه سایه تاریکی روی اصل این جریان تاریخی افکنده و اصالت آن را خدشه دار می کند و این است نتیجه شوم خرافاتی که با حقایق آمیخته می شود که باید کاملاً مراقب آن بود.

## 2. يك جمع بندی کلی از سرگذشت سلیمان

بخشی از حالات سلیمان که در 30 آیه فوق آمده بیان گر مسائل بسیاری است که قسمتی از آن را در لابلای بحث ها خواندیم، و به قسمت دیگری اشاره گذرایی ذیلاً می کنیم.

1. این داستان از موهبت علم وافر که خداوند در اختیار سلیمان و داود گذاشته است شروع می شود، و به توحید و تسلیم در برابر فرمان پروردگار ختم می گردد، آن هم توحیدی که پایگاهش نیز «علم» است.

2. این داستان نشان می دهد که گاه غائب شدن يك پرنده، و پرواز استثنایی او بر فراز يك منطقه ممکن است مسیر تاریخ ملتی را تغییر دهد، و آن ها را از شرك به ایمان و از فساد به صلاح بکشاند، و این است نمونه ای از قدرت نمایی پروردگار و نمونه ای از حکومت حق!

3. این داستان نشان می دهد که نور توحید در تمام دل ها پرتوافکن است و حتی يك پرنده ظاهراً خاموش از اسرار عمیق توحید خبر می دهد.

4. برای توجه دادن يك انسان به ارزش واقعیش، و نیز هدایت او به سوی الله باید نخست غرور و تکبر او را در هم شکست تا پرده های تاریک از جلو چشم

واقع بین او کنار برود همان گونه که سلیمان با انجام دو کار غرور ملکه سبأ را درهم شکست: حاضر ساختن تختش، و به اشتباه افکندن او در برابر ساختمان قسمتی از قصر!

5. هدف نهایی در حکومت انبیاء، کشورگشایی نیست، بلکه هدف همان چیزی است که در آخرین آیه فوق خواندیم که سرکشان به گناه خود اعتراف کنند و در برابر رب العالمین سر تعظیم فرود آورند، و لذا قرآن با همین نکته داستان فوق را پایان می دهد.

6. روح «ایمان» همان «تسلیم» است، به همین دلیل هم سلیمان در نامه اش روی آن تکیه می کند، و هم ملکه سبأ در پایان کار.

7. گاه يك انسان با دارا بودن بزرگ ترین قدرت ممکن است نیازمند به موجود ضعیفی هم چون يك پرنده شود، نه تنها از علم او که از کار او نیز کمک می گیرد و گاه مورچه ای با آن ضعف و ناتوانی وی را تحقیر می کند!

8. نزول این آیات در مکه که مسلمانان، سخت از سوی دشمنان در فشار بودند و تمام درها به روی آنان بسته بود، مفهوم خاصی داشت، مفهومی تقویت روحیه و دل داری به آنان و امیدوار ساختن آنان به لطف و رحمت پروردگار و پیروزی های آینده بود. (1)

سلیمان از نیروی رزمی خود سان می بیند.

این آیات هم چنان بحث گذشته را پیرامون داود ادامه می دهد.

در نخستین آیه، خبر از بخشیدن فرزند برومندی هم چون «سلیمان» به او

ص: 205

---

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 15، ص: 415.

می دهد که ادامه دهنده حکومت و رسالت او بود، می گوید: «ما سلیمان را به داود بخشیدیم، چه بنده خوبی؟ چرا که همواره به سوی خداوند و آغوش حق باز می گشت»؛ «وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ».

این تعبیر که نشان دهنده عظمت مقام سلیمان است شاید برای رد اتهامات بی اساس و زشتی است که در مورد تولد سلیمان از همسر «اوریا» در تورات تحریف یافته آمده است و در عصر نزول قرآن در آن محیط شایع بوده.

تعبیر به «وهبنا» (بخشیدیم) از يك سو، و تعبیر به «نعم العبد» (چه بنده خوبی) از سوی دیگر، و تعلیل «انه اواب» (کسی که پیوسته به اطاعت و امتثال فرمان خدا باز می گردد و از کوچک ترین غفلت ها و لغزش ها توبه می کند) از سوی سوم، همه نشان دهنده عظمت مقام این پیامبر بزرگ است.

تعبیر به «انه اواب» درست همان تعبیری است که در باره پدرش داود در آیه 17 همین سوره آمده بود، و با توجه به این که «اواب» صیغه مبالغه است و مفهومش «بسیار بازگشت کننده» می باشد، و قید و شرطی در آن نیست می تواند بیان گر بازگشت به اطاعت فرمان خدا، بازگشت به حق و عدالت، و بازگشت از غفلت ها و ترك اولی ها باشد.

از آیه بعد داستان اسب های سلیمان شروع می شود که تفسیرهای گوناگونی برای آن شده که بعضا از سوی ناآگاهان بوده و بسیار زننده و مخالف موازین عقل و حتی دین شان يك انسان عادی است، تا چه رسد به پیامبر بزرگی هم چون سلیمان (علیه السلام) هر چند محققان با الهام از دلائل عقل و نقل راه را بر این گونه تفسیرها بسته اند.

ما پیش از آن که به سراغ احتمالات مختلف برویم آیات را طبق ظاهر آن- یا ظاهرترین احتمال آن- تفسیر می کنیم تا روشن شود این نسبت های ناروا در قرآن نبوده، بلکه از طریق پیشداوریهای دیگران بر قرآن تحمیل شده است.

قرآن می گوید: «به خاطر بیاور هنگامی را که عصرگاهان اسبان چابک و تندرو را بر او (سلیمان) عرضه داشتند»؛ «إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ».

«صافنات» جمع «صافنة» به طوری که بسیاری از مفسران و ارباب لغت نوشته اند به اسب هایی گفته می شود که به هنگام ایستادن بر روی سه دست و پا ایستاده، و يك دست را کمی بلند کرده، تنها نوک جلوسم را بر زمین می گذارد، و این حالت مخصوص اسب های چابک و تیزرو است که هر لحظه آماده حرکت می باشد (1).

«جیاد» جمع «جواد» در این جا به معنی اسب های سریع السیر و تندرو است، و در اصل از ماده «جود» و بخشش گرفته شده، منتهی «جود» در انسان از طریق بخشیدن مال است، و در اسب از طریق سرعت سیر.

به این ترتیب اسب های مزبور هم در حالت توقف آمادگی خود را برای حرکت نشان می داد، و هم در حال حرکت سرعت عمل را.

از مجموعه این آیه با قرائن مختلف که در اطراف آن وجود دارد چنین بر می آمد که روزی به هنگام عصر سلیمان از اسبان تیزرو و چابک خود که برای میدان جهاد آماده کرده بود سان می دید، و مأموران با اسب های مزبور از جلو او رژه می رفتند، و

ص: 207

---

1- . بعضی گفته اند «صافنات» هم معنی مذکر و هم معنی مؤنث دارد، بنا بر این اختصاص به اسب های ماده نخواهد داشت.

از آن جا که يك پادشاه عادل و صاحب نفوذ باید ارتشی نیرومند داشته باشد، و یکی از وسائل مهم ارتش مرکب های تندرو است، این توصیف در قرآن بعد از ذکر مقام سلیمان به عنوان يك نمونه از کار او بازگو شده است.

سلیمان در این جا برای این که تصور نشود که علاقه او به این اسب های پر قدرت جنبه دنیاپرستی دارد، «گفت: من این اسبان را به خاطر یاد پروردگارم و دستور او دوست دارم» «من می خواهم از آن ها در میدان جهاد با دشمنان او استفاده کنم»؛ «فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي».

در میان عرب معمول است که از «خیل» (اسب) به «خیر» تعبیر می کنند، و در حدیثی آمده است که پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«الخیر معقود بنواصی الخیل الی یوم القیامة؛ خیر و خوبی به پیشانی اسب تا روز قیامت بسته شده است.»<sup>(1)</sup>

سلیمان که از مشاهده این اسب های چابک و آماده برای جهاد و پیکار با دشمن خرسند شده بود هم چنان آن ها را نگاه می کرد و چشم به آن ها دوخته بود: «تا از دیدگانش پنهان شدند»؛ «حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ».

صحنه آن قدر جالب و زیبا و برای يك فرمانده بزرگ هم چون سلیمان نشاط آور بود که او دستور داد: «بار دیگر این اسب ها را برای من بازگردانید»؛ «رُدُّوْهَا عَلَيَّ».

به هنگامی که مأمورانش این فرمان را اطاعت کردند و اسب ها را بازگرداندند

ص: 208

---

1- «مجمع البیان» ذیل آیه مورد بحث، بعضی «خیر» را در آیه فوق به معنی مال یا مال کثیر تفسیر کرده اند که ممکن است منطبق بر تفسیر سابق گردد، چرا که مصداق مال در این جا همان اسب ها است.

سلیمان شخصا آن‌ها را مورد نوازش قرار داد «و دست به ساق‌ها و گردن‌های آن‌ها کشید»؛ «فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ».

و به این وسیله هم مریبان آن‌ها را تشویق کرد، و هم از آن‌ها قدردانی نمود، زیرا معمول است هنگامی که می‌خواهند از مرکبی قدردانی کنند دست بر سر و صورت و یال و گردن، یا بر پایش می‌کشند، و چنین ابراز علاقه‌ای در برابر وسیله مؤثری که انسان را در هدف‌های والایش کمک می‌کنند از پیغمبر بزرگی هم چون سلیمان تعجب آور نیست.

«طفق» (به اصطلاح نحوین از افعال مقاربه است و) به معنی آغاز کردن کاری است.

«سوق» جمع «ساق» و «اعناق» جمع «عنق» (گردن) است، و معنی مجموع جمله این است: «سلیمان شروع کرد به مسح کردن و نوازش نمودن گردن‌ها و ساق‌های آن‌ها.»

آن‌چه در بالا در تفسیر این آیات گفته شد موافق چیزی است که بعضی از مفسران هم چون فخر رازی برگزیده اند، و در میان بزرگان شیعه از کلمات عالم نامدار و بزرگوار سید مرتضی نیز قسمتی از این تفسیر استفاده می‌شود، چرا که او در کتاب «تنزیه الانبیاء» هنگامی که می‌خواهد نسبت‌های ناروایی را که بعضی از مفسران و ارباب حدیث به سلیمان داده اند نفی کند می‌گوید:

«چگونه ممکن است خداوند در آغاز این پیامبر را مورد مدح قرار دهد، سپس بلافاصله کار زشتی به او نسبت دهد که او مشغول سان دیدن اسبان بود و نماز را فراموش کرد؟، بلکه ظاهر این است که علاقه او به آن اسب‌ها نیز به فرمان پروردگار



و امر و دستور او بوده است، زیرا خداوند ما را نیز دستور به نگهداری و پرورش اسب و آماده ساختن آن برای جنگ با دشمنان داده است، چه مانعی دارد که پیامبر خدا نیز چنین باشد.»<sup>(1)</sup>

مرحوم «علامه مجلسی» در کتاب نبوت «بحار الانوار» در تفسیر آیات فوق بیاناتی دارد که بعضی از آن ها با آن چه در بالا آوردیم قریب الأفق است.<sup>(2)</sup>

به هر حال مطابق این تفسیر نه گناهی از سلیمان سر زده، نه هماهنگی آیات بهم می خورد، و نه مشکلی پیش می آید که بخواهیم به توجیه آن پردازیم.<sup>(3)</sup>

اکنون به تفسیرهای دیگری که جمعی از مفسران ذکر کرده اند می پردازیم و از همه مشهورتر این است که: ضمیر در جمله های «تواری» و «ردوها» هر دو به «شمس» (خورشید) باز می گردد که در عبارت مذکور نیست، ولی از تعبیر به «عشی» (عصرگاهان) در آیات مورد بحث می توان آن را استفاده کرد، به این ترتیب مفهوم آیات چنین می شود: سلیمان غرق تماشای اسب ها بود که خورشید سر به افق مغرب نهاد و در حجاب پنهان شد!

سلیمان که به خاطر از دست رفتن نماز عصرش سخت خشمگین و ناراحت شده بود صدا زد ای فرشتگان پروردگار! خورشید را برای من بازگردانید، این تقاضای سلیمان انجام یافت و «رد شمس» شد، یعنی خورشید بار دیگر به افق بازگشت، سلیمان وضو گرفت (منظور از مسح کردن ساق و گردن برنامه وضویی بوده که در

ص: 210

---

1- . علم الهدی، سید مرتضی، تنزیه الانبیاء، ص: 93.

2- . مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار ج 14، ص: 104.

3- . طبق این تفسیر ضمیر در جمله های «تواری» و «ردوها» هر دو به اسب های تیزرو (الصَّافِنَاتُ الْحَيَّاتُ) باز می گردد.

آئین سلیمان وجود داشت، البته گاهی مسح در لغت عرب به معنی شستن نیز آمده است) سپس نماز خود را به جای آورد.

بعضی از ناآگاهان از این هم فراتر رفته اند، و نسبت زشت و ناروای دیگری نیز در این جا به این پیغمبر بزرگ داده اند و گفته اند: منظور از جمله «فَطْفِقَ مَسَّحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ» این است که دستور داد با شمشیر ساق و گردن اسب ها را بزنند و یا شخصا این کار را کرد، چرا که آن ها سبب فراموشی یاد پروردگار و نماز او شده بودند!! البته بطلان گفتار اخیر بر کسی پنهان نیست، چرا که اسب ها گناهی نداشتند که از دم شمشیر سلیمان بگذرند، اگر گناهی باشد متوجه خود او است که غرق تماشای اسب ها شده و غیر آن را فراموش کرده است.

وانگهی کشتن اسب ها علاوه بر این که جنایت است اسراف نیز هست، چگونه ممکن است چنین عمل ناروایی از پیغمبری سرزند؟ لذا در روایاتی که در ذیل این آیات در منابع اسلامی آمده این نسبت شدیداً از سلیمان نفی شده است.

و اما جمله های قبل که از فراموشی و غفلت از نماز عصر سخن می گوید آن نیز این سؤال را به وجود می آورد که مگر ممکن است پیامبر معصومی وظیفه واجب خود را به دست فراموشی بسپارد؟ هر چند سان دیدن اسب ها نیز وظیفه دیگری از او بوده است، مگر این که به گفته بعضی نماز، نماز نافله و مستحبّ بوده باشد که فراموشی آن مشکلی ایجاد نکند، ولی برای نماز نافله «رد شمس» ضرورتی ندارد.

از این ها که بگذریم اشکالات دیگری در این تفسیر است.

1. کلمه «شمس» (خورشید) صریحاً در آیات نیامده، در حالی که اسب ها

«الصَّافِنَاتُ الْجَيَادُ» صریحا ذکر شده است، و مناسب تر این است که ضمیرها به چیزی بازگردد که صریحا در آیات آمده.

2. تعبیر به «عَنْ ذِكْرِ رَبِّي» ظاهرش این است که محبت این اسب ها ناشی از یاد و فرمان خدا بوده در حالی که بر طبق تفسیر اخیر باید کلمه «عن» به معنی «علی» باشد یعنی من محبت اسب ها را بر محبت پروردگارم ترجیح دادم و این معنی خلاف ظاهر است.

3. از همه این ها عجیب تر جمله «رُدُّوْهَا عَلَيَّ» (آن را بر من بازگردانید) با آن لحن آمرانه است، آیا ممکن است «سلیمان» با چنین لحنی که با خدمت- گذارانش صحبت می کند از خدا یا فرشتگان او بخواهد که خورشید را بازگردانند.

4. مسأله «رد شمس» گر چه در برابر قدرت خدا محال نیست، اما مشکلات روشنی دارد که جز در موارد قیام دلیل روشن نمی توان آن را پذیرفت.

5. آیات فوق با مدح و تمجید سلیمان شروع می شود در حالی که این آیات طبق تفسیر اخیر به مذمت او می انجامد.

6. اگر نماز واجب ترك شده توجیه آن مشکل است و اگر نماز نافله بوده رد شمس چه لزومی دارد؟

تنها سؤالی که در این جا باقی می ماند این است که این تفسیر در روایات متعددی که در منابع حدیث آمده است به چشم می خورد، ولی اگر در اسناد این احادیث دقت کنیم تصدیق خواهیم کرد که هیچ کدام سند معتبری ندارد، و غالبا روایات مرسله است.

آیا بهتر این نیست که از این روایات غیر معتبر صرف نظر شود و علمش را

به اهلش واگذاریم و آن چه را از آیات با ذهن خالی از پیشداوریها استفاده می کنیم برگزینیم، و از اشکالات مختلف فارغ و آسوده شویم؟

## 50. آزمایش سخت حضرت سلیمان (علیه السلام) و حکومت گسترده او

### اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ \* قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكاً لَّا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ \* فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ \* وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بِنَاءٍ وَغَوَاصٍ \* وَآخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ \* هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ \* وَإِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ»؛ (1) «ما سلیمان را آزمودیم، و بر کرسی او جسدی افکندیم، سپس او به درگاه خداوند انابه کرد. گفت: پروردگارا مرا ببخش، و حکومتی به من عطا کن که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد، که تو بسیار بخشنده ای. ما باد را مسخر او ساختیم تا مطابق فرمانش به نرمی حرکت کند، و به هر جا او می خواهد برود. و شیاطین را مسخر او ساختیم، هر بناء و غواصی از آن ها. و گروه دیگری (از شیاطین) را در غل و زنجیر (تحت سلطه او) قرار دادیم. (و به او گفتیم) این عطای ماست به هر کس می خواهی (و صلاح می بینی) ببخش و از هر کس می خواهی امساک کن و حسابی بر تو نیست. و برای او (سلیمان) نزد ما مقامی ارجمند و سرانجامی نیک است.»

### تفسیر

این آیات هم چنان قسمت دیگری از سرگذشت سلیمان را بازگو می کند، و نشان می دهد که انسان به هر پایه ای از قدرت برسد باز از خود چیزی ندارد، و هر

ص: 213

چه هست از ناحیه خدا است، مطلبی که توجه به آن پرده های غرور و غفلت را از مقابل چشم انسان کنار می زند، و او را به موقعیت خویش در عرصه جهان هستی واقف می سازد.

نخستین قسمت این آیات در باره یکی از آزمایش هایی است که خدا در باره سلیمان کرد، آزمایشی که با "ترك اولی" همراه بود، و به دنبال آن سلیمان به درگاه خدا روی آورد و از این «ترك اولی» توبه کرد.

فشرده بودن محتوای این آیات باز به گروهی از خیال پردازان افسانه باف مجالی داده است که داستان های بی اساس و موهومی را در این جا بسازند، و اموری را به این پیامبر بزرگ نسبت دهند که یا مخالف اساس نبوت است، و یا منافی مقام عصمت، و یا اصولاً منافات با منطق عقل و خرد دارد که این خود نیز امتحان و آزمایشی است برای همه پژوهندگان قرآن، در حالی که اگر قناعت به متن گفته قرآن می شد مجالی برای این افسانه های خرافی باقی نمی ماند.

در نخستین آیه مورد بحث قرآن می گوید: «ما سلیمان را آزمودیم و بر کرسی او جسدی افکندیم، سپس به درگاه خداوند انابه کرد، و به سوی او بازگشت»؛ «وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ».

«کرسی» به معنی «تخت پایه کوتاه» است، و چنین به نظر می رسد که سلاطین دارای دو نوع تخت بوده اند، تختی برای مواقع عادی بود که پایه های کوتاهی داشت، و تختی برای جلسات رسمی و تشریفاتی که پایه های بلند داشت، اولی را «کرسی» و دومی را «عرش» می نامیدند.

«جسد» به معنی جسم بی روح است، و به گفته «راغب» در کتاب «مفردات»

مفهومی محدودتر از مفهوم «جسم» دارد، زیرا جسد بر غیر انسان اطلاق نمی شود (مگر به طور نادر)، ولی جسم اعم است.

از این آیه اجمالا استفاده می شود که موضوع آزمایش سلیمان به وسیله جسد بی روحی بوده است که بر تخت او در برابر چشمانش قرار گرفت، چیزی که انتظار آن را نداشت، و امید به غیر آن بسته بود، ولی قرآن شرح بیش تری در این زمینه نداده است.

مفسران و محدثان در این زمینه اخبار و تفسیرهایی نقل کرده اند که از همه موجه تر و روشن تر این است که:

«سلیمان» آرزو داشت فرزندان برومند شجاعی نصیبش شود که در اداره کشور و مخصوصا جهاد با دشمن به او کمک کنند، او دارای همسران متعدد بود با خود گفت: من با آن ها همبستر می شوم- تا فرزندان متعددی نصیبم گردد، و به هدف های من کمک کنند، ولی چون در این جا غفلت کرد و «انشاء الله»، همان جمله ای که بیان گر اتکای انسان به خدا در همه حال است، نگفت در آن زمان هیچ فرزندی از همسرانش تولد نیافت، جز فرزندی ناقص الخلقه، هم چون جسدی بی روح که آن را آوردند و بر کرسی او افکندند! سلیمان سخت در فکر فرورفت، و ناراحت شد که چرا يك لحظه از خدا غفلت کرده، و بر نیروی خودش تکیه کرده است، توبه کرد و به درگاه خدا بازگشت.

تفسیر دیگری که بعد از این تفسیر قابل توجه به نظر می رسد این است که:

خداوند سلیمان را با بیماری شدیدی مورد آزمایش قرار داد، آن چنان که

هم چون جسدی بی روح بر تختش افتاد، و در زبان عرب معمول است که به انسان ضعیف و بسیار بیمار گاهی «جسد بلا روح» گفته می شود.

سرانجام او توبه کرد و خداوند او را به حال اول بازگرداند (منظور از «اناب» بازگشت به سلامت است).

البته ایرادی که متوجه این تفسیر می شود این است که طبق این معنی باید «و القیناه» بوده باشد، یعنی ما سلیمان را بر تختش به صورت جسدی بی روح افکندیم، در حالی که این تعبیر در آیه نیامده است و تقدیر گرفتن نیز بر خلاف ظاهر می باشد.

جمله «اناب» نیز در این تفسیر به معنی «بازگشت به صحت» آمده که این نیز بر خلاف ظاهر است.

ولی اگر «اناب» را به معنی توبه و بازگشت به خدا بگیریم ضرری به این تفسیر نمی زند بنا بر این تنها مورد خلاف ظاهر همان حذف ضمیر «القیناه» می باشد.

اما افسانه های دروغین زشتی که در باره گمشدن انگشتر سلیمان، و یا ربوده شدن آن به وسیله یکی از شیاطین، و نشستن شیطان بر تخت حکومت به جای او که با آب و تاب در بعضی از کتب آمده، و ظاهراً ریشه آن به «تلمود» یهودیان باز می گردد و از خرافات اسرائیلی است با هیچ عقل و منطقی سازگار نیست.

این افسانه ها قبل از هر چیز دلیل بر انحطاط فکری گویندگانش می باشد، و لذا محققان اسلامی هر جا از آن نام برده اند بی پایه بودن آن ها را با صراحت بازگو کرده اند، و گفته اند نه مقام نبوت و حکومت الهی به انگشتر وابسته است.

و نه هرگز خداوند این مقام را از پیامبری گرفته، شیطانی را به صورت پیامبری

در آورده، تا چه رسد به این که چهل روز بر جای او بنشیند و میان مردم حکومت و قضاوت کند(1).

به هر حال قرآن در آیه بعد مسأله توبه سلیمان را که در آخرین جمله آیه قبل آمده بود به صورت مشروح تری بازگو کرده، می فرماید:  
«گفت پروردگارا مرا ببخش»؛ «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي».

«و ملك و حكومتی به من عطا كن كه بعد از من سزاوار هیچ كس نباشد كه تو بسیار بخشنده ای»؛ «وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ».

در این جا دو سؤال مطرح است:

1. آیا از این تقاضای سلیمان استشمام بخل نمی شود؟

در پاسخ این سؤال مفسران مطالب بسیاری دارند که قسمت مهمی از آن با ظاهر آیات ناهماهنگ است، آن چه از همه مناسب تر و منطقی تر به نظر می رسد این است که:

او از خداوند يك نوع حكومت می خواست كه توأم با معجزات ویژه ای بوده باشد، و حكومت او را از سایر حكومت ها مشخص كند، زیرا می دانیم هر پیامبری معجزه مخصوص به خود داشته موسی (علیه السلام) معجزه عصا و ید بیضا داشت، آتش برای ابراهیم سرد و خاموش شد، معجزه صالح ناقه مخصوص او بود، و معجزه پیامبر اسلام قرآن مجید بود، سلیمان نیز حكومتی داشت آمیخته با اعجازهای الهی، حكومت بر بادها، و شیاطین، با ویژگی های بسیار دیگر.

ص: 217

---

1- . برای این که روشن شود ریشه این خرافات کتب یهود است به کتاب «اعلام قرآن»، بحث «سلیمان در افسانه ها»، ص: 392 مراجعه شود.



و این برای پیامبران عیب و نقصی محسوب نمی شود که برای خود تقاضای معجزه ویژه ای کنند، تا وضع آن ها را کاملا مشخص کند، بنا بر این هیچ مانعی ندارد که دیگران حکومت های وسیعتر و گسترده تر از سلیمان پیدا کنند، اما ویژگی های آن را نخواهند داشت.

شاهد این سخن آیات بعد از این آیه است که در حقیقت اجابت این درخواست سلیمان را منعکس ساخته و سخن از تسخیر باد و شیاطین می گوید، و می دانیم این موضوع از ویژگی های حکومت سلیمان بود.

و از این جا پاسخ سؤال دوم که می گوید: طبق عقیده ما مسلمانان حکومت مهدی (علیه السلام) (ارواحنا فداه) حکومتی است جهانی و مسلما گسترده تر از حکومت سلیمان، روشن می شود. زیرا با تمام وسعتی که حکومت حضرت مهدی (علیه السلام) دارد و با همه امتیازاتی که آن را از سایر حکومت ها مشخص می کند، از نظر ویژگی ها و خصوصیات با حکومت سلیمان متفاوت است، و این حکومت سلیمان مخصوص خودش بوده.

خلاصه این که سخن از کم و زیاد و افزون طلبی و انحصارجویی نیست، سخن از این است که کمال نبوت در این است که از نظر معجزات و ویژگی هایی داشته باشد که آن را از نبوت انبیای دیگر مشخص کند، و سلیمان طالب این بود.

در بعضی از روایات که از طرق اهل بیت از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل شده پاسخی از سؤال بخل داده شده که بسیار جالب است.

حدیث چنین است که یکی از دوستانش به نام علی بن یقطین از آن امام (علیه السلام) سؤال کرد آیا جایز است پیامبر خدا بخیل باشد؟

امام(علیه السلام) فرمود: نه.

عرض کرد پس چرا سلیمان می گوید: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي» و مفهوم و تفسیر این آیه چیست؟

امام(علیه السلام) فرمود: حکومت دو گونه است: حکومتی که از طریق ظلم و غلبه و اجبار مردم به دست می آید، و حکومتی که از سوی خداوند است، مانند حکومت خاندان ابراهیم و طالوت و ذوالقرنین.

سلیمان از خداوند خواست حکومتی به او دهد که هیچ کس نتواند بعد از او بگوید از طریق غلبه و ظلم و اجبار مردم به دست آمده است.

لذا خداوند متعال باد را مسخر فرمان او ساخت که به نرمی هر کجا او مایل بود جریان می یافت، و صبح گاهان فاصله يك ماه را می پیمود، و عصرگاهان فاصله يك ماه را، و خداوند متعال شیاطین را مسخر او ساخت که برای او ساختمان می ساختند و غواصی می کردند، و علم سخن گفتن پرندگان را به او تعلیم داد، و حکومت او را در زمین پا بر جا ساخت، لذا در همان زمان و زمانهای بعد مردم دانستند که حکومت او هیچ شباهتی به حکومتی که مردم آن را برمی گزینند، و یا از طریق قهر و غلبه و ستم حاصل می شود ندارد. علی بن یقظین می گوید عرض کردم پس تفسیر این سخن که از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده که فرمود:

«رحم الله اخی سلیمان ابن داود ما کان ابخله؛ خدا رحمت کند برادرم سلیمان بن داود را چه بخیل بود» چیست؟! فرمود: دو معنی دارد: نخست این که او بسیار

ص: 219

در مورد نوامیس و عرضش بخیل بود از این که کسی سخن نامناسبی در باره آن ها بگوید.

دیگر این که منظور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این بود که اگر آیه قرآن را آن چنان که بعضی از جهال تفسیر کرده اند که او تقاضای حکومتی بی نظیر و منحصر به خود کرد باید او مرد بخیلی باشد (و این طعنی است بر آن ها) (1).

آیات بعد همان گونه که گفتیم بیان این مطلب است که خدا تقاضای سلیمان را پذیرفت و حکومتی با امتیازات ویژه و مواهبی بزرگ در اختیار او گذارد که آن ها را می توان در پنج موضوع خلاصه کرد:

1. تسخیر باها به عنوان يك مرکب راهوار، چنان که می فرماید: «ما باد را مسخر او ساختیم تا مطابق فرمانش به نرمی حرکت کند، و به هر جا او اراده نماید برود»؛ «فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ».

مسلم است يك حکومت وسیع و گسترده باید از وسیله ارتباطی سریعی برخوردار باشد، تا رئیس حکومت بتواند در مواقع لزوم به سرعت از تمام مناطق کشور سرکشی کند، و خداوند این امتیاز را به سلیمان داده بود.

این که چگونه باد به فرمان او بود؟ و با چه سرعتی حرکت می کرد؟، سلیمان و یارانش به هنگام حرکت به وسیله باد، بر چه چیز سوار می شدند؟

و چه عواملی آن ها را از سقوط و کم و زیاد شدن فشار هوا و مشکلات دیگر حفظ می کرد؟

ص: 220

---

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 4، ص: 459.

و خلاصه این چه وسیله مرموز و اسرارآمیزی بوده که در آن عصر و زمان در اختیار سلیمان قرار داشت؟

اینها مسائلی است که جزئیات آن بر ما روشن نیست، ما همین قدر می دانیم که این از جمله خوارق عاداتی بود که در اختیار پیامبران قرار می گرفت، يك مسأله عادی و معمولی نبود، يك موهبت فوق العاده و يك اعجاز بود، و این امور در برابر قدرت خداوند امر ساده ای است و چه بسیارند مسائلی که ما اصل آن را می دانیم، اما از جزئیاتش خبر نداریم.

در این جا سؤالی پیش می آید که تعبیر به رخاء (نرم و ملایم) که در این آیه وارد شده با تعبیر عاصفه (تندباد) که در آیه 81 سوره انبیاء آمده است هماهنگ نیست، آن جا که می فرماید: «وَلَيْسَ لِيْمَانَ الرِّيحِ عاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا»؛ «ما تندباد را مسخر سلیمان ساختیم که به فرمان او به سوی سرزمینی که آن را برکت داده بودیم حرکت می کرد.»

این سؤال را از دوراه می توان پاسخ گفت:

نخست این که توصیف به «عاصفه» (تندباد) برای بیان سرعت آن است، و توصیف به رخاء بیان منظم بودن و نرم بودن حرکات آن می باشد، به طوری که آن ها در عین حرکت سریع احساس ناراحتی نمی کردند، درست مانند وسائل تکامل یافته سریع السیر کنونی که بعضا انسان به هنگامی که با آن سفر می کند این احساس را دارد که گویی در اطاق خانه اش نشسته است در حالی که با سرعت سرسام آوری در حرکت است.

ص: 221

دیگر این که بعضی از مفسران این دو آیه را ناظر به دو نوع باد دانسته اند که هر دو را خداوند در اختیار سلیمان قرار داده بود نوعی سریع السیر و نوعی آرام.

2. موهبت دیگر خداوند به سلیمان (علیه السلام) مسأله تسخیر موجودات سرکش و قرار دادن آن در اختیار او برای انجام کارهای مثبت بود چنان که در آیه بعد می گوید: و شیاطین را مسخر او ساختیم، و هر بنا و غواصی از آن ها را سر بر فرمان او نهادیم «تا گروهی در خشکی هر بنائی می خواهد برای او بسازند، و گروهی در دریا به غواصی مشغول باشند»؛ «و الشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَ غَوَّاصٍ» (1).

و به این ترتیب خداوند نیروی آماده ای برای کارهای مثبت را در اختیار او گذاشت، و شیاطین که طبیعتشان تمرد و سرکشی است آن چنان مسخر او شدند که در مسیر سازندگی و استخراج منابع گران بها قرار گرفتند.

نه تنها در این آیه که در آیات متعدد دیگری از قرآن مجید به این معنی اشاره شده که شیاطین مسخر سلیمان بودند، و برای او فعالیت های مثبتی داشتند، منتها در بعضی از آیات مانند آیات مورد بحث و آیه 82 سوره انبیاء تعبیر به «شیاطین» شده، در حالی که در آیه 12 سوره سبأ تعبیر به «جن» شده است.

همان گونه که قبلاً نیز گفته ایم «جن» موجودی است که از نظر ما پوشیده است، اما دارای عقل و شعور و قدرت می باشد، هم چنین مؤمن و کافر است، و هیچ مانعی ندارد که به فرمان خدا در اختیار پیامبری قرار گیرند و به کارهای مفیدی مشغول شوند، این احتمال نیز وجود دارد که شیاطین معنی گسترده ای داشته باشد

ص: 222

---

1- «شیاطین» عطف بر «الریح» است که مفعول «سخرنا» می باشد و «كُلَّ بَنَّاءٍ وَ غَوَّاصٍ» بدل از شیاطین می باشد.

که هم انسان های سرکش و هم غیر آن ها را شامل شود، و اطلاق شیطان بر این مفهوم وسیع در قرآن مجید آمده است (انعام- 112) و به این ترتیب خداوند نیرویی به سلیمان داد که توانست همه متمردان را تسلیم خود سازد.

3. موهبت دیگر خداوند به سلیمان مهار کردن گروهی از نیروهای مخرب بود، زیرا به هر حال در میان شیاطین افرادی بودند که به عنوان يك نیروی مفید و سازنده قابل استفاده به حساب نمی آمدند، و چاره ای جز این نبود که آن ها در بند باشند، تا جامعه از شر مزاحمت آن ها در امان بماند، چنان که قرآن در آیه بعد می گوید: «و گروه دیگری از شیاطین را در غل و زنجیر تحت سلطه او قرار دادیم»؛ «و آخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ»<sup>(1)</sup>.

«مقرنین» از ماده «قرن» به معنی «مقارنت» و نزدیکی است، و در این جا اشاره به جمع کردن دست و پا یا گردن در بند و زنجیر است.

«اصفاد» جمع «صفد» (بر وزن نمد) به معنی قید و بند است (مانند دستبندها و پابندهایی که بر زندانیان می گذارند، بعضی از جمله «مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ»، «غل جامعه» را استفاده کردند و آن زنجیری بوده است که دست ها را به گردن می بست که با معنی "مقرنین" که مفهوم نزدیکی را دارد متناسب است.

این احتمال نیز داده شده که منظور از این جمله این است که آن ها هر گروه در يك بند قرار داشتند.

ص: 223

---

1- . «آخرین» عطف بر «کل بناء» و در حکم مفعول «سخرنا» می باشد و «مقرنین» صفت برای «آخرین» است.

منتها این سؤال پیش می آید که اگر منظور از شیاطین، شیاطین جن باشد که طبعا دارای جسمی لطیفند غل و زنجیر و دستبند تناسبی با آن ها ندارد.

لذا بعضی گفته اند که این تعبیر کنایه از بازداشت و جلوگیری آن ها از فعالیت های تخریبی است، و اگر منظور شیاطین و سرکشان انس باشد غل و زنجیر و دستبند مفهوم اصلی خود را حفظ خواهد کرد.

4. چهارمین موهبت خداوند به سلیمان اختیارات فراوانی بود که دست او را در اعطا و منع باز می گذارد، چنان که آیه بعد می گوید: «به او گفتیم این عطا و بخشش ماست به هر کس می خواهی (و صلاح می بینی) ببخش و از هر کس می خواهی (و صلاح می دانی) امساک کن و حسابی بر تو نیست»؛ «هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسِكُ بِغَيْرِ حِسَابٍ».

تعبیر «بغیر حساب» یا اشاره به این است که خداوند به خاطر مقام عدالت تو در این زمینه اختیارات وسیعی به تو داده و مورد محاسبه و بازخواست قرار نخواهی گرفت، و یا به این معنی است که عطای الهی بر تو آن قدر زیاد است که هر چه ببخشی در آن به حساب نمی آید.

بعضی از مفسران نیز این تعبیر را تنها مربوط به شیاطین در بند دانستند که هر کس را می خواهی (و صلاح می دانی) آزاد کن و هر کدام را مصلحت می دانی در بند نگهدار، اما این معنی بعید به نظر می رسد زیرا با ظاهر کلمه «عطائنا» هماهنگ نیست.

5. پنجمین و آخرین موهبت خداوند بر سلیمان مقامات معنوی او بود که خدا در سایه شایستگی هایش به او مرحمت کرده بود، چنان که در آخرین آیه مورد

بحث می فرماید «برای او (سلیمان) نزد ما مقامی بلند و والا و سرانجامی نیک است»؛ «وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ».

این جمله در حقیقت پاسخی است به آن ها که ساحت قدس این پیامبر بزرگ را به انواع نسبت های ناروا و خرافی - به پیروی آن چه در تورات کنونی آمده است - آلوده ساخته اند، و به این ترتیب او را از همه این اتهامات مبرا می شمرد، و مقام او را نزد خداوند گرامی می دارد، حتی تعبیر به «حسن مآب» که خبر از عاقبت نیک او می دهد ممکن است اشاره به نسبت ناروایی باشد که در تورات آمده که سلیمان به خاطر ازدواج با بت پرستان سرانجام به آئین بت پرستی تمایل پیدا کرد! و حتی دست به ساختن بت خانه ای زد!! قرآن با این تعبیر خط بطلان بر تمام این اوهام و خرافات می کشد.

## نکته ها

### 1. حقایقی که داستان سلیمان به ما می آموزد

بدون شك هدف قرآن از ذکر تواریخ انبیاء تکمیل برنامه های تربیتی از طریق انعکاس عینی واقعیت ها در اینسرگذشت های زنده است.

از جمله مسائلی که در لابلای داستان سلیمان عینیت یافته امور زیر است.

الف. داشتن يك حکومت نیرومند با امکانات مادی فراوان و اقتصاد گسترده و تمدن درخشان هرگز منافاتی با مقامات معنوی و ارزش های الهی و انسانی ندارد، چنان که آیات فوق بعد از ذکر تمام مواهب مادی سلیمان در پایان می گوید: با این همه او در پیشگاه خدا مقامی والا و سرانجامی نیک داشت.

ص: 225



در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) آمده است

«أرأيت ما أعطى سليمان بن داود من ملكه؟ فان ذلك لم يزد الا تخشعا، ما كان يرفع بصره الى السماء تخشعا لربه! شنیده اید خداوند چه اندازه از ملك و حكومت به سليمان داد؟ با این حال این همه مواهب جز بر خشوع او نیفزود، به گونه ای که حتی از شدت خشوع و ادب چشم به آسمان نمی انداخت.» (1)

ب. برای اداره يك کشور آباد هم وسیله ارتباطی سریع لازم است، و هم به کار گرفتن نیروهای مختلف، و هم جلوگیری از نیروهای مخرب، هم توجه به مسائل عمرانی، هم تولید سرمایه از طریق استخراج منابع مختلف، و هم دادن اختیارات به مدیران لایق که همه این ها در این داستان به طرز روشنی منعکس شده است.

ج. از نیروها باید حد اکثر استفاده را کرد و حتی شیاطین را به طور کامل نباید حذف کرد، بلکه آن ها را که قابل توجیه و ارشادند در مسیر صحیح به کار گرفت، و تنها آن بخش که به هیچوجه قابل استفاده نیستند باید در بند باشند.

## 51. سليمان نبی (علیه السلام) در قرآن و تورات

### اشاره

قرآن می فرماید:

«فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كَلَّا أَتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ سَدَّحَرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ \* وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِ كُفْرٍ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ \* وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ» (2) «ما (حکم واقعی) آن را به سليمان فهمانديم؛ و به هر يك از آنان

ص: 226

1- . حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی، تفسیر روح البیان، ج 8، ص: 39.

2- . انبیاء/79 الی 81.

(شایستگی) داوری، و علم فراوانی دادیم؛ و کوه ها و پرندگان را با داوود مسخر ساختیم، که (همراه او) تسبیح (خدا) می گفتند؛ و ما این کار را انجام دادیم! و ساختن زره را به خاطر شما به او تعلیم دادیم، تا شما را در جنگ هایتان حفظ کند؛ آیا شکرگزار (این نعمت های خدا) هستید؟ و تندباد را مسخر سلیمان ساختیم، که به فرمان او به سوی سرزمینی که آن را پربرکت کرده بودیم جریان می یافت؛ و ما از همه چیز آگاه بوده ایم.»

در ترسیمی که قرآن مجید از این پیامبر بزرگ در آیات فوق کرده او را انسانی پاک، پر ارزش، مدبر و عدالت پیشه معرفی می کند.

در حالی که تورات تحریف یافته کنونی او را (العیاذ باللّٰه) مردی عیاش و هواپرست با نقطه های ضعف فراوان معرفی می کند و عجب این که در همین کتاب مناجاتهای سلیمان و اشعار مذهبی او و امثال و حکمتش در کنار بقیه ابواب تورات قرار گرفته که نشان می دهد او مردی حکیم و وارسته بوده است، و این تناقض عجیبی است که در میان مندرجات تورات کنونی وجود دارد.

برای توضیح بیش تر در این زمینه به بحث مشروحی که در جلد 18 تفسیر نمونه ذیل آیات 12 تا 14 سوره سبأ (تحت عنوان چهره سلیمان در قرآن و تورات کنونی) آورده ایم مراجعه فرمائید. (1)

### **حشمت سلیمان و مرگ عبرت انگیز او**

به دنبال بحث از مواهبی که خدا به داود داده بود سخن را به فرزندش سلیمان می کشانند، و در حالی که در مورد داود از دو موهبت، سخن به میان آمد، در مورد

ص: 227

---

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 19، ص: 271.

فرزندش سلیمان از سه موهبت بزرگ بحث می کند، می فرماید: «ما باد را مسخر سلیمان قرار دادیم که صبح گاهان مسیر يك ماه را می پیمود و عصرگاهان مسیر يك ماه!»؛ «و لَسَلِيمَانَ الرِّيحَ عُدُوها شَهْرًا وَ رَوَاحُها شَهْرًا»<sup>(1)</sup>. جالب این که برای پدر جسم خشن و فوق العاده محکمی یعنی آهن را مسخر می کند و برای فرزند موجود بسیار لطیف، ولی هر دو کار سازنده و اعجاز آمیزند و مفید، جسم سخت را برای داود نرم می کند، و امواج لطیف باد را برای سلیمان فعال و محکم! لطافت باد هرگز مانع از آن نیست که اعمال مهمی را انجام دهد، بادها هستند که کشتی ها عظیم را بر سطح اقیانوس ها به حرکت در می آورند، سنگهای سنگین آسیا را می چرخانند، و بالن ها را بر فراز آسمان به شکل هواپیما به حرکت در می آورند.

آری خداوند این جسم لطیف را با این قدرت خیره کننده در اختیار سلیمان قرار داد.

در این که باد چگونه دستگاه سلیمان (کرسی یا فرش او را) به حرکت در می آورد، بر ما روشن نیست، همین قدر می دانیم هیچ چیز در برابر قدرت خدا مشکل و پیچیده نمی باشد، جایی که انسان بتواند با قدرت ناچیزش بالن ها (محفظه هایی که گازهای سبک در آن می کردند و به آسمان پرواز می کرد و گاه انسان هایی را نیز با خود می برد) و امروز هواپیماهای عظیم غول پیکر را با صدها مسافر و وسائل زیاد در

ص: 228

---

1- «لسلیمان» جار و مجرور متعلق به فعل مقدری است، یعنی «سخرنا» که به قرینه آیات قبل مفهوم می شود، و در آیه 36 سوره «ص» به آن تصریح شده است، آن جا که می گوید «فَسَدَّخْرْنَا لَهُ الرِّيحَ» بعضی از مفسران معتقدند «لام» در «لسلیمان» برای اختصاص است، اشاره به این که این معجزه مخصوص این پیامبر بود و هیچ پیامبر دیگری با او در این امر شرکت نداشت.

اوج آسمان ها به حرکت در می آورد، چگونه حرکت دادن بساط سلیمان به وسیله باد برای خداوند مشکل است؟

چه عاملی سلیمان و دستگاه او را از سقوط و یا فشار هوا و مشکلات دیگر ناشی از حرکت آسمانی حفظ می کرد؟! این نیز از مسائلی است که جزئیاتش برای ما روشن نیست، ولی می دانیم این گونه خارق عادت ها در تاریخ انبیاء فراوان بوده است، هر چند متأسفانه افراد نادان یا دشمنان دانا آن ها را آمیخته با خرافاتی کرده اند که چهره اصلی این مسائل را دگرگون و بدنما ساخته، و ما در این زمینه به همان مقدار که قرآن اشاره کرده قناعت می کنیم.

«غدو» (بر وزن علو) به معنی طرف صبح است، در مقابل «رواح» که طرف غروب را می گویند، که حیوانات برای استراحت به جایگاه خود باز می گردند، ولی از قرائن بر می آید که در آیه مورد بحث «غدو» به معنی نیم اول روز است، و «رواح» نیم دوم، و مفهوم آیه این است که سلیمان از صبح تا به ظهر با این مرکب را هوار به اندازه يك ماه مسافران آن زمان راه می رفت و نیم دوم روز نیز به همین مقدار راه می پیمود.

سپس به دومین موهبت الهی نسبت به سلیمان اشاره کرده می گوید: «و برای او چشمه مس (مذاب) را روان ساختیم!»؛ «وَأَسْلَمْنَا لَهُ الْوَيْحَانَ الْقَطْرِ».

«اسلنا» از ماده «سیلان» به معنی جاری ساختن است، و «قطر» به معنی مس می باشد و منظور این است که ما این فلز را برای او ذوب کردیم و هم چون چشمه آب روان گردید! بعضی «قطر» را به معنی انواع مختلف فلزات یا به معنی

«روی» دانسته اند و به این ترتیب برای پدر آهن نرم شد و برای پسر فلزات ذوب گردید (ولی معروف همان معنی اول است).

چگونه چشم های از مس مذاب یا فلزات دیگر در اختیار سلیمان قرار گرفت؟ آیا خداوند طریقه ذوب کردن این فلزات را در مقیاس بسیار وسیع و گسترده از طریق اعجاز و الهام به این پیامبر آموخت؟

و یا چشم های از این فلز مایع شبیه همان چشمه هایی که به هنگام فعالیت کوه های آتشفشانی از دامنه آن ها سرازیر می شود به صورت اعجاز آمیز در اختیار او قرار گرفت؟ و یا به نحوی دیگر؟ دقیقاً بر ما روشن نیست، همین اندازه می دانیم این نیز از الطاف الهی در باره این پیامبر بزرگ بود.

و بالاخره به بیان سومین موهبت پروردگار نسبت به سلیمان یعنی تسخیر گروه عظیمی از جن پرداخته چنین می گوید: «و گروهی از جن پیش روی او به اذن پروردگار برایش کار می کردند»؛ «وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ».

«و هر گاه کسی از آن ها از فرمان ما سرپیچی می کرد او را با آتش سوزان مجازات می کردیم»؛ «وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ».

«جن» چنان که از نامش نیز پیداست موجودی است مستور از حس، دارای عقل و قدرت و چنان که از آیات قرآن استفاده می شود مکلف به تکالیف الهی است.

در باره «جن» افسانه ها و داستان های خرافی بسیار ساخته اند، ولی اگر این خرافات را حذف کنیم اصل وجود آن و صفات ویژه ای که در قرآن برای جن آمده

است مطلبی است که هرگز با علم و عقل مخالف نیست، و ما شرح بیش تر این موضوع را در تفسیر «سوره جن» به خواست خدا خواهیم داد.

به هر حال از تعبیر آیه فوق استفاده می شود که تسخیر این نیروی عظیم نیز به فرمان پروردگار بوده، و هرگاه از انجام وظائفشان سر باز می زدند مجازات می شدند.

جمعی از مفسران گفته اند منظور از «عَذَابِ السَّعِيرِ» در این جا مجازات روز قیامت است، در حالی که ظاهر آیه نظر به مجازات متخلفین در دنیا داشته، از آیات «سوره ص» نیز به خوبی استفاده می شود که خداوند گروهی از شیاطین را در اختیار او قرار داده بود که برای او کارهای عمرانی مهمی انجام می دادند، و هر گاه تخلف می کردند آن ها را به زنجیر می افکند «وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بَنَاءٍ وَغَوَاصٍ وَآخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ»<sup>(1)</sup> قابل توجه این که برای اداره يك حکومت وسیع و کشور پهناوری هم چون کشور سلیمان عوامل زیادی لازم است، ولی از همه مهم تر سه عامل است که در آیه فوق اشاره به آن ها شده:

نخست يك وسیله نقلیه سریع و مستمر و فراگیر است که رئیس حکومت بتواند با آن از تمام جوانب کشورش آگاه گردد.

دوم مواد اولیه ای که برای تهیه ابزار لازم برای زندگی مردم و صنایع مختلف، مورد استفاده قرار گیرد.

و سر انجام نیروی فعال کار که بتواند از آن مواد بهره گیری کافی کند، و کیفیت لازم را به آن ها بدهد، و نیازهای مختلف کشور را از این نظر بر طرف سازد.

ص: 231

و می بینیم خداوند این هر سه موضوع را در اختیار سلیمان قرار داده بود، و او نیز به نحو احسن برای رفاه مردم و عمران و آبادانی و امنیت از آن ها بهره می گرفت.

این موضوع اختصاص به عصر سلیمان و حکومت او ندارد و توجه به آن امروز و فردا و این جا و همه جا برای اداره صحیح کشورها ضرورت دارد. در آیه بعد به بخشی از کارهای مهم تولیدی گروه جن که به فرمان سلیمان انجام می دادند اشاره کرده، چنین می گوید:

«سلیمان هر چه می خواست از معبدها، و تمثال ها، و ظرف های بزرگ غذا که هم چون حوض های بزرگ بود، و دیگهای عظیم ثابت برای او تهیه می کردند»؛ «يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ».

که بخشی از آن ها مربوط به مسائل معنوی و عبادی بود، و بخشی با نیازهای جسمانی انسان ها، و جمعیت عظیم لشکریان و کارگزارانش تناسب داشت.

«محاریب» جمع «محراب» در لغت به معنی «عبادتگاه» یا «قصرها و ساختمان های بزرگی» است که به منظور معبد ساخته می شود.

گاهی نیز به قسمت صدر مجلس، یا صدر مسجد و معبد، نیز اطلاق می شود آن چه امروز به آن محراب می گویند که همان محل امام جماعت است در حقیقت تعبیر و معنی تازه ای است که از ریشه اصلی گرفته شده است.

به هر حال از آن جا که این واژه از ماده «حرب» به معنی جنگ است علت

نامگذاری معابد را به «محراب» این دانسته اند که محل محاربه و جنگ با شیطان و هوای نفس است (1).

ص: 232

---

1- . راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ماده «حرب».

و یا از «حرب» به معنی لباس است که در میدان جنگ از تن دشمن گرفته می شود، چرا که انسان در معبد باید پوشش افکار دنیوی و پراکندگی خاطر را از خود بر گیرد(1).

به هر حال این کارکنان فعال و چابک سلیمان معابد بزرگ و باشکوهی که در خور حکومت الهی و مذهبی او بود برای او ترتیب می دادند، تا مردم بتوانند به راحتی به وظائف عبادی خود قیام کنند.

«تماثیل» جمع «تمثال» هم به معنی نقش و عکس آمده، و هم مجسمه، در این که این مجسمه ها یا نقش ها صورت های چه موجوداتی بودند، و به چه منظور سلیمان دستور تهیه آن ها را می داد تفسیرهای مختلفی شده است:

ممکن است این ها جنبه تزئینی داشته، همان گونه که در بناهای مهم قدیم، بلکه جدید ما نیز دیده می شود.

و یا برای افزودن ابهت به تشکیلات او بوده است، چرا که نقش پاره ای از حیوانات چون شیر در افکار بسیاری از مردم ابهت آفرین است.

آیا مجسمه سازی موجودات ذی روح در شریعت سلیمان(علیه السلام) مجاز بوده، هر چند در اسلام ممنوع است؟ یا این که مجسمه هایی که برای سلیمان می ساختند از جنس غیر ذی روح بوده مانند تمثال های درختان و کوه ها و خورشید و ماه و ستارگان؟

و یا فقط برای او نقش و نگار بر دیوارها می زدند که در ظریف کاری های آثار

ص: 233

---

1- . همان.



باستانی بسیار دیده می شود و می دانیم نقش و نگار هر چه باشد، بر خلاف مجسمه حرام نیست.

همه این ها محتمل است چرا که ممکن است تحریم مجسمه سازی در اسلام به منظور مبارزه شدید با مسأله بت پرستی و ریشه کن کردن آن بوده و این ضرورت در زمان سلیمان تا این اندازه وجود نداشته و این حکم در شریعت او نبوده است.

ولی در روایتی که از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه نقل شده چنین می خوانیم:

«والله ما هی تماثل الرجال والنساء و لكنها الشجر و شبهه؛ به خدا سوگند تمثال های مورد در خواست سلیمان مجسمه مردان و زنان نبوده، بلکه تمثال درخت و مانند آن بوده است.»<sup>(1)</sup>

مطابق این روایت مجسمه سازی ذیروح در شریعت وی نیز حرام بوده.

«جفان» جمع «جفنه» (بر وزن وزنه) به معنی ظرف های غذاخوری است.

و «جواب» جمع «جابیه» به معنی حوض آب است، و از این تعبیر استفاده می شود که ظرف های بسیار عظیم غذاخوری که هر کدام هم چون حوضی بود برای سلیمان تهیه می دیدند تا گروه کثیری بتوانند اطراف آن بنشینند و از آن غذا بخورند، و اگر فراموش نکرده باشیم در زمانهای کمی قدیم نیز بر سر سفره ها از مجموعه های بزرگ برای خوردن غذا به صورت دسته جمعی استفاده می شد، و در حقیقت سفره آن ها همان ظرف بزرگ بود، و مثل امروز ظرف های مستقل و جدای از یکدیگر معمول نبود.

ص: 234

---

1- حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 12، ابواب ما یکتسب به حدیث 1.

«قدور» جمع «قدر» (بر وزن قشر) به معنی ظرفی است که غذا در آن طبخ می شود و «راسیات» جمع «راسیه» به معنی پا بر جا و ثابت است و در این جا منظور دیگهایی است که از عظمت آن را از جا تکان نمی دادند.

در پایان آیه، بعد از ذکر این مواهب خداوند خطاب به دودمان حضرت داود کرده می فرماید: «ای آل داود شکرگزاری کنید»؛ «اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا».

«اما عده کمی از بندگان من شکرگزارند!»؛ «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»؛ بدیهی است اگر منظور از شکرگزاری تنها شکر با زبان باشد مسأله مشکلی نیست تا عاملان به آن قلیل بوده باشند، بلکه منظور «شکر در عمل» است، یعنی استفاده از مواهب در مسیر همان اهدافی که به خاطر آن آفریده و اعطا شده اند، و مسلم است کسانی که مواهب الهی را عموماً در جای خود به کار گیرند اندکی بیش نیستند.

بعضی از بزرگان برای شکر سه مرحله قائل شده اند: شکر با قلب که همان تصور نعمت و رضایت و خشنودی نسبت به آن است.

و شکر با زبان که ثنا گفتن نعمت دهنده است.

و شکر سایر اعضا و جوارح و آن هماهنگ ساختن اعمال با آن نعمت است.

«شکور» صیغه مبالغه است و فزونی شکرگزاری را می رساند که همان تکرار شکر و تداوم آن با قلب و لسان و اعضا است.

البته گاهی این صفت برای خداوند نیز آورده شده است مانند آن چه در آیه 17 سوره تغابن آمده «وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ» و منظور از شکرگزاری خداوند آن است که به مقداری که بندگان در مسیر طاعت او گام برمی دارند آن ها را مشمول مواهب و

الطاف خویش می سازد، و از آن ها تشکر و سپاسگزاری می کند، و از فضل خود بیش از آن چه استحقاق دارند بر آن ها می افزاید.

به هر حال این تعبیر که افراد کمی از بندگان من شکرگزارند ممکن است برای بیان عظمت مقام این گروه باشد که افراد نمونه ای هستند، و یا به این منظور که شما کوشش کنید و در زمره آنان در آئید تا بر جمع شاکران افزوده شود. آخرین آیه مورد بحث که در عین حال آخرین سخن پیرامون «سلیمان» است، از مرگ عجیب و عبرت انگیز این پیامبر بزرگ خدا سخن می گوید، و این واقعیت را روشن می سازد که پیامبر با آن عظمت، و حکمرانی با آن قدرت و ابهت، چگونه به آسانی جان به جان آفرین سپرد، و حتی پیش از آن که تن او در بستر آرام گیرد چنگال اجل گریبانش را گرفت! می فرماید: «هنگامی که مرگ را برای سلیمان مقرر کردیم کسی مردم را از مرگ او آگاه نساخت، مگر جنبنده ای از زمین که عصای او را می خورد» تا عصا شکست و پیکر سلیمان فرو افتاد؛ «فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ»<sup>(1)</sup>.

از تعبیر آیه فوق و هم چنین روایات متعدد استفاده می شود به هنگامی که مرگ سلیمان فرا رسید ایستاده بود و بر عصای خود تکیه کرده بود، ناگهان مرگ گریبانش را گرفت و روح از بدنش پرواز کرد، او در همان حال مدتی سر پا ماند تا

ص: 236

---

1- . «منساته» از ماده «نسا» (بر وزن نسخ) و نسیء (بر وزن نصیب) به معنی تاخیر است و از آن جا که به وسیله عصا اشیایی را به عقب می رانند و دور می کنند کلمه «منساته» به آن اطلاق شده است (یعنی وسیله عقب رانی) بعضی از مفسران گفته اند این واژه از واژه های اهل یمن بوده و از آن جا که سلیمان بر این منطقه حکومت داشت قرآن در مورد او به کار برده است (به مفردات راغب و تفسیر قرطبی و روح البیان مراجعه شود).

این که موریانه که قرآن از آن به «دَابَّةُ الْأَرْضِ» (جنبنده زمین) تعبیر کرده عصای او را خورد و تعادل خود را از دست داد و روی زمین افتاد و مردم از مرگ او آگاه شدند! لذا بعد از آن می افزاید: «هنگامی که سلیمان فرو افتاد جنیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوار کننده باقی نمی ماندند»؛ «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ».

جمله «تبینت» از ماده «تبین» معمولا به معنی آشکار شدن است (فعل لازم) و گاهی نیز به معنی دانستن و آگاه شدن از چیزی آمده است (فعل متعدی) و این جا متناسب با معنی دوم است، یعنی تا آن زمان گروه جن از مرگ سلیمان آگاه نبودند و فهمیدند که اگر از اسرار غیب آگاه بودند در این مدت در زحمت و رنج کارهای سنگین باقی نمی ماندند.

جمعی از مفسران جمله را به معنی اول گرفته اند و گفته اند مفهوم آیه چنین است که بعد از افتادن سلیمان وضع جنیان برای انسان ها آشکار شد که آن ها از اسرار غیب آگاه نیستند، و بی جهت عده ای چنین عقیده ای را در باره آن ها داشتند(1)

تعبیر به «عذاب مهین» ممکن است اشاره به کارهای سنگین و سختی بوده باشد که سلیمان گاهی به عنوان جریمه و مجازات بر عهده گروهی از جن می گذارد، و گر نه پیامبر خدا هرگز کسی را بی جهت در فشار و عذاب، آن هم «عذاب خوار کننده» قرار نمی دهد.

ص: 237

---

1- . در صورت اول ترکیب آیه چنین می شود. تبینت فعل جن فاعل (در این جا معنی جمعی دارد) و ان لو کانوا... به جای مفعول آن است و در صورت دوم تبینت فعل و امر الجن فاعل سپس مضاف حذف شده و مضاف الیه جانشین آن گردیده و ان لو کانوا... بیان و توضیح آن است.

## 1. دور نمایی از زندگانی عبرت انگیز سلیمان (علیه السلام)

قرآن مجید- بر خلاف تورات کنونی که سلیمان (علیه السلام) را يك پادشاه جبار و بت خانه ساز و تسلیم هوس های زنان معرفی کرده (1)

سلیمان (علیه السلام) را يك پیغمبر بزرگ خدا می شمرد، و او را به عنوان سمبل قدرت و حکومت بی نظیر مطرح کرده، و در لابلای بحث های مربوط به سلیمان درس های بزرگی به انسان ها داده که هدف اصلی از ذکر این داستان ها همان ها بوده است.

در آیات فوق خواندیم خداوند مواهب عظیمی به این پیامبر بزرگ داد، مرکبی بسیار سریع و تندرو که با آن می توانست در مدتی کوتاه سراسر کشور پهناورش را سیر کند.

مواد معدنی فراوان برای انواع صنایع.

نیروی فعال کافی برای شکل دادن به این مواد معدنی.

او با بهره گیری از این وسائل معابد بزرگی ساخت، و مردم را به عبادت ترغیب نمود، و نیز برای پذیرایی از لشکریان و کارمندان حکومت و توده های مستضعف مردم برنامه وسیع و گسترده ای تنظیم کرد که از نمونه ظروفش که در آیات بالا آمده است می توان بقیه را حدس زد.

در برابر همه این مواهب به او دستور شکرگزاری داد، با تأکید بر این مطلب که حق شکر نعمت های خدا را کم تر کسی می تواند به جا آورد! سپس روشن ساخت

ص: 238

---

1- . تورات کتاب اول ملوک و پادشاهان.

که مردی، با این قدرت و عظمت چقدر در برابر مرگ آسیب پذیر و ناتوان بود، که در يك لحظه به مرگ ناگهانی از دنیا رفت، آن چنان که اجل حتی مجال نشستن و یا خوابیدن در بستر را به او نداد تا مغروران سرکش گمان نکنند اگر به جایی رسیدند و قدرتی کسب کردند در واقع توانا شده اند که جن و انس، شیطان و پری خدمتکار او بودند و زمین و آسمان جولانگاه او بود، و در حشمت او هر کس که شك نماید "بر عقل و فکرت او خندند مرغ و ماهی!" در يك لحظه کوتاه هم چون حبایی بر امواج دریا محو و نابود شد! و نیز روشن سازد چگونه يك عصای ناچیز او را مدتی سر پا داشت و باملاحظه قامت نشسته یا ایستاده او جنیان گرما گرم مشغول کار بودند؟

و نیز چگونه موریانه ای او را بر زمین افکند، و تمام رشته های کشور او را به هم ریخت، آری يك عصا نیروی فعال کشوری پهناور را به حرکت در آورده بود، و يك موریانه آن را از حرکت باز داشت!

جالب این که در بعضی از روایات آمده است که در آن روز سلیمان دید جوانی خوشرو و خوش لباس از یکی از زوایای قصر بیرون آمد و به سوی او حرکت نمود، سلیمان تعجب کرد، گفت: تو کیستی؟ و به اذن چه کسی این جا آمدی؟! من گفتم بودم هیچ کس امروز این جا نیاید! در پاسخ گفت: من کسی هستم که نه از شاهان می ترسم! نه رشوه می گیرم!- سلیمان بیش تر تعجب کرد-، اما او مجالی نداد و افزود: من فرشته مرگم، آمده ام تا قبض روح تو کنم! این را گفت و فوراً قبض روح او کرد!<sup>(1)</sup>.

ص: 239

---

1- . بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص: 345 و طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، ج 16، ص: 391.

این را نیز باید یادآوری کنیم که داستان سلیمان مانند بسیاری از داستان های انبیا، با روایات مجعولی متأسفانه آمیخته شده، و خرافاتی به آن بسته اند که چهره این پیامبر بزرگ را دگرگون ساخته، و بسیاری از این خرافات از تورات کنونی گرفته شده است و اگر ما به آن چه قرآن گفته قناعت کنیم هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد.

## 2. چرا مرگ سلیمان مدتی مکتوم ماند؟

در این که چه مدت مرگ حضرت سلیمان بر کارکنان حکومتش مخفی ماند؟ دقیقاً روشن نیست يك سال؟ يك ماه؟ یا چند روز؟

مفسران در این باره نظر واحدی ندارند.

آیا این کتمان از ناحیه اطرافیان او صورت گرفت که آگاهانه برای این که رشته امور کشور موقتاً از هم متلاشی نشود مرگ او را مکتوم داشتند؟

و یا این که اطرافیان نیز از این امر آگاهی نداشتند؟!

بسیار بعید به نظر می رسد که برای يك مدت طولانی حتی بیش از يك روز اطرافیان او آگاه نشوند، چرا که مسلماً افرادی مأمور بودند که برای او غذا و سایر احتیاجات ببرند، آن ها از این ماجرا آگاه می شدند، بنا بر این بعید نیست- همان گونه که بعضی از مفسران گفته اند- آن ها از این امر آگاهی یافتند، ولی آن را به خاطر مصالحی مخفی کردند، لذا در بعضی از روایات آمده است که در این مدت "آصف بن برخیا" وزیر مخصوص او امور کشور را تدبیر می کرد.

آیا سلیمان در حال ایستاده تکیه بر عصا کرده بود یا نشسته دست ها را بر عصا نهاده، و سر را به روی دست تکیه داده بود و به همین حال قبض روح شد و

مدتی باقی ماند؟ احتمالات مختلفی وجود دارد، هر چند احتمال اخیر نزدیک تر به نظر می رسد.

آیا اگر این مدت طولانی بوده، نخوردن غذا و نوشیدن آب مسأله ای برای بینندگان مطرح نمی کرده؟

از آن جا که همه کار سلیمان عجیب بوده شاید این مسأله را نیز از عجائب او می شمردند، حتی در روایتی می خوانیم کم کم این زمزمه در میان گروهی پیدا شد که باید سلیمان را پرستش کرد مگر نه این است که او مدتی بر جای خود ثابت مانده، نه می خوابد و نه غذا می خورد و نه آب می نوشد(1).

اما به هنگامی که عصا در هم شکست و فرو افتاد، همه این رشته ها از هم گسست، و خیالات آن ها نقش بر آب شد.

ولی به هر حال هر چه بود این تاخیر در اعلام مرگ سلیمان بسیار چیزها را فاش ساخت.

1. بر همگان روشن شد که انسان اگر هم به اوج قدرت برسد باز موجودی است ضعیف در برابر حوادث، و هم چون پر کاهی است در مسیر طوفان به هر سو پرتاب می شود.

امیر مؤمنان علی(علیه السلام) در یکی از خطب نهج البلاغه می فرماید:

«فلو ان احدا يجد الى البقاء سلما او لدفع الموت سبيلا لكان ذلك سليمان ابن داود(عليه السلام) الذي سخر له ملك الجن والانس مع النبوة و عظيم الزلفة؛ اگر کسی در این

ص: 241

---

1- . بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص: 345.



جهان نردبانی به عالم بقا می یافت و یا می توانست مرگ را از خود دور کند سلیمان بود که حکومت بر جن و انس توأم با نبوت و مقام والا برای او فراهم شده بود.»(1)

2. بر همه روشن شد که گروه جن از غیب آگاه نیستند، و انسان های نادان و بی خبری که آن ها را پرستش می کردند سخت در اشتباه و خطا بودند.

3. برای همه مردم این حقیقت فاش گشت که چگونه ممکن است نظام و شیرازه کشوری بستگی به موضوع کوچکی پیدا کند با وجود آن بر پا باشد، و با فروریختنش فروریزد، و در ما و رای این امور قدرت بی انتهای پروردگار تجلی نماید.

### 3. چهره سلیمان در قرآن و تورات کنونی؟

در حالی که قرآن سلیمان را پیامبری بزرگ می خواند با علم سرشار و تقوای بسیار پیامبری که با داشتن حکومت عظیم هرگز اسیر مقام و مال نشد، و به آن ها که از سوی ملکه سبأ برای فریفتن هدایای بسیار گران بهایی آورده بودند گفت: «أَتُمَدُونَن بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ»؛(2) «آیا مرا به وسیله مال می خواهید کم کنید؟ در حالی که آن چه خدا به من داده است از آن چه به شما داده برتر است.»

پیامبری که تمام آرزویش این بود بتواند شکر نعمت های پروردگار را به جا آورد «وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ»؛(3) «گفت پروردگارا! مرا یاری و الهام کن تا بتوانم شکر نعمت هایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به جای آورم.»

ص: 242

---

1- . شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 182.

2- . نمل / 36.

3- . نمل / 19.

رهبری که حتی اجازه نمی داد کسی آگاهانه به مورچه ای ستم کند، لذا در وادی نمل، مورچه ای صدا زد: «يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»؛<sup>(1)</sup> «ای مورچگان به لانه ها بروید مبادا سلیمان و لشکریانش ناآگاهانه شما را پامال کنند!»

عبادت کاری بود که هر گاه لحظه ای به دنیا مشغول و از ذکر خدا غافل می شد در مقام جبران بر می آمد و می گفت: «إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي»؛<sup>(2)</sup> «افسوس که علاقه به نیکیها مرا لحظه ای از یاد خدایم به خود مشغول داشت.»

حکیمی بود که در عین قدرت جز با منطق سخن نمی گفت، و حتی در گفتگو با پرنده ای هم چون هدهد، حق و عدالت را از دست نمی داد.

حاکمی بود که معاونش آن چنان از "علم کتاب" سرشار بود که در يك لحظه می توانست تخت بلقیس را حاضر کند.

و قرآن او را با اوصافی هم چون او اب (بسیار بازگشت کننده به سوی خدا) و نعم العبد (بنده بسیار خوب) خوانده.

کسی که خداوند «حکومت» و «علم» را در اختیار او قرار داده بود و کسی که او را مشمول هدایت خویش فرموده بود، و کسی که يك لحظه در عمرش به خدا شرك نوزید.

ولی با این حال ببینیم تورات تحریف یافته کنونی چگونه دامان پاك این پیامبر بزرگ را آلوده به شرك و غیر آن می کند.

ص: 243

---

1- . نمل / 18.

2- . ص / 32.

تورات بدترین نسبت ها را در زمینه بنا کردن بت کده و ترویج از بت پرستی و عشق بی حساب به زنان و تعبیرات بسیار زننده از توصیف های عاشقانه او بیان کرده که نقل همه آن شرم آور است تنها به يك قسمت که ملایم تر به نظر می رسد قناعت می کنیم.

در کتاب اول ملوک و پادشاهان چنین می خوانیم:

و سلیمان ملك سوای دختر فرعون زنان بیگانه بسیاری را از «موآبیان» و «عمونیان» و «ادومیان» و «صیدونیان» و «حتیان» دوست می داشت از امت هایی که خداوند بنی اسرائیل را فرموده بود که شما به ایشان در نیاید (و ازدواج نکنید) و ایشان به شما در نیایند که ایشان قلب شما را به خدایان خودشان مایل خواهند گردانید، و سلیمان از راه محبت به ایشان ملصق شد! و او را هفتصد زن بانویه (عقدی) و سیصد متعه (موقت) بود! و ایشان قلبش را برگردانیدند، و واقع شد وقت پیری سلیمان که زن هایش قلبش را به سمت خدایان غریب برگردانیدند، و قلبش مثل قلب پدرش داود با خدایش کامل نبود! و سلیمان در عقب «عشرون» خدای صیدونیان و «ملکوم» مکروه عمونیان (بت عمونیان) رفت، و سلیمان در نظر خداوند بدی کرد و مثل پدرش داود راه خداوند را تماما نرفت!! آن گاه سلیمان مقام بلندی را به کوهی که روی «اورشلیم» استبخصوص «کמוש» مکروه پسران عمون بنا کرد، پس خداوند به سلیمان غضبناک شد، به سبب این که قلبش از خداوند خدای اسرائیل که وی را دو مرتبه مرئی شد برگردانید... و خداوند به سلیمان گفت چون که این عمل از تو صادر شد، و عهد مرا و فرائضی که به تو امر فرموده نگاه نداشتی، البته مملکت تو را از دست تو خواهم گرفت! و به بنده ات خواهم داد! نهایت به ایام تو این

ص: 244

را نخواهم کرد، به سبب پدرت داود، و از دست پسر آن را خواهم گرفت... نهایت تمامی مملکت را از دست او (سلیمان) نخواهم گرفت، بلکه به پاس خاطر بنده من داود که برگزیدم به جهت این که او امر و فرائض مرا نگاه داشته بود! او را در تمامی روزهای عمرش سلطان خواهم نمود... (1).

از مجموع این داستان دروغین تورات چنین بر می آید:

1. سلیمان علاقه زیادی به زنان طوایف بت پرست داشت، و بر خلاف دستور خدا عده زیادی از آنان را گرفت، و کم کم به مذهب آن ها تمایل پیدا کرد! و با این که «شخص زن ندیده ای» هم نبود، بلکه 700 زن عقدی و 300 زن متعه داشت! علاقه شدید او به زن ها او را از راه خدا بیرون برد! (نعوذ باللّه).

2. سلیمان صریحا دستور ساختن بت خانه داد، و روی کوهی که در برابر «اورشلیم» آن مرکز مقدس اسرائیل قرار داشت، بت کده ای برای بت «کמוש» بت معروف طایفه «موابیان» و بت «مولک» - بت مخصوص طایفه «بنی عمون» بنا کرد و به بت «عشرون» بت «صیدونیان» نیز علاقه خاصی پیدا کرد و همه این ها در سر پیری واقع شد! 3. خداوند به خاطر این انحراف و گناه بزرگ مجازاتی برای او قائل شد و آن مجازات این بود که کشور او را از دستش بگیرد، ولی نه از دست خودش، بلکه از دست فرزندش «رحبعام»! و به او مهلت خواهد داد هر چه می خواهد سلطنت کند، این هم به خاطر بنده خاص خدا داود پدر سلیمان بود، همان بنده خاص خدا که طبق تصریح تورات العیاذ باللّه مرتکب قتل نفس و زنای محصنه و تصاحب زن افسر رشید و خدمت گزار خود گردیده بود!! آیا این تهمت های ناروا را

ص: 245

---

1- . کتاب مقدس، «تورات»، کتاب اول «ملوک و پادشاهان»، فصل یازدهم، جمله های 1 تا 34.

کسی می تواند به ساحت مقدس مردی مانند سلیمان نسبت دهد؟! اگر ما سلیمان را- همان طور که قرآن می گوید- پیامبر بدانیم که وضع روشن است و اگر هم او را در ردیف پادشاهان بنی اسرائیل بدانیم باز چنین نسبت هایی ممکن نیست در باره او صادق باشد.

چه این که اگر او را پیامبر ندانیم مسلماً تالی تلو پیامبر بوده، زیرا دو کتاب از کتب عهد قدیم یکی به نام «موعظ سلیمان- یا- حکمت های سلیمان» و دیگری به نام «سرود سلیمان» از گفته های این مرد بزرگ الهی است.

به راستی یهودیان و مسیحیان که به تورات کنونی معتقدند چه جوابی برای این سؤالات دارند؟ و این رسوایی ها را چگونه می پذیرند؟!

#### 4. شکرگزاران واقعی اندکند

قبل از هر چیز در این زمینه توجه به ریشه اصلی لغت «شکر» لازم است:

«راغب» در «مفردات» می گوید: «شکر» همان تصور نعمت و اظهار آن است، بعضی گفته اند در اصل «کشر» به معنی «کشف» (بر وزن آن) بوده است سپس مقلوب گشته و «شکر» شده است، و نقطه مقابل آن «کفر» است که فراموشی نعمت و پوشاندن آن می باشد.

سپس به تقسیم «شکر» به شعب سه گانه: «شکر قلب» یعنی اندیشه در باره نعمت، و «شکر زبان» یعنی ثنا گفتن بر منعم، و «شکر سایر اعضا» یعنی قدردانی و پاسخ گویی در برابر نعمت، پرداخته است.

تعبیر قرآن در آیات فوق به جمله «اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُّكْرًا» نشان می دهد که شکر بیش تر از مقوله «عمل» است، و باید آن را در لابلای اعمال انسان ارائه داد، و

شاید به همین دلیل قرآن تعداد شکرگزاران واقعی را اندک شمرده است، و علاوه بر آیات فوق، در آیه 23 سوره ملک بعد از آن که نعمت های بزرگی هم چون آفرینش گوش و چشم و دل را بر می شمرد اضافه می کند: «فَلْيَلَا مَا تَشْكُرُونَ» (کم تر شکر او را به جا می آورید) و در آیه 73 نمل نیز آمده «و لکن أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْكُرُونَ» (بیش تر آن ها شکرگزاری نمی کنند) این از يك سو.

از سوی دیگر با توجه به این نکته که نعمت های خداوند که سر تا پای وجود انسان را احاطه کرده آن قدر زیاد است که قابل شماره و احصا نیست، چنان که قرآن می گوید «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»<sup>(1)</sup> روشن می شود، چرا شکر به مفهوم واقعیش در برابر تمام نعمت ها به گونه ای که همه را بدون استثنا در طریق بندگی خدا که نعمت ها برای آن آفریده شده است به کار گیرد کم تر یافت می شود.

به تعبیر دیگر، و به گفته بعضی از مفسران بزرگ، «شکر مطلق» این است که انسان همواره به یاد خدا باشد بی هیچ گونه فراموشی، و در راه او گام بردارد بدون هیچ گونه معصیت، و اطاعت فرمان او کند خالی از هر گونه سرپیچی، و مسلم است که این اوصاف در کم تر کسی جمع می شود، و این که بعضی اصولاً آن را محال پنداشته اند بی اساس است، و دلیل بر عدم آشنایی آن ها به این مفاهیم و این مراحل از عبودیت است<sup>(2)</sup>.

گاه گفته می شود: ادای حق شکر پروردگار از يك نظر بسیار مشکل است، زیرا همین که انسان در مقام شکر بر می آید و این توفیق نصیبش می گردد و وسائل

ص: 247

---

1- . ابراهیم / 34.

2- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 4، ص: 38.

شکرگزاری در اختیارش قرار می‌گیرد خود نعمت تازه ای است که نیاز به شکر مجددی دارد، و این موضوع به صورت تسلسل ادامه می‌یابد، و هر چه انسان تلاش بیش تر در طریق شکر او می‌کند مشمول نعمت افزونتری می‌گردد که قادر بر شکر آن نیست! ولی با توجه به این که یکی از طرق ادای حق شکر الهی همان اظهار عجز از ادای شکر اوست روشن می‌شود که قلبی از بندگان پروردگار - همان گونه که قرآن بیان فرموده به راستی در این مسیر قرار می‌گیرند.

توجه به احادیث زیر می‌تواند در این بحث به قدر کافی روشنگر باشد:

در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می‌خوانیم: کسی پرسید آیا شکر پروردگار حدی دارد که اگر انسان به آن حد برسد شاکر محسوب شود؟ فرمود: آری سؤال کرد: چگونه؟ فرمود:

«يحمد الله على كل نعمة عليه في اهل و مال، و ان كان فيما انعم عليه في ماله حق اداء؛ خدا را بر تمام نعمت هایش چه در خانواده و چه در اموال حمد و ستایش کند، و اگر در اموالی که به او داده حقی باشد ادا نماید.»<sup>(1)</sup>

در حدیث دیگری از همان امام می‌خوانیم:

«شكر النعمة اجتناب المحارم؛ شکر نعمت پرهیز از گناه است.»<sup>(2)</sup>

و نیز در حدیث دیگری از همان حضرت(علیه السلام) آمده است که فرمود:

«فيما اوحى الله عز و جل الى موسى: يا موسى! اشكرني حق شكري، فقال يا رب! و كيف اشكرك حق شكرك و ليس من شكر اشكرك به الا و انت انعمت به علي؟ قال

ص: 248

---

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، باب الشکر، حدیث 12 و حدیث 10.

2- . همان.

یا موسی! الان شکر تری حین علمت ان ذلک منی! خداوند متعال به موسی وحی کرد ای موسی! حق شکر مرا به جای آور، عرض کرد: چگونه حق شکر تو را به جا آورم در حالی که هر شکری به جا آورم به خاطر آن نعمت تازه ای به من داده ای؟ فرمود: ای موسی الان شکر مرا به جای آوردی، چون می دانی همین توفیق نیز از من است!«(1)

توجه به این نکته نیز لازم است که تشکر و قدردانی از کسانی که وسیله نعمتی برای انسان هستند نیز شعبه ای از شکر خداست، چنان که امام سجاد علی بن الحسین (علیه السلام) می فرماید: «روز قیامت که می شود خداوند متعال به بعضی از بندگان می گوید: آیا شکر فلان کس را به جای آوردی عرض می کند: پروردگارا! من شکر تو را به جای آوردم، خداوند می فرماید: چون شکر او را به جا نیاوردی شکر مرا به جا نیاورده ای!»

سپس افزود:

«اشکرکم لله اشکرکم للناس؛ از همه شما شکرگزارتر در پیشگاه خدا کسی است که بیش تر از نعمت ها و زحمات مردم قدردانی و شکرگزاری کند.»(2)

## 52. مدارا کردن با مردم در تحقق حاکمیت دین و توحید

### اشاره

انبیاء و اولیاء همواره نسبت به مردم بردبار و حلیم بودند؛ قرآن کریم می فرماید:

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَ جَاءَتْهُ الْبُسْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ \* إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ \* يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ؛(3) «هنگامی که ترس ابراهیم فرو نشست، و بشارت به او رسید، درباره قوم

ص: 249

1- . همان، حدیث 27.

2- . همان، حدیث 30.

3- . هود / 74 الی 76.



لوط با ما مجادله می کرد... چرا که ابراهیم، بردبار و دلسوز و بازگشت کننده (به سوی خدا) بود! و به طور قطع عذاب (الهی) به سراغ آن ها می آید؛ و برگشت ندارد!»

### تفسیر

«فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ»؛ کلمه «روع»، به معنای ترس و رعب است و کلمه «مجادله» در اصل به معنای اصرار در بحث و پافشاری کردن در يك مسأله برای غالب شدن در رأی است و معنای آیه این است که وقتی حال ابراهیم از آن ترسی که کرده بود به جا آمد و برایش معلوم شد که غذا نخوردن واردین، از باب سوء قصد نبوده و علاوه آن بشارت را از واردین شنید که به زودی خدای تعالی به او و همسرش اسحاق را خواهد داد و از اسحاق یعقوب را، آن گاه شروع کرد در باره قوم لوط بگو مگو کردن به این امید که عذاب را از آن قوم برطرف سازد.

و بنا بر این جمله «يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ» اگر به صیغه مضارع آمده با این که در جواب کلمه «لما» حتما باید فعل ماضی بیاید از باب حکایت حال گذشته است (نه این که بخواهد بفرماید بعد از این مجادله می کند) و یا این که يك فعل ماضی در تقدیر گرفته شده و تقدیر کلام:

«اخذ يجادلنا...» بوده است یعنی ابراهیم (علیه السلام) شروع کرد به بگو مگو کردن در باره قوم لوط.

و از این آیه شریفه بر می آید که ملائکه، نخست به آن جناب خبر داده بودند که مأموریت اصلیشان رفتن به دیار قوم لوط است و سپس این معنا را عنوان کرده بودند که خدای تعالی به شما فرزندی خواهد داد و در مرحله سوم از عذاب قوم لوط

خبر داده بودند که ابراهیم (علیه السلام) شروع کرده به مجادله کردن، تا شاید عذاب را از آن قوم برطرف سازد، و در آخر به آن جناب گفته اند که کار از کار گذشته و قضاء حتمی شده و عذاب نازل خواهد شد و به هیچ وجه رد شدنی نیست.

حال ببینیم مجادله ابراهیم چه بوده؟ در آیات مورد بحث چیزی در این باب نیامده، ولی در جای دیگر قرآن کریم فرموده: «وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ»؛ (1) «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ»؛ «حَلِيمٌ» به آن کسی گفته می شود که در عقوبت دشمن و انتقام گرفتن عجله نمی کند و کلمه «اواه» در باره کسی اطلاق می شود که زیاد از بدی ها و ناملایماتی که می بیند آه می کشد و کلمه «منیب» اسم فاعل از مصدر انابه به معنای رجوع است و مراد از آن، این است که آدمی در هر امری به خدای تعالی رجوع کند.

و این آیه زمینه تعلیل آیه قبلی را دارد و می خواهد بیان کند که چرا ابراهیم (علیه السلام) در باره قوم لوط مجادله کرد و در این جمله مدحی بلیغ از ابراهیم (علیه السلام) شده، چون می فرماید: آن جناب بدین جهت در باره آن قوم مجادله کرد که پیغمبری حلیم و پر حوصله بود و در نزول عذاب بر مردم ستم کار عجله نمی کرد، امیدوار بود که توفیق الهی شامل حال آنان شده، اصلاح شوند و به استقامت بگرایند، پیغمبری

ص: 251

---

1- . و چون فرستادگان، بشارت را به ابراهیم دادند اضافه کردند که ما اهل این قریه را هلاک خواهیم کرد زیرا اهل آن ستم کار بودند، ابراهیم گفت: آخر در آن قریه لوط پیغمبر هست، گفتند: ما بهتر می دانیم که در آن چه کسی هست، تو دلواپس لوط مباش که به یقین ما او و اهل خانه اش را نجات خواهیم داد مگر همسرش را که از هلاک شوندگان است. (عنکبوت / 32)

بود اواه یعنی از گمراهی مردم و از این که هلاکت بر آنان نازل شود سخت رنج می برد و آه می کشید در نجات انسان به خدای تعالی رجوع می کرد و متوسل می شد پس کسی خیال نکند که آن جناب از عذاب ستم کاران کراهت داشته و بدان جهت که ظالم بودند از آنان طرف داری می کرده، حاشا بر پیغمبری اولوا العزم که طرف دار ستم کاران باشد.

«یا اِبْرَاهِيمُ اَعْرِضْ عَن هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ اَمْرُ رَبِّكَ وَ اِنَّهُمْ اَتَيْهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ»؛ این آیه شریفه حکایت پاسخی است که فرشتگان به ابراهیم (علیه السلام) داده و مجادله آن جناب را قطع کردند و آن جناب بعد از شنیدن آن قانع شد و دیگر دنبال نکرد چون فهمید که اصرار کردن در برگرداندن عذاب از قوم لوط هیچ فایده ای ندارد چون قضای الهی در آن باره رانده شده و عذابشان حتمی گشته و خواه ناخواه واقع خواهد شد پس این که گفتند: «یا اِبْرَاهِيمُ اَعْرِضْ عَن هَذَا» معنایش این است که از این وساطت و جدال صرف نظر کن و هیچ طمعی به نجات آنان مبند که طمعی خام و ناشدنی است.

و معنای این که گفتند: «اِنَّهُ قَدْ جَاءَ اَمْرُ رَبِّكَ» این است که امر پروردگار تو به مرحله ای رسیده که با هیچ دافعی دفع نمی شود و با هیچ تبدیلی تبدیل نمی گردد، و خلاصه منظور ما این است که فعل ماضی «جاء» نمی خواهد خبر دهد که عذاب آمده، مؤید این معنا هم این است که در جمله بعد می فرماید: «وَ اِنَّهُمْ اَتَيْهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ»، چون ظاهر این جمله که اسم فاعل «آتی» در آن به کار رفته این است که عذاب مذکور بعدها نازل می شود هر چند که امر، صادر شده و قضاء آن رانده شده و قضاء از مقضی به هیچ وجه تخلف نمی پذیرد، و باز مؤید گفته ما جمله ای است

که به زودی در همین سوره، در داستان قوم لوط می آید که فرموده «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا» (1)،

پس معلوم می شود که کلمه «جاء» در جمله مورد بحث به معنای آمدن امر الهی نیست، بلکه به معنای حتمی شدن آن است.

و معنای این که فرشتگان گفتند: «وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ» این است که به زودی عذابی بر آنان نازل می شود که به هیچ وجه از آنان دفع شدنی نیست پس حکم، تنها از آن خدا است و هیچ کس که بتواند حکم او را عقب بیندازد وجود ندارد، و این جمله بیان گر آن مأموریتی است که به خاطر آن آمده بودند و در حقیقت جمله سابق را تأکید می کند چون مقام هم مقام تأکید بود و به همین جهت در جمله اول نیز دو وسیله از وسایل تأکید به کار رفته بود یکی ضمیر شان «انه» و دیگری کلمه «قد» که تحقیق را افاده می کند و هر دو جمله با يك وسیله دیگر تأکید آغاز شده اند و آن کلمه «ان» است و اگر در جمله قبلی امر را به رب ابراهیم نسبت دادند نه به خدای تعالی برای این بوده که از این تعبیر در انقطاع جدال ابراهیم کمک گرفته باشند.

### بحث روایتی

#### روایاتی در تفسیر آیات مربوط به فرشتگان وارد بر ابراهیم (علیه السلام)، بشری و مجادله ابراهیم (علیه السلام):

در کافی به سند خود از ابی یزید حمار از امام صادق (علیه السلام) روایت آورده که فرمود: خدای عز و جل چهار فرشته مأمور کرد برای هلاک کردن قوم لوط و آن چهار فرشته

ص: 253

---

1- «همین که امر ما آمد آن قریه را زیر و رو کردیم.» (هود / 82)

عبارت بودند از: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و کروئیل، این چهار فرشته در سر راه خود به دیدن ابراهیم رفته بر او سلام کردند در حالی که «در قالب انسان هایی " معمم بودند و آن جناب ایشان را نشناخت، همین قدر دانست که قیافه هایی جالب دارند، لذا پیش خودش گفت: این گونه اشخاص محترم را باید خودم پذیرایی کنم و به خدمتشان قیام نمایم، و چون او مردی میهمان نواز بود لذا گوساله ای چاق برای آن ها کباب کرد آن قدر که کاملاً پخته شد و آورده نزد آنان گذاشت، ولی دید که دست میهمانان به طرف غذا دراز نمی شود از این رفتار آنان بدش آمد و در خود احساس ترس کرد جبرئیل وقتی آن جناب را چنین دید، عمامه را از سر خود برداشت و ابراهیم او را " که در سابق بارها دیده بود " شناخت و پرسید: تو همو هستی؟ گفت: آری. در این میان همسر آن جناب از آن جارد می شد جبرئیل او را به ولادت اسحاق بشارت داد و از اسحاق یعقوب را، همسر آن جناب گفت خداوند چه فرموده است؟ ملانکه جواب دادند به آن چه قرآن کریم آن را حکایت کرده است.

ابراهیم(علیه السلام) از آنان پرسید: به خاطر چه کاری آمده اید؟ گفتند: برای هلاك کردن قوم لوط آمده ایم. پرسید: اگر در میان آن قوم صد نفر با ایمان باشد آنان را نیز هلاك خواهید کرد؟ جبرئیل گفت: نه، پرسید: اگر پنجاه نفر باشد چطور؟ جبرئیل گفت، نه، پرسید:

اگر سی نفر باشد چطور؟ گفت، نه، پرسید: اگر بیست نفر باشد چطور؟ گفت: نه، پرسید: اگر ده نفر وجود داشته باشد چطور؟ گفت: نه، پرسید اگر پنج نفر باشد؟ گفت: نه، پرسید: اگر يك نفر باشد چطور؟ گفت: نه، پرسید: اگر هیچ مؤمنی در آن قوم نباشد و تنها لوط باشد چطور؟

جبرئیل گفت: ما بهتر می دانیم که در آن قوم چه کسی هست، ما به طور قطع او و خانواده اش را نجات می دهیم به جز همسرش را که از هلاک شونده‌گان است، آن گاه (ابراهیم را به حال خود گذاشتند) و رفتند. امام (علیه السلام) اضافه کرد که حسن بن علی (علیه السلام) فرموده: من هیچ توجیهی برای کلام ابراهیم به نظرم نمی رسد مگر این که می خواسته کاری کند که قوم لوط باقی بمانند و از بین نروند و کلام خدای تعالی نیز که می فرماید: «يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ» به همین نکته اشاره دارد... (1)، این حدیث تتمه ای دارد که ان شاء الله در ضمن داستان لوط می آید.

مؤلف: در این که امام حسن (علیه السلام) فرموده: من هیچ توجیهی به نظرم نمی رسد مگر این که می خواسته کاری کند که قوم لوط باقی بمانند و از بین نروند " جای این سؤال هست که این مطلب از کجای داستان استفاده می شود؟ ممکن است بگوییم: از جمله:

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ» استفاده می شود، چون این جمله مناسب تر به آن است که بگوییم منظور ابراهیم (علیه السلام) از آن گفتارش درخواست بقای قوم لوط بود نه خود لوط پیغمبر، علاوه بر این جمله «يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ» و جمله «إِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ» سخن از هلاکت قوم دارند، در جمله اول ابراهیم (علیه السلام) درباره هلاکت قوم مجادله می کند و در جمله دوم فرشتگان از هلاکت قوم در آینده نزدیک خبر می دهند و این دو جمله مناسبتی با درخواست بقای قوم خود لوط دارد.

و در تفسیر عیاشی از عبد الله بن سنان روایت آورده که گفت: از امام صادق (علیه السلام)

ص: 255

شنیدم که می فرمود: «جاءَ بِعَجَلٍ حَنِيدٍ» یعنی گوساله ای بریان و پخته شده آورد. (1) و در معانی الاخبار به سند صحیح از عبد الرحمن بن حجاج از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که در تفسیر جمله «فَصَحَكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِاسْحَاقَ» فرموده: یعنی حیض شد. (2) و در الدر المنثور است که اسحاق بن بشر و ابن عساکر از طریق جویبر از ضحاک از ابن عباس روایت کرده که گفت: وقتی ابراهیم دید دست ملائکه به گوساله نمی رسد بدش آمد و از آنان ترسید و این ترس ابراهیم از این باب بود که در آن روزگاران رسم بر این بود که هر کس قصد آزار کسی را داشت نزد او غذا نمی خورد چون فکر می کرد اگر او مرا با طعام خود احترام کند دیگر جایز نیست من او را بیازارم، ابراهیم (علیه السلام) ذهنش به این مسأله متوجه شد و ترسید مبادا قصد سوئی داشته باشند و به حدی ترسید که بندهای بدنش به لرزه افتاد.

در همین میان همسرش ایستاده مشغول خدمت گزاری آنان بود، رسم ابراهیم (علیه السلام) هم چنین بود که وقتی می خواست میهمانی را زیاد احترام کند ساره را به خدمت وا می داشت، ساره در این هنگام خندید و بدین جهت خندید که می خواست گفتاری که می خواهد بگوید را با خنده اش گفته باشد، پس گفت: از چه می ترسی؟ این ها سه نفرند و تو خانواده و غلامان داری، جبرئیل در پاسخ ساره گفت: ای خانم خنده رو! بدان که توبه زودی فرزندی خواهی آورد به نام اسحاق و از اسحاق فرزندی می شود به نام یعقوب، ساره که با چند نفر در حال آمدن بود (و یا در حالی که ضجه می کرد) از شدت حیا با همه کف دو دست و انگشتان باز بر

ص: 256

---

1- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 2، ص: 154.

2- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، معانی الاخبار، ص: 224.

صورت خود نهاد و حیرت زده گفت: وا ویلتاه و گفت: آیا من که پیر زنی عجوزه ام آن هم از شوهرم که مردی بسیار سال خورده است  
فرزنددار می شوم؟

ابن عباس اضافه می کند که کلام خدای تعالی که می فرماید: «فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَ جَاءَتْهُ الْبُشْرَى» مربوط است به بعد از  
بشارت، و مجادله آن جناب این بود که پرسید:

قصده کجا را دارید، و به سوی چه قومی مبعوث شده اید؟ جبرئیل گفت: به سوی قوم لوط، و ما مأمور شده ایم آن قوم را عذاب کنیم.

ابراهیم (علیه السلام) گفت: آخر لوط در بین آن قوم است؟ گفتند، ما دانایتر از هر کسیم به این که چه کسی در آن قوم هست و مطمئن باش  
که ما او و اهلس را حتما نجات می دهیم مگر همسرش را که- به طوری که- بعضی معتقدند نامش والقة بوده، ابراهیم پرسید: حال اگر در  
بین آن قوم صد نفر مؤمن باشد آنان را نیز عذاب می کنید؟ جبرئیل گفت: نه، پرسید: اگر نود مؤمن باشد آیا آن ها را عذاب می کنید؟  
جبرئیل گفت: نه، پرسید: اگر هشتاد نفر باشد چطور، عذابشان می کنید؟ جبرئیل گفت: نه، هم چنان ابراهیم شمرد تا رسید به يك مؤمن و  
جبرئیل همه را فرمود: نه، و چون به ابراهیم نگفتند که در آن قوم يك مؤمن هست خودش گفت: آخر لوط در آن میان است؟ در پاسخ  
گفتند: ما بهتر می دانیم چه کسی در آن میان هست و ما به طور حتم او و اهلس را نجات می دهیم مگر همسرش را. (1) مؤلف: هر چند  
در متن این حدیث اضطرابی به چشم می خورد، زیرا کلام ابراهیم را که گفت: «إِنَّ فِيهَا

ص: 257



لوطاً» دو بار ذکر کرد یکی قبل از آن سؤال های مسلسل و يك بار هم بعد از آن، ولی به هر حال منظور واضح است.

و در تفسیر عیاشی از ابی حمزه ثمالی از امام ابی جعفر (علیه السلام) روایت آورده که فرمود: خدای تبارک و تعالی وقتی قضاء عذاب قوم لوط را راند و آن را مقدر فرمود- می دانست که ابراهیم بنده حلیمش به سختی اندوهناک می شود- دوست داشت برای تسلیت خاطر او فرزندی دانا به او مرحمت کند تا جریحه دل آن جناب از انقراض قوم لوط التیامی یابد.

امام باقر (علیه السلام) اضافه فرمود که: خدای تعالی به این منظور رسولانی از فرشتگان نزد آن جناب گسیل داشت تا او را به ولادت اسماعیل بشارت دهند سپس امام فرمود:

فرستادگان شبانه بر ابراهیم (علیه السلام) وارد شدند، آن جناب ترسید که مبادا دزد باشند، رسولان وقتی حالت ترس و دلواپسی او را دیدند گفتند: «سلاما» یعنی «نسلم سلاما؛ سلامت می دهیم سلامی خالص» ابراهیم در پاسخگفت: «سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ» پاسخ ما به شما سلام است، ولی ما از شما ترس و دلواپسی داریم؛ گفتند: «لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ.»

### **روایتی در شأن نزول آیات مربوط به قصه بشری و مجادله ابراهیم (علیه السلام) و بیان ضعف آن**

امام باقر (علیه السلام) آن گاه فرمود: و منظور از این غلام علیم، اسماعیل است که قبل از اسحاق از هاجر متولد شد، ابراهیم (علیه السلام) به رسولان آسمانی گفت: «أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِي الْكَبِيرُ فِيمَ تُبَشِّرُونَ»؛ فرشتگان گفتند: «بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ»؛

ابراهیم (علیه السلام) به رسولان آسمانی گفت: «فَمَا حَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ»؛ گفتند: «إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ».

امام باقر (علیه السلام) اضافه کردند که ابراهیم گفت: آخر لوط پیغمبر در میان آن قوم است؟ و گفتند: ما بهتر می دانیم که در بین آنان چه کسی هست!، اما به طور حتم او و اهلش را نجات خواهیم داد مگر همسرش را که مقدر کرده ایم که از هالکان باشد.

بعد از آن که خدای تعالی قوم لوط را عذاب کرد، رسولانی نزد ابراهیم فرستاد تا او را به ولادت اسحاق بشارت و به هلاکت قوم لوط تسلیت دهند. قرآن در سوره حجر و سوره ذاریات در این باره می فرماید: وقتی فرستادگان ما برای دادن بشارت نزد ابراهیم شدند کلمه «سلام» را ادا کردند، ابراهیم نیز این کلمه را به زبان آورد (و در دل گفت:) این مردم را نمی شناسم، و چیزی نگذشت که گوساله ای حنید آورد یعنی گوساله ای پاکیزه و بریان و مغز پخت، ولی وقتی دید دست میهمانان به آن نمی رسد، از آنان بدش آمد و عملشان را نکوهیده دید و احساس ترس از آنان کرد، گفتند: مترس که ما فرستاده شده ایم به سوی قوم لوط، همسرش ایستاده بود. در این جا امام باقر فرموده: منظور از همسر، ساره است که ایستاده بود، او را بشارت دادند به ولادت اسحاق و به دنبال اسحاق یعقوب "فضحکت" یعنی پس ساره از گفتار آنان تعجب کرد. (1)

این روایت (به طوری که ملاحظه می کنید) داستان بشارت را دو داستان دانسته:

ص: 259

یکی بشارت به ابراهیم در باره ولادت اسماعیل و یکی دیگر بشارت به ساره در مورد ولادت اسحاق، و بشارت به ولادت اسحاق را چند سال بعد از تولد اسماعیل دانسته، آن گاه آیات سوره حجر (که در آن مسأله آوردن گوساله به میان نیامده) را حمل کرد، بر بشارت اول یعنی تولد اسماعیل (علیه السلام) و زمان آن را وقتی دانسته که هنوز عذاب بر قوم لوط نازل نشده بوده، و آیات سوره هود و سوره ذاریات را (که در این روایت در هم آمیخته) حمل کرده است بر بشارت دوم یعنی بشارت به ساره در مورد تولد اسحاق و یعقوب و زمان آن را بعد از هلاکت قوم لوط دانسته، می فرماید: بعد از فراغت از کار آن قوم به ابراهیم مراجعه نموده وی را از وقوع عذاب خیر داده و بشارت دوم خود را ابلاغ کردند.

اما آیات سوره حجر صرف نظر از مطالب خارج، فی نفسها می تواند این احتمال را تحمل کند که بشارت در آن مربوط به ولادت اسماعیل باشد و هم چنین آیاتی که در سوره ذاریات آمده می تواند حمل بر زمان بعد از هلاکت قوم لوط شود و بشارت در آن بشارت به ولادت اسحاق و یعقوب بوده باشد.

و، اما آیات سوره هود که صریح در بشارت به اسحاق و یعقوب است چون نام آن دو بزرگوار را برده و لیکن در ذیلش عبارت «يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ...» داستان تحمل آن را ندارد که ما حملش کنیم بر بعد از هلاکت قوم لوط، چون اگر این ملاقات بعد از هلاکت قوم لوط باشد دیگر وساطت و مجادله ابراهیم با ملائکه چه معنی دارد، گو این که جمله «إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ» در صدر داستان به تنهایی قابل حمل بر بعد از هلاکت هست و هم چنین جمله «إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ» با صرف نظر از قیود کلام، این حمل را تحمل می کند (و، بلکه می توان گفت

صریح در این است که ملاقات، بعد از هلاکت قوم لوط بوده، چون می فرماید: امر پروردگار تو آمد یعنی کار از کار گذشت).

و کوتاه سخن این که مفاد آیات در سوره هود این است که بشارت به ولادت اسحاق و یعقوب قبل از هلاکت قوم لوط بوده، چون در آن آمده که ابراهیم در باره هلاک شدن آن قوم جدال می کرده تا شاید عذاب از آن ها بر طرف شود و مقتضای این مفاد این است که داستانی که در سوره ذاریات و سوره حجر آمده راجع به ملاقات قبل از هلاکت قوم لوط باشد نه بعد از هلاکت مخصوصاً سوره حجر که تصریح دارد به این که داستان مربوط به قبل از هلاکت آنان است چون در آن ابراهیم می پرسد: بعد از این بشارت دیگر چه مأموریتی دارید؟ چیزی که هست در سوره حجر اصلاً مسأله بشارت به تولد اسحاق و یعقوب ذکر نشده، تنها بشارت به ولادت غلامیعلیم آمده.

و حاصل کلام ما این است که اشتغال آیات مورد بحث بر مسأله بشارت به ولادت اسحاق و یعقوب و بر مجادله ابراهیم که ظاهراً در قبل از هلاکت قوم لوط است باعث می شود که بشارتی که در هر سه سوره (سوره حجر و هود و ذاریات) است يك داستان باشد و آن عبارت باشد از بشارت به ولادت اسحاق و یعقوب قبل از وقوع عذاب بر قوم لوط و این ظهور، خود باعث وهن و سستی روایت است و روایت از این نظر بسیار موهون می شود.

البته اشکال دیگری نیز در روایت هست و آن این است که کلمه «ضحك» را به معنای تعجب گرفته در نتیجه جمله «فَصَدَّحِكْتَ فَبَشَّرْنَاها بِإِسْحَاقَ وَ مِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ» را جمله ای مقدم و مؤخر دانسته که بنا بر معنایی که روایت برای

«ضحك» کرده، تقدیر آیه چنین می شود: «فبشرناها باسحق و من وراء اسحاق يعقوب فضحكت»، چون خنده آن بانو از بشارت بوده، پس اول باید بشارت ذکر شود و بعد خنده او، و ارتکاب تقدیم و تاخیر بدون نکته بارزی خلاف ظاهر است.

و نیز در تفسیر عیاشی از فضل بن ابی قره روایت آمده که گفت: من از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: خدای تعالی وحی کرد به ابراهیم که به زودی فرزندی برایت متولد می شود، ابراهیم (علیه السلام) جریان را به ساره گفت، ساره اظهار تعجب کرد که آیا من فرزند می آورم با این که پیری عجوزه ام؟ خدای تعالی مجدداً به آن جناب وحی کرد که آری، ساره به زودی فرزند خواهد آورد و اولادش به خاطر همین که ساره کلام مراد کرد چهارصد سال معذب خواهند شد.

امام (علیه السلام) فرمود: و چون عذاب بنی اسرائیل طول کشید، صدا به ضجه و گریه بلند نموده، چهل شبانه روز گریستند، خدای تعالی به موسی و هارون (علیه السلام) وحی فرستاد که آنان را از شر فرعون نجات خواهد داد، پس آن گاه صد و هفتاد سال شکنجه را از آنان برداشت. راوی می گوید امام (علیه السلام) سپس فرمود: شما نیز چنین خواهید بود اگر دعا بکنید و ضجه و گریه داشته باشید خدای تعالی فرج ما را می رساند و، اما اگر نکنید بلا به منتها درجه اش می رسد. (1)

**اشاره به این که خصوصیات روحی نیز هم چون خصوصیات جسمی قابل توارث است:**

مؤلف: وجود رابطه بین احوال انسان و ملکات درونیش و بین خصوصیات

ص: 262

---

1- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 2، ص: 154، ح 49.

ترکیب بدنش چیزی است که هیچ شکی در آن نیست، پس برای هر یک از دو طرف رابطه، اقتضاء و تأثیر خاصی در طرف دیگر هست، از سوی دیگر نطفه که از ماده بدن گرفته می شود طبعاً حامل همه خصوصیتی است که در بدن مادی و در روح او هست و بنا بر این چه مانعی دارد که نسل های آینده پاره ای از خصوصیات اخلاقی نسل گذشته را به ارث ببرند، چه خصوصیات مادی و بدنی آنان را و چه خصوصیات روحیشان را.

در مباحث سابق نیز مکرر گذشت که بین صفات روحی انسان و اعمالش و بین حوادث خیر و شر خارجی و جهانی رابطه ای تام و کامل وجود دارد، هم چنان که آیات زیر نیز به آن اشاره نموده، می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»؛ (1) و نیز می فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» (2).

بنا بر این چه مانعی دارد که از فردی از افراد انسان و یا از مجتمعی از مجتمعات بشری عملی از اعمال سر بزند یا صالح و یا طالح (غیر صالح)، و یا صفتی از صفات فضیلت و یا رذیلت در آن ها پیدا شود و به دنبالش اثر خوب و یا بد آن در اعقاب و نسل آینده او ظاهر گردد که در حقیقت ملاک در این تأثیر نوعی وراثت است که بیانش گذشت، در جلد چهارم این کتاب نیز در ذیل آیه شریفه «وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ» (3) بحثی در پیرامون این وراثت گذشت.

ص: 263

---

1- . «و اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند ما به یقین برکاتی از آسمان و زمین به رویشان باز می کنیم.» (اعراف / 96)

2- . «آن چه مصیبت که به شما می رسد به خاطر اعمال زشت خود شما است.» (شوری / 30)

3- . نساء / 9.

و در همان کتاب از زراره و حمران و محمد بن مسلم از امام ابی جعفر (علیه السلام) و از عبد الرحمن از امام صادق (علیه السلام) روایت آورده در ذیل جمله «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ» فرمود: ابراهیم (علیه السلام) بسیار دعا می کرد. (1) نظیر این روایت را کلینی نیز از زراره از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است. (2) و در همان کتاب از ابی بصیر از یکی از دو امام باقر و صادق (علیه السلام) روایت آورده که فرمود: ابراهیم در باره قوم لوط با فرشتگان جدال کرد و جدالش این بود که گفت: آخر در آن قوم جناب لوط هست، گفتند: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا»؛ «ما بهتر می دانیم چه کسی در آن قریه هست.»، ابراهیم جدال را بیش تر کرد و جبرئیل در پاسخش گفت: «يَا إِبْرَاهِيمَ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا»؛ «ابراهیم از این وساطت صرف نظر کن.» که کار از کار گذشت و امر پروردگارت صادر شده و بدون شك عذابی بر آنان خواهد آمد که دیگر برگشتن ندارد. (3)

و در الدر المنثور است که ابن الانباری در کتاب «الوقف و الابتداء» از حسان بن ابجر روایت کرده که گفت: من نزد ابن عباس بودم که مردی از قبیله هذیل وارد شد ابن عباس از او پرسید: فلانی چه کرد؟ گفت: او مرد و چهار پسر و سه وراه از خود به جای گذاشت، ابن عباس از شنیدن کلمه «وراء» که به معنای نوه است به یاد آیه زیر افتاد: «فَبَشِّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ»؛ آن گاه گفت «وراء» یعنی پسرزاده. (4)

ص: 264

1- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 2، ص: 154، ح 51.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 4، باب 398، ص: 210، ح 1.

3- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 2، ص: 154، ح 52.

4- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 3، ص: 341.

## بررسی مفاد آیات مبارکه ای که در سور مختلفه در این باره آمده است

قصه بشری که خدای تعالی از آن به قصه میهمانان ابراهیم تعبیر کرده در پنج سوره از سوره های قرآن آمده و این پنج سوره همه در مکه نازل شده اند و به حسب ترتیب قرآنی عبارتند از:

سوره هود و حجر و عنکبوت و صافات و ذاریات.

بشارت اول در سوره هود است که از آیه 69 تا آیه 76 می خوانیم:

«وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكَرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أَزْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ وَ امْرَأَتُهُ فَائِمَةٌ فَضَحِكْتُمْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَ جَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ إِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ»؛

و بشارت دوم در سوره حجر، آیات 51. 60 است که در آن جا می خوانیم:

«وَنَبِّئُهُمْ عَنْ صَدِّيقِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَ جِلُونَ قَالُوا لَا- تَوَجَّلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمِمْ تُبَشِّرُونَ قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ قَالَ وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ قَالَ



فَمَا حَظُّكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا أَنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ»؛ (1)

بشارت سوم، سوره عنكبوت، آیه 31 و 32 است که می فرماید:

«وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ»؛ (2)

بشارت چهارم آیات 99. 113 سوره صافات است که می فرماید:

«وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَهْدِينِ رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ كَذَلِكَ

ص: 266

1- . و مردم مکه را خبر بده از میهمانان ابراهیم آن زمان که بر او در آمدند و سلام را به زبان راندند، او گفت: ما از شما ترسانیم. گفتند مترس که ما تو را به فرزند دانا بشارت می دهیم. گفت آیا به من چنین بشارتی می دهید با این که پیری مرابوده به چه چیز بشارت می دهید به شوخی و یا به حق؟ گفتند، به حق بشارت می دهیم، پس زنهار که از نو میدان باشی. ابراهیم خودش گفت، کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش مأیوس نمی شود، آن گاه پرسید: به چه کار مهمی فرستاده شده اید؟ گفتند: ما بسوی مردمی مجرم فرستاده شده ایم. البته سوای خاندان لوط که ما همه آنان را نجات خواهیم داد. به جز همسرش را که مقدر کرده ایم از هالکان باشد.

2- . زمانی که فرستادگان ما برای دادن بشارت نزد فرعون آمدند گفتند: ما اهل این قریه را هلاک خواهیم کرد، زیرا که اهل آن از دیر زمانی ستم کار بوده اند، ابراهیم گفت: آخر لوط در آن جاست؟ گفتند، ما بهتر (از هر کس) می دانیم که در آن جا کیست، ما به طور حتم او و اهلس را نجات می دهیم، مگر همسرش را که از هالکان است.

نَجْرِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ وَبَشَرْنَا بِنَسِ حَقِّ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ»؛ (1)

بشارت پنجم آیاتی است که آیات 24. 30 سوره ذاریات آمده و فرموده:

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامًا قَوْمٌ مُنْكَرُونَ فَرَأَىٰ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَتَأْكُلُونَ فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَحْضَرُ وَبَشَرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَوةٍ فَصَدَّكَتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ» (2).

ص: 267

1- (2) (ابراهیم بعد از آن که از هدایت آن منطقه نومید شد فرمود): من بسوی پروردگارم مهاجرت خواهم کرد، او مرا به نقطه ای که باید بروم هدایت خواهد نمود. پروردگارا! از انسان های صالح فرزندی به من روزی فرما. پس ما او را به فرزندی شکبیا بشارت دادیم. پس همین که آن فرزند رشد کرد و به حدی رسید که با پدر همکاری کند ابراهیم بدو گفت! پسرکم! من در عالم رؤیا می بینم که دارم تو را ذبح می کنم پس فکر خودت را بکن و نظرت را به من بگو. پسر گفت: پدر جان هر ماموریتی که یافته ای آن جام ده که ان شاء الله بزودی مرا از صابران خواهی یافت. پس همین که پدر و پسر هر دو تسلیم امر خدا شدند و ابراهیم فرزند را به زمین انداخت. و ما ندا در دادیم که ای ابراهیم، رؤیا را تصدیق و ماموریتت را امتثال کردی، که همانا ما نیکوکاران را این چنین جزاء می دهیم (که از کشته شدن فرزندشان جلوگیری می کنیم). محققا این همان آزمایش روشنگر بود. و ما او را با ذبحی عظیم عوض دادیم. و ذکر خیر و ثناء جمیل بر او را در آیندگان باقی گذاشتیم. سلام بر ابراهیم. این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم. محققا او از بندگان با ایمان ما بود، و ما او را به ولادت اسحاق و پیغمبری از صالحان بشارت دادیم. و به ابراهیم و اسحاق برکت و خیر عطا کردیم و از فرزندانشان برخی صالح و نیکو کار و برخی دانسته به نفس خود ستم کار شدند.

2- . آیا خبر آمدن میهمانان محترم ابراهیم به تو رسیده؟ آن زمان که بر او در آمدند و سلام را به زبان اداء کردند ابراهیم نیز گفت: سلام بر شما مردم ناشناس. آن گاه به طور سری نزد اهل خود شده گوساله ای فربه که روغن از آن می چکید بیاورد. پس آن را به نزدیک میهمانان گذاشت و پرسید، آیا نمی خورید؟ و وقتی دید نمی خورند، در خود احساس ترس کرد، میهمانان گفتند: مترس و او را به فرزندی دانا بشارت دادند. در این هنگام همسرش که مژده را شنیده بود، با صیحه و فریاد بیامد و محکم به صورت خود زد و گفت: پیر زالی نازا را چه رسد به این حرفها. فرشتگان به او گفتند: آری، این بشارت درست است پروردگار تو آن را فرموده که تنها حکیم و علیم است.

اول: این که آیا این بشارت یکی بود، و همان بوده که در آن نام اسحاق و یعقوب برای ابراهیم و ساره برده شده، و مدتی کوتاه قبل از هلاکت قوم لوط صورت گرفته؟ و یا این که بشارت دو بار تحقق یافته و دو قصه دارد: یکی آن داستانی که مشتمل است بر بشارت به میلاد اسماعیل و دیگری آن داستانی که متضمن بشارت به میلاد اسحاق و یعقوب است؟

چه بسا که مفسرینی احتمال دوم را ترجیح داده باشند، البته این احتمال مبنی بر این است که قصه ای که در سوره ذاریات آمده صریح باشد در این که حضرت ابراهیم برای آنان گوساله بریان آورده و از نخوردن آنان بترس افتاده باشد و بعد از بشارت، ترسش زایل شده باشد، و همسر عجوز و عقیم آن جناب غیر از ساره کسی نیست چون قطعاً مادر اسحاق، ساره، تنها همسر عقیم آن جناب بوده، و ذیل آیات، ظهور در این دارد که این ترس و بشارت بعد از هلاکت قوم لوط بوده چون ملائکه برای ابراهیم شرح دادند که: ما مأمور به هلاکت قومی مجرم شدیم و چنین و چنان کردیم و چند نفر مؤمنی که در آن قوم بودند بیرون کردیم و جز یک خانواده از مؤمنین کسی را نیافتیم و از آن قوم آثاری باقی گذاشتیم برای عبرت آیندگان، البته افرادی از آیندگان که از عذاب الیم خدا می ترسند. و نظیر این آیات، آیات سوره هود است که در آن ملائکه برای برطرف کردن ترس از ابراهیم قبل از هر سخن گفتند:

«إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ»؛ و اما آن چه در سوره حجر آمده سخنی از داستان گوساله بریان آوردن ندارد، بلکه ظاهرش آن است که ابراهیم و خانواده اش به محض دیدن ملائکه دچار وحشت شده اند، و ملائکه برای برطرف ساختن ترس آن ها بشارت را داده اند، کما این که خداوند تعالی می فرماید: «إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ قَالُوا لَا تَوَجَّلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ»؛ به محضی که ملائکه داخل شدند و زبان به سلام گشودند، ابراهیم گفت: ما از شما بیمناکیم گفتند: مترس که ما تو را به فرزندى دانا بشارت می دهیم" و ذیل آیات ظهور در این دارد که این ملاقات قبل از هلاکت قوم لوط بود، و حاصل دلیل این مفسرین این شد که آیات پنج سوره مذکور از حیث ظهور مختلفند، بعضی از آن ها نظیر آیاتسوره ذاریات ظهور دارد در این که ملاقات با ابراهیم بعد از هلاکت قوم لوط بوده، و بعضی دیگر نظیر آیات سوره حجر ظهور در این دارد که ملاقات آنان با آن جناب قبل از هلاک کردن قوم لوط بوده است.

و نظیر آیات سوره حجر آیات سوره عنکبوت است که آن آیات از آیات سوره حجر روشن تر می فهمانند که جریان ملاقات قبل از هلاکت آن قوم بوده چون در آن آیات مسأله وساطت ابراهیم(علیه السلام) و جدالش با ملائکه آمده که در بحث روایی گذشته، حدیث عیاشی نیز همین معنا را تایید می کرد.

این بود نظریه جمعی از مفسرین و لیکن حق این است که آیات در همه این چهار سوره یعنی سوره هود و حجر و عنکبوت و ذاریات، متعرض يك قصه است و آن داستان بشارت دادن ملائکه به ابراهیم است به ولادت اسحاق و یعقوب، نه ولادت اسماعیل.

و، اما آن چه در ذیل آیات سوره ذاریات داشت: «قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا» ظهور دارد در این که از ماجرای سخن می گوید که: واقع شده، و دلیل بر این نیست که منظورش شرح بشارت به ولادت اسماعیل باشد که قبل از ماجرای قوم لوط بوده برای این که نظیر این آیات در سوره حجر نیز آمده بود با این که مفسرین قبول دارند که آیات سوره حجر داستان قبل از فراغت از کار قوم لوط را شرح می دهد.

علاوه بر این، جمله مزبور یعنی جمله «إِنَّا أُرْسِلْنَا» که ملائکه وقتی آن را گفتند که هنوز در بین راه بودند به حسب لغت نمی تواند مانع از این نظریه باشد.

و، اما جمله «فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ...» کلام ملائکه نیست تا دلیل شود بر این که مربوط به بعد از واقعه قوم لوط است، بلکه کلام خود خدای تعالی است هم چنان که سیاق همه داستان های سوره ذاریات که سراینده آن ها خود خدای تعالی است این معنا را تایید می کند.

و اما این که مسأله ترسیدن ابراهیم (علیه السلام) در آیات سوره حجر، اول داستان و در آیات سوره ذاریات و هود آخر داستان آمده دلیل بر دو تا بودن داستان نیست، بلکه وجهش این است که در آیات سوره حجر اصلاً مسأله آوردن گوساله بریان ذکر نشده تا در اثر نخوردن ملائکه مسأله ترسیدن ابراهیم (علیه السلام) را ذکر کند به خلاف دو سوره ذاریات و هود، علاوه بر این ارتباط تام و شدیدی که بین اجزای داستان برقرار است خود دلیل و مجوزی است برای این که بعضی از قسمت های داستان در جایی و در زمانی، جلوتر و در جایی و زمانی دیگر عقب تر ذکر شود هم چنان که انکار ابراهیم در آیات سوره ذاریات در اول قصه بعد از سلام دادن ملائکه آمده و در سوره هود در

وسط داستان یعنی بعد از غذا نخوردن ملانکه ذکر شده، و در نظم قرآنی این گونه تقدیم و تاخیرها بسیار است.

از این هم که بگذریم آیات سوره هود صریح در این است که بشارت، مربوط به ولادت اسحاق و یعقوب بوده چون نام آن دو بزرگوار را برده و همین آیات است که می گوید: ابراهیم در باره سرنوشت شوم قوم لوط مجادله کرد، و این مطلب را در سیاقی آورده که هیچ شکی باقی نمی گذارد در این که جریان مربوط به قبل از هلاکت قوم لوط است، و لازمه این دو مطلب این است که بشارت به ولادت اسحاق قبل از هلاکت قوم لوط واقع شده باشد.

و باز از این هم که بگذریم همه نویسندگان تاریخ اتفاق دارند بر این که ولادت اسماعیل قبل از ولادت اسحاق و یعقوب بوده و آن جناب از اسحاق بزرگ تر بوده و بین ولادت او و این، سال هایی فاصله شده و اگر بشارتی که قبل از هلاکت قوم لوط واقع شده بشارت به ولادت اسماعیل باشد دیگر نمی تواند بعد از هلاکت قوم لوط بشارتی دیگر به ولادت اسحاق صورت بگیرد زیرا در این صورت فاصله بین دو بشارت، يك روز و دو روز خواهد بود مگر این که بگویی بله ممکن است همین طور باشد، ولی اسحاق چند سال بعد متولد شده باشد چون بشارت بیش از این دلالت ندارد که چنین امر خیری پیش خواهد آمد و یا چنین و چنان خواهد شد و، اما این که در چه زمانی واقع می شود بشری از آن ساکت است.

دوم: این که اصلا در این داستان ها سخنی از بشارت به ولادت اسماعیل در میان آمده یا نه؟ حق مطلب این است که بشرایی که در اول آیات سوره صافات آمده تنها بشارت به ولادت اسماعیل است و این غیر آن بشارتی است که در ذیل آن

آیات آمده که صریحا نام اسحاق در آن برده شده، دلیل بر این معنا هم سیاق آیات ذیل جمله «فَبَشِّرْنَا بِغُلَامٍ حَلِيمٍ» است که بعد از این بشارت مسأله رؤیا و ذبح فرزند و مطالبی دیگر را آورده ناگهان در آخر می فرماید: «وَبَشِّرْنَا بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ» و این سیاق جای شك باقی نمی گذارد که منظور از غلام حلیمی که در اول آیات به ولادتش بشارت داده غیر اسحاقی است که بار دوم ولادتش را مژده داده است.

طبری در تاریخ خود می گوید: منظور از بشارت اولی مانند بشارت دومی در این سوره بشارت به ولادت اسحاق است، هم چنان که در سایر سوره ها همین منظور است (1).

ولی از نظر ما این سخن درست نیست و ما در جلد هفتم این کتاب در ضمن داستان های ابراهیم (علیه السلام) بحثی در این معنا گذرانیدیم.

سوم: بحث توراتی این قصه و تطبیق داستان قرآن با داستانی است که تورات در این باره آورده البته توراتی که فعلا در دست هست که ان شاء الله این تطبیق در ذیل آیات بعدی آن جا که پیرامون داستان لوط بحث می کنیم از نظر خواننده خواهد گذشت.

#### 54. سبب و علت مجادله ابراهیم (علیه السلام) با ملائکه

#### اشاره

چهارم: بحثی پیرامون این داستان از این جهت که جدال ابراهیم با ملائکه و تعبیری به مثل «يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ» و پاسخی از ملائکه به وی به مثل «يَا اِبْرَاهِيمُ اَعْرِضْ عَنْ هَذَا» چه معنا دارد، آن هم از ابراهیمی که در سابق گفتیم، سیاق آیات و

ص: 272

---

1- . طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوك، ج 1، ص: 190.

مخصوصاً جمله «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ» جز به خیر از آن جناب یاد نکرده و چنین بزرگواری چطور با ملائکه جدال می کند پاسخ این سؤال این است که جدال آن جناب جز به انگیزه نجات بندگان خدا نبوده به این امید وساطت کرده که شاید بعدها به راه خدا بیایند و به سوی این راه هدایت شوند. (1)

قرآن کریم می فرماید:

«وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ»؛ (2) «و استغفار ابراهیم برای پدرش [عمویش آزر]، فقط به خاطر وعده ای بود که به او داده بود (تا وی را به سوی ایمان جذب کند)، اما هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزارى جست؛ به یقین، ابراهیم مهربان و بردبار بود!»

### تفسیر

و از آن جا که مسلمانان آگاه و آشنا به قرآن، در آیات این کتاب آسمانی خوانده بودند که ابراهیم برای (عمویش) آزر استغفار کرد، فوراً این سؤال ممکن بود در ذهن آن ها پدید آید که مگر آزر مشرک نبود؟ اگر این کار ممنوع است چرا این پیامبر بزرگ خدا انجام داد؟! لذا در آیه دوم به پاسخ این سؤال پرداخته می گوید: «استغفار ابراهیم برای پدرش (عمویش آزر) به خاطر وعده ای بود که به او داد، اما هنگامی که برای او آشکار شد که وی دشمن خداست از او بیزارى جست و برایش استغفار نکرد»؛ «وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ».

ص: 273

1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 10، ص: 487

2- . توبه / 114.



در پایان آیه اضافه می کند: «ابراهیم کسی بود که در پیشگاه خدا خاضع و از خشم و غضب پروردگار خائف و ترسان، و مردی بزرگووار و حلیم و بردبار بود»؛ «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ».

این جمله ممکن است دلیلی برای وعده ابراهیم به آزر در زمینه استغفار بوده، باشد، زیرا حلم و بردباری از يك سو، و اواه بودن او که طبق بعضی از تفاسیر به معنی رحیم بودن است از سوی دیگر، ایجاب می کرد که حد اکثر تلاش و کوشش را برای هدایت آزر انجام دهد، اگر چه از طریق وعده استغفار و طلب آمرزش از گذشته او باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله فوق دلیل برای این موضوع باشد که ابراهیم به خاطر خضوع و خشوعی که داشت و ترس از مخالفت پروردگار هرگز حاضر نبود برای دشمنان حق استغفار کند، بلکه این کار مخصوص به زمانی بود که امید هدایت آزر را در دل می پروراند، لذا به محض آشکار شدن عداوت او از این کار صرف نظر کرد.

اگر سؤال شود مسلمانان از کجا می دانستند که ابراهیم برای آزر استغفار کرد.

در پاسخ می گوئیم این آیات سوره توبه همان گونه که در آغاز اشاره کردیم در اواخر عمر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شد و قبلاً مسلمانان در سوره مریم آیه 47 خوانده بودند که ابراهیم با جمله «سَأَسْأَلُكَ رَبِّي» به آزر وعده استغفار داده بود و مسلمان پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بیهوده وعده نمی دهد، و هر گاه وعده داده به وعده اش وفا کرده است، و نیز در سوره ممتحنه آیه 4 خوانده بودند که ابراهیم به او گفت «لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ»؛ «من برای تو استغفار خواهم کرد»؛ هم چنین در سوره شعرا که از سوره های مکی

است استغفار ابراهیم برای پدرش صریحا آمده است آن جا که می گوید «وَ اغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الصَّالِينَ» (1).

## چند نکته

## اشاره

در این جا به چند نکته باید توجه کرد.

### 1. يك روايت مجعول

بسیاری از مفسران اهل سنت حدیث مجعولی از صحیح بخاری و مسلم و کتب دیگر از "سعید بن مسیب" از پدرش نقل کرده اند که هنگامی که مرگ ابو طالب نزدیک شد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر او وارد گردید، در حالی که ابو جهل و عبد الله بن ابی امیه نزد او بودند، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به او فرمود: ای عمو! تو لا اله الا الله بگو که من به وسیله آن نزد پروردگار برای تو دفاع (و شفاعت) کنم، در این هنگام ابو جهل و عبد الله بن ابی امیه رو به ابو طالب کردند و گفتند: تو می خواهی از آئین (پدرت) عبد المطلب صرف نظر کنی؟، ولی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کرارا این پیشنهاد را به او کرد، اما ابو جهل و عبد الله با همان بیان مانع او شدند، آخرین سخنی را که ابو طالب گفت این بود: "بر آئین عبد المطلب!" و از گفتن لا اله الا الله خودداری کرد، در این هنگام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود من برای تو استغفار خواهم کرد، تا زمانی که از آن نهی شوم، در این هنگام آیه فوق «ما كان للثبتي و الذین آمنوا...» نازل گردید (2).

ولی نشانه های جعل و دروغ در این حدیث به چشم می خورد زیرا:

ص: 275

1- . شعرا / 86.

2- . تفسیر المنار و تفسیرهای دیگر از اهل تسنن.

اولاً: مشهور و معروف در میان مفسران و محدثان این است که سوره براءت در سال نهم هجرت نازل گردید، بلکه به عقیده بعضی این آخرین سوره ای است که بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شده است، در حالی که مورخان نوشته اند وفات ابو طالب در مکه و قبل از هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اتفاق افتاد!

به خاطر همین تضاد روشن بعضی از متعصبان مانند نویسنده تفسیر المنار به دست و پا افتاده اند، گاهی گفته اند این آیه دو بار نازل شده است! يك بار در مکه، و يك بار در مدینه سال نهم هجرت! و با این ادعای بی دلیل به گمان خود خواسته اند تضاد را برطرف سازند. و گاهی گفته اند ممکن است این آیه در مکه هنگام وفات ابو طالب نازل شده باشد بعداً به دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در سوره توبه قرار داده شده است، در حالی که این ادعا نیز کاملاً عاری از دلیل است.

آیا بهتر نبود به جای این گونه توجیه های بی مدرک، در روایت مزبور و صحت آن تردید کنند؟.

ثانیاً: شك نیست که قبل از مرگ ابو طالب خداوند در آیاتی از قرآن مسلمانان را از دوستی و محبت مشرکان نهی کرده بود و می دانیم استغفار کردن یکی از روشن ترین مصادیق اظهار محبت و دوستی است، با این حال چگونه ممکن است ابو طالب مشرک از دنیا برود و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سوگند یاد کند که من هم چنان برای تو استغفار خواهم کرد تا خدا مرا نهی کند؟! عجیب این که فخر رازی که به تعصب در این گونه مسائل مشهور است چون نتوانسته است انکار کند که این آیه مانند بقیه سوره توبه در مدینه و در اواخر عمر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شده است، دست به توجیه

شگفت آوری زده و آن این که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از مرگ " ابو طالب " تا زمان نزول سوره توبه هم چنان برای او استغفار می کرد تا این که آیه فوق نازل شد و او را نهی کرد، سپس می گوید چه مانعی دارد که این امر برای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و مؤمنان تا آن زمان مجاز بوده باشد؟! فخر رازی اگر خود را از قید و بند تعصب رها می ساخت به حقیقت متوجه می شد که امکان ندارد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در این مدت طولانی برای يك نفر مشرك استغفار کند در حالی که آیات فراوانی از قرآن که تا آن زمان نازل شده بود هر گونه مودت و محبت و دوستی را نسبت به مشرکان محکوم ساخته بود(1)

ثالثا: تنها کسی که این روایت را نقل کرده «سعید بن مسیب» است و دشمنی او با امیر مؤمنان علی (علیه السلام) معروف است، بنا بر این هرگز نمی توان به گفتار او در باره علی (علیه السلام) یا پدر و فرزندش اعتماد کرد.

مرحوم «علامه امینی» پس از اشاره به مطلب فوق سخنی از «واقدی» نقل می کند که قابل توجه است می گوید: «سعید بن مسیب» از کنار جنازه «امام سجاد علی بن الحسین (علیه السلام)» گذشت و بر آن نماز نگذارد (و با عذری واهی) از این کار صرف نظر کرد، اما هنگامی که به گفته ابن حزم از او پرسیدند آیا پشت سر حجاج نماز می خوانی یا نه گفت ما پشت سر بدتر از حجاج نماز می خوانیم!

رابعا: همان گونه که در جلد پنجم همین تفسیر گفتیم شك نیست که ابو طالب به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) ایمان آورد و مدارك و دلایل روشنی برای این موضوع ارائه

ص: 277

---

1- . در سوره نساء که مسلما قبل از برائت نازل شده است در آیه 139 و در سوره آل عمران آیه 38 که آنهم قبل از برائت نازل گردیده صریحا از دوستی و ولایت کافران نهی شده است و در همین سوره توبه در آیاتی که قبل از آیه مورد بحث ما است خداوند صریحا به پیامبرش میگوید خواه برای آن ها (کافران) استغفار کنی یا نکنی خدا آن ها را نخواهد بخشید.

دادیم و ثابت کردیم که آن چه در باره عدم ایمان ابو طالب گفته اند تهمتی بزرگ است که تمام علمای شیعه و گروهی از دانشمندان اهل تسنن مانند ابن ابی الحدید (در شرح نهج البلاغه) و قسطلانی (در ارشاد الساری) و زینی دحلان (در حاشیه تفسیر حلبی) به آن تصریح کرده اند.

و گفتیم يك محقق موشکاف با توجه به موج سیاسی مغرضانه ای که از حکام "بنی امیه" بر ضد علی (علیه السلام) برخاست به خوبی می تواند حدس بزند که هر کس با آن حضرت ارتباط و پیوند داشت از این تعرض مغرضانه در امان نماند، در واقع ابو طالب گناهی نداشت جز این که پدر علی بن ابی طالب (علیه السلام) پیشوای بزرگ اسلام بود، مگر «ابوذر» آن مجاهد بزرگ اسلام را به خاطر عشقش به علی (علیه السلام) و مبارزه اش با مکتب عثمان مورد آن همه اتهام قرار ندادند؟! (1)

## 2. چرا ابراهیم به آزر وعده استغفار داد؟

سؤال دیگری که در این جا پیش می آید این است که چگونه ابراهیم به عمویش آزر وعده استغفار داد و طبق ظاهر آیه فوق و آیات دیگر قرآن مجید به این وعده وفا کرد، با این که او هرگز ایمان نیاورد و در صف مشرکان و بت پرستان بود، و استغفار برای چنین کسانی ممنوع است؟

در پاسخ این سؤال باید به این نکته توجه داشت که از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که ابراهیم انتظار داشته است که آزر از این طریق جذب به سوی

ص: 278

---

1- . جهت اطلاع بیش تر از ایمان ابوطالب که در تمام دوران حیاتش حامی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و مدافع او بود و سر بر فرمانش داشت ر.ک: مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج5، ص: 191 الی 198.

ایمان و توحید شود، و استغفار او در حقیقت این بوده است که «خداوند او را هدایت کن، و گناهان گذشته او را ببخش».

اما هنگامی که آزر در حال شرك چشم از جهان فرو بست، و برای ابراهیم مسلم شد که او با حالت عداوت پروردگار از دنیا رفته، و دیگر جایی برای هدایت او باقی نمانده است، استغفار خود را قطع کرد.

طبق این معنی مسلمانان نیز می توانند برای دوستان و بستگان مشرکشان ما دام که در قید حیاتند و امید هدایت آن ها می رود، استغفار کنند یعنی از خدا برای آن ها هدایت و آمرزش هر دو بطلبند، ولی پس از مرگ آن ها در حال کفر، دیگر جایی برای استغفار باقی نمی ماند.

اما این که در بعضی از روایات وارد شده که امام صادق (علیه السلام) فرمود ابراهیم ع وعده داده بود که اگر آزر اسلام بیاورد برای او استغفار کند (نه این که پیش از اسلام آوردن) و هنگامی که برای او روشن شد که او دشمن خدا است، از وی بیزارى جست و بنا بر این وعده ابراهیم مشروط بود و چون شرط آن حاصل نشد او هرگز استغفار نکرد.

این روایت علاوه بر این که روایت مرسل و ضعیفی است مخالف ظاهر یا صریح آیات قرآن است، زیرا ظاهر آیه مورد بحث این است که ابراهیم استغفار کرد و صریح آیه 86 سوره «شعراء» این است که ابراهیم از خداوند تقاضای آمرزش او را کرد آن جا که می گوید: «وَ اغْفِرْ لِي يَا رَبِّي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ».

شاهد دیگر این سخن جمله معروفی است که از ابن عباس نقل شده که ابراهیم کرارا برای آزر مادامی که در حیات بود استغفار کرد، اما هنگامی که در حال

کفر از دنیا رفت، و عداوت او نسبت به آئین حق مسلم شد، از این کار خودداری نمود.

و از آن جا که گروهی از مسلمانان مایل بودند برای نیاکان مشرک خود که در حال کفر مرده بودند استغفار کنند قرآن صریحا آن ها را نهی کرد و تصریح نمود که وضع ابراهیم با آن ها کاملا متفاوت بوده، او در حال حیات آزر، و به امید ایمان او، چنین کاری را می کرد، نه پس از مرگش!

### 3. هر گونه پیوندی با دشمنان باید قطع شود

آیه مورد بحث تنها آیه ای نیست که سخن از قطع هر گونه رابطه با مشرکان می گوید، بلکه از آیات متعددی از قرآن این موضوع به خوبی استفاده می شود که هر گونه پیوند و همبستگی خویشاوندی و غیر خویشاوندی باید تحت الشعاع پیوندهای مکتبی قرار گیرد و این پیوند (ایمان به خدا و مبارزه با هر گونه شرک و بت پرستی) باید بر تمام روابط مسلمانان حاکم باشد، چرا که این پیوند يك پیوند زیر بنائی و حاکم بر همه مقدرات اجتماعی آن ها است.

و هرگز پیوندهای سطحی و روبنائی نمی تواند آن را نفی کند، این درسی بود برای دیروز و امروز و همه اعصار و قرون. (1)

### 55. عدم سازش و ستیز انبیاء با مشرکین

#### اشاره

قرآن کریم در ارتباط با عدم سازش و نیز عدم ستیز انبیاء و اولیاء با مردم می فرماید:

ص: 280

---

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 8، ص: 156.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ \* لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ \* وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ \* وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ \* وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ \* لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِي»؛ (1) «به نام خداوند بخشنده مهربان بگو: ای کافران! آن چه را شما می پرستید من نمی پرستم! و نه شما آن چه را من می پرستم می پرستید، و نه من هرگز آن چه را شما پرستش کرده اید می پرستم، و نه شما آن چه را که من می پرستم پرستش می کنید؛ (حال که چنین است) آیین شما برای خودتان، و آیین من برای خودم!»

## بیان صاحب تفسیر شریف «مجمع البیان»

### اشاره

خداوند سبحان پیامبرش (صلی الله علیه وآله وسلم) را خطاب فرمود، «قُلْ»؛ «بگو ای محمد»، «یا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ»، اراده نمود قومی معروف و معین را برای این که الف و لام برای عهد است.

«لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ»؛ یعنی نمی پرستم خدایانی را که شما در امروز و در این حال می پرستید.

«وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ»؛ و شما هم عبادت کننده نیستید خدایی را که امروز من او را عبادت می کنم و نیز در این حال می پرستم.

«وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ»؛ و من عبادت کننده نیستم بتهایی را که شما عبادت می کنید در آینده و بعد از امروز.

«وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ»؛ و شما هم عبادت کننده نیستید خدایی را که من عبادت می کنم، ابن عباس و مقاتل گویند، در ما بعد امروز از اوقات آینده.

ص: 281



زجاج گوید: پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) باین سوره نفی فرمود، عبادت خدایان ایشان را از خودش در حال و آینده، و نفی فرمود از ایشان عبادت خدا را در حال و آینده، و این در باره قومی مثل حارث بن قیس سهمی و عاص ابن وائل و ولید بن مغیره و سه نفر دیگر بود که خداوند سبحان آن حضرت را اعلام نمود بعدم ایمان ایشان مانند قول او قصه نوح (علیه السلام) «أَنْتَ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ»، البته هرگز ایمان نیاورد از خویشان تو مگر آن که قبلا ایمان آورده.

و نیز فراء در وجه تکرار گوید: چون قرآن بلغت عرب نازل شده و از عادت ایشان تکرار کلام بوده برای تأکید و فهمانیدن طرف تا این که جواب دهند می گوید بلی بلی آری آری و ممتنع می گوید لا لا نه، نه، گوید، و مثل آن ست قول خدای تعالی «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ»، و انشاد کرده و گوید:

و کائن و کم عندی لهم من صنیهه \* ایادی شفها علیّ و اوجبوا

و مثل این که و چه بسیار است برای ایشان پیش من از نیکویی هایی که مکرر نمودند بر من. و سرود:

کم نعمه کانت لکم \* کم کم و کم

چه مقدار نعمتی که برای شما بوده چه اندازه چه مقدار و چه اندازه.

و دیگری گوید:

نعق الغراب بین لیلی غدوه \* کم کم و کم بفراق لیلی ینعق

کلاغ صدا نمود و غار کرد صبح گاهان بمردن لیلی، چه اندازه، چه اندازه و چه مقدار به جدایی و فراق لیلی صدا می کند.

و دیگری گفته:

هلا سألت جموع کنده \* یوم ولّوا این اینا

ص: 282

آیا سؤال نکردی جمعیت قبیله کنده را روزی را که اعراض کردند و پشت نمودند که کجا و چه وقت.

و دیگری گوید:

اردت لِنَفْسِي بَعْضَ الْأُمُورِ \* فَاوَلَى لِنَفْسِي أَوْلَى لَهَا

قصد کردم برای خودم بعضی از کارها را، پس سزاوارتر و شایسته تر به نفس من سزاوارتر است برای آن.

گوید: و این شایسته ترین موارد است بتأکید برای این که کافرها در موضع اول اقدام کردند و تکرار نمودند، پس خداوند سبحان تکرار نمود آن را تا این که تأکید کند تا امیدی و یأس ایشان را، تکرار و بعضی نیز در این باره گفته اند: البتّه معنایش اینست که بتهایی را که شما عبادت می کنید، من عبادت نمیکنم و شما هم عبادت کننده نیستید خدایی را که من او را عبادت می کنم هر گاه باو شرک ورزیدید و بت ها و غیر بت ها را عوض خدا عبادت نمودید و فقط عبادت می کند خدا را کسی که عبادتش را خالصانه برای او انجام دهد.

«وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ»؛ یعنی عبادت نمیکنم عبادت شما را، پس ما مصدریه است.

«وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ»؛ یعنی و شما عبادت نمیکنید عبادت مرا بر مثل آن چه ما ذکر کردیم آن را، پس اراده کرد در اولی معبود را و دومی عبادت را.

پس اگر گفته شود اختلاف معبودها معلوم، معنای اختلاف عبادت چیست.

می گویم البتّه آن حضرت عبادت میکرد خدا را بر وجه اخلاص، ولی ایشان

مشرك بودند به خدا در عبادتش پس اختلاف دو عبادت هم روشن گردید، و برای این که آن حضرت به معبود و پروردگارش به سبب افعال مشروعه تقرّب پیدا میکرد، ولی بت پرست ها این کار را نمیکردند تقرّب به بت ها می جستند به وسیله اعمالی که از روی جهل و نادانی بآن اعتقاد داشتند.

«لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ»؛ در این آیه چند وجه ذکر شده است:

1. این که برای شما پاداش دین شما و برای من پاداش دین من پس مضاف حذف شده و مضاف الیه جای آن قرار گرفته.
2. این که یعنی برای شما کفرتان به خدا و برای من دین توحید و اخلاص و این گرچه ظاهرش اباحه است پس بیگمان آن بیم و تهدید و مبالغه در نهی و منع است، مانند قول او اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، هر چه می خواهید بکنید.
3. به درستی که دین پاداش عمل و کیفر کردار است و معنایش برای شما پاداش اعمالتان و برای من پاداش و جزاء عملم. شاعر گوید:

إذا ما لقونا لقيناهم \* و دناهم مثل ما يقرضونا

هر گاه ملاقات کردند ما را ما هم آن ها را دیدار خواهیم نمود، و آن ها را- پاداش می دهیم مانند آن چه بما قرض میدهند، و این سوره متضمن معجزه ای برای پیامبر ما(صلی الله علیه وآله وسلم) است از جهت اخبار بآن چه در آینده خواهد شد از آن چه را راهی بعلم او نیست مگر بوحی از جانب خدای عالم و دانا بغیب ها پس آن چه خبر داد واقع شد چنان چه خبر داده بود و در آن دلالت بر مذمت مداهنه و سستی در دین و وجوب مخالفت با کفار و اهل باطل و بیزاری و دوری از ایشان است.

داود بن حصین از حضرت ابی عبد الله(علیه السلام) روایت کرده که فرمود هر گاه «قُلْ

يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» را خواندی پس بگو یا ایها الکافرون و هر گاه گفتی «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» بگو اعبد الله وحده و هر گاه گفتی «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ» بگو ربی الله و دینی الاسلام. (1)

**بیان صاحب تفسیر شریف «نمونه»**

**هرگز با بت پرستان سر سازش ندارم**

**اشاره**

آیات این سوره پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را مخاطب ساخته، می فرماید:

«بگو ای کافران!»؛ «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ».

«آن چه را شما می پرستید نمی پرستم!»؛ «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ».

«و نه شما آن چه را من پرستش می کنم می پرستید!»؛ «وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ».

به این ترتیب جدایی کامل خط خود را از آن ها مشخص می کند، و با صراحت می گوید: من هرگز بت پرستی نخواهم کرد، و شما نیز با این لجاجت که دارید و با تقلید کورکورانه از نیاکان که روی آن اصرار می ورزید و با منافع نامشروع سرشاری که از بت پرستان عائد شما می شود هرگز حاضر به خداپرستی خالص از شرک نیستید.

بار دیگر برای مایوس کردن کامل بت پرستان از هر گونه سازش بر سر توحید و بت پرستی می افزاید: «و نه من هرگز آن چه را شما پرستش کرده اید می پرستم!»؛ «وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ».

«و نه شما آن چه را که من می پرستم عبادت می کنید!»؛ «وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ».

ص: 285

بنا بر این اصرار بیجا در مصالحه بر سر مسأله بت پرستی نکنید که این امر غیر ممکن است.

«حال که چنین است آئین شما برای خودتان و آئین من برای خودم»؛ «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ».

بسیاری از مفسران تصریح کرده اند که منظور از «کافرون» در این جا گروه خاصی از سران بت پرستان مکه اند، بنا بر این «الف و لام» در «الکافرون» به اصطلاح برای «عهد» است، نه برای «جمع».

ممکن است دلیل آن ها بر این مطلب علاوه بر آن چه در شأن نزول گفته شد این باشد که بسیاری از بت پرستان مکه سرانجام ایمان آوردند، بنا بر این اگر می گوید نه شما معبود مرا عبادت می کنید و نه من معبود شما را حتما در مورد آن گروهی از سران شرك و کفر است که تا پایان عمر هرگز ایمان نیآوردند و گرنه بسیاری از مشرکان به هنگام فتح مکه فوج فوج وارد اسلام شدند.

در این جا چند سؤال مطرح است که باید به آن پاسخ گفت:

### 1. چرا سوره با فرمان «قل» (بگو) شروع شده است:

آیا بهتر این نبود گفته شود «يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» بدون این که «قل» در آغاز آن باشد؟ و به تعبیر دیگر: پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) باید دستور خداوند را اجرا کند و جمله «يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» را به آن ها بگوید: نه این که جمله «قُلْ» را نیز تکرار کند.

پاسخ این سؤال با توجه به محتوای سوره روشن است، زیرا مشرکان عرب پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را دعوت به سازش بر سر بت ها کرده بودند. و او می بایست این مطلب را از خود نفی کند، و بگوید: من هرگز تسلیم شما نمی شوم، و عبادتم را

با شرك آلوده نمی كنم اگر كلمه «قل» در آغاز این سوره نباشد سخن سخن خدا خواهد شد، و در این صورت جمله «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» (من آن چه را شما عبادت می كنید نمی پرستم) و امثال آن مفهومی نخواهد داشت.

به علاوه چون كلمه «قل» در پیام جبرئیل از سوی خدا بوده، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) موظف است که برای حفظ اصالت قرآن آن را عینا بازگو کند، و این خود نشان می دهد که «جبرئیل» و «رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)» در نقل وحی الهی کم ترین تغییری نداده اند، و عملاً ثابت کرده اند مأمورانی هستند گوش بر فرمان الهی، همان گونه که در آیه 15 سوره یونس می خوانیم: «قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ»؛ «بگو من حق ندارم که قرآن را از پیش خود تغییر دهم من فقط از چیزی پیروی می كنم که بر من وحی می شود.»

## 2. مگر بت پرستان منكر خدا بودند؟

می دانیم بت پرستان هرگز خدا را انكار نمی كردند، و طبق صریح آیات قرآن اگر از خالق آسمان و زمین از آن ها سؤال می شد می گفتند: خدا است: «وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (1).

پس چگونه در این سوره می گوید: «نه من معبود شما را می پرستم و نه شما معبود مرا؟»

پاسخ این سؤال نیز با توجه به این که بحث از مسأله خلقت نیست، بلکه از مسأله عبادت است، روشن می شود، بت پرستان خالق جهان را «خدا» می دانستند،

ص: 287

ولی معتقد بودند باید بت ها را «عبادت» کرد، تا آن ها واسطه در درگاه خدا شوند، یا این که اصلاً ما لایق این نیستیم که خدا را پرستش کنیم، بلکه باید بت های جسمانی را پرستش کنیم، این جاست که قرآن قلم سرخ بر او هام و پندارهای آن ها می کشد، و می گوید عبادت باید فقط برای خدا باشد، نه بت ها، و نه هر دو!

### 3. این تکرار برای چیست؟

در این که آیا تکرار نفی عبادت بت ها از ناحیه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و نفی عبادت خدا از ناحیه مشرکان، برای چیست؟ گفتگو بسیار است.

جمعی معتقدند که این تکرار برای تأکید و مایوس کردن کامل مشرکان، و جدا نمودن مسیر آن ها از مسیر اسلام است، و اثبات عدم امکان سازش میان توحید و شرك می باشد، و به تعبیر دیگر چون آن ها در دعوت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به سوی شرك اصرار می ورزیدند و تکرار می کردند قرآن نیز رد آن ها را تکرار می کند. در حدیثی آمده است که «ابو شاکر دیصانی» (یکی از زنادقه عصر امام صادق (علیه السلام) از یکی از یاران امام صادق بنام "ابو جعفر احوّل" (محمد بن علی نعمانی کوفی معروف به مؤمن طاق) از دلیل تکرار این آیات سؤال کرد و گفت آیا شخص حکیم ممکن است اینچنین تکراری در کلامش باشد؟

ابو جعفر احوّل چون در این جا پاسخی نداشت وارد مدینه شد خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید، و در این باره سؤال کرد، امام (علیه السلام) فرمود: سبب نزول این آیات و تکرار آن این بود که قریش به رسول خدا پیشنهاد کردند که يك سال تو خدایان ما را

پرست، سال دیگر ما خدای تو را می پرستیم، و هم چنین سال بعد تو خدایان ما را پرست و سال دیگر (سال چهارم) ما خدای تو را می پرستیم، آیات فوق نازل شد و تمام این پیشنهادها را نفی کرد.

هنگامی که ابو جعفر «احول» این پاسخ را برای «ابو شاکر» بیان کرد او گفت: هذا ما حمله الإبل من الحجاز! «این باری است که شتران از حجاز آورده اند»<sup>(1)</sup>

(اشاره به این که سخن تو نیست و گفتار امام صادق (علیه السلام) است).

بعضی دیگر گفته اند: این تکرار به خاطر این است که یکی ناظر به حال می باشد و دیگری ناظر به آینده، یعنی نه در حال و نه در آینده هرگز معبود شما را پرستش نمی کنم! ولی ظاهراً شاهی برای این تفسیر وجود ندارد.

تفسیر سومی نیز برای این تکرار گفته اند که «اولی» اختلاف در معبودها را بیان می کند، و دومی اختلاف در عبادت را، یعنی نه معبودهای شما را هرگز می پرستم، و نه چگونگی عبادت من هم چون شما است، زیرا عبادت من خالصانه و خالی از هر گونه شرک است. به علاوه عبادت شما از بت ها از روی تقلید کورکورانه نیاکان است و عبادت من نسبت به خدا از روی تحقیق و شکر است<sup>(2)</sup>.

ولی ظاهر این است که این تکرار برای تأکید است، همان گونه که در بالا توضیح داده ایم و در حدیث امام صادق (علیه السلام) نیز اشاره به آن شده بود.

در این جا تفسیر چهارمی نیز وجود دارد و آن این که در آیه دوم می فرماید:

ص: 289

---

1- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 2، ص: 445.

2- . بنا بر این تفسیر «ما» در آیه دوم و سوم «ما موصوله» است، و در آیه چهارم و پنجم «مصدریه» است (این وجه را ابو الفتح رازی به عنوان یکی از تفسیرهای آیه در ج 12، ص: 192 آورده مرحوم طبرسی نیز ذیل آیات مورد بحث به آن اشاره کرده است).



«آن چه را که شما اکنون می پرستید من پرستش نمی کنم» و در آیه چهارم می فرماید:

«من در گذشته نیز معبودهای شما را نمی پرستیدم تا چه رسد به امروز.»

این تفاوت با توجه به این که در آیه دوم «تعبدون» به صورت فعل مضارع و «عبدتم» در آیه چهارم به صورت فعل ماضی است بعید به نظر نمی رسد (1).

هر چند این تفسیر فقط تکرار آیه دوم و چهارم را حل می کند، اما تکرار آیه سوم و پنجم هم چنان به قوت خود باقی است (2).

#### 4. آیا مفهوم آیه «لَكُمْ دِينَكُمْ...» جواز بت پرستی است؟!

گاهی چنین تصور شده که آخرین آیه این سوره که می گوید: «آئین شما برای خودتان، و آئین من برای خودم»؛ همان مفهوم «صلح کل» را دارد، و به آن ها اجازه می دهد که بر آئینشان بمانند، چرا که اصرار بر پذیرش آئین اسلام نمی کند؛ ولی این پندار بسیار سست و بی اساس است، زیرا لحن آیات به خوبی نشان می دهد که این تعبیر نوعی تحقیر و تهدید است، یعنی آئین شما به خودتان ارزانی باد! و به زودی عواقب نکبت بار آن را خواهید دید، شبیه آن چه در آیه 55 سوره قصص آمده: «وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ»؛ «مؤمنان هر گاه سخن لغوی را بشنوند از آن روی می گردانند، و می گویند: اعمال ما برای ما و اعمال شما برای خودتان، سلام بر شما (سلام وداع و جدایی) ما طالب

ص: 290

---

1- بنا بر این «عابد» که اسم فاعل است نیز در این آیه باید معنی ماضی بدهد.

2- ضمنا باید توجه داشت که «ما موصوله» هر چند غالبا برای غیر ذوی العقول می آید بسیار دیده شده که در ذوی العقول نیز به کار می رود، آیات قرآن نیز شاهد بر این مدعی است.

جاهلان نیستیم!» شاهد گویای این مطلب صدها آیه قرآن مجید است که شرك را در تمام اشکالش می‌کوبد، و از هر کاری منفورتر می‌شمرد، و گناهی نابخشودنی می‌داند.

جوابهای دیگری از این سؤال نیز داده‌اند، مانند این که آیه محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: «لکم جزاء دینکم و لی جزاء دینی»؛ «جزای دین شما برای شما، و جزای دین من برای من». دیگر این که: «دین» در این جا به معنی جزا است، و آیه نیز هیچ محذوفی ندارد، و مفهومی این است شما جزای خودتان را می‌گیرید و من هم جزای خودم را؛<sup>(1)</sup>

ولی تفسیر و پاسخ اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

## 5. او هرگز يك لحظه با شرك سازش نکرد

آن چه در این سوره آمده در واقع بیان‌گر این واقعیت است که توحید و شرك دو برنامه متضاد و دو مسیر کاملاً جدا می‌باشند، و هیچ شباهتی با یکدیگر ندارند، توحید انسان را به خدا مربوط می‌سازد، در حالی که شرك او را از خدا بیگانه می‌کند.

توحید رمز وحدت و یگانگی در تمام زمینه‌ها است در حالی که شرك مایه تفرقه و پراکندگی در همه شؤون است.

توحید انسان را از عالم ماده و جهان طبیعت بالا می‌برد، و در ما و رای طبیعت به وجود بی‌انتهای الهی پیوند می‌دهد، در حالی که شرك انسان را در چاه طبیعت سرنگون می‌سازد، و به موجودات محدود و ضعیف و فانی پیوند می‌دهد.

ص: 291

---

1- . ضمناً باید توجه داشت که «دین» در جمله «ولی دین» مکسور است و کسره آن دلالت بر یاء محذوف می‌کند و در واقع «ولی دینی» است.

به همین دلیل پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و تمام انبیاء عظام نه تنها يك لحظه با شرك سازش نکردند، بلکه نخستین و مهم ترین برنامه آن ها مبارزه با آن بود.

امروز نیز همه پویندگان راه حق و علماء و مبلغان این آئین باید همین خط را ادامه دهند، و در همه جا برائت و بیزاری خود را از هر گونه شرك و سازش با مشرکان اعلام دارند.

این است راه اصیل اسلام.

خداوندا! ما را از هر گونه شرك و افکار و اعمال شرك آلود بر کنار دار پروردگارا! وسوسه های مشرکین عصر ما نیز خطرناک است، ما را از گرفتاری دام آن ها حفظ کن.

بارالها! به ما آن چنان شجاعت و صراحت و قاطعیتی مرحمت فرما که هم چون پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) هر گونه پیشنهاد سازش با کفر و شرك را رد کنیم. (1)

## 56. نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) اسوه صبر و مقاومت و جهاد

### اشاره

پیامبر مکرم اسلام حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«مَا أُودِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُودِيَْتُ؛ (2) هیچ کدام از پیامبران، مثل من اذیت نشدند.»

نکته قابل توجه این است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) براساس آیات و روایات بر افرادی مبعوث به رسالت شدند که بعضاً (اشد کفرا و نفاقاً) بوده و بر اثر قعر در جهل و خرافات و کشتار های بر رحمانه و فرهنگ جاهلیت، از انسانیت واقعی و اهداف عالی بشری،

ص: 292

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 27، ص: 386.

2- . ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام)، ج 3، ص: 247.

فاصله گرفته بودند وعلیرغم همه این معضلات و نابسامانی های فردی و اجتماعی، هرگز پیامبر اکرم لب به نفرین نگشودند همان گونه که قرآن کریم می فرماید:

«الْأَعْرَابُ أَشَدُّ عِلْمٍ حَكِيمٍ \* وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ \* وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَ لِمَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا أَنْ هَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ (1) «بادیه نشینان عرب، کفر و نفاقشان شدیدتر است؛ و به ناآگاهی از حدود و احکامی که خدا بر پیامبرش نازل کرده، سزاوارترند؛ و خداوند دانا و حکیم است! گروهی از (این) اعراب بادیه نشین، چیزی را که (در راه خدا) انفاق می کنند، غرامت محسوب می دارند؛ و انتظار حوادث دردناکی برای شما می کشند؛ حوادث دردناک برای خود آن هاست؛ و خداوند شنوا و داناست! گروهی (دیگر) از عرب های بادیه نشین، به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند؛ و آن چه را انفاق می کنند، مایه تقرب به خدا، و دعای پیامبر می دانند؛ آگاه باشید این ها مایه تقرب آن هاست! خداوند به زودی آنان را در رحمت خود وارد خواهد ساخت؛ به یقین، خداوند آمرزنده و مهربان است!»

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمُ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»؛ (2) «و همگی به ریسمان خدا [قرآن و اسلام، و هر گونه وسیله وحدت]، چنگ زنید، و پراکنده نشوید! و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل های

ص: 293

1- . توبه/97 الی 99.

2- . آل عمران/103.

شما، الفت ایجاد کرد، و به برکتِ نعمتِ او، برادر شدید! و شما بر لبِ حفره ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد؛ این چنین، خداوند آیات خود را برای شما آشکار می سازد؛ شاید پذیرای هدایت شوید.»

## تفسیر

### بیان آیات شریفه مربوط به وضع اعراب از لحاظ کفر و نفاق و ایمان

در این آیات هم، گفتار در پیرامون همان غرضی است که آیات قبلی متعرض آن بود، در این جا وضع اعراب را نسبت به کفر و نفاق و ایمان بیان می کند، البته در خلال آن ها آیه صدقه نیز آمده.

### معنای کلمه «اعراب»

معنای کلمه «اعراب» و بیان این که بادیه نشینان به سبب دوری از تمدن و علم و ادب از معارف دینی دورتر بوده اند:

«الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ...»؛ راغب در مفردات می گوید: فرزندان اسماعیل (علیه السلام) را «عرب» گویند، و کلمه «اعراب» در اصل جمع عرب است، و لیکن فعلا اسم شده برای عرب های بادیه نشین، و در آیه «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا»؛ «عرب ها گفتند ایمان آوردیم.» و آیه «الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا» و آیه «وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»؛ «و پاره ای از عرب ها هستند که به خدا و روز جزا ایمان می آورند.» به همین معنا است، و بعضی گفته اند: جمع "اعراب"، «اعاریب" می آید، هم چنان که شاعر گفته:

و کلمه «اعرابی» در اصطلاح متعارف اسم شده است برای کسی که منسوب است به بادیه نشینان، «و عربی» به کسی گویند که مقاصد خود را خوب اداء می کند، و کلمه «اعراب» به معنای بیان است. این بود مقدار حاجت از کلام راغب در معنای این کلمه (2) خدای تعالی وضع بادیه نشینان را بیان می کند و می فرماید: کفر و نفاق این طبقه از هر طبقه دیگر شدیدتر است، و بدین جهت شدیدتر است که به خاطر دوریشان از تمدن و محرومیشان از برکات انسانیت از قبیل علم و ادب، زمخت تر و سنگ دل تر از سایر طبقاتند، و به همین جهت از هر طبقه دیگری به نفهمیدن و ندانستن حدودی که خدا نازل کرده و معارف اصلی و احکام فرعی از قبیل واجبات و مستحبات و حلال و حرامها سزاوارترند.

«و مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَائِرَ...»؛ در مجمع البیان گفته: «مغرم» که همان «غرم» است به معنای خسارت مالی است، که بدون خیانت و تقصیری پیش آمد کند، و در اصل، به معنای لازم بودن است، و در آیه «إِنَّ عَذَابَهَا كَأَنَّ غَرَامًا»؛ «به درستی که عذاب آن لازم و حتمی بود.» به این معنا است، و جمله «حب غرام» به جمله «محبته غیر قابل زوال» معنا می شود، و «غریم» را، هم به طلبکار اطلاق می کنند، و هم به بدهکار، برای این که هر يك دیگری را لازم

ص: 295

---

1- . عرب ها می باشند که افتخاراتی دروغین و موهوم دارند و زیان هایی که در سخنوری لطیف است.

2- . راغب اصفهانی، مفردات، ماده «عرب».

دارد، و اگر می گوئیم: «غرمته کذا» معنایش این است که من فلان مقدار از مال او را غرامت گرفته و او را به دادنش ملزم ساختم. (1)

کلمه «دائرة» به معنای پیش آمد است، و بیش تر در حوادث سوء به کار می رود، و از این جهت آن را دائرة خوانده اند که حوادث در میان مردم دور می زند، و هر روز یکی را گرفتار می سازد. پس، این که فرمود: «يَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَائِرُ» معنایش این است که در انتظار حوادث ناگوار هستند برای شما تا از سلطه شما خلاصی یافته، بتوانند دوباره به رسوم شرك و ضلالت برگردند.

و معنای این که فرمود: «يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا» این است که انفاق را باج دادن و غرامت فرض می کنند، و یا خود آن مال را باج - بنا بر این که کلمه «ما» مصدریه و یا موصوله باشد - می پندارند.

و منظور از این انفاق، انفاق در جهاد، یا - به طوری که گفته شده - در راهی از راه های خیر است و ممکن هم هست منظور از آن انفاق در خصوص صدقات باشد، تا کلام به منزله مقدمه و زمینه چینی باشد برای آیه ای که پس از چند آیه بعد، که حکم صدقه را بیان می کند، خواهد آمد و این احتمال را جمله «وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَاتٍ الرَّسُولِ» که در آیه بعدی است تأیید می کند، زیرا جمله مذکور نیز به منزله زمینه چینی است برای آیه صدقه که می فرماید: «وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ».

بنا بر این، معنی آیه این است: پاره ای از بادیه نشینان کسانی هستند که انفاق در راه خیر و یا در خصوص صدقات را غرامت و خسارت می پندارند، و منتظر

ص: 296

نزول حوادث بد برای شما هستند، حوادث بد بر خود آنان است و یا: حوادث بد بر خود آنان باد(1)

و خدا شنوای گفتارها و دانای دلهاست.

«وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتَّخَذَ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ...»؛ ظاهراً جمله «وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ» عطف است بر جمله «ما ينفق» و ضمیر در جمله «أَلَا أَنْ هَا قُرْبَاتٌ» به کلمه «ما» در «ما ينفق» و به «صَلَوَاتِ الرَّسُولِ» برمی گردد.

و معنای آیه این است: پاره ای از بادیه نشینان کسانی هستند که ایمان به خدا دارند و او را به یگانگی می ستایند، و به وی شرک نمی ورزند، و به روز جزا ایمان داشته حساب و جزاء را تصدیق دارند، و انفاق در راه خدا و توابع آن را- که همان درود و دعای رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) به خیر و برکت است - همه را وسیله های تقرب به پروردگار می دانند. هان!

آگاه باشید که این انفاق و دعای خیر رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) مایه تقرب ایشان است، و خداوند وعده داده است که ایشان را داخل رحمت خود کند، برای این که خداوند آمرزنده گناهان و مهربان با بندگان و اطاعت کاران است.(2)

## 57. ایثار و از خود گذشتگی نبی مکرم اسلام(صلی الله علیه و آله وسلم)

### اشاره

حتی تلاش های خستگی ناپذیر و دغدغه های حضرت بجائی رسید که خوف تلف شدن حضرت از سوی حق تعالی در قرآن کریم، مطرح شده است:

ص: 297

1- این معنا در صورتی است که جمله «عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ» برای نفرین باشد.

2- طباطبائی، محمد حسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 9، ص: 502.



«فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا»؛ (1) «گویی می خواهی به خاطر اعمال آنان، خود را از غم و اندوه هلاک کنی اگر به این گفتار ایمان نیاورند!»

### تفسیر

از آن جا که در آیات گذشته سخن از رسالت و رهبری پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود، در نخستین آیه مورد بحث به یکی از مهم ترین شرائط رهبری که همان دلسوزی نسبت به امت است اشاره کرده می گوید: «گویی تو می خواهی جان خود را بر باد دهی و خویشتن را از شدت اندوه هلاک کنی که چرا آن ها به این کتاب آسمانی ایمان نمی آورند؟»؛ «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا».

در این جا به چند نکته باید توجه کرد:

### باخع چیست؟

1. «باخع» از ماده «بخع» (بر وزن نخل) به معنی هلاک کردن خویشتن از شدت غم و اندوه و به تعبیر دیگر «دق مرگ نمودن» است.

2. کلمه «اسفا» که شدت غم و اندوه را می رساند تأکیدی است بر این موضوع.

3. «آثار» جمع «اثر» در اصل به معنی جای پا است، ولی به هر علامتی از چیزی باقی می ماند «اثر» گفته می شود.

انتخاب این تعبیر در آیات فوق، اشاره به نکته لطیفی است و آن این که گاهی

ص: 298

انسان از جایی می رود، چون ماجرا تازه است آثار او باقی می ماند، ولی هنگامی که طول کشید، آثار هم محو می شود، یعنی تو آن قدر از عدم ایمان آن ها ناراحتی که حتی پیش از محو شدن آثار آن ها می خواهی خود را از غصه هلاک کنی.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از آثار، اعمال و رفتار آن ها بوده باشد. 4. تعبیر به «حدیث» در مورد قرآن، اشاره به نو آوری های این کتاب بزرگ آسمانی است، یعنی آن ها حد اقل این مقدار به خود زحمت نمی دادند که این کتاب تازه را با محتوای جدیدی که داشت مورد بررسی قرار دهند، و این دلیل بر نهایت بی خبری است که انسان از کنار چنین موضوع مهم تازه ای بی تفاوت بگذرد.

### دلسوزی فوق العاده رهبران الهی

از آیات قرآن و تواریخ به خوبی استفاده می شود که رهبران الهی بیش از آن چه تصور شود از گمراهی مردم رنج می بردند، به ایمان آن ها عشق می ورزیدند، از این که می دیدند تشنه کامانی در کنار چشمه آب زلال نشسته اند و از تشنگی فریاد می کشند ناراحت بودند، اشک می ریختند، دعا می کردند، شب و روز تلاش و کوشش داشتند، در نهان و آشکار تبلیغ می کردند، در خلوت و اجتماع فریاد می زدند، و از این که مردم راه روشن و راست را گذارده، به بیراهه می رفتند غصه می خوردند، غصه ای جانکاه که گاهی آن ها را تا سرحد مرگ پیش می برد! و راستی تا چنین نباشد «رهبری» در مفهوم عمیقش پیاده نخواهد شد! گاه این حالت اندوه به قدری شدید می شد که جان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به خطر می افتاد و خدا او را دلداری می داد.

در سوره شعراء آیه 3 و 4 می خوانیم «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ إِنْ نَسَا نُزِّلَ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»؛ «گویی می خواهی

خود را هلاک کنی که چرا این ها ایمان نمی آورند، غم مخور ما آن ها را آزاد قرار داده ایم و اگر بخواهیم آیه ای از آسمان فرو می فرستیم که گردن هایشان بی اختیار در برابر آن فرود آید.»

آیه بعد ترسیمی از وضع این جهان به عنوان يك میدان آزمایش برای انسان ها، و توضیحی برای خط سیر انسان در این مسیر است. (1)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در حدی به هدایت و نجات امت خود می اندیشیدند که در آخرین لحظات عمر بابرکتشان نیز ب فکر چاره جوئی برای امت بودند.

58. قاطعیت نبی مکرم اسلام و مهربانی حضرت

پیامبر اسلام حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) و صلابت و اقتدار

قرآن کریم می فرماید:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا \* مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»؛ (2) «او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده تا آن را بر همه ادیان پیروز کند؛ و کافی است که خدا گواه این موضوع باشد! محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛

ص: 300

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 12، ص: 348.

2- . فتح / 28 و 29.

پیوسته آن‌ها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند؛ نشانه آن‌ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورد (ولی) کسانی از آن‌ها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.»

## تفسیر

در برابر دشمنان سختگیر و در برابر دوستان مهربان!

در این دو آیه که آخرین آیات سوره فتح است به دو مسأله مهم دیگر در ارتباط با «فتح المبین» یعنی «صلح حدیبیه» اشاره می‌کند که یکی مربوط به عالم گیر شدن اسلام است، و دیگری اوصاف یاران پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) و ویژگی‌های آنان، و وعده الهی را نسبت به آن‌ها بازگو می‌کند. نخست می‌گوید: «او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان غالب گرداند، و کافی است که خدا شاهد و گواه این موضوع باشد»؛ «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا».

این وعده ای ست صریح و قاطع، از سوی خداوند قادر متعال، در رابطه با غلبه اسلام بر همه ادیان.

یعنی اگر خداوند از طریق رؤیای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به شما خبر پیروزی داده که با نهایت امنیت وارد مسجد الحرام می‌شوید، و مراسم عمره را به جا می‌آورید بی آن که

کسی جرأت مزاحمت شما را داشته باشد، و نیز اگر خداوند بشارت «فتح قریب» (پیروزی خیبر) را می دهد تعجب نکنید، این ها اول کار است سرانجام اسلام عالم گیر می شود و بر همه ادیان پیروز خواهد گشت.

چرا نشود در حالی که محتوای دعوت رسول الله هدایت است (ارسله بالهدی) و آئین او حق است (و دین الحق) و هر ناظر بی طرفی می تواند حقانیت آن را در آیات این قرآن، و احکام فردی و اجتماعی، و قضایی، و سیاسی اسلام، و هم چنین تعلیمات اخلاقی و انسانی آن بنگرد، و از پیشگویی های دقیق و صریحی که از آینده دارد و درست به وقوع می پیوندد ارتباط این پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را به خدا به طور قطع بداند.

آری منطق نیرومند اسلام، و محتوای غنی و پر بار آن، ایجاب می کند که سرانجام ادیان شرك آلود را جاروب کند، و ادیان آسمانی تحریف یافته را در برابر خود به خضوع وا دارد، و با جاذبه عمیق خود دل ها را به سوی این آئین خالص جلب و جذب کند.

در این که منظور از این پیروزی «پیروزی منطقی» است یا پیروزی نظامی؟ در میان مفسران گفتگو است:

جمعی معتقدند این پیروزی تنها پیروزی منطقی و استدلالی " است، و این امر حاصل شده است، چرا که اسلام از نظر قدرت منطق و استدلال بر همه آئینهای موجود برتری دارد.

در حالی که «جمعی دیگر» پیروزی را به معنی «غلبه ظاهری» و غلبه قدرت گرفته اند، و موارد استعمال این کلمه (یظهر) نیز دلیل بر غلبه خارجی است، و به

همین دلیل می توان گفت: علاوه بر مناطق بسیار وسیعی که امروز در شرق و غرب و شمال و جنوب عالم در قلمرو اسلام قرار گرفته، و هم اکنون بیش از 40 کشور اسلامی با جمعیتی حدود یک میلیارد نفر زیر پرچم اسلام قرار دارند، زمانی فرا خواهد رسید که همه جهان رسماً در زیر این پرچم قرار می گیرد، و این امر به وسیله قیام «مهدی» (ارواحنا فداه) تکمیل می گردد، چنان که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است که فرمود:

«لا یبقی علی ظهر الارض بیت مدر و لا وبر الا ادخله الله کلمة الاسلام؛ در سراسر روی زمین خانه ای از سنگ و گل، یا خیمه هایی از کرک و مو، باقی نمی ماند، مگر این که خداوند اسلام را در آن وارد می کند!»<sup>(1)</sup>

در این زمینه بحث مشروحی ذیل آیه مشابه آن آیه 33 سوره توبه داشتیم<sup>(2)</sup>.

این نکته نیز قابل توجه است که بعضی تعبیر به «الهدی» را اشاره به استحکام «عقائد» اسلامی دانسته اند در حالی که «دین الحق» را ناظر به حقانیت «فروع دین» می دانند، ولی دلیلی بر این تقسیم بندی نداریم و ظاهر این است که هدایت و حقانیت هم در اصول است و هم در فروع.

در این که مرجع ضمیر در «لیظهره»، «اسلام» است یا «پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)»؟

مفسران دو احتمال داده اند، ولی قرائن به خوبی نشان می دهد که منظور

ص: 303

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 5، ص: 25؛ «قرطبی» نیز این روایت را از پیغمبر گرامی اسلام ذیل آیه 55 سوره نور آورده است (قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ج 7، ص: 4692).

2- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 7، ص: 371.

همان دین حق است، چرا که هم از نظر جمله بندی نزدیک تر به ضمیر است، و هم پیروزی دین بر دین تناسب دارد نه شخص بر دین.

آخرین سخن در مورد آیه این که جمله «كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» اشاره ای است به این واقعیت که این پیشگویی نیازی به هیچ شاهد و گواه ندارد، چرا که شاهد و گواهی الله است، و رسالت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز نیاز به گواه دیگری ندارد که گواه آن نیز خدا است، و اگر «سهیل بن عمرو» و امثال او حاضر نشوند عنوان «رسول الله» بعد از نام محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بنویسند، «عرض خود می برند و زحمتی هم برای ما ندارند!».

در آخرین آیه ترسیم بسیار گویایی از اصحاب و یاران خاص پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و آن ها که در خط او بودند از لسان تورات و انجیل بیان کرده که هم افتخار و مباهاتی است برای آن ها که در «حدیبیه» و مراحل دیگر پای مردی به خرج دادند، و هم درس آموزنده ای است برای همه مسلمانان در تمام قرون و اعصار.

در آغاز می فرماید: «محمد فرستاده خدا است»؛ «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ». خواه شب پره هایی هم چون «سهیل بن عمرو» بپسندند یا نپسندند؟ و خود را از این آفتاب عالمتاب پنهان کنند یا نکنند؟ خدا گواهی به رسالت او داده و همه آگاهان گواهی می دهند.

سپس به توصیف یارانش پرداخته و اوصاف ظاهر و باطن و عواطف و افکار و اعمال آن ها را طی پنج صفت چنین بیان می کند: «کسانی که با او هستند در برابر کفار شدید و محکم هستند»؛ «وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ».

و در دومین وصف می گوید: «اما در میان خود رحیم و مهربانند»؛ «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ».

آری آن‌ها کانونی از عواطف و محبت نسبت به برادران و دوستان و هم‌کیشانند، و آتشی سخت و سوزان، و سدی محکم و پولادین در مقابل دشمنان.

در حقیقت عواطف آن‌ها در این «مهر» و «قهر» خلاصه می‌شود، اما نه جمع میان این دو در وجود آن‌ها تضادی دارد، و نه قهر آن‌ها در برابر دشمن و مهر آن‌ها در برابر دوست سبب می‌شود که از جاده حق و عدالت قدمی بیرون نهند در سومین صفت که از اعمال آن‌ها سخن می‌گوید می‌افزاید: «پیوسته آن‌ها را در حال رکوع و سجود می‌بینی و همواره به عبادت خدا مشغولند»؛ «تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا».

این تعبیر عبادت و بندگی خدا را که با دو رکن اصلیش «رکوع» و «سجود» ترسیم شده، به عنوان حالت دائمی و همیشگی آن‌ها ذکر می‌کند، عبادتی که که رمز تسلیم در برابر فرمان حق، و نفی کبر و خودخواهی و غرور، از وجود ایشان است.

در چهارمین توصیف که از نیت پاک و خالص آن‌ها بحث می‌کند می‌فرماید:

«آن‌ها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند»؛ «يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا».

نه برای تظاهر و ریا قدم بر می‌دارند، و نه انتظار پاداش از خلق خدا دارند، بلکه چشمشان تنها به رضا و فضل او دوخته شده، و انگیزه حرکت آن‌ها در تمام زندگی همین است و بس.

حتی تعبیر به «فضل» نشان می‌دهد که آن‌ها به تقصیر خود معترفند و اعمال خود را کم‌تر از آن می‌دانند که پاداش الهی برای آن بطلبند، بلکه با تمام تلاش و کوشش باز هم می‌گویند خداوندا! اگر فضل تو به یاری ما نیاید وای بر ما! و در



پنجمین و آخرین توصیف از ظاهر آراسته و نورانی آن‌ها بحث کرده می‌گوید: «نشانه آن‌ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است»؛  
«سِیْمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ»<sup>(1)</sup>.

«سیما» در اصل به معنی علامت و هیئت است، خواه این علامت در صورت باشد یا در جای دیگر بدن، هر چند در استعمالات روزمره فارسی به نشانه‌های صورت و وضع ظاهری چهره گفته می‌شود.

به تعبیری دیگری «قیافه» آن‌ها به خوبی نشان می‌دهد که آن‌ها انسان‌هایی خاضع در برابر خداوند و حق و قانون و عدالتند، نه تنها در صورت آن‌ها که در تمام وجود و زندگی آنان این علامت منعکس است.

گرچه بعضی از مفسران آن‌را به اثر ظاهری سجده در پیشانی، و یا اثر خاك در محل سجده گاه تفسیر کرده‌اند، ولی ظاهراً آیه مفهوم گسترده‌تری دارد که چهره این مردان الهی را به طور کامل ترسیم می‌کند.

بعضی نیز گفته‌اند: این آیه اشاره به سجده گاه آن‌ها در قیامت است که هم چون ماه به هنگام به در می‌درخشد! البته ممکن است پیشانی آن‌ها در قیامت چنین باشد، ولی آیه از وضع ظاهری آن‌ها در دنیا خبر می‌دهد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نیز آمده است که در تفسیر این جمله فرمود: «هو السهر فی الصلاة؛ منظور بیدار ماندن در شب برای نماز خواندن است (که آثارش در روز در چهره آن‌ها نمایان است)»<sup>(2)</sup>.

ص: 306

---

1- «سِیْمَاهُمْ» مبتدا و «فِي وُجُوهِهِمْ» خبر آن است و «مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» یا بیان «سیما» است، یا حال است برای «سیما»، ولی بهتر این است که «من» را نشویبه بدانیم و معنی جمله چنین می‌شود: «علامت آن‌ها در صورتشان است و این علامت از اثر سجده است».

2- جهت مطالعهٔ بیش تر ر.ک: ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه.

البته جمع میان این معانی کاملاً ممکن است.

به هر حال قرآن بعد از بیان همه این اوصاف می افزاید: «این توصیف آن‌ها (یاران محمد ص) در تورات است»؛ «ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ»؛ این حقیقتی است که از پیش گفته شده و توصیفی است در یک کتاب بزرگ آسمانی که از پیش از هزار سال قبل نازل شده است.

ولی نباید فراموش کرد که تعبیر «وَالَّذِينَ مَعَهُ» (آن‌ها که با او هستند) سخن از کسانی می‌گوید که در همه چیز با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بودند، در فکر و عقیده و اخلاق و عمل، نه تنها کسانی که همزمان با او بودند هر چند خطشان با او متفاوت بود. سپس به توصیف آن‌ها در یک کتاب بزرگ دیگر آسمانی یعنی «انجیل» پرداخته، چنین می‌گوید: «توصیف آن‌ها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است، و به قدری نمو و رشد کرده و پر برکت شده که زارعان را به شگفتی وا می‌دارد»؛ «وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَازْرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ» (1).

«شطا» به معنی «جوانه» و «جوجه» است، جوانه‌هایی که از پائین ساقه و کنار ریشه‌ها بیرون می‌آید.

ص: 307

1- در این که جمله «وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ» جمله مستقلی است و توصیف جداگانه‌ای را برای یاران محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) غیر از توصیفی که در تورات آمده بیان می‌کند، و یا عطف بر جمله «ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ» می‌باشد به طوری که از هر دو توصیف در هر دو کتاب آسمانی خبر می‌دهد، در میان مفسران گفتگو است، ولی ظاهر آیه این است که این دو توصیف جداگانه در دو کتاب آسمانی بوده است، و لذا کلمه «مثل» تکرار شده، در حالی که اگر عطف بر یکدیگر بود فصاحت ایجاب می‌کرد که بگوید: ذلک مثلهم فی التوراة و الانجیل.

«آزر» از ماده «موازره» به معنی معاونت است.

«استغلاظ» از ماده «غلظت» به معنی سفت و محکم شدن است.

جمله «استوی علی سوقه» مفهومی است به حدی محکم شده که بر پای خود ایستاده (توجه داشته باشید که «سوق» جمع «ساق» است).

تعبیر «يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ» یعنی به حدی از نمو سریع و جوانه های زیاد، و محصور وافر، رسیده، که حتی کشاورزانی که پیوسته با این مسائل سر و کار دارند در شگفتی فرو می روند.

جالب این که: در توصیف دوم که در انجیل آمده نیز پنج وصف عمده برای مؤمنان و یاران محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) ذکر شده است (جوانه زدن - کمک کردن برای پرورش - محکم شدن - بر پای خود ایستادن - نمو چشمگیر اعجاب انگیز).

در حقیقت اوصافی که در تورات برای آن ها ذکر شده اوصافی است که ابعاد وجود آن ها را از نظر عواطف و اهداف و اعمال و صورت ظاهر بیان می کند و، اما اوصافی که در انجیل آمده بیان گر حرکت و نمو و رشد آن ها در جنبه های مختلف است.

آری آن ها انسان هایی هستند با صفات والا که آنی از «حرکت» باز نمی ایستند، همواره جوانه می زنند، و جوانه ها پرورش می یابد و بارور می شود.

همواره اسلام را با گفتار و اعمال خود در جهان نشر می دهند و روز به روز خیل تازه ای بر جامعه اسلامی می افزایند.

آری آن ها هرگز از پای نمی نشینند و دائماً رو به جلو حرکت می کنند، در عین عابد بودن مجاهدند، و در عین جهاد عابدند، ظاهری آراسته، باطنی پیراسته،

عواطفی نیرومند، و نیاتی پاک دارند، در برابر دشمنان حق مظهر خشم خدایند، و در برابر دوستان حق نمایانگر لطف و رحمت او.

سپس در دنباله آیه می افزاید: این اوصاف عالی، این نمو و رشد سریع، و این حرکت پر برکت، به همان اندازه که دوستان را به شوق و نشاط می آورد سبب خشم کفار می شود «این برای آن است که کافران را به خشم آورد»؛ «لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ» (1).

و در پایان آیه می فرماید: «خداوند کسانی از آن ها را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است»؛ «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا».

بدیهی است اوصافی که در آغاز آیه گفته شد ایمان و عمل صالح در آن جمع بود، بنا بر این تکرار این دو وصف اشاره به تداوم آن است، یعنی خداوند این وعده را تنها به آن گروه از یاران محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) داده که در خط او باقی بمانند، و ایمان و عمل صالح را تداوم بخشند، و گرنه کسانی که یک روز در زمره دوستان و یاران او بودند، و روز دیگر از او جدا شدند و راهی بر خلاف آن را در پیش گرفتند، هرگز مشمول چنین وعده ای نیستند.

تعبیر به «منهم» (با توجه به این نکته که اصل در کلمه «من» در این گونه موارد این است که برای «تبعیض» باشد، و ظاهر آیه نیز همین معنی را می رساند دلیل بر این است که یاران او به دو گروه تقسیم خواهند شد: گروهی به ایمان و عمل صالح

ص: 309

---

1- . لام در جمله «لیغیظ» را بسیاری از مفسران لام علت گرفته اند، بنا بر این مفهوم جمله چنین است: «این پیشرفت و قوت و قدرت را خدا نصیب یاران محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) کرد، تا کافران به خشم آیند».

ادامه می دهند، و مشمول رحمت واسعه حق و اجر عظیم می شوند، اما گروهی جدا شده و از این فیض بزرگ محروم خواهند شد. معلوم نیست چرا جمعی از مفسران اصرار دارند که «من» در «منهم» در آیه فوق حتماً «بیانیه» است، در حالی که به فرض که مرتکب خلاف ظاهر شویم و «من» را برای «بیان» بگیریم قرائن عقلی را که در این جا وجود دارد چگونه می توان کنار گذاشت، زیرا هیچ کس مدعی نیست که یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) همه معصوم بودند، و در این صورت احتمال عدم تداوم در خط ایمان و عمل صالح در مورد هر يك از آن ها می رود، و با این حال چگونه ممکن است خداوند وعده مغفرت و اجر عظیم را بدون قید و شرط به همه آن ها دهد، اعم از این که راه ایمان و صلاح را بپیمایند، یا از نیمه راه برگردند و منحرف شوند.

این نکته نیز قابل توجه است که جمله «وَ الَّذِينَ مَعَهُ» (کسانی که با او هستند) مفهومی هم نشین بودن و مصاحبت جسمانی با پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نیست، چرا که منافقین هم دارای چنین مصاحبتی بودند، بلکه منظور از «معه» به طور قطع همراه بودن از نظر اصول ایمان و تقوی است.

بنا بر این ما هرگز نمی توانیم از آیه فوق يك حکم کلی در باره همه معاصران و هم نشینان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) استفاده کنیم.

## نکته ها

### 1. داستان تنزیه صحابه!

معروف در میان علما و دانشمندان اهل سنت این است که صحابه رسول

ص: 310

اللّه (صلی الله علیه وآله وسلم) دارای این امتیاز خاص بر افراد دیگر از امت هستند که همگی پاك و پاکیزه اند، و از آلودگی ها بدورند، و ما حق انتقاد از هیچ يك از آن ها نداریم، و بد گویی از آن ها مطلقاً ممنوع است، حتی به گفته بعضی موجب کفر می شود! و برای اثبات این مقصود به آیاتی از قرآن مجید استناد کرده اند، از جمله آیه مورد بحث که می گوید: «خداوند به کسانی از آن ها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند وعده مغفرت و اجر عظیم داده است».

و هم چنین به «آیه 100 سوره توبه» که بعد از ذکر عنوان «مهاجرین» و «انصار» می گوید: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ»؛ «خداوند از آن ها خشنود، و آن ها نیز از خدا خشنود شدند.»

ولی هر گاه خود را از پیش داوری ها تهی کنیم، قرائن روشنی در برابر ما وجود دارد که این عقیده مشهور را متزلزل می سازد:

1. جمله «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» در سوره توبه تنها مخصوص مهاجران و انصار نیست، زیرا در همان آیه در کنار مهاجران و انصار «الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» قرار گرفته که مفهومش شامل تمام کسانی است که تا دامنه قیامت به نیکی از آن ها پیروی می کنند.

همان گونه که «تابعان» اگر يك روز در خط ایمان و احسان باشند و روز دیگر در خط کفر و اسائه (بدی کردن) قرار گیرند، از زیر چتر رضایت الهی خارج می شوند عین همین مطلب در باره "صحابه" نیز می آید، زیرا آن ها را نیز در آخرین آیه سوره فتح مقید به ایمان و عمل صالح کرده که اگر يك روز این عنوان از آن ها سلب شود از دایره رضایت الهی بیرون خواهند رفت.

و به تعبیر دیگر تعبیر به «احسان» هم در مورد «تابعان» است، و هم در مورد «متبوعان» بنا بر این هر کدام از این دو، «خط احسان» را رها کنند مشمول رضایت خدا نخواهند بود.

2. از روایات اسلامی چنین استفاده می شود که اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هر چند امتیاز مصاحبت آن بزرگوار را داشتند، ولی کسانی که در دورانهای بعد می آیند و از ایمان راسخ و عمل صالح برخوردارند از يك نظر از صحابه افضلند، چرا که آن ها شاهد انواع معجزات بوده اند، ولی دیگران بدون مشاهده آن ها، و با استفاده از دلایل دیگر، در همان راه گام نهاده اند.

چنان که در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم که یارانش عرض کردند:

«نحن اخوانك يا رسول الله؟! قال: لا انتم اصحابي، و اخواني الذين ياتون بعدى، آمنوا بى و لم يرونى، و قال: للعامل منهم اجر خمسين منكم، قالوا بل منهم يا رسول الله؟! قال: بل منكم! ردوها ثلاثا، ثم قال: لانكم تجدون على الخیراعوانا! آیا ما برادران توایم ای رسول خدا؟ فرمود: نه! شما اصحاب من هستید، ولی برادران من کسانی هستند که بعد از من می آیند و به من ایمان می آورند در حالی که مرا ندیده اند. سپس افزود: افرادی از آن ها که اهل عمل صالحند اجر پنجاه نفر از شما را دارند! عرض کردند پنجاه نفر از خودشان ای رسول خدا؟! فرمود: نه! پنجاه نفر از شما!! و سه بار آن ها این سخن را تکرار کردند (و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نفی کرد) سپس فرمود: این بهخاطر آن است که شرایطی در اختیار دارید که شما را در کارهای خیر یاری می کند.»<sup>(1)</sup>

در صحیح مسلم نیز از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) چنین نقل شده که روزی فرمود:

ص: 312

---

1- . حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی، تفسیر روح البیان، ج 9، ص: 61.

«وددت انا قد رأينا اخواننا؛ دوست می داشتمم برادرانمان را می دیدیم!»

«قالوا: ا و لسنا اخوانك يا رسول الله؟!؛ گفتند: آیا ما برادران تو نیستیم ای رسول خدا؟!»

فرمود:

«انتم اصحابی و اخواننا الذین لم یاتوا بعد؛ شما اصحاب من هستید، اما برادران ما هنوز نیامده اند!» (1)

عقل و منطق نیز همین را می گوید که دیگران که تحت پوشش تعلیمات مستمر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در شب و روز نبوده اند و در عین حال همانند یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) یا بیش از آن ها ایمان و عمل صالح داشته اند برترند.

3. این سخن از نظر تاریخی نیز بسیار آسیب پذیر است چرا که بعضی از صحابه را می بینیم که بعد از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و یا حتی در عصر خود او راه خطا پیمودند.

ما چگونه می توانیم کسانی را که آتش جنگ جمل را فروختند و آن همه مسلمانان را به کشتن دادند و بر روی خلیفه به حق پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شمشیر کشیدند از گناه تبرئه کنیم؟! یا کسانی که در «صفین» و «نهروان» اجتماع کردند و سر به شورش در برابر وصی و جانشین پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و برگزیده مسلمین برداشتند، و خون های بی حساب ریختند، مشمول رضای خدا بدانیم، و بگوئیم گرد و غبار عصیان نیز بر دامان آن ها ننشسته است؟! و از این عجیب تر عذر کسانی است که تمام این مخالفت ها را به عنوان این که آن ها «مجتهد» بودند و مجتهد معذور است توجیه می کنند! اگر بشود چنین گناهان عظیمی را به وسیله «اجتهاد» توجیه

ص: 313

---

1- . ابی الحسین مسلم بن الحجاج، الجامع الصحیح، ج 1، کتاب الطهارة، حدیث 39.



کرد دیگر هیچ قاتلی را نمی توان ملامت نمود، و یا حدود الهی را در باره او اجرا کرد، چرا که ممکن است اجتهاد کرده باشد.

و به تعبیر دیگر در میدان جمل یا صفین و یا نهروان دو گروه در مقابل هم ایستادند که قطعاً هر دو بر حق نبودند، چرا که جمع بین ضدین محال است، با این حال چگونه می توان هر دو را مشمول رضای خدا دانست، در حالی که مسأله از مسائل پیچیده و مشکلی نبود که تشخیص آن ممکن نباشد؟ زیرا همه می دانستند علی (علیه السلام) یا بر طبق نص پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و یا با انتخاب مسلمین خلیفه بر حق او است، در عین حال بر روی او شمشیر کشیدند، این کار را چگونه می توان از طریق اجتهاد توجیه کرد؟! چرا شورش «اصحاب رده» را در زمان ابوبکر از طریق اجتهاد توجیه نمی کنند و رسماً آن ها را مرتد می شمردند، اما شورشیان «جمل» و «صفین» و «نهروان» را مبرای از هر گونه گناه می دانند؟! به هر حال به نظر می رسد که مسأله تنزیه صحابه به طور مطلق يك حکم سیاسی بوده که گروهی بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای حفظ موقعیت خود روی آن تکیه کردند، تا خود را از هر گونه انتقادی مصون و محفوظ دارند و این مطلبی است که نه با حکم عقل می سازد، و نه با تواریخ مسلم اسلامی، و شعری است که ما را در قافیه خود گرفتار خواهد کرد.

چه بهتر که ما در عین احترام به صحابه رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) و کسانی که همواره در خط او بودند معیار قضاوت در باره آن ها را اعمال و عقائدشان در طول زندگانشان از آغاز تا انجام در نظر بگیریم، همان معیاری که از قرآن استفاده کرده ایم و همان معیاری که خود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) یارانش را با آن می سنجید.

در روایات اسلامی که در تفسیر آیه اخیر آمده است تأکید فراوانی روی اصل «رحماء بینهم» دیده می شود.

از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم:

«المسلم اخو المسلم، لا یظلمه، و لا یخذله، و لا یخوفه، و یحق علی المسلم الاجتهاد فی التواصل، و التعاون علی التعاطف، و المواساة لاهل الحاجة، و تعاطف بعضهم علی بعض، حتی تكونوا کما امرکم الله عز و جل: رحماء بینکم، متراحمین، مغتمین لما غاب عنکم من امرهم، علی ما مضی علیه معشر الانصار علی عهد رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم)؛ مسلمان برادر مسلمان است به او ستم نمی کند، تنهائش نمی گذارد، تهدیدش نمی کند، و سزاوار است مسلمان در ارتباط و پیوند و تعاون و محبت و مواسات با نیازمندان کوشش کند، و نسبت به یکدیگر مهربان باشند، تا مطابق گفته خداوند «رُحَمَاءٌ بَيْنَهُمْ» نسبت به یکدیگر با محبت رفتار کنید، و حتی در غیاب آن ها نسبت به امورشان دلسوزی کنید، آن گونه که انصار در عصر رسول الله بودند.» (1)

ولی عجیب است که مسلمانان امروز از رهنمودهای مؤثر این آیه و ویژگی هایی که برای مؤمنان راستین و یاران رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل می کند فاصله گرفته اند، گاه آن چنان به جان هم می افتند و کینه توزی و خونریزی می کنند که هرگز دشمنان اسلام آن چنان نکردند! گاه با کفار آن چنان پیوند دوستی می بندند که گویی برادرانی از یک اصل و نسبند.

نه خبری از آن رکوع و سجود است، و نه آن نیت پاک و «ابتغاء فضل الله» و

ص: 315

---

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 5، ص: 77، حدیث 91.

نه آثار سجود در چهره‌ها نمایان، و نه آن نمو و رشد و جوانه زدن و قوی شدن و روی پای خود ایستادن.

و عجب این که هر قدر از این اصول قرآنی فاصله گرفته ایم به درد و رنج و ذلت و نکبت بیش تری گرفتار شده ایم، ولی باز متوجه نیستیم از کجا ضربه می‌خوریم؟ باز «حمیت‌های جاهلیت» مانع اندیشه و تجدید نظر و بازگشت به قرآن است، خدایا ما را از این خواب عمیق و خطرناک بیدار کن.

خداوندا! به ما توفیقی رحمت کن که ویژگی‌های اخلاقی یاران راستین پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و اصحاب خالص او را که در این آیات آمده است در خود زنده کنیم.

بار الها! شدت در مقابل دشمنان، محبت در برابر دوستان، تسلیم در برابر فرمان تو، توجه به عنایات خاص تو، و تلاش و کوشش برای بارور ساختن جامعه اسلامی، و پیشرفت و گسترش آن را به ما عنایت فرما.

پروردگارا! از توفیق مبینی می‌خواهیم که جامعه اسلامی ما در سایه آن به حرکت درآید، و در عصر و زمانی که نیاز به معنویت از هر وقت دیگر بیش تر است تعلیمات این آئین حیاتبخش را به مردم جهان عرضه کنیم، هر روز قلوب تازه‌ای را در تسخیر اسلام در آوریم، و کشور تازه‌ای از کشور دل‌ها را فتح نمائیم (آمین یا رب العالمین).

### محتوای سوره حجرات

در این سوره که بیش از هیجده آیه ندارد مسائل بسیار مهمی در ارتباط با شخص پیامبر و جامعه اسلامی نسبت به یکدیگر مطرح شده، و از آن جا که بسیاری از مسائل مهم اخلاقی در آن عنوان گردیده می‌توان آن را «سوره اخلاق و آداب» نامید.

روی هم رفته بخش‌های مختلف این سوره را این گونه می‌توان خلاصه کرد:

بخش اول: آیات آغاز سوره است که آداب برخورد با پیشوای بزرگ اسلام پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)، و اصولی را که مسلمانان در محضر او باید به کار بندند، بیان می کند.

بخش دوم: این سوره مشتمل بر يك سلسله اصول مهم «اخلاق اجتماعی» است که به کار بستن آن ها محبت و صفا و صمیمیت و امنیت و اتحاد را در جامعه اسلامی حفظ می کند، و به عکس فراموش کردن آن ها مایه بدبینی و نفاق و پراکنده گی و ناامنی است.

بخش سوم: دستوراتی است که مربوط به چگونگی مبارزه با اختلافات و درگیریهایی است که احیاناً در میان مسلمانان روی می دهد.

بخش چهارم: از معیار ارزش انسان در پیشگاه خدا و اهمیت مسأله تقوی سخن می گوید.

بخش پنجم: روی این مسأله تأکید دارد که ایمان تنها به گفتار نیست، بلکه باید علاوه بر اعتقاد قلبی آثار آن در اعمال انسانی، و در جهاد با اموال و نفوس آشکار گردد.

بخش ششم: از این بحث می کند که اسلام و ایمان يك هدیه بزرگ الهی برای مؤمنان است، به جای این که در پذیرش آن منتهی بگذارند باید فوق العاده ممنون و شکرگزار باشند که مشمول این هدیه شده اند.

و بالاخره بخش هفتم که آخرین قسمت این سوره است از علم خداوند و آگاهی او از همه اسرار نهران عالم هستی و اعمال انسان ها سخن می گوید که در حقیقت به منزله ضامن اجرا است برای تمام بخش هایی که در این سوره آمده است.

نامگذاری این سوره به سوره "حجرات" به تناسب آیه چهارم این سوره است که این کلمه در آن به کار رفته و تفسیر آن را به زودی خواهیم دانست.

### فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره همین بس که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم:

«من قرأ سورة الحجرات اعطى من الاجر عشر حسنات بعدد من اطاع الله و من عصاه؛ هر کس سوره "حجرات" را بخواند به عدد تمام کسانی که خدا را اطاعت یا عصیان کرده اند ده حسنه به او داده می شود.»

و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «من قرأ سورة الحجرات فی کل لیلة، او فی کل یوم، کان من زوار محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)؛ هر کس سوره حجرات را در هر شب یا هر روز بخواند از زائران محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) خواهد بود.»

بدیهی است این همه حسنات به عدد مطیعان و عاصیان در صورتی است که اعمال هر يك از این دو را که در آیات این سوره منعکس است دقیقاً در نظر بگیرد، و در آن بیندیشد، و مسیر خود را بر اولی منطبق و از دومی جدا سازد.

و نیز نائل شدن به زیارت شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرع بر این است که آدابی را که در این سوره در رابطه با شخص او آمده عملاً به کار گیرد، چرا که تلاوت همه جا مقدمه عمل است. (1)

ص: 318

---

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 22، ص: 111.

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى»؛ یعنی خداوند رسول خود را با دلیل روشن و برهان واضح، و بعضی هم گفته اند یعنی با قرآن فرستاد.

«وَدِينِ الْحَقِّ»؛ یعنی اسلام.

«لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»؛ یعنی: تا دین اسلام را با حجت ها برهان ها بر تمامی ادیان ظاهر سازد، بعضی گفته اند: اسلام با پیروزی و قوه قهریه و گسترش در سرزمین ها بر ادیان پیروز گردد. (1)

بعضی هم گفته اند این همه به هنگام ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) است که دیگر دینی به جز اسلام در روی زمین باقی نخواهد ماند.

«وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا»؛ و خداوند برای شهادت آن کافی است.

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»؛ این جا خداوند صریحا نام پیامبر را برده است تا هر نوع شك و شبهه ای را بر طرف سازد، در این جا سخن تمام شده، سپس خداوند مؤمنین را مورد مدح خود قرار داده می فرماید:

«وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»؛ حسن گوید: شدت مؤمنین به جایی رسیده بود که حتی از لباس مشرکین دوری می جستند که لباس آنان نچسبد، و نیز بدن های خود را از بدن های آنان دور می گرفتند که ببدن آنان تماس

ص: 319

---

1- . بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص: 200؛ (محمد بن فضیل از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) روایت می کند که از حضرت پرسیدم منظور از «هو الذی ارسل بالهدی و دین الحق» چیست؟ فرمودند: یعنی او است کسی که به پیامبر خود فرمان داد که در مورد ولایت علی (علیه السلام) وصیت کند، و این دین حق است، گفتم، لیظهره علی الدین کله یعنی چه؟ فرمود: یعنی تا به هنگام قیام قائم دین حق را بر تمام ادیان ظاهر سازد، و لذا می فرماید: خداوند نور خود را که ولایت قائم است تمام خواهد فرمود، هر چند که کافران به ولایت علی (علیه السلام) را ناخوش آیند باشد) ضمنا این جا آیه «وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» تفسیر شده است.

پیدا نکند، و مهربانی آنان در بین یکدیگر به جایی رسیده بود که هیچ مؤمنی برادر دینی خود را نمیدید مگر آن که با او روبوسی کرده دست می داد، و مثل این آیه است «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ»؛ یعنی: مؤمنین نسبت به یکدیگر متواضع و نسبت به کافران مغرور و سرسخت می باشند.

«تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا»؛ این قسمت از بسیار نماز خواندن آنان و مداومت آنان بر نماز خبر می دهد.

«يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا»؛ یعنی: و بدین وسیله از درگاه خداوند زیادی نعمت هایش و رضایت او را می خواهند.

«سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ»؛ از ابن عباس و عطیه نقل شده است که علامت آنان روز قیامت آن ست که محل سجده آنان بسیار سفید خواهد بود.

شهر بن حوشب گوید: محل سجده آنان مانند ماه شب چهاردهم خواهد بود.

از عکرمه و سعید بن جبیر و ابی العالیه آمده است که اثر سجده در پیشانی مؤمنین اثر خاکی است که جای می ماند زیرا مؤمنین بر خاک سجده میکنند نه روی لباس و فرش.

از ضحاک نقل شده است یعنی: زردی چهره و لاغری و رنجوری مؤمنین اثر سجدهای آنان است.

حسن گوید: مؤمنان طوری هستند که وقتی آنان را می بینی فکر می کنی بیمار هستند در صورتی که بیمار نیستند.

عطاء خراسانی گوید: تمام کسانی که نمازهای پنجگانه را میخوانند در این آیه وارد هستند.

«ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ»؛ یعنی: آن چه که در قرآن از وصف آنان گفته شده است همان اوصافی است که در باره آنان در تورات آمده است، سپس صفت آنان را در انجیل بیان کرده می فرماید.

«وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ»؛ از ضحاک نقل شده است اخراج شطأه یعنی: مانند زرعی که جوانه های خود را بیرون داده است. از مجاهد نقل شده است که بین این دو توصیف وقفی نیست، بلکه معنی اینست که این مثل آنان است در تورات و انجیل هر دو، و معنی آن ست که مانند زراعتی که جوانه های خود را بیرون داده است.

«فَأَزْرَهُ»؛ یعنی آن را محکم ساخته و نیرو بخشیده است، مبرد گفته است یعنی:

این جوانه ها به شاخه های مادر پیوسته و مانند آن ها شده است.

«فَأَسْتَغْلَظُ»؛ یعنی این زراعت قوت گرفته و رشد نموده است.

«فَأَسَدَّ تَوَى عَلَى سُوْقِهِ»؛ یعنی: این کشت بر ریشه ها و شاخه های استوار گشته به طوری که جوانه ها با اصله ها بیک حد رسیده اند، و سوق جمع ساق است، و معنی آن ست که این زراعت رشد نهایی خود را یافته است.

«يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ»؛ یعنی این زراعت طوری است که کشاورزان خود را که آن را کاشته اند شادمان و شگفت زده نموده است.

واحدی گوید: این يك مثال است که خداوند برای حضرت محمد و یارانش،



زده است که منظور از زراعت حضرت محمد است، و منظور از جوانه ها یاران او و مؤمنین است که دور او هستند، که در ابتداء ضعیف و ناتوان بودند همان گونه که هر زراعتی در اول ضعیف است و سپس قوت یافته رشد می کند، همین طور هم مؤمنین بعضی دیگران را یاری نمودند تا آن جا که قدرت یافته بر کارها مسلط شدند.

«لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ»؛ یعنی: این که خداوند مؤمنین را بسیار و نیرومند ساخته است تا با فراوانی و تظاهر و انفاق و اتحادشان بر طاعت خدا موجب خشم کافران شوند، سپس خداوند می فرماید:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»؛ یعنی: خداوند کسانی که بر ایمان و فرمانبرداری خداوند استقامت ورزیده اند وعده فرموده است. (1)

ص: 322

1- . سعید بن جبیر از ابن عباس روایت می کند که در باره قوله خدا «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» از او سؤال شد گفت: در این باره مردمی از پیامبر پرسیدند و گفتند: یا رسول الله این آیه در باره چه کسی نازل شده است؟ حضرت فرمودند: هنگامی که روز قیامت می رسد پرچمی از نور سفید نصب می گردد آن گاه ندا کننده ای فریاد میزند آقای مؤمنین و همراهانش که پس از بعثت محمد به او ایمان آورده اند بپا خیزند، علی بن ابی طالب (علیه السلام) بر می خیزد و پرچمی که از نور سفید است به دست او داده می شود، که زیر این پرچم تمامی گذشتگان اولین از مهاجرین و انصار هستند که دیگران با آنان مخلوط نخواهند شد، تا آنکه علی (علیه السلام) روی منبری از نور پروردگار با عظمت قرار می گیرد، و تمامی مردم يك يك بر آن عرضه می شوند و هر کس پاداش و سهم نور خود را بر می گیرد، پس از آنکه همگی آمدند به آنان گفته می شود شما منزل های خود را از بهشت دانستید، خداوند بزرگ شما می فرماید: برای شما نزد آمرزش و پاداشی بزرگ موجود است- یعنی بهشت- آن گاه علی بن ابی طالب (علیه السلام) بر میخیزد در حالی که تمام مردم زیر پرچم او هستند تا این که آنان را وارد بهشت می کند، سپس بطرف منبر خود باز می گردد، و هم چنان دسته دسته تمامی مؤمنین (بر او عرضه می شوند و هر يك سهم خود را گرفته روانه بهشت می شوند، و کسانی هم برای جهنم باقی می مانند، و اینست معنی قول خدا که می فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ» یعنی گذشتگان اولین و اهل ولایت و قوله: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»؛ یعنی کسانی که به ولایت و حق علی کافر شدند، و حق علی بر تمام جهانیان واجب است «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» و اینان کسانی هستند که علی (علیه السلام) جهنم را میان آنان تقسیم کرده، شایسته جهنم و عذاب الهی شده اند. (حا کم حسکانی، عبید الله بن عبد الله، شواهد التنزیل، ج 2، ص: 182)

«مِنْهُمْ مَغْفِرَةً»؛ یعنی: بمنظور پوشاندن گناهان گذشته آنان.

(وَأَجْرًا عَظِيمًا)؛ یعنی: پاداشی مهم و همیشگی. (1)

و در تفسیر المیزان آمده است:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ...»؛ تفسیر این آیه در سوره توبه آیه 203 گذشت. و معنای این که فرمود: «وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا» این است که خدا شاهد بر صدق نبوت رسولش است. و نیز شاهد بر صدق این وعده است که دینش به زودی بر همه ادیان غلبه می کند، و یا شاهد بر این است که رؤیای او صادقانه است. پس این جمله همان طور که ملاحظه می فرمایید، ذیلی است ناظر به مضمون این آیه و یا آیه قبلی.

### بحث روایتی

#### روایاتی در باره روز شجره و تجدید بیعت مسلمانان با رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم):

در الدر المنثور در ذیل آیه «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ...» آمده: ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از سلمة بن اکوع روایت کرده اند که گفت: روزی در بینی که دراز کشیده بودیم تا خواب قیلوله ای کنیم منادی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فریاد زد: ایها الناس! بیعت، بیعت، که جبرئیل امین نازل شده. ما به عجله پریدیم و نزد رسول

ص: 323

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 23، ص: 176

خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) که زیر درخت سمرة نشسته بود رفتیم، و با آن جناب بیعت کردیم، در باره این جا بود که خدای تعالی می فرماید: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»، و چون آن روز عثمان را به مکه فرستاده بود، خودش يك دست خود را دست عثمان حساب کرد و به دست دیگرش زد، ما گفتیم خوش به حال عثمان، هم بیعت کرد و هم در خانه کعبه طواف کرد، و ما این جا از طواف محرومیم. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: اگر فلان مقدار صبر می کرد طواف نمی کرد مگر بعد از طواف من (1).

و نیز در آن کتابست که عبد بن حمید، مسلم، ابن مردویه از مفضل بن یسار روایت کرده اند که گفت: به یاد دارم که در روز شجره رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) با مردم بیعت می کرد و من شاخه ای از درخت را بر بالای سر آن ها گرفته بودم، و ما هزار و چهار صد نفر بودیم، و ما آن روز بر سر جان بیعت نکردیم، بلکه بر این معنا بیعت کردیم که فرار نکنیم (2).

مؤلف: این که مسلمانان در آن روز هزار و چهار صد نفر بوده اند در روایاتی دیگر نیز آمده. و در بعضی (3) از روایات آمده که هزار و سیصد. و در بعضی (4) هزار و هشتصد نفر بودند. و هم چنین در بعضی (5) آمده که بیعت بر سر فرار نکردن بوده. و در بعضی (6) دیگر آمده بر سر جان دادن بوده است. .

ص: 324

---

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 6، ص: 64.

2- . همان، ج 6، ص: 74.

3- . همان، ج 6، ص: 74.

4- . همان، ج 6، ص: 74.

5- . همان، ج 6، ص: 74.

6- . همان، ج 6، ص: 74.

و نیز در همان کتاب است که احمد از جابر، و مسلم از ام بشر، از خود بشر از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده اند که فرمود: احدی از آنان که در زیر درخت بیعت کردند داخل آتش دوزخ نمی شود (1).

باز در همان کتابست که ابن ابی حاتم از ابن عباس روایت آورده که در تفسیر آیه «فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ» گفته: این سکینت تنها به کسانی نازل شد که خدا در آنان وفایی سراغ داشت (2).

### همه شرکت کنندگان در بیعت روز شجره به پیمان خود وفا نکردند:

این روایت، روایت قبلی را تخصیص می زند، و می فرماید چنان نیست که همه آن هایی که بیعت کردند داخل آتش نشوند، بلکه تنها مشمولین سکینت چنین هستند، دلیلش هم آیه قبل است که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا» که ترجمه اش گذشت. و از آن بر می آید که بیعت کنندگان در آن روز همه بر بیعت خود وفا نکردند، و بعضی بیعت خود را شکستند، چون شرط کرده بود کسانی اجر عظیم دارند- و در نتیجه خدا هم از آنان راضی است- که وفا به عهد نموده آن را شکستند. و قمی (3) هم این معنا را در تفسیر خود آورده، و گویا گفتارش کلام امام باشد.

و نیز در الدر المنثور در ذیل جمله «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا...» آمده که ابن

ص: 325

1- . همان، ج 6، ص: 74.

2- . همان، ج 6، ص: 74.

3- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج 2، ص: 315.

ابی شیبیه، احمد، بخاری، مسلم، نسایی، ابن جریر، طبرانی، ابن مردویه و بیهقی - در کتاب دلائل - از سهل بن حنیف روایت کرده اند که در روز جنگ صفین گفت: نفس خود را متهم بدانید (و او را مورد اعتماد قرار ندهید، چون به زودی مسیر خود را تغییر می دهد) ما در روزن حدیبیه کوشش می کردیم آن صلحی که بین رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و مشرکین برقرار شد برقرار نشود، و تاخیر افتد، و میل داشتیم دست به جنگ زنیم.

عمر نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد، عرضه داشت: یا رسول الله! مگر ما بر حق نیستیم، و مشرکین بر باطل نیستند؟ فرمود: آری همین طور است. عرضه داشت: مگر کشتگان ما در بهشت و کشتگان آنان در آتش نیستند؟ فرمود: بلی همین طور است. عرضه داشت: پس چرا دین خود را لکه دار کنیم، و تن به پستی دهیم، و بدون این که خدا بین ما و آنان حکم کند برگردیم؟ فرمود: ای پسر خطاب من فرستاده خدایم، و خدا هرگز و تا ابد مرا و او نمی گذارد. عمر برگشت و خشمش فرو نشست، تا آن که نزد ابوبکر رفت و پرسید: ای ابوبکر مگر ما بر حق نیستیم، و مشرکین بر باطل نیستند؟ گفت: چرا. پرسید مگر کشتگان ما در بهشت و کشتگان آنان در آتش نیستند؟ ابوبکر گفت: چرا. عمر گفت پس چرا ننگی در دین خود وارد آوردیم. گفت، ای پسر خطاب! او رسول خدا است، و خدای تعالی هرگز او را و او نمی گذارد. پس سوره فتح نازل شد، و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به دنبال عمر فرستاد، و سوره را برایش قرائت کرد. عمر گفت: یا رسول الله! آیا این صلح فتح است؟ فرمود: بلی (1) و در کتاب کمال الدین به سند خود از منصور بن حازم از

ص: 326

---

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 6، ص: 79.

امام صادق (علیه السلام) روایت آورده که در تفسیر آیه «لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً» فرمود: اگر خدا کفاری که در پشت پدران مؤمنند و مؤمنینی که در پشت پدران کافرند بیرون می آورد، آن وقت کفار حاضر را عذاب می کرد (1).  
این معنا در روایاتی دیگر نیز آمده.

### چند روایت در باره مراد از «كَلِمَةُ التَّقْوَى» در جمله «وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى»:

و در کافی به سند خود از جمیل روایت کرده که گفت: من از امام صادق (علیه السلام) از کلام خدای عز و جل پرسیدم که می فرماید: «وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى» فرمود:

«کلمه تقوی همان ایمان است.» (2)

و در الدر المنثور است که ترمذی و عبد الله بن احمد - در کتاب «زوائد المسند» - و ابن جریر و دارقطنی - در کتاب «الافراد» - و ابن مردویه و بیهقی - در کتاب «اسماء و صفات» - از ابی بن کعب از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده

ص: 327

---

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 5، ص: 70.

2- . همان، ج 5، ص: 73.

«منظور از "کلمه تقوی" در جمله «وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى» کلمه "لا اله الا الله" است.»<sup>(1)</sup>

الدر المنثور این معنا را به طریقی دیگر از علی (علیه السلام) و سلمة بن اکوع و ابو هریره روایت (2) کرده. از طرق شیعه نیز روایت شده، هم چنان که در علل به سند خود از حسن بن عبد الله از آباء و از جدش حسن بن علی (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده که در ضمن حدیثی که «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» را تفسیر کرده فرموده: لا اله الا الله به معنای وحدانیت خدا است و این که خدا اعمال را جز با توحید قبول نمی کند. و همین کلمه، کلمه تقوی است، که کفه ترازوی اعمال در روز قیامت با آن سنگین می شود<sup>(3)</sup>.

## 59. نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در جنگ خیبر

### روایاتی راجع به ماجرای جنگ و فتح خیبر

و در مجمع البیان در داستان فتح خیبر می گوید: وقتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از حدیبیه به مدینه آمد، بیست روز در مدینه ماند آن گاه برای جنگ خیبر خیمه زد.

ابن اسحاق به سندی که به مروان اسلمی دارد از پدرش از جدش روایت کرده که گفت: با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به سوی خیبر رفتیم، همین که نزدیک خیبر شدیم و قلعه هایش از دور پیدا شد، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: بایستید. مردم ایستادند، فرمود: بار الها! ای پروردگار آسمان های هفتگانه و آن چه که بر آن سایه افکنده اند، و ای پروردگار زمین های هفتگانه و آن چه بر پشت دارند، و ای پروردگار شیطان ها و آن چه گمراهی که دارند، از تو خیر این قریه و خیر اهلش و خیر آن چه در آن ست را مسألت می دارم، و از شر این محل و شر اهلش و شر آن چه در آن ست به تو پناه می برم، آن گاه فرمود: راه بیفتید به نام خدا<sup>(4)</sup> و از سلمة بن اکوع نقل کرده که گفت: ما با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به سوی خیبر رفتیم شبی در حال حرکت بودیم مردی از لشکریان به

ص: 328

- 1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 6، ص: 80.
- 2- . همان، ج 6، ص: 80.
- 3- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 5، ص: 74.
- 4- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 9، ص: 119.

عنوان شوخی به عامر بن اکوع گفت: کمی از شیر و ورهایت (یعنی از اشعارت) برای ما نمی خوانی؟ و عامر مردی شاعر بود شروع کرد به سرودن این اشعار:

لاهم لولا أنت ما حجينا \* ولا تصدقنا ولا صلينا

فاغفر فداء لك ما اقتنينا \* و ثبت الاقدام ان لاقينا

و أنزلن سکینه علينا \* انا اذا صبح بنا اتينا

و بالصياح عولوا علينا(1)

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) پرسید این که شتر خود را با خواندن شعر می راند کیست؟ عرضه داشتند عامر است. فرمود: خدا رحمتش کند. عمر که آن روز اتفاقاً بر شتری خسته سوار بود شتری که مرتب خود را به زمین می انداخت، عرضه داشت یا رسول الله عامر به درد ما می خورد از اشعارش استفاده می کنیم دعا کنیم زنده بماند. چون رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در باره هر کس که می فرمود «خدا رحمتش کند» در جنگ کشته می شد.

می گویند همین که جنگ جدی شد، و دو لشکر صف آرایی کردند، مردی یهودی از لشکر خیبر بیرون آمد و مبارز طلبید و گفت:

قد علمت خیبر ائی مرحب \* شاکی السلاح بطل مجرب

اذا الحروب اقبلت تلهب(2)

از لشکر اسلام عامر بیرون شد و این رجز را بگفت:

ص: 329

1- . یعنی: بار الها اگر لطف و عنایت تو نبود ما نه حج می کردیم، و نه صدقه می دادیم و نه نماز می خواندیم، پس پیامر ما را، فدایت باد آن چه که ما آن را به دست آوردیم. و قدم های ما را هنگامی که با دشمن ملاقات می کنیم ثابت فرما، و سکینت و آرامش را بر ما نازل فرما. ما هر وقت به سوی جنگ دعوت شویم براه می افتیم، و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) هم به همین که ما را دعوت کند اکتفاء و اعتماد می کند.

2- . یعنی: مردم خیبر مرا می شناسد، که مرحبم، و غرق اسلحه و قهرمانی هستم که همه قهرمانیم را تجربه کرده اند، و در مواقعی که تور جنگ شعله می زند دیده اند.



این دو تن به هم آویختند، و هر يك ضربتی بر دیگری فرود آورد، و شمشیر مرحب به سپر عامر خورد، و عامر از آن جا که شمشیرش کوتاه بود، ناگزیر تصمیم گرفت به پای یهودی بزند، نوک شمشیرش به ساق پای یهودی خورد، و از بس ضربت شدید بود شمشیرش، در برگشت به زانوی خودش خورد و کاسه زانورا لطمه زد، و از همان درد از دنیا رفت.

سلمه می گوید: عده ای از اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) می گفتند عمل عامر بی اجر و باطل شد، چون خودش را کشت. من نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) شرفیاب شدم، و می گریستم عرضه داشتم يك عده در باره عامر چنین می گویند، فرمود: چه کسی چنین گفته. عرض کردم چند نفر از اصحاب. حضرت فرمود دروغ گفتند، بلکه اجرای دو چندان به او می دهند.

[فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که...]

می گوید: آن گاه اهل خیبر را محاصره کردیم، و این محاصره آن قدر طول کشید که دچار مخمصه شدیدی شدیم، و سپس خدای تعالی آن جا را برای ما فتح کرد، و آن چنین بود که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) لوای جنگ را به دست عمر بن خطاب داد، و عده ای از لشکر با او قیام نموده جلو لشکر خیبر رفتند، ولی چیزی نگذشت که عمر و همراهانش فرار کرده نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) برگشتند، در حالی که او همراهیان خود را می ترسانید و همراهانش او را می ترساندند، و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) دچار درد شقیقه

ص: 330

---

1- . لشکر خیبر می داند که من عامر، غرق در سلاح و قهرمانی هستم که تا قلب لشکر دشمن پیش می روم.

شد، و از خیمه بیرون نیامد، و فرمود: وقتی سرم خوب شد بیرون خواهم آمد. بعد پرسید: مردم با خیبر چه کردند؟ جریان عمر را برایش گفتند فرمود: فردا حتما پرچم جنگ را به مردی می دهم که خدا و رسولش را دوست می دارد، و خدا و رسول او، وی را دوست می دارند، مردی حمله ور که هرگز پا به فرار نگذاشته، و از صف دشمن بر نمی گردد تا خدا خیبر را به دست او فتح کند(1).

بخاری و مسلم از قتیبۀ بن سعید روایت کرده اند که گفت: یعقوب بن عبد الرحمن اسکندرانی از ابی حازم برایم حدیث کرد، و گفت: سعد بن سهل برایم نقل کرد که: رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در واقعه خیبر فرمود فردا حتما این پرچم جنگ را به مردی می دهم که خدای تعالی به دست او خیبر را فتح می کند، مردی که خدا و رسولش را دوست می دارد، و خدا و رسول او وی را دوست می دارند، مردم آن شب را با این فکر به صبح بردند که فردا رایت را به دست چه کسی می دهد. وقتی صبح شد مردم همگی نزد آن جناب حاضر شدند در حالی که هر کس این امید را داشت که رایت را به دست او بدهد.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: علی ابن ابی طالب کجاست؟ عرضه داشتند یا رسول الله او درد چشم کرده. فرمود: بفرستید بیاید. رفتند و آن جناب را آوردند.

حضرت آب دهان خود را به دیدگان علی(علیه السلام) مالید، و در دم بهبودی یافت، به طوری که گویی اصلا درد چشم نداشت، آن گاه رایت را به وی داد. علی(علیه السلام) پرسید: یا رسول الله! با آنان قتال کنم تا مانند ما مسلمان شوند؟ فرمود: بدون هیچ درنگی پیش روی کن تا به درون قلعه شان درآیی، آن گاه در آن جا به اسلام دعوتشان کن،

ص: 331

و حقوقی را که خدا به گردنشان دارد برایشان بیان کن، برای این که به خدا سوگند اگر خدای تعالی یک مرد را به دست تو هدایت کند برای تو بهتر است از این که نعمت های مادی و گران بها داشته باشی.

سلمه می گوید: از لشکر دشمن مرحب بیرون شد، در حالی که رجز می خواند، و می گفت: "قد علمت خیر ائی مرحب...»، و از بین لشکر اسلام علی (علیه السلام) به هماوردیش رفت در حالی که می سرود:

انا الذی سمتني امی حیدره \* کلیث غابات کره المنظره

او فیهم بالصاع کیل السندره (1)

آن گاه از همان گرد راه با یک ضربت فرق سر مرحب را شکافت و به خاک هلاکتش انداخت و خیر به دستش فتح شد (2).

این روایت را مسلم (3) هم در صحیح خود آورده.

ابو عبد الله حافظ به سند خود از ابی رافع، برده آزاد شده رسول خدا، روایت کرده که گفت: ما با علی (علیه السلام) بودیم که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) او را به سوی قلعه خیر روانه کرد، همین که آن جناب به قلعه نزدیک شد، اهل قلعه بیرون آمدند و با آن جناب قتال کردند. مردی یهودی ضربتی به سپر آن جناب زد، سپر از دست حضرتش بیفتاد، ناگزیر علی (علیه السلام) درب قلعه را از جای کند، و آن را سپر خود قرار داد و این درب

ص: 332

---

1- من همانم که مادرم نامم را حیدر گذاشت، من چون شیر جنگلم که دیدنش وحشت است، و ضربت من مانند کیل سندره که احتیاج به دوبار وزن کردن ندارد احتیاج به تکرار ندارد.

2- ابی عبدالله محمد بن اسما عیل البخاری، الجامع الصحیح، ج 5، ص: 171 و طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 9، ص: 120.

3- ابی الحسین مسلم بن الحجاج، الجامع الصحیح، ج 5، ص: 178.

هم چنان در دست آن حضرت بود و جنگ می کرد تا آن که قلعه به دست او فتح شد، آن گاه درب را از دست خود انداخت. به خوبی به یاد دارم که من با هفت نفر دیگر که مجموعاً هشت نفر می شدیم هر چه کوشش کردیم که آن درب را تکان داده و جابجا کنیم نتوانستیم (1).

و نیز به سند خود از لیث بن ابی سلیم از ابی جعفر محمد بن علی روایت کرده که فرمود: جابر بن عبد الله برایم حدیث کرد که علی (علیه السلام) در جنگ خیبر درب قلعه را روی دست بلند کرد، و مسلمانان دسته دسته از روی آن عبور کردند با این که سنگینی آن درب به قدری بود که چهل نفر نتوانستند آن را بلند کنند (2).

و نیز گفته که از طریقی دیگر از جابر روایت شده که گفت: سپس هفتاد نفر دور آن درب جمع شدند تا توانستند آن را به جای اولش برگردانند (3).

و نیز به سند خود از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده که گفت: علی (علیه السلام) همواره در گرما و سرما، قبایی باردار و گرم می پوشید، و از گرما پروا نمی کرد، اصحاب من نزد من آمدند و گفتند: ما از امیر المؤمنین چیزی دیده ایم، نمی دانیم تو هم متوجه آن شده ای یا نه؟ پرسیدم چه دیده اید؟ گفتند: ما دیدیم که حتی در گرمای سخت با قبایی باردار و کلفت بیرون می آید، بدون این که از گرما پروایی داشته باشد، و بر عکس در سرمای شدید با دو جامه سبک بیرون می آید، بدون این که از سرما پروایی کند، آیا تو در این باره چیزی شنیده ای؟ من گفتم: نه چیزی شنیده ام. گفتند: پس

ص: 333

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 9، ص: 120 و 121.

2- . همان.

3- . همان.

از پدرت بپرس شاید او در این باب اطلاعی داشته باشد، چون او با آن جناب همراز بود. من از پدرم ابی لیلی پرسیدم، او هم گفت: چیزی در این باب نشنیده ام.

آن گاه به حضور علی (علیه السلام) رفت و با آن جناب به راز گفتن پرداخت و این سؤال را در میان نهاد. علی (علیه السلام) فرمود: مگر در جنگ خیبر نبودی؟ عرضه داشتم چرا. فرمود یادت نیست که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ابوبکر را صدا کرد، و بیرقی به دستش داده روانه جنگ یهود کرد، ابوبکر همین که به لشکر دشمن نزدیک شد، مردم را به هزیمت برگردانید، سپس عمر را فرستاد و لوائی به دست او داده روانه اش کرد. عمر همین که به لشکر یهود نزدیک شد و به قتال پرداخت پا به فرار گذاشت.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: رایت جنگ را امروز به دست مردی خواهم داد که خدا و رسول را دوست می دارد، و خدا و رسول هم او را دوست می دارند، و خدا به دست او که مردی کرار و غیر فرار است قلعه را فتح می کند، آن گاه مرا خواست، و رایت جنگ به دست من داد، و فرمود: بارالها او را از گرما و سرما حفظ کن. از آن به بعد دیگر سرما و گرمایی ندیدم. همه این مطالب از کتاب دلائل النبوة تالیف امام ابی بکر بیهقی نقل شده (1).

طبرسی می گوید: بعد از فتح خیبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مرتب سایر قلعه ها را یکی پس از دیگری فتح کرد و اموال را حیازت نمود، تا آن که رسیدند به قلعه "وطیح" و قلعه "سلالم" که آخرین قلعه های خیبر بودند آن قلعه ها را هم فتح نمود و ده روز و اندی محاصره شان کرد (2).

ص: 334

1- . همان.

2- . همان.

ابن اسحاق می گوید: بعد از آن که قلعه «قموص» که قلعه ابی الحقیق بود فتح شد، صفیه دختر حی بن اخطب و زنی دیگر که با او بود اسیر شدند. بلال آن دو را از کنار کشتگان یهود عبور داد، و صفیه چون چشمش به آن کشتگان افتاد، صیحه زد، و صورت خود را خراشید و خاك بر سر خود ریخت. چون رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) این صحنه را دید فرمود: این زن فتنه انگیز را از من دور کنید و دستور داد صفیه را پشت سر آن جناب جای دادند، و خود ردائی به روی او افکند. مسلمانان فهمیدند رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) او را برای خود انتخاب فرموده، آن گاه وقتی از آن زن یهودی آن وضع را دید به بلال فرمود ای بلال مگر رحمت از دل تو کنده شده که دو تا زن داغدیده را از کنار کشته مردانشان عبور می دهی؟

از سوی دیگر صفیه در ایام عروسی اش که بنا بود به خانه کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق برود، شبی در خواب دید ماهی به دامنش افتاد، و خواب خود را به همسرش گفت.

کنانه گفت: این خواب تو تعبیری ندارد جز این که آرزو داری همسر محمد پادشاه حجاز شوی، و سیلی محکمی به صورتش زد، به طوری که چشمان صفیه از آن سیلی کبود شد، و آن روزی که او را نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) آوردند، اثر آن کبودی هنوز باقی مانده بود.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) پرسید: این کبودی چشم تو از چیست؟ صفیه جریان را نقل کرد(1).

ابن ابی الحقیق شخصی را نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرستاد که در يك جا جمع

ص: 335

شویم با شما صحبتی دارم. حضرت پذیرفت. ابن ابی الحقیق تقاضای صلح کرد، بر این اساس که خون هر کس که در قلعه‌ها مانده اند محفوظ باشد، و متعرض ذریه و اطفال ایشان نیز نشوند، و جمعیت با اطفال خود از خیبر و اراضی آن بیرون شوند، و هر چه مال و زمین و طلا و نقره و چارپایان و اثاث و لباس دارند برای مسلمانان بگذارند، و تنها با یک دست لباس که به تن دارند بروند. رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) هم این پیشنهاد را پذیرفت به شرطی که از اموال چیزی از آن جناب پنهان نکرده باشند، و گر نه ذمه خدا و رسولش از ایشان بری خواهد بود. ابن ابی الحقیق پذیرفت و بر این معنا صلح کردند.

مردم فدک وقتی این جریان را شنیدند یکی نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) فرستادند که به ما هم اجازه بده بدون جنگ از دیار خود برویم، و جان خود را سالم به در ببریم، و هر چه مال داریم برای مسلمین بگذاریم. رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) هم پذیرفت. و آن کسی که بین رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) و اهل فدک پیام رد و بدل می کرد، محیصه بن مسعود یکی از بنی حارثه بود.

بعد از آن که یهودیان بر این صلحنامه تن در دادند، پیشنهاد کردند که اموال خیبر را به ما واگذار که ما به اداره آن واردتر هستیم تا شما، و عوائد آن بین ما و شما به نصف تقسیم شود. رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) هم پذیرفت به این شرط که هر وقت خواستیم شما را بیرون کنیم این حق را داشته باشیم. اهل فدک هم به همین قسم مصالحه کردند، در نتیجه اموال خیبر بین مسلمانان تقسیم شد، چون با جنگ فتح شده بود، ولی املاک فدک خالص برای رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) شد، برای این که مسلمانان در آن جا جنگی نکرده بودند.

## آوردن گوسفند مسموم يك يهوديه برای رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)

بعد از آن که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آرامشی یافت زینب دختر حارث همسر سلام بن مشکم و برادرزاده مرحب گوسفندی بریان برای رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هدیه فرستاد، قبلاً پرسیده بود که آن جناب از کدام يك از اجزای گوسفند بیش تر خوشش می آید؟ گفته بودند از پاچه گوسفند، و بدین جهت از سمی که در همه جای گوسفند ریخته بود، در پاچه آن بیش تر ریخت، و آن گاه آن را برای رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آورد، و جلو آن حضرت گذاشت. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پاچه گوسفند را گرفت و کمی از آن در دهان خود گذاشت، و بشر بن براء ابن معرور هم که نزد آن جناب بود، استخوانی را برداشت تا آن را بلیسد، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود از خوردن این غذا دست بکشید که شانه گوسفند به من خبر داد که این طعام مسموم است. آن گاه زینب را صدا زدند، و او اعتراف کرد، پرسید: چرا چنین کردی؟ گفت برای این که می دانی چه بر سر قوم من آمد؟ پیش خود فکر کردم اگر این مرد پیغمبر باشد، از ناحیه غیب آگاهی می کنند، و اگر پادشاهی باشد داغ دلم را از او گرفته ام، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از جرم او گذشت، و بشر بن براء با همان يك لقمه ای که خورده بود درگذشت.

می گوید: در مرضی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به آن مرض از دنیا رفت مادر بشر بن براء وارد شد بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) تا از آن جناب عیادت کند، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: ای ام بشر آن لقمه ای که من با پسرت در خیبر خوردیم! مدام اثرش به من بر می گردد و اینک نزدیک است رگ قلب مرا قطع کند. و مسلمانان معتقدند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با این که خدای تعالی او را به نبوت گرامی داشته بود به شهادت از دنیا رفت (1).

ص: 337



«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»؛ (1) «محمد رسول خدا است و کسانی که با او هستند علیه کفار شدید و بی رحمند و در بین خود رحیم و دلسوزند، ایشان را می بینی که همواره در رکوع و سجودند و در طلب فضل و رضوان خدایند. علامتشان در رخسارشان از اثر سجده نمایان است، این وصف ایشان است در تورات و، اما وصف آنان در انجیل این است که چون زراعتی هستند که از شدت برکت پیرامونش جوانه هایی می زند و آن جوانه ها هم کلفت می شود و مستقیم بر پای خود می ایستد به طوری که برزگران را به شگفت می آورد (مؤمنین نیز این طورند)، این برای آن است که کفار را به خشم آورد، خدا به کسانی که ایمان آورده و از آن بین به کسانی که اعمال صالح هم می کنند وعده مغفرت و اجر عظیم داده.»

## بیان آیه

این آیه خاتمه سوره است و پیامبر را توصیف می کند، و نیز آن هایی را که با اویند به اوصافی می ستاید که در تورات و انجیل ستوده. و مؤمنین را که عمل صالح انجام داده اند وعده جمیل می دهد. این آیه متصل به آیه قبل است، چون در آن آیه می فرمود که او رسول خود را به هدایت و دین حق فرستاده.

ص: 338

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ...»؛ ظاهراً این جمله مرکب است از مبتدا و خبر، و کلامی است تمام. بعضی (1) گفته اند:

«محمد» خبر مبتدایی است که حذف شده و آن ضمیری است که به کلمه «رسول» در آیه سابق برمی گردد و تقدیرش «هو محمد» می باشد و «رسول الله» عطف بیان و یا صفت و یا بدل است. بعضی (2) دیگر گفته اند: «محمد» مبتدا و «رسول الله» عطف بیان، یا صفت و یا بدل است و «الَّذِينَ مَعَهُ» هم عطف بر مبتدا و جمله «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ...» خبر مبتدا است.

«وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»؛ این جمله نیز مرکب است از مبتدا و خبر. پس کلام در این صدد است که مؤمنین به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را توصیف کند، و «شدت» و «رحمت» که دو صفت متضاد است از صفات ایشان شمرده شده. و جمله «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» را مقید کرد به جمله «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» تا توهمی که ممکن بود بشود دفع کرده باشد، و دیگر کسی نپندارد که شدت و بی رحمی نسبت به کفار، باعث می شود مسلمانان به طور کلی و حتی نسبت به خودشان هم سنگدل شوند لذا دنبال «اشداء» فرمود «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» یعنی در بین خود مهربان و رحیمند. و این دو جمله مجموعاً افاده می کند که سیره مؤمنین با کفار شدت و با مؤمنین رحمت است.

«تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا»؛ کلمه «رکع» و هم چنین کلمه «سجد» جمع راکع

ص: 339

1- آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 26، ص: 123.

2- همان.

و ساجد است. و مراد از این که فرمود: مؤمنین را راکع و ساجد می بینی این است که مؤمنین نماز می خوانند. و کلمه «تراهم» استمرار را می رساند. و حاصل معنای جمله این است که:

مؤمنین مستمر در خواندن نمازند. و جمله مورد بحث خبر دوم است برای مبتدای گذشته، یعنی کلمه «وَالَّذِينَ مَعَهُ».

«يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا»؛ کلمه «ابتغاء» که مصدر «یبتغون» است به معنای طلب است. و کلمه «فضل» به معنای عطیه است که در این جا منظور از آن ثواب است. و کلمه «رضوان» به معنای خشنودی است، هم چنان که کلمه «رضا» به این معنا است، ولی کلمه رضوان در رساندن این معنا بلیغ تر است.

در جمله مورد بحث دو احتمال هست: یکی این که بیانی باشد برای نتیجه ای که از رکوع و سجود خود در نظر دارند که در این صورت مناسب تر آن است که جمله، حال از ضمیر مفعول یعنی ضمیر «هم» در جمله «تراهم» باشد. دیگر این که بیانی باشد برای نتیجه زندگی مؤمنین به طور کلی، هم چنان که ظاهرش هم همین است، آن وقت در این صورت این جمله نیز خبر سوم می شود برای «وَالَّذِينَ مَعَهُ».

«سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ»؛ کلمه «سیما» به معنای علامت است. و جمله «سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ» روی هم مبتدا و خبر، و جمله «مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» حال ضمیری است که در باطن خبر است و به سیما بر می گردد. و یا بیان است برای سیما، و معنایش این است که: سجده آنان برای خدا به عنوان تذلل و تخشع برای او است و این سجده در چهره آنان اثری گذاشته، و آن اثر سیمای خشوع

برای خداست، که هر کس ایشان را ببیند با آن سیما ایشان را می شناسد. و قریب به این معنا روایتی است از امام صادق (علیه السلام) که فرموده: «منظور شب زنده داری به نماز است». و روایت را صدوق در کتاب فقیه (1)،

و مفید در روضة الواعظین (2) بدون ذکر سند از عبد الله بن سنان از آن جناب نقل کرده اند.

بعضی از مفسرین (3)

گفته اند: مراد از سیما، اثر خاکی است که در پیشانی دارند، چون مؤمنین همواره بر خاک سجده می کنند، نه بر فرش و جامه.

بعضی (4) دیگر گفته اند: مراد، سیمای مؤمنین در روز قیامت است که محل سجده آنان در آن روز مانند چراغ می درخشد و نور می دهد.

«ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ»؛ کلم «مثل» به معنای صفت است، یعنی این توصیفی که ما از ایشان کردیم و گفتیم اشداء بر کفار و مهربانان در بین خود هستند... همان وصفی است که ما در دو کتاب تورات و انجیل ایشان را به آن اوصاف ستوده ایم.

پس جمله «وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ» عطف است بر جمله «مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ»، ولی بعضی از مفسرین (5) گفته اند: جمله «وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ» عطف بر ما قبل نیست، بلکه آغاز کلامی دیگر است، و مبتدایی است که خبرش جمله «كَزَّرَعِ أَخْرَجَ شَطَأً...» می باشد، در نتیجه وصف مؤمنین در تورات همان است که فرمود:

ص: 341

1- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص: 473، ح 366.

2- حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 5، ص: 78.

3- طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 9، ص: 127.

4- همان.

5- آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 26، ص: 126.

«أَشِدَّاءَ عَلَى الْكُفَّارِ» تا جمله «مِنْ أَثْرِ السُّجُودِ». و وصفشان در انجیل این است که: ایشان مانند زرعی هستند که در اطرافش جوانه زده باشد...

«كَزَّرِعٍ أَخْرَجَ شَطَأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ»؛ «شطا گیاه» به معنای آن جوانه هایی است که از خود گیاه به وجود می آید و در اطراف آن می روید، و کلمه «ایزار» که مصدر «ازره» است، به معنای اعانت و یاری است. و کلمه «استغلاظ» به معنای روبه غلظت نهادن است. و کلمه «سوق» جمع «ساق» است. و کلمه «زرع» جمع «زارع» است.

و معنای آیه این است که: مثل مؤمنین مثل زراعت و گیاهی است که از کثرت برکت جوانه هایی هم در پیرامون خود رویانده باشد، و آن را کمک کند تا آن نیز قوی و غلیظ شده، مستقلاً روی پای خود بایستد، به طوری که برزگران از خوبی رشد آن به شگفت درآمده باشند.

و این آیه به این نکته اشاره می کند که خدای تعالی در مؤمنین برکت قرار داده، و روز بروز به عده و نیروی آنان اضافه می شود. و به همین جهت دنبال این کلام فرمود: «لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ» تا خداوند به وسیله آنان کفار را به خشم آورد.

و عده خدا به مغفرت و اجر عظیم شامل همه کسانی که با پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بودند (صحابه) نمی شود

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»؛ ضمیر «منهم» به «الذین معه» برمی گردد. و کلمه «من» به طوری که از ظاهر چنین کلامی برمی آید تبعیض را می رساند، و از این کلام استفاده می شود که مغفرت و اجر عظیم در حدوث و بقائش هم مشروط به ایمان است و هم مشروط است به عمل

صالح. پس اگر از کسانی که با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بودند افرادی بوده باشند که در باطن ایمان نداشته اند، و مانند منافقین ایمانشان زبانی بوده، و توانسته اند نفاق خود را از دیگران پنهان بدارند، (چون بعضی از منافقین معروف به نفاق بودند، و بعضی از آن ها معروف به ایمان)، چنین کسانی مغفرت و اجر عظیم ندارند، هم چنان که آیه شریفه «وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ»(1) از وجود چنین منافقینی خبر می دهد.

و نیز اگر کسانی که با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بودند در آغاز ایمان آوردند، ولی بعدا به شرك و كفر گرائیدند، آنان نیز مغفرت و اجر عظیم ندارند، هم چنان که آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ آذَبُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ... وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمُ فَلَاعَرَفْتُمُ بِسِيمَاهُمْ»(2) از وجود آنان خبر می دهد.

و نیز اگر کسی از اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) ایمان آورد- و واقعا هم ایمان آورد- و به سوی كفر و شرك برگشت، ولی عمل صالح هم نکرد، او نیز مغفرت و اجر عظیم ندارد. هم چنان که از آیات افك هم این معنا استفاده می شود، چون بعضی از کسانی که در این واقعه دست داشتند صحابی بودند، بدری هم بودند، و در عین حال خدای تعالی در باره شان می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ

ص: 343

1- «بعضی از اهل مدینه به سوی نفاق گرائیدند، تو ایشان را نمی شناسی، ما می شناسیم.» (توبه / 101)

2- «به درستی، کسانی که مرتد شدند و به سوی شرك و كفر قبلی خود برگشتند، بعد از آنکه هدایت برایشان روشن گردید... و اگر می خواستیم آنان را معرفی می کردیم، ولی تو خودت ایشان را با سیمایشان شناختی.» (محمد / 30)

الْمُؤْمِنَاتِ لِعُنُوفٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (1) با این حال آن هایی که نسبت زنا به عایشه دادند، جزء مؤمنین بودند، ولی در عین حال، مغفرت و اجر عظیم ندارند. و نیز از آیه «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»؛ «اگر فاسقی برایتان خبری آورد تحقیق کنید.» که در باره ولید بن عقبه است برمی آید که در عین این که صحابی بود و جزء مؤمنین به شمار می رفت، ولی فاسق شده، و به حکم آیه «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» (2) خدا از مردم فاسق راضی نمی شود.

و نظیر این اشتراط، یعنی شرط ایمان واقعی و عمل صالح، اشتراط وفاء است، که در آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَدَّ مَوْتَهُ أَجْرًا عَظِيمًا» گذشت. و ابن عباس هم در روایتی که آن نیز گذشت از آیه «فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ» این طور فهمید و گفت:

سکینت بر کسی نازل می شود که خدا در دل او وفایی سراغ داشته باشد. (3) باز نظیر آیه مورد بحث در اشتراط، شرایط مذکور در آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسَّخِرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ... وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (4) است که می فرماید «خدای تعالی به کسانی که ایمان آورده، و عمل صالح

ص: 344

---

1- «کسانی که زنان بی گناه و بی خیال از گناه را نسبت زنا می دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده و عذابی عظیم دارند.» (نور / 23)

2- . توبه / 96.

3- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 6، ص: 74.

4- . نور / 55.

کردند، وعده داده که ایشان را در زمین جانشین کند... و هر کس بعد از ایمان آوردن کفر بورزد، آنان فاسقانند.»

### نقل و رد این که وعده مغفرت و اجر عظیم شامل همه صحابه است

بعضی از مفسرین (1) گفته اند: کلمه «من» در آیه شریفه بیانیه است، نه تبعیضی، و در نتیجه «وعده» در آیه یعنی وعده مغفرت و اجر عظیم، شامل تمامی افرادی که با پیامبر بودند، یعنی شامل تمامی صحابه آن جناب، می شود، هر چند که منافق شناخته شده، یا منافق شناخته نشده و یا فاقد عمل صالح و یا فاسق بوده باشند.

این حرف صحیح نیست: زیرا به طوری که دیگران هم گفته اند کلمه «من» اگر بیانیه باشد به هیچ وجه داخل بر ضمیر نمی شود، و در کلام عرب چنین چیزی سابقه ندارد. و اگر این مفسرین به آیه «لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ» استشهاد کنند که کلمه «من» با این که بیانیه است بر ضمیر «هم» داخل شده، جواب می گوئیم این استشهاد وقتی درست است که ضمیر در «تزیلوا» تنها به مؤمنین برگردد، و ضمیر «منهم» به کفار برگردد، و حال آن که در تفسیر آیه گفتیم هر دو ضمیر به مجموع مؤمنین و کفار مکه بر می گردد، و در نتیجه کلمه «من» در آن جا نیز تبعیضی است، نه بیانیه، پس استشهاد درست نیست.

و بعد از همه این حرف ها اگر وعده مغفرت یا خود مغفرت شامل همه نامبردگان، به طور مطلق بشود و هیچ شرطی از ایمان و عمل صالح در کار نباشد، و همه آمرزیده باشند- چه ایمان داشته باشند، و چه مشرک باشند، چه عمل صالح

ص: 345

---

1- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 26، ص: 128.



کرده باشند و چه عمل فسق انجام داده باشند- باید به طور قطع و به روشنی ملتزم شویم به این که تمامی تکالیف دینی در باره غیر مؤمنین لغو و بیهوده بوده، و اصلاً تکلیف از آنان برداشته شده. و این مطلبی است که قرآن و سنت آن را به شدت دفع می کند.

پس اشتراط مذکور اشتراطی است صحیح که فی نفسه هر چند آیه و روایتی آن را نگفته باشد واقعیت دارد. خدای تعالی حتی در باره انبیایش فرموده: «وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (1) و اشتراط ایمان را حتی در مورد انبیایش با این که معصوم بودند اثبات کرده، آن وقت چگونه می توانیم در دیگران آن را معتبر بشماریم.

حال اگر بگوییم: اشتراط وعده مغفرت و اجر عظیم به ایمان و عمل صالح، اشتراطی است عقلی، که بیانش گذشت، و نمی شود آن را انکار کرد، و لیکن سیاق آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ» شهادت می دهد به این که اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) هم ایمان داشته اند و هم عمل صالح، و خلاصه واجد شرط بوده اند.

مخصوصاً با در نظر گرفتن این که کلمه «منهم» را بعد از جمله «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» آورد که می فهماند عمل صالح. جدای از آنان نبوده، به خلاف آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ» (2) که به قول بعضی از مفسرین (3) چنین دلالتی ندارد. باز مؤید این حرف، مدحی است که از مؤمنین

ص: 346

---

1- «اگر انبیاء هم شرك بورزند تمامی مساعیشان بی نتیجه می شود.» (انعام / 88)

2- نور / 55.

3- آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 26، ص: 128.

کرده، و فرموده: «تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا» چون از این تعبیر استمرار در رکوع و سجود استفاده می شود.

در پاسخ می گوئیم:، اما این که کلمه «منهم» در آیه شریفه بعد از جمله «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» آمده، برای این نیست که دلالت کند بر این که عمل صالح منفک از اصحاب رسول خدا نبوده، بلکه برای این است که موضوع حکم مجموع دو طائفه «الَّذِينَ آمَنُوا» و «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» بود، و اثر مغفرت و اجر بر صرف ایمان و بدون عمل صالح مترتب نمی شود، و کلمه «منهم» هم از آن جایی که متعلق به مجموع موضوع است، لذا جا دارد که بعد از تمام شدن موضوع یعنی بعد از ذکر «الَّذِينَ آمَنُوا» و نیز «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» گفته شود.

و، اما در آیه شریفه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ» که ضمیر «منکم» بعد از ذکر ایمان و قبل از ذکر عمل صالحات آمده، برای این بوده که وجهه کلام و هدف آن بشارت دادن مؤمنین است، و در چنین زمین های مناسب تر آن است که در مخاطب قرار دادن مؤمنین شتاب شود، تا زودتر خرسند گشته و از شنیدن بشارت خوشحال گردند. پس نمی توان گفت آیه مذکور دلالت دارد بر این که موضوع در آن تنها ایمان است، هر چند عمل صالح نداشته باشند، ولی در آیه مورد بحث دلالت دارد بر این که مؤمنین مورد نظر آن منفک از عمل صالح نیستند.

و، اما این که گفتند(1): جمله «تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا...»، دلالت بر استمرار دارد، ما نیز در آن حرفی نداریم، اما استمرار تا روز نزول آیه، نه تا چندی که زنده اند، پس

ص: 347

ممکن است افراد مورد نظر آیه تا روز نزول آیه، هم ایمان داشته باشند و هم عمل صالح، ولی بعدا ایمان خود و یا عمل صالح را از دست داده باشند، و اشکالی که در کار است مربوط است به لغویت احکام در آینده آنان، نه در گذشته، چون آمرزش گناهان گذشته منافات ندارد با این که همان آمرزیدگان در آینده نیز مکلف باشند، نه تنها منافات ندارد، بلکه مؤکد آن نیز هست، به خلاف این که مغفرت مطلق باشد، و گناهان آینده را نیز شامل شود که دیگر با بقای تکلیف مولوی نمی سازد و دیگر معنا ندارد تکلیف باز هم معتبر باشد، ناگزیر باید بگوییم مشمولین این آیه بعد از نزول آیه، دیگر تکلیفی نداشته اند، و بطلان این حرف قطعی است. علاوه بر این که ارتفاع تکلیف مستلزم آن است که دیگر معصیتی نباشد، و حتی بزرگ ترین گناهان، معصیت و نافرمانی نباشد، چون دیگر فرمانی نیست تا مخالفتش نافرمانی باشد، و وقتی نافرمانی نبود، مغفرت معنا ندارد، پس مغفرت این طوری مستلزم عدم مغفرت است. (1)

## 60. امام علی (علیه السلام) و صلابت و اقتدار

### شجاعت و دشمن شناسی امام (علیه السلام)

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرمایند:

«... إِنِّي وَاللَّهِ لَوْلَقَيْتُهُمْ وَاحِدًا وَهُمْ طَلَاعُ الْأَرْضِ كُلِّهَا مَا بَالَيْتُ وَلَا اسْتَوْحَشْتُ وَإِنِّي مِنْ ضَلَالِهِمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ وَالْهُدَى الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ لَعَلِّي بَصِيرَةٌ مِنْ نَفْسِي وَيَقِينٌ مِنْ رَبِّي وَإِنِّي إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ لَمُشْتَاقٌ وَ [لِحُسْنِ] حُسْنِ ثَوَابِهِ لَمُنْتَظِرٌ رَاجٍ وَ لَكِنِّي أَسَى أَنْ

ص: 348

---

1- طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 18، ص: 436

يَلِي [هَذِهِ الْأُمَّةَ] أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَفَهَاؤُهَا وَفُجَارَهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَعِبَادَةَ حَوْلًا وَالصَّالِحِينَ حَرْبًا وَالْفَاسِقِينَ حَرْبًا فَإِنَّ مِنْهُمْ الَّذِي قَدْ شَرِبَ فِيكُمْ الْحَرَامَ وَجُلِدَ حَدًّا فِي الْإِسْلَامِ وَإِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُسَلِّمْ حَتَّى رُضِخَتْ لَهُ عَلَى الْإِسْلَامِ الرَّضَائِخُ فَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا أَكْثَرَتْ تَأْلِيْبِكُمْ وَتَأْلِيْبِكُمْ وَجَمْعَكُمْ وَتَحْرِيفَكُمْ وَتَرْكُتْكُمْ إِذْ أَبَيْتُمْ وَوَبَيْتُمْ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى أَطْرَافِكُمْ قَدْ انْتَقَصَتْ وَإِلَى أَمْصَارِكُمْ قَدْ افْتَسَحَتْ وَإِلَى مَمَالِكِكُمْ تَرَوْنَ وَإِلَى بِلَادِكُمْ تُغْزَى انْفِرُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكُمْ وَلَا تَتَّأَقِلُوا إِلَى الْآرِضِ فَتَقْرُوا بِالْخَسْفِ وَتَبْوءُوا بِالذُّلِّ وَيَكُونَ نَصِيْبِكُمْ الْآخِصَّ وَإِنَّ أَخَا الْحَرْبِ الْأَرْقُ وَ مَنْ نَامَ لَمْ يُنْمَ عَنْهُ وَالسَّلَامُ؛ (1) «به خدا سوگند! اگر تنها با دشمنان روبرو شوم، در حالی که آنان تمام روی زمین را پر کرده باشند، نه باکی داشته، و نه می هراسم. من به گمراهی آنان و هدایت خود که بر آن استوارم، آگاهم، و از طرف پروردگارم به یقین رسیده ام، و همانا من برای ملاقات پروردگار مشتاق، و به پاداش او امیدوارم. لکن از این اندوهناکم که بی خردان، و تبهکاران این امت، حکومت را به دست آورند، آنگاه مال خدا را دست به دست بگردانند، و بندگان او را به بردگی کشند، با نیکوکاران در جنگ، و با فاسقان همراه باشند، زیرا از آنان کسی در میان شماست که شراب نوشید و حد بر او جاری شد، (2) و کسی که اسلام را نپذیرفت، اما بناحق بخشش هایی به او عطا گردید. (3) اگر این گونه حوادث نبود شما را بر نمی انگیختم،

ص: 349

- 
- 1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، نامه 62، ص: 452
  - 2- . منظور امام، ولید بن عقبه است که فرماندار عثمان در کوفه بود. وی شراب خورد و نماز صبح را چهار رکعت خواند و گفت اگر می خواهید بیش تر بخوانم! با گواهی مالک اشتر و جمعی از بزرگان کوفه به مدینه احضار شد و امام علی (علیه السلام) علی رغم مخالفت عثمان حد شراب را بر او جاری ساخت.
  - 3- . عمرو عاص است که برای اسلام آوردن، پول و عطایا می خواست.

و سرزنش‌تان نمی‌کردم، و شما را به گرد آوری تشویق نمی‌کردم، و آنگاه که سرباز می‌زدید رها‌تان می‌کردم. آیا نمی‌بینید که مرزهای شما را تصرف کردند؟ و شهرها را گشودند؟ و دستاوردهای شما را غارت کردند؟ و در میان شهرهای شما آتش جنگ را بر افروختند؟. برای جهاد با دشمنان کوچ کنید، خدا شما را رحمت کند، در خانه‌های خود نمانید، که به ستم گرفتار، و به خواری دچار خواهید شد، و بهره‌زندی شما از همه پست‌تر خواهد بود، و همانا برادر جنگ، بیداری و هوشیاری است، هر آن کس که به خواب رود، دشمن او نخواهد خوابید! با درود.»(1)

## مسئولیت فرمانداری و اخلاق اجتماعی

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در نامه‌ای به یکی از فرماندهانی خود (مالک اشتر) می‌فرماید:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكَ مِمَّنْ أَسَّ تَطْهَرُ بِهِ عَلَى إِقَامَةِ الدِّينِ وَأَقْمَعُ بِهِ نَحْوَةَ الْأَيْمِمْ وَأَسُدُّ بِهِ لِهَاءَ الثَّغْرِ الْمَخُوفِ إِيَّاسَ تَعْنُ بِاللَّهِ عَلَى مَا أَهَمَّكَ وَاخْلَطِ الشَّدَّةَ بِضِعْفٍ مِنَ اللَّيْنِ وَأَزْفُقْ مَا كَانَ الرَّفْقُ أَزْفَقَ وَاعْتَرِمَ بِالشَّدَّةِ حِينَ لَا تُعْنِي عَنْكَ إِلَّا الشَّدَّةُ وَاخْفِضِ لِلرَّعِيَّةِ جَنَاحَكَ وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ وَالِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ وَآسِ إِيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنُّظْرَةِ وَالْإِشَارَةِ وَالتَّحِيَّةِ حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ إِي وَلَا يِيَّاسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ وَالسَّلَامِ»(2) «پس از یاد خدا و درود! همانا تو از کسانی هستی که در یاری دین از آن‌ها کمک می‌گیرم، و سرکشی و غرور گناه کاران را در هم می‌کوبم. و مرزهای کشور اسلامی را که در تهدید دشمن قرار دارند حفظ می‌کنم، پس در مشکلات از خدا یاری جوی، و درشت‌خویی

ص: 350

1- . شریف‌الرضی، محمد بن حسین، نهج‌البلاغه، ترجمه دشتی، ص: 601.

2- . شریف‌الرضی، محمد بن حسین، نهج‌البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 421.

را با اندک نرمی بیامیز. در آن جا که مدارا کردن بهتر است مدارا کن، و در جایی که جز با درستی کار انجام نگیرد، درستی کن، پر و بالت را برابر رعیت بگستران، با مردم گشاده روی و فروتن باش، و در نگاه و اشاره چشم، در سلام کردن و اشاره کردن با همگان یکسان باش، تا زورمندان در ستم تو طمع نکنند، و نا توانان از عدالت تو مأیوس نگردند. با درود.»(1)

## اخلاق کارگزاران حکومتی

امیرالمؤمنین(علیه السلام) در نامه ای دیگر به حارث همدانی(2) می فرمایند:

«و تَمَسَّكَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ وَ [انْتَصَحَهُ] اسْتَنْصَحَهُ وَ أَجَلَ حَلَالَهُ وَ حَرَّمَ حَرَامَهُ وَ صَدَّقَ بِمَا سَلَفَ مِنَ الْحَقِّ وَ اعْتَبَرَ بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا لِمَا بَقِيَ مِنْهَا فَإِنَّ بَعْضَ مَا يُشْبَهُ بَعْضًا وَ آخِرُهَا لِأَحَقِّ بِأَوْلَاهَا وَ كُلُّهَا حَائِلٌ إِمْفَارِقٌ وَ عَظُمَ اسْمُ اللَّهِ أَنْ تَذْكُرَهُ إِلَّا عَلَى حَقٍّ وَ أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ وَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَ لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ إِلَّا بِشَرْطٍ وَثِيقٍ إِوْاحِذْ كُلَّ عَمَلٍ يَرْضَاهُ صَاحِبُهُ لِنَفْسِهِ وَ [يَكْرَهُهُ] يُكْرَهُهُ لِعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ احْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يُعْمَلُ بِهِ فِي السِّرِّ وَ يُسَدَّ تَحَى مِنْهُ فِي الْعَلَانِيَةِ وَ احْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ إِذَا سَبَّلَ عَنْهُ صَاحِبُهُ أَنْكَرَهُ [وَ] أَوْ اعْتَدَرَ مِنْهُ وَ لَا تَجْعَلْ عَرْضَكَ غَرَضًا لِبَنَائِلِ [الْقَوْمِ] الْقَوْلِ وَ لَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ فَكَفَى بِذَلِكَ كَذِبًا وَ لَا تَرُدَّ عَلَى النَّاسِ كُلِّ مَا حَدَّثُوكَ بِهِ فَكَفَى بِذَلِكَ جَهْلًا وَ اكْظِمِ الْغَيْظَ وَ احْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ وَ تَجَاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدَرَةِ وَ احْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ وَ اصْفَحْ مَعَ الدَّوْلَةِ إِنْ تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ وَ اسْتَصْصِ لِمَخِّ كُلِّ نِعْمَةٍ أَنْعَمَهَا

ص: 351

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، ترجمه دشتی، ص: 559.

2- . حارث همدانی از یاران مخلص امام علی(علیه السلام) و از فقهای بزرگ بود و شعر معروف: یا حارث همدان من یمت یرنی \* من مؤمن او منافق قبلا خطاب به او سروده شد و به او بشارت داد که پیروان و علاقمندان پس از مرگ مرا مشاهده خواهند کرد.

اللَّهُ عَلَيْكَ وَلَا تُصَدِّعَنَّ نِعْمَةً مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عِنْدَكَ وَلِيُرِ عَلَيْكَ أَثْرَ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ- وَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُهُمْ تَقَدِّمَةً إِنْ مِنْ نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ- [وَإِنَّكَ] فَإِنَّكَ مَا تَقَدَّمُ مِنْ خَيْرٍ يَبْقَى لَكَ ذُخْرُهُ وَ مَا تُؤَخِّرُهُ يَكُنْ لِغَيْرِكَ خَيْرُهُ- 42 وَ أَحْذَرْ صَحَابَةَ مَنْ يَبْقِي إِرَائِيهِ وَ يُتَكْرَرُ عَمَلُهُ فَإِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ وَ اسْكُنِ الْأَمْصَارَ الْعِظَامَ فَإِنَّهَا جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَ أَحْذَرْ مَنَازِلَ الْغَفْلَةِ وَ الْجَفَاءِ وَ قَلَّةَ الْأَعْوَانِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ اقْصُرْ رَأْيَكَ عَلَى مَا يَعْنيكَ وَ إِيَّاكَ وَ مَقَاعِدَ الْأَسْوَاقِ فَإِنَّهَا مَحَاضِرُ الشَّيْطَانِ وَ مَعَارِيضُ الْفِتَنِ وَ أَكْثَرُ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَنْ فَضَّلْتَ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ وَ لَا تُسَافِرْ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ حَتَّى تَشْهَدَ الصَّلَاةَ إِلَّا فَاصِدًا إِنْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ فِي أَمْرٍ تُعْذَرُ بِهِ وَ أَطِعِ اللَّهَ فِي [جَمَلٍ] جَمِيعِ أُمُورِكَ فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ فَاضِلَةٌ عَلَى مَا سِوَاهَا وَ خَادِعٌ نَفْسَكَ فِي الْعِبَادَةِ وَ ازْفُقْ بِهَا وَ لَا تَقْهَرْهَا وَ خُذْ عَفْوَهَا إِنْ نَشِطَهَا إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوبًا عَلَيْكَ مِنَ الْفَرِيضَةِ فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ قَضَائِهَا وَ تَعَاهِدْهَا عِدَّةَ مَحَلِّهَا وَ إِيَّاكَ أَنْ يَنْزَلَ بِكَ الْمَوْتُ وَ أَنْتَ أَبْقَى إِنْ مِنْ رَبِّكَ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْفَسَاقِ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ وَ وَقِّرِ اللَّهَ وَ أَحِبِّ أَحِبَّاءَهُ وَ أَحْذَرْ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ جُدُّ عَظِيمٍ مِنْ جُنُودِ إِبْلِيسَ وَ السَّلَامِ؛ (1) به ريسمان قرآن چنگ زن، و از آن نصيحت پذير، حلالش را حلال، و حرامش را حرام بشمار(2)، و حقی را که در زندگی گذشتگان بود تصديق کن، و از حوادث گذشته تاريخ، برای آینده عبرت گیر، که حوادث روزگار با يکديگر همانند بوده، و پايان دنيا به آغازش می پيوندند، و همه آن رفتنی است. نام خدا را بزرگ دار، و جز به حق سخنی بر زبان نياور، مرگ و جهان پس از مرگ را فراوان به ياد آور، هرگز آرزوی مرگ مکن جز آن که بدانی از نجات يافتگانی، از کاری که تو را خشنود،

ص: 352

1- . شريف الرضي، محمد بن حسين، نهج البلاغه، تصحيح: صبحی صالح، ص: 460

2- . نقد تفکر: اومانيسم (msinamuH؛ اصالت انسان) و اگزيستانسياليسم (msilaitnetsixE؛ اصالت انتخاب، وجود گرایی).

و عموم مسلمانان را ناخوشایند است پرهیز، از هر کار پنهانی که در آشکار شدنش شرم داری پرهیز کن، از هرکاری که از کننده آن پرسش کنند، نپذیرد یا عذر خواهی کند، دوری کن، آبروی خود را آماج تیر گفتار دیگران قرار نده، و هر چه شنیدی باز گو مکن، که نشانه دروغ گویی است، و هر خبری را دروغ مپندار، که نشانه نادانی است. خشم را فرو نشان، و به هنگام قدرت ببخش، و به هنگام خشم فروتن باش، و در حکومت مدارا کن تا آینده خوبی داشته باشی، نعمت هایی که خدا به تو بخشیده نیکو دار، و نعمت هایی که در اختیار داری تباه مکن، و چنان باش که خدا آثار نعمت های خود را در تو آشکارا بنگرد. و بدان، بهترین مؤمنان، آن بود که جان و خاندان و مال خود را در راه خدا پیشاپیش تقدیم کند، چه آن را که پیش فرستی برای تو اندوخته گردد، و آن چه را که باقی گذاری سودش به دیگران می رسد. از دوستی با بی خردان و خلافکاران پرهیز، زیرا هر کس را از آن که دوست اوست می شناسند، و در شهرهای بزرگ سکونت کن زیرا مرکز اجتماع مسلمانان است، و از جاهایی که مردم آن از یاد خدا غافلند، و به یکدیگر ستم روا می دارند، و بر اطاعت از خدا به یکدیگر کمک نمی کنند، پرهیز. در چیزی اندیشه کن که یاری ات دهد، از نشستن در گذرگاههای عمومی، و بازار، پرهیز کن که جای حاضر شدن شیطان، و بر انگیزته شدن فتنه هاست، و به افراد پایین تر از خود توجه داشته باش، که راه شکر گذاری تو در برتری است. در روز جمعه پیش از نماز مسافرت مکن، جز برای جهاد در راه خدا، و یا کاری که از انجام آن ناچاری. در همه کارهایت خدا را اطاعت کن، که اطاعت خدا از همه چیز برتر است. نفس خود را در واداشتن به عبادت فریب ده، و با آن مدارا کن، و به زور و اکراه بر چیزی مجبورش نساز، و در وقت فراغت و نشاط به کارش گیر، جز در آن چه که بر تو واجب است، و باید آن را در وقت خاص خودش به جا آوری. پرهیز از آن که مرگ تو فرا رسد در حالی که از پروردگارت گریزان،



و در دنیاپرستی غرق باشی. از هم نشینی با فاسقان پرهیز که شر به شر می پیوندند، خدا را گرامی دار، و دوستان خدا را دوست شمار، و از خشم پرهیز که لشکر بزرگ شیطان است. با درود.»(1)

## 61. لزوم عدم مجادله با مردم

### اشاره

قرآن کریم در لزوم عدم مجادله با مردم می فرماید:

«لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعَنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ \* وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ \* اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»؛(2) «برای هر امتی عبادتی قرار دادیم، تا آن عبادت را (در پیشگاه خدا) انجام دهند؛ پس نباید در این امر با تو به نزاع برخیزند! به سوی پروردگارت دعوت کن، که بر هدایت مستقیم قرار داری (وراه راست همین است که تو می پویی). و اگر آنان با تو به جدال برخیزند، بگو: خدا از کارهایی که شما انجام می دهید آگاه تر است! و خداوند در روز قیامت، میان شما در آن چه اختلاف می کردید، داوری می کند!»

### تفسیر

«لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا»؛ بعضی گفتند: مراد از منسك محل عبادت است که معابد باشد مثل بیع و کناس و مساجد، بعضی گفتند: مناسك حج است که در امم سابقه بوده. لکن ظاهر این است که مراد دستورات و فرائض که انبیاء مأمور بودند به ابلاغ بامت مثل صلوة و صوم و زکاة و امثال این ها.

ص: 354

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 460

2- . حج / 67 الی 69.

«هُم ناسِ كُوهٌ»؛ یعنی باید عمل کنند نه این که عمل کرده باشند زیرا اکثر افراد امم مخالفت انبیاء کردند فقط قلبی که به آن ها ایمان آوردند.

«فَلَا يُنَازِعَنَّكَ فِي الْأَمْرِ»؛ یعنی در دستوراتی که ما برای امت تو قرار دادیم و جعل کردیم منازعه و محاجه نباید بکنند که این دستورات اسلامی مخالف با دستورات انبیاء سلف هست، هر کدام به مقتضای زمان و اشخاص و حکم و مصالح جعل شده و لذا نسخ در شرایع بوده شریعت نوح ناسخ شریعت آدم و كذلك ابراهیم و موسی و عیسی تا دین اسلام که ناسخ جمیع شرایع قبل بود، و در خبر دارد که مراد از الامر امر وصایت و ولایت امیر المؤمنین است. حدیث منسوب بموسی بن جعفر از پدر بزرگوارش علیهما السلام است خلاصه مفادش این که: پس از نزول این آیه حضرت رسول مهاجر و انصار را جمع فرمود، و فرمود هر نبیی منسک داشته تا نبی آخر و علی (علیه السلام) منسک است باید او را اطاعت کنید و لزوم امام و اطاعت او دین است لکن آن ها منازعه و مخالفت کردند. و مکرر گفته ایم که اخبار بیان مصداق اتم را می کند البته وجود امام و اطاعت او اعظم فرائض الهیه است که بدون او ایمان تحقق پیدا نمیکند منافی با عموم آیه نیست که شامل جمیع دستورات الهیه باشد.

«وَ ادْعُ إِلَى رَبِّكَ»؛ دعوت به توحید و لزوم اطاعت او امر او و ترك نواهی او.

«إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٍ»؛ «هدایت و ارشاد به صراط مستقیم.»

«وَ إِن جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ»؛ (1) «و اگر با شما جدال می ورزند پس به آن ها بفرما که خداوند داناتر است بآن چه عمل می کنید.»

ص: 355

«وَإِنْ جَادَلُوكَ»؛ مجادله این است که بخواهند باطل خود را ثابت کنند و حق را ابطال کنند مثل این که در امر توحید مشرکین استدلال کنند به تقلید آباء و اجداد خود که در بسیاری از آیات تصریح شده، و در امر نبوت او را ساحر و مجنون و کذاب و مفتری بگویند، و معجزات او را حمل به سحر کنند، در امر ولایت تمسک به اجماع بعضی و بشوری و به قهر و غلبه کنند، و نصوص قرآن و اخبار متواتره و حدیث غدیر را کنار گذارند، در امر قیامت استبعاداتی که چه نحوه خاک پوسیده زنده می شود، در موضوع احکام تصرفاتی که به استحسانات خود و بدعت هایی که گذاردند و تغییراتی که دادند عمل کنند.

«فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ»؛ تکلیف پیغمبر ابلاغ است و چیزی فرو گذار نکند که بفرماید: «انی تارك فيکم الثقلین....»

و بفرماید: «ما من شیء یقربکم الی الجنة و یبعدکم عن النار الا و قد امرتکم به و ما من شیء یقربکم الی النار و یبعدکم عن الجنة الا و قد نهیتکم عنه».

و خداوند متعال بفرماید: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»<sup>(1)</sup>

و بفرماید: «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»<sup>(2)</sup> اخذ کنند یا رد کنند خداوند داناتر است به عمل آن ها.

«اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»<sup>(3)</sup>

«خداوند حکم می فرماید بین شماها روز قیامت در آن چه بودید در او اختلاف می کردید.»

«اللَّهُ يَحْكُمُ»؛ محکمه عدل الهی روز قیامت بر پا می شود و خداوند حاکم

ص: 356

1- . اسراء / 9.

2- . انعام / 59.

3- . حج / 69.

قاضی است قضاوت می فرماید. و قانون حکومت این است که باید مدعی و مدعی علیه هر دو حاضر باشند و مدعی اظهار دعوی خود را بکند و بر طبق دعوی شهودی را اقامه کند که فرمود:

«البیتة علی المدعی و الیمین علی من انکر» خداوند مدعی را حاضر می کند که انبیاء و رسل و ائمه و دعاة الی الحق هستند چنان چه می فرماید: «یَوْمَ یَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فِیْقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ» (1) و چنان چه انبیاء می گویند: «اللَّهُ یَجْمَعُ بَیْنَنَا وَ إِلَیْهِ الْمَصِیرُ» (2) و شهود روز قیامت شاهد قوی شخص حاکم و قاضی ذات اقدس حق است «قُلْ کَفَى بِاللَّهِ شَهِدًا بَیْنِي وَ بَیْنَكُمْ» (3)؛ «قُلْ کَفَى بِاللَّهِ بَیْنِي وَ بَیْنَكُمْ شَهِدًا» (4) و از جمله شهود ملائکه کرام الکاتبین و ملائکه حفظه و اعضاء و جوارح و قرآن و ازمنه و اماکن.

و منکرین را هم حاضر می کند از کفار و مشرکین و منافقین و معاندین «وَ یَوْمَ یُنَادِیهِمْ فِیْقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ الْمُرْسَلِینَ» (5). این ها به کلی منکر می شوند و می گویند: «وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا کُنَّا مُشْرِکِینَ» (6). چون قسم با منکر است لکن در صورتی که مدعی شاهد نداشته باشد و با این شهود، بلکه با اقرار جای قسم نیست که در بسیاری از آیات اقرار آن ها را نقل می فرماید:

ص: 357

1- . مائده / 108.

2- . شوری / 14.

3- . رعد / 43.

4- . عنکبوت / 51.

5- . قصص / 65.

6- . انعام / 23.

«بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»؛ چه در امر توحید و چه در امر رسالت و چه در امر خلافت خلفاء و چه در امور دینی از احکام اسلامی و وظایف شرعی و ظلم ظالمین و بدعت های در دین و انکار ضروریات دین و ضروریات مذهب. (1)

## 62. نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) با مردم مدارا می کرد

### اشاره

امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) پیرامون و مدارا کردن با مردم می فرماید:

«لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: سِدَّةٌ مِنْ رَبِّهِ، وَ سِدَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ، وَ سِدَّةٌ مِنْ وَلِيِّهِ؛ فَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ فَكِتْمَانُ السِّرِّ، وَ، أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) وَ سَلَّمَ، فَمُدَارَاةُ النَّاسِ، وَ، أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَلِيِّهِ فَالصَّبْرُ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ؛ (2)

«مؤمن به مرحله ایمان نمی رسد مگر آن که دارای سه خصلت باشد؛ یکی از پروردگارش، یکی از پیغمبرش و یکی از امامش، اما خصلت پروردگار، کتمان و مخفی نگه داشتن اسرار؛ و خصلت پیغمبر، با مردم مدارا کردن؛ و خصلت امام، شکیبایی در برابر ناملایمات و سختی های زندگی است.»

قرآن کریم نیز می فرماید:

«وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ (3) «از آن ها کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند: «او آدم خوش باوری است!» بگو:

ص: 358

1- . طیب، عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج 9، ص: 337.

2- . نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 9، ص 37، ح 10138.

3- . توبه / 61.

«خوش باور بودن او به نفع شماست! (ولی بدانید) او به خدا ایمان دارد؛ و (تنها) مؤمنان را تصدیق می کند؛ و رحمت است برای کسانی از شما که ایمان آورده اند!» و آن ها که رسول خدا را آزار می دهند، عذاب دردناکی دارند!»

### تفسیر

«وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ»؛ کلمه «اذن» به معنای «گوش» است. و اگر منافقین رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را «گوش» نامیده اند، منظورشان این بود که هر حرفی را می پذیرد و به حرف هر کس گوش می دهد.

### معنای جمله «قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ»

در جمله «قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ» اضافه «اذن» به «خیر» اضافه حقیقی است، و معنایش این است که او بسیار شنوا است، ولی آن چه خیر شما در آن است می شنود، مثلاً وحی خدای سبحان را می شنود که مایه خیر شما است و از مؤمنین خیرخواهی های ایشان را می شنود که باز خیر شما در آن است. ممکن هم هست بگوییم اضافه مذکور اضافه موصوف بر صفت است، و معنای آن این است که او گوش هست، لیکن گوشی است با این صفت، که برای شما خیر است، چون نمی شنود مگر چیزی را که به شما سود می رساند و ضرری هم برایتان ندارد.

فرق میان این دو احتمال این است که لازمه وجه اولی این است که مسموع آن حضرت از وحی خدا و نصیحت مؤمنان خیر باشد. و لازمه وجه دومی این است که استماع آن جناب استماع خیری باشد یعنی به پاره ای از حرف هایی که برای

مسلمانان خیر نیست گوش می دهد، و لیکن صرفاً به منظور احترام از گوینده گوش می دهد و کلام او را حمل بر صحت می کند تا هتک حرمت او را نکرده و خود نیز گمان بد به مردم نبرده باشد، و لیکن اثر خبر صادق و مطابق با واقع را هم بر آن بار نمی کند، یعنی اگر در سعایت کسی باشد آن شخص را مؤاخذه نمی کند، در نتیجه هم به حرف های گوینده گوش داده و او را احترام کرده، و هم ایمان آن مؤمنی را که وی در باره او بدگویی و سعایت کرده محترم شمرده است.

و از این بیان روشن می شود که مناسب تر به سیاق آیه همین وجه دوم است، چون در دنبال جمله مورد بحث فرموده: «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ...»؛ توضیح این که، ایمان به معنای تصدیق است، و خداوند در جمله «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ» متعلق ایمان را ذکر کرده، ولی در جمله «وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» متعلق را ذکر نکرده و نفرموده به چه چیز تصدیق می کند، همین قدر فرموده به نفع مؤمنین تصدیق می کند، و تصدیقی که حتی در خبرهای زیان آور به نفع مؤمنین تمام شود این است که شنونده، مخبر را تصدیق کند، نه خبری را که آورده، به این معنا که به مخبر وانمود کند که من تو را راست گو می دانم، هر چند در واقع خبر او را خبر نادرست میدانم و آثار صدق بر خبرش بار نکند.

و نظیر این تفکیک میان مخبر و خبر وی، در آیه شریفه «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» (1) آمده، که خدای سبحان منافقین را از جهت این که مخبر به رسالت رسول خدایند

ص: 360

---

1 - «آن زمان که منافقان نزد تو آمدند و گفتند: ما شهادت می دهیم که تو رسول الهی، و خدا می داند که تو رسول اوئی و او شهادت می دهد که منافقان دروغگویند.» (منافقون / 1)

تکذیب می کند، ولی خبر آنان را تکذیب نمی کند، چون خبرشان رسالت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود، و خدای تعالی خودش هم به درستی آن شهادت می دهد.

### توضیح مراد از جمله «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ»

و عکس آن یعنی تصدیق خبر، در آیه «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» (1) که حکایت کلام مؤمنین است آمده، زیرا می فرماید مؤمنین خدا و رسول را در خبر تصدیق می کنند، و نظری به تصدیق مخبر ندارد.

و کوتاه سخن ظاهر جمله «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» این است که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)، خدا را در وحیی که به وی نازل می کند تصدیق می نماید، ولی مؤمنین را در آن چه که می گویند تصدیق نمی کند، بلکه تصدیق می نماید به نفع مؤمنین، هر يك از آن ها که به وی خبری دهد، به این معنا که کلام مخبر را حمل بر صحت نموده، به او نمی گوید تو در این گفتارت دروغ می گویی، و یا غرض سویی داری، اینکار را نمی کند، و در عین حال اثر صحت هم بر آن خبر مترتب نمی سازد، و همین خود باعث است که همواره تصدیقش به نفع مؤمنین تمام شود، به خلاف این که همه خبرها و حرف هایی را که می شنود صحیح بداند و اثر صحت هم بر آن بار کند، و یا اگر آن را دروغ دانست صریحاً به رخ گوینده اش بکشد که تو دروغ می گویی، که در این صورت تصدیقش به نفع مؤمنین تمام نمی شود و نظام اجتماع مؤمنین بر هم می خورد، و این معنا همان طور که گفتیم وجه دوم را تایید می کند.

ص: 361

---

1- . «وقتی مؤمنان احزاب را دیدند گفتند این همان وعده ای است که خدا و رسولش به ما دادند و خدا و رسولش راست گفتند.» (احزاب



و بعید نیست که مقصود از «مؤمنین» جامعه مؤمنین باشد، هر چند در آن جامعه، افراد منافقی هم باشند، و بنا بر این، مقصود از جمله «لِلَّذِينَ آمَنُوا» مؤمنین حقیقی، و در این صورت معنای آیه چنین می شود: رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) کلام پروردگارش را تصدیق می نماید، ولی کلام فرد فرد جامعه شما را علی الظاهر تصدیق می کند، چون فرد فرد آنان حتی منافقین ایشان، جزو جامعه شمایند، و این تصدیق ظاهری که به نفع اجتماع است برای خصوص مؤمنین واقعی رحمت نیز هست، زیرا این عمل، آنان را به راه راست دلالت می کند.

و اگر منظور از «لِلَّذِينَ آمَنُوا» افرادی باشند که در اول بعثت و قبل از فتح مکه مسلمان شدند - هم چنان که در سابق هم گذشت که کلمه «لِلَّذِينَ آمَنُوا» در قرآن کریم يك اسمی است تشریفی برای آن مردان با ایمانی که در صدر اسلام ایمان آوردند - آن وقت منظور از مؤمنین در جمله «وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» نیز مؤمنین حقیقی از همان عده خواهند بود، همان طوری که در آیه «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ» هم بهمین معنا اطلاق شده است.

بعضی (1) گفته اند: حرف «لام» در جمله «وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» برای متعدی کردن آمده هم چنان که حرف «باء» در جمله «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ» برای متعدی کردن است، پس نتیجه گرفته اند که کلمه ایمان با هر دوی آن ها متعدی می شود، به شهادت آیات: «فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ» (2) و «فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ» (3) و «أَنْتُمْ لَكُمْ وَاتَّبَعَكَ الْأَذْلُونَ» (4) که در همه آن ها حرف «لام» کار «باء» را انجام داده است.

ص: 362

---

1- . رضا، محمد رشید، المنار، ج 10 ص: 519.

2- . عنكبوت / 26.

3- . یونس / 83.

4- . شعراء / 111.

بعضی (1) دیگر گفته اند: لفظ «لام» به طریقه تضمین جریان یافته و معنای «میل» را افاده می کند و با به کار رفتن آن، معنای آیه چنین است: «رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) مایل است به مؤمنین در حالی که به آن ها ایمان دارد، و یا ایمان می آورد به آن ها در حالی که میل دارد به ایشان.» این دو وجه هر چند در جای خود صحیح است، و برای مسأله مورد بحث توجیه خوبی است، و لیکن تفکیکی که در جمله «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» میان «یؤمن اول» و «یؤمن دوم» وجود دارد این دو وجه را بعید به نظر می رساند، برای این که بنا بر این وجه، دیگر هیچ حاجتی به این تفکیک به نظر نمی رسد، و ممکن بود بفرماید: «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ».

مگر این که گفته شود این تفکیک صرفاً بمنظور تفنن در تعبیر بوده، و لیکن به هر تقدیر نتیجه همان نتیجه سابق است، و ایمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به مؤمنین تنها مختص به مخبرین نبوده تا در نتیجه اخبار آن ها را تصدیق کند و دیگران را وقتی سعایت شوند مورد مؤاخذه قرار دهد، بلکه ایمان رسول خدا ایمانی بود که شامل جمیع مؤمنین می شد، پس مخبر را در خبرش تصدیق می کرد و نیز مخبر عنه را تصدیق می کرد به این صورت که کارش را حمل بر صحت می کرد و او را مورد مؤاخذه قرار نمی داد- دقت کنید.

**عدم منافات بین این که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) رحمة للعالمین است و این که فقط برای مؤمنین رحمت است**

در این جا سؤالی باقی می ماند، و آن این که چرا در آیه مورد بحث رسول

ص: 363

خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را تنها رحمت آن کسانی معرفی کرده که ایمان دارند، ولی در آیه «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»(1) او را رحمت برای همه مردم معرفی کرده؟ جواب این سؤال این است که مقصود از رحمت در این دو آیه مختلف است، زیرا رحمت در آیه مورد بحث، رحمت فعلی است، ولی رحمت در آیه سوره انبیاء رحمت شانی است. به این معنا که در آیه مورد بحث می فرماید: «مؤمنین از رحمت وجود تو برخوردارند» و در آن آیه می فرماید: «عالمیان می توانند از رحمت وجود تو برخوردار شوند» و میان این دو تعبیر هم منافاتی نیست.

و به عبارتی دیگر، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) هم رحمت است برای کسی که حقیقتاً به وی ایمان آورده، چون خداوند به وسیله آن جناب او را از گرداب ضلالت نجات داده و عاقبت او را به کرامت و سعادت ختم کرده است. و هم رحمت است برای عموم مردم، چه آن که ایمان آورده و چه آن که کفر ورزیده، چه آن که در عصر آن حضرت بوده و چه آن که بعداً آمده، زیرا خدای تعالی آن حضرت را به کیش و ملتی بیضاء و سنتی طیبه مبعوث کرده که عموم بشر را از مسیر منحرفش به سوی راه مستقیم و از طریق شقاوت و هلاکت به شاهره هدایت و نجات برگرداند و با مشعل تابناک خود راه مستقیم فطرت الهی را روشن نماید. چیزی که هست افراد مجتمع بشری وضعشان در برابر این شمع فروزان مختلف است: عده ای خود را به آن راه انداخته و پیش می روند و رستگار می گردند، جمعی از راه هلاکت خود را کنار کشیده و لیکن هنوز به راه راست نیفتاده اند و گروهی تصمیم دارند خود را از راه هلاکت کنار بکشند و در راه مستقیم فطرت حرکت کنند، و لیکن هنوز قدمی برنداشته اند.

ص: 364

این وضع جوامع بشری است بعد از طلوع آفتاب اسلام و انتشار اشعه معارف آن در میان مردم، و رسیدن ندای آن به گوش هر شنونده و تأثیرش در همه سنت های اجتماعی، که در يك اجتماع اثر بیش تری می گذارد و در اجتماع دیگر اثر کم تری، و این معنا جای هیچ تردید نیست.

و این وجه یا وجهی است نزدیک به وجه قبلی و یا در حقیقت برگشتش به همان است. (1)

### بیان صاحب تفسیر شریف «نمونه»

### شان نزول؛ این حسن است نه عیب!

برای آیه فوق شأن نزول هایی ذکر شده که بی شباهت به یکدیگر نیست، از جمله این که گفته اند: این آیه درباره گروهی از منافقان نازل شده، که دور هم نشستند و سخنان ناهنجار، درباره پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می گفتند، یکی از آنان گفت: این کار را نکنید، زیرا، می ترسیم به گوش محمد برسند، و او به ما بد بگوید (و مردم را بر ضد ما بشورانند).

یکی از آنان که نامش «جلاس» بود گفت: مهم نیست، ما هر چه بخواهیم می گوئیم، و اگر به گوش او رسید نزد وی می رویم، و انکار می کنیم، و او از ما می پذیرد، زیرا محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) آدم خوشباور و دهن بینی است، و هر کس هر چه بگوید قبول می کند، در این هنگام آیه فوق نازل شد و به آن ها پاسخ گفت.

در این آیه همان گونه که از مضمون آن استفاده می شود سخن از فرد یا افرادی

ص: 365

---

1- طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 9، ص: 422.

در میان است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را با گفته های خود آزار می دادند و می گفتند «او انسان خوش باور، و دهن بینی است»؛ «و مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ».

«إذن» در اصل به معنی گوش است، ولی به اشخاصی که زیاد به حرف مردم گوش می دهند، و به اصطلاح «گوشی» هستند نیز این کلمه اطلاق می شود.

آن ها در حقیقت یکی از نقاط قوت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را که وجود آن در يك رهبر كاملا لازم است، به عنوان نقطه ضعف نشان می دادند و از این واقعیت غافل بودند که يك رهبر محبوب، باید نهایت لطف و محبت را نشان دهد، و حتی الامکان عذرهای مردم را بپذیرد، و در مورد عیوب آن ها پرده دری نکند (مگر در آن جا که این کار موجب سوء استفاده شود).

لذا قرآن بلافاصله اضافه می کند که: «به آن ها بگو اگر پیامبر گوش به سخنان شما فرا می دهد، و عذرتان را می پذیرد، و به گمان شما يك آدم گوشى است این به نفع شما است!»؛ «قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ».

زیرا از این طریق آبروی شما را حفظ کرده، و شخصیتتان را خرد نمی کند عواطف شما را جریحه دار نمی سازد، و برای حفظ محبت و اتحاد و وحدت شما از این طریق کوشش می کند، در حالی که اگر او فوراً پرده ها را بالا می زد، و دروغ گویان را رسوا می کرد، در دسر فراوانی برای شما فراهم می آمد، علاوه بر این که آبروی عده ای به سرعت از بین می رفت، راه بازگشت و توبه بر آن ها بسته می شد، و افراد آلوده ای که قابل هدایت بودند در صف بدکاران جای می گرفتند و از اطراف پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دور می شدند.

يك رهبر مهربان و دلسوز، و در عین حال پخته و دانا، باید همه چیز را بفهمد،

ولی باید بسیاری از آن‌ها را به روی خود نیاورد، تا آن‌ها که شایسته تربیتند، تربیت شوند و از مکتب او فرار نکنند و اسرار مردم از پرده برون نیفتند.

این احتمال نیز در معنی آیه وجود دارد که خداوند در پاسخ عیب جویان می‌گوید: «چنان نیست که او گوش به همه سخنان فرا، دهد، بلکه او گوش به سخنانی می‌دهد که به سود و نفع شما است، یعنی وحی الهی را می‌شنود، پیشنهاد مفید را استماع می‌کند و عذرخواهی افراد را در مواردی که به نفع آن‌ها و جامعه است می‌پذیرد.»<sup>(1)</sup>

سپس برای این که عیب جویان از این سخن سوء استفاده نکنند، و آن را دستاویز قرار ندهند، چنین اضافه می‌کند: «او به خدا و فرمان‌های او ایمان دارد، و به سخنان مؤمنان راستین گوش فرا می‌دهد، و آن را می‌پذیرد و به آن ترتیب اثر می‌دهد»؛ «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ».

یعنی در واقع پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دو گونه برنامه دارد: یکی برنامه حفظ ظاهر و جلوگیری از پرده‌داری، و دیگری در مرحله عمل، در مرحله اول به سخنان همه گوش فرا می‌دهد، و ظاهراً انکار نمی‌کند، ولی در مقام عمل تنها توجه او به فرمان‌های خدا و پیشنهادها و سخنان مؤمنان راستین است، و یک رهبر واقع بین باید چنین باشد، و تامین منافع جامعه جز از این راه ممکن نیست لذا بلافاصله می‌فرماید: «او رحمت برای مؤمنان شما است»؛ «وَرَحْمَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ».

ص: 367

---

1- . در حقیقت بنا بر تفسیر اول اذن خیر که مضاف و مضاف الیه است از قبیل اضافه موصوف به صفت است، و بنا بر تفسیر ثانی، از قبیل اضافه وصف به مفعول است، بنا بر احتمال اول معنی عبارت چنین می‌شود: «او سخن‌پذیر خوبی برای شما است» و بنا بر احتمال دوم مفهومش این است که: «او سخنان مفید و نیک را به نفع شما می‌شنود، نه هر سخنی را».

ممکن است در این جا سؤال شود که در پاره ای از آیات قرآن می خوانیم پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (1) است.

ولی آیه مورد بحث می گوید: رحمت برای مؤمنان است، آیا آن «عمومیت» با این «تخصیص» سازگار است؟!، اما با توجه به يك نکته، پاسخ این سؤال روشن می شود، و آن این که:

رحمت، درجات و مراتب دارد که یکی از مراتب آن «قابلیت و استعداد» است، و مرتبه دیگر «فعلیت».

مثلا باران رحمت الهی است، یعنی این قابلیت و شایستگی، در تمام قطرات آن وجود دارد که منشأ خیر و برکت و نمو و حیات باشد، ولی مسلماً ظهور و بروز آثار این رحمت تنها در سرزمین های آماده و مستعد است، بنا بر این هم می توانیم بگوئیم تمام قطره های باران، «رحمت» است و هم صحیح است گفته شود این قطرات در سرزمین های مستعد و آماده، مایه «رحمت» است، جمله اول اشاره به مرحله «اقتضا و قابلیت» است، و جمله دوم اشاره به مرحله «وجود و فعلیت». در مورد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) او بالقوه برای همه جهانیان مایه رحمت است، ولی بالفعل مخصوص مومنان می باشد.

تنها چیزی که در این جا باقی می ماند این است که نباید آن ها که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را با این سخنان خود ناراحت می کنند و از او عیب جویی می نمایند، تصور کنند که بدون مجازات خواهند ماند، درست است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در برابر آن ها وظیفه ای دارد که با بزرگواری و وسعت روح خود با آنان روبرو شود، و از رسوا ساختنشان خود

ص: 368

داری کند، ولی مفهوم این سخن چنین نیست که آن ها در این اعمال خود بدون کیفر خواهند ماند، لذا در پایان آیه می فرماید: «آن ها که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را آزار می رسانند عذابی دردناک دارند»؛ «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». (1)

## 62. ایثار و از خود گذشتگی در انجام وظائف

### اشاره

امام علی(علیه السلام)، ایثار و از خود گذشتگی در «لیلة المبيت»:

قرآن کریم می فرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ»؛ (2) «بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، هم چون علی(علیه السلام) در "لیلة المبيت" به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر(صلی الله علیه وآله وسلم)، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند؛ و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.»

### تفسیر

### شرح لغات

### اشاره

یشری؛ از کلماتی است که در دو معنای متقابل استعمال شده و به معنای فروختن و خریدن آمده است، ولی در آیه منظور معنای اول است.

مرضات؛ اصل آن از «رضا» و به معنای خشنودی و ضدّ غضب است.

رؤوف؛ مهربان که قبلاً معنای آن را گفتیم.

ص: 369

---

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 8، ص: 16.

2- . بقره / 207.



درباره شأن نزول این آیه چند قول است.

1. «سدى» از ابن عباس نقل کرده که این آیه درباره علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل شد هنگامی که مشرکان تصمیم بر قتل رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) داشتند و آن حضرت از مکه خارج شد و بغار «ثور» پناه برد.

در آن شب علی! در رختخواب رسول اکرم خوابید و در بین مکه و مدینه این آیه فرود آمد و نقل شده که وقتی علی (علیه السلام) در رختخواب پیغمبر خوابید جبرئیل در بالای علی (علیه السلام) و میکائیل در پائین پایش ایستاده بودند و جبرئیل فریاد میزد «آفرین، آفرین بر مثل تو باد که خداوند بتو بر ملائکه مباحثات کرد.

2. عکرمه می گوید این آیه درباره ابوذر غفاری، جندب بن سکن و صهیب بن سنان (سه نفر از مسلمانان فداکار) نازل شد و هر کدام داستانی دارند طائفه ابوذر او را گرفتند و او فرار کرد تا نزد رسول اکرم آمده ایمان آورد و سپس برای تبلیغ اسلام به سوی قوم و قبیله اش بازگشت، ولی قبیله اش از او دوری کردند او دوباره نزد رسول خدا آمد.

و، اما صهیب، مشرکان او را از فامیلش گرفتند صهیب با مالش خود را خرید و به سوی رسول اکرم هجرت کرد.

3. از علی (علیه السلام) و ابن عباس نقل شده است که مراد از آیه مردی است که به سبب امر به معروف و نهی از منکر کشته می شود.

4. «قتاده» می گوید این آیه درباره مهاجر و انصار نازل شده است.

«حسن» معتقد است که این آیه عمومیت دارد و همه مجاهدان و فداکاران در راه خدا را شامل می‌شود.

## تفسیر

چون خداوند در آیه پیش فرموده وقتی بمنافق گفته می‌شود «از خدا بترس» بزرگی و غرور او را مانع می‌شودگوینده این نوع کلمات را که متضمن امر به معروف و نهی از منکر است معرفی می‌کند که خود یکی از صفات مؤمن است.

که برخی از مردم در راه کسب رضای خدا جان خود را می‌فروشند و مناسبت این که از فداکاری و جانبازی تعبیر به «فروختن» شده اینست که فروشنده جنس همیشه در صدد به دست آوردن پول جنس است، فداکاران هم در فداکاری خود رضاء و خوشنودی خدا را طالبند.

«وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ»؛ خدا به بندگان رؤوف و مهربان است و آن چه را که آنان آرزو دارند که در این جا رضاء و خوشنودی خدا است به آنان می‌دهد(1)

## بیان صاحب تفسیر شریف «نمونه»

## شأن نزول

مفسر معروف اهل تسنن «ثعلبی» می‌گوید: هنگامی که پیغمبر اسلام تصمیم گرفت مهاجرت کند برای ادای دین‌های خود و تحویل دادن امانت‌هایی که نزد او بود علی (علیه السلام) را به جای خویش قرار داد و شب هنگام که می‌خواست به سوی غار "ثور" برود و مشرکان اطراف خانه او را برای حمله به او محاصره کرده بودند دستور

ص: 371

---

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 2، ص: 269.

داد علی (علیه السلام) در بستر او بخوابد و پارچه سبز رنگی (برد حضر می) که مخصوص خود پیغمبر بود روی خود بکشد در این هنگام خداوند به «جبرئیل» و «میکائیل» وحی فرستاد که من بین شما برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شما را طولانی تر قرار دادم کدام یک از شما حاضر است ایثار به نفس کند و زندگی دیگری را بر خود مقدم دارد هیچ کدام حاضر نشدند. به آن ها وحی شد اکنون علی (علیه السلام) در بستر پیغمبر خوابیده و آماده شده جان خویش را فدای او سازد به زمین بروید و حافظ و نگهبان او باشید.

هنگامی که جبرئیل بالای سر و میکائیل پایین پای علی (علیه السلام) نشسته بودند جبرئیل می گفت: «به به آفرین بر تو ای علی! خداوند به واسطه تو بر فرشتگان مباحثات می کند».

در این هنگام آیه فوق نازل گردید و به همین دلیل آن شب تاریخی به نام «لیلة المبيت» نامیده شده است.

«ابن عباس» می گوید این آیه هنگامی که پیغمبر از مشرکان کناره گرفته بود و با ابوبکر به سوی غار می رفت در باره علی (علیه السلام) که در بستر پیغمبر خوابیده بود نازل شد.

«ابو جعفر اسکافی» می گوید: (1)

جریان خوابیدن علی (علیه السلام) در بستر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به تواتر ثابت شده و غیر از کسانی که مسلمان نیستند و افراد سبک مغز آن را انکار نمی کنند.

علامه امینی در جلد دوم کتاب شریف «الغدیر» ذیل آیه مورد بحث (صفحه 48 به بعد) می نویسد:

ص: 372

---

1- . همان طور که «ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه، ج 3، ص: 270 ذکر کرده است.

«غزالی» در کتاب «احیاء العلوم» جلد سوم صفحه 238 و «گنجی» در کتاب «کفایة الطالب» صفحه 114 و «صفوری» در کتاب «نزهة المجالس» جلد دوم صفحه 209 و «ابن صباغ مالکی» در کتاب «الفصول المهمة» صفحه 33، و «سبط ابن جوزی حنفی» در کتاب «تذکرة الخواص» صفحه 21 و «شبلنجی» در کتاب «نور الأبصار» صفحه 86 و «احمد» در «مسند» جلد یک صفحه 348 و «تاریخ طبری» جلد دوم صفحه 99 تا 101 و «ابن هشام» در «سیره» جلد دوم صفحه 291 و «حلبی» در «سیره» و «تاریخ یعقوبی» جلد دوم صفحه 29 جریان «لیلة المبيت» را نقل کرده اند.

## تفسیر

### فداکاری بزرگ در شب تاریخی هجرت

گر چه آیه فوق همان طور که در شأن نزول آن ذکر شد، مربوط به ماجرای هجرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و فداکاری علی (علیه السلام) و خوابیدن او در بستر آن حضرت نازل شده، ولی هم چون سایر آیات قرآن، مفهوم و محتوای کلی و عمومی دارد. و در واقع نقطه مقابل چیزی است که در آیات قبل در مورد منافقان وارد شده بود.

می فرماید: «از میان مردم کسانی هستند که جان خود را در برابر خشنودی خدا می فروشند، و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است»؛  
«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ».

آن گروه مردمی خودخواه و خودپسند و لجوج و معاند بودند که از راه نفاق در بین مردم آبرویی کسب می کردند، و در ظاهر خود را مؤمن و خیرخواه نشان می دادند،

اما کردارشان پرده از روی گفتارشان بر می داشت چرا که جز فساد در زمین و نابود کردن حرث و نسل کار دیگری نداشتند.

ولی این گروه تنها با خدا معامله می کنند و هر چه دارند حتی جان خود را به او می فروشند و جز رضا و خشنودی او چیزی خریدار نیستند. و با فداکاری و ایثار آنهاست که امر دین و دنیا اصلاح و حق زنده و پایدار می شود و زندگی انسان گوارا و درخت اسلام بارور می گردد.

جمله «وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ» که در حقیقت نقطه مقابل چیزی است که در آیات قبل درباره منافقان مفسد فی الارض آمده بود «فَحَسْبُ جَهَنَّمَ وَ لِبِئْسَ الْمِهَادُ» ممکن است اشاره به این باشد که خداوند در عین این که بخشنده جان به انسان است همان را خریداری می کند و بالاترین بها را که همان خشنودی خویش است به انسان می پردازد.

قابل توجه این که فروشنده «انسان» و خریدار خدا و متاع «جان» و بهای معامله خشنودی ذات پاک اوست. در حالی که در موارد دیگری بهای این گونه معاملات را بهشت جاویدان و نجات از دوزخ ذکر کرده است مثلاً- می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ»؛ «خدا از مؤمنان جان ها و مالهایشان را خریداری می کند که بهشت از آن آن ها باشد، در راه خدا بیکار می کنند می کشند و کشته می شوند.»(1) و شاید به همین جهت است که آیه مورد بحث با کلمه «من» تبعیضیه (وَمِنَ النَّاسِ) شروع شده یعنی تنها بعضی از مردم هستند که قادرند به این کار فوق العاده دست زنند، و تنها بهایی را که برای

ص: 374

ایثار جان طالب باشند، همان خشنودی خدا بوده باشد، ولی در آیه 111 سوره توبه که در بالا آوردیم همه مؤمنان به معامله با خدا، در برابر بهشت جاویدان دعوت شده اند.

این احتمال نیز در تفسیر جمله «وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ» و تناسب آن با آغاز آیه وجود دارد که می خواهد این حقیقت را روشن سازد که وجود این چنین افراد وفادار و ایثارگر در میان مردم، از رأفت و مهربانی خدا نسبت به بندگانش سرچشمه گرفته، زیرا اگر چنین انسان های از خود گذشته در جوامع انسانی وجود نداشته باشند، ارکان دین و اجتماع فرو می ریزد، ولی خداوند مهربان با این دوستان ایثارگر خود، جلو خرابکاری دشمنان را می گیرد.

به هر حال این آیه با توجه به شأن نزولی که مشروحا گفته شد، یکی از بزرگ ترین فضایل علی (علیه السلام) است که در اکثر منابع اسلامی آمده، و به قدری چشمگیر است که معاویه، به خاطر دشمنی خاصی که با علی (علیه السلام) داشت طبق روایتی چنان از این فضیلت ناراحت بود که «سمرة بن جندب» را با چهارصد هزار درهم تطمیع کرد که بگوید این آیه در باره عبد الرحمن بن ملجم، قاتل علی (علیه السلام) (طبق حدیث مجعولی) نازل شده، و آن منافق جنایت پیشه نیز چنین کرد، ولی همان طور که انتظار می رفت حتی يك نفر این حدیث مجعول را نپذیرفت (1). (2)

## داستان لیلۃ المیت

«شیخ طوسی» در کتاب «أمالی» از قول «ابن عباس» می نویسد:

ص: 375

1- «داستان این معامله را «ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه، ج 4، ص: 73 نقل کرده است.

2- مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 2، ص: 78.

«اجتمع المشركون في دار الندوة ليشاوروا في أمر رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، فأتى جبرئيل (عليه السلام) رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) وأخبره الخبر، وأمره أن لا يدام في مضعه تلك الليلة، فلما أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) المبيت أمر علياً (عليه السلام) أن يبيت في مضعه تلك الليلة، فبات علي (عليه السلام) وتغشى ببرد أخضر حصرمى كان رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) وآله عليه، وجعل السيف إلى جنبه، فلما اجتمع أولئك النفر من قريش يطوفون ويرصدونه ويريدون قتله، فخرج رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) وهم جلوس على الباب، عددهم خمسة وعشرون رجلاً، فأخذ حفنة من البطحاء ثم جعل يذرها على رؤوسهم هو يقرأ «يس و القرآن الحكيم» حتى بلغ «فأغشيناهم فهم لا يبصرون» (1) فقال لهم قائل: ما تنظرون قد والله خبثتم وحسب رؤسكم، والله لقد مرر بكم وما منكم رجل إلا وقد جعل على رأسه تراباً. فقالوا: والله ما أبصرتنا. قال: فأنزل الله عز وجل «وإذ يمكركم بك الذين كفروا ليثبتوك أو يقتلوك أو يخرجوك ويمكرون ويمكروا الله والله خير الماكرين» (2)؛ (3) مشركان در دار الندوة گرد آمدند تا درباره قتل رسول خدا مشورت کنند. آن گاه جبرئیل (علیه السلام) به نزد رسول خدا آمد و او را از آن آگاه کرد و فرمان داد که در آن شب در بستر خویش بخوابد. پس هنگامی که رسول خدا خواست شبانه حرکت کند به علی (علیه السلام) فرمود تا آن شب را در بستر او بخوابد. پس علی (علیه السلام) خوابید و پارچه سرد سبز حصرمی را که رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) در آن می خوابید به خود پیچید و شمشیر را در کنارش گذاشت وقتی آن گروه قریشی گرد آمده و در کمین بودند تا آن حضرت را به قتل برسانند رسول خدا بیرون آمد در حالی که آنان بر در نشسته بودند و شمارشان بیست و پنج تن بود. پس يك مشت از خاك بطحاء را در برگرفت و آن را بر سر ایشان پاشید و این آیه ها را خواند: «يس\* و القرآن»

ص: 376

1- . يس / 1 و 2 و 9.

2- . أنفال / 30.

3- . طوسی، محمد بن حسن، أمالي، ص: 446.

الْحَكِيمِ... فَأَعَشَّيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»؛ آن گاه شخصی به آنان گفت: منتظر نباشید. به خدا سوگند به خطا رفتید و زیان کردید. به خدا سوگند او از شما گذشت و هیچ مردی از شما نماند که بر سرش خاك نریخته باشد. آنان گفتند: به خدا سوگند که ما او را ندیدیم. آن گاه خداوند چنین نازل فرمود: و هنگامی که کافران با تو خدعه کردند که تو را حبس کنند یا بکشند یا بیرونت کنند خدا هم مکر ورزید که خدا بهترین مکر کنندگان است.»

«شیخ مفید» نیز در روایتی دیگر می نویسد:

امام علی بن الحسین (امام سجاد) (علیه السلام) ذیل آیه شریفه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (1) می فرماید: «نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ (علیه السلام) حِينَ بَاتَ عَلِيٌّ فَرَّاشٍ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله وسلم)؛ (2) این آیه در شأن حضرت علی (علیه السلام) نازل شد هنگامی که در بستر رسول خدا (در لیلۃ المیت) خوابید.»

و از جمله فضائل آن حضرت (علیه السلام) اینست که هنگامی که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به واسطه انجمنی که از قریش برای کشتن آن حضرت فراهم شد (و از هر قبیله که در مکه بود یکتن را برای انجام این کار برگزیدند که همگان به طور دسته جمعی خوش را بریزند) مأمور شد از مکه به مدینه هجرت کند و نمی توانست در برابر آن ها آشکارا از مکه بیرون رود، و خواست در پنهانی و بی خبری آنان خارج گردد، تا از شر آن ها آسوده ماند (تنها) به امیر المؤمنین گزارش کار خود را داد (و جز او کسی را آگاه نکرد) و او را وادار بدفاع از خویشان کرد، به این گونه که (دستور داد) در بستر او بخوابد، به

ص: 377

1- «و از مردم کسی است که می فروشد جان خود را در پی خوشنودی خدا، و خدا است مهربان ببندگان» (بقره / 207)

2- مفید، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، مترجم: رسولی محلاتی، ج 1، ص: 44.



این شکل که مشرکان ندانند در بستر خوابیده و گمان کنند خود پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است و مانند هر شب در جای خود آرمیده است.

پس امیر المؤمنین (علیه السلام) در آن شب جان خود را برای خدای تعالی در کف نهاد، و آن را در راه پیروی او بفروخت، و در راه پیامبر گرامی اش از جان گذشت، و این به خاطر آن بود که آن حضرت بدین وسیله از شر دشمنان رهائی یابد، و وجود شریفش از نقشه شوم کافران سالم بماند، و به هدف اساسی که دعوت مردمان به خدا، و بر پا داشتن دین و آشکار ساختن آئین بود برسد.

بنابراین امام علی (علیه السلام) به جای رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در بستر خوابید، و برای این که او را نشناسند با جامه خود را پیچد، (بدانسان که اگر کسی او را می دید گمان نمی کرد جز پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) باشد) پس (از انجام آن چه گفته شد) آن ها که برای کشتن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) انجمن کرده بودند و همگی مسلح بودند سر رسیدند، و گرداگرد علی (علیه السلام) پره زدند (و حلقه وار او را احاطه کردند) و چشم براه سپیده دم دقیقه شماری می کردند تا هوا روشن شود، و آشکارا او را بکشند، تا خونس هدر رود و پایمال گردد، زیرا چون بنی هاشم کشتندگان او را بنگرند، و از هر قبیله و فامیلی که در مکه بودند يك تن را در میان کشتندگان ببینند و همه را شريك در ریختن خون او بدانند، نتوانند کشتندگان را بدان جرم بکشند، چون به خاطر کشته شدن يك تن نتوانند با همه قبائل بستیزه و نبرد درآیند، و (با این نقشه زیرکانه ای که کشیده بودند) تنها فداکاری علی (علیه السلام) بود که سبب رهائی یافتن (صلی الله علیه وآله وسلم) از دست آنان گردید، و جلوگیری از ریخته شدن خون آن حضرت شد، و در نتیجه توانست دستور پروردگار خویش را انجام دهد، (و مردم را به خدای یگانه راهنمایی کند).

اگر امیر المؤمنین (علیه السلام) نبود و آن فداکاری را نمی کرد، کار تبلیغ (و رساندن احکام) رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به پایان نمی رسید، و عمرش کفاف انجام آن را نمی داد و دشمنان و رشک بران آن حضرت بر او چیره و پیروز می شدند، (از این رو علی (علیه السلام) در بستر خوابید، و آن ها نیز بی آنکه از جریان آگاه باشند و گمان ببرند که او علی (علیه السلام) است، در اطراف او چشم برافشاندند و روشنی هوا بودند) چون صبح شد و ناگهان به سوی او یورش بردند، علی (علیه السلام) برخاسته به آن ها حمله ور شد، آن ها که (باور نداشتند آن مرد خفته علی باشد، همین که) او را دیدند پراکنده شده و بازگشتند، و اندیشه شومشان در باره رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقش بر آب شد، و رشته تدبیرشان یکسره از هم گسیخت و آرزوهائی که به دنبال این کار در سر پرورانده بودند، جملگی بر باد رفت و با آن پیش بینی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: و آن فداکاری که علی (علیه السلام) کرد نظم و ترتیب ایمان بر جای ماند، و بینی شیطان به خاک مالیده شد، و دشمنان دین و آئین سرافکنده گشتند، و این برای امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقبتی است بی نظیر، و کسی در این باره هم باز و در این فضیلت انباز او نگشت، و مانند او در این راه کسی از جان نگذشت.

#### 64. امام علی (علیه السلام) و اهمیت جهاد

#### اشاره

وقتی خبر تهاجم سربازان معاویه به شهر «انبار»<sup>(1)</sup>

در سال 38 هجری و سستی مردم به امام علی (علیه السلام) ابلاغ شد، آن حضرت فرمود:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِحَاصَّةِ أَوْلِيَانِهِ وَ هُوَ لِبَاسُ

ص: 379

---

1- . انبار، شهری مرزی بین عراق و شام در 72 کیلومتری بغداد، در کرانه شرقی فرات، مقابل شهر (هیت) بود.

التَّقْوَى وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِيْبِنَهُ وَجُنَّتَهُ الْوَثِيْقَةُ فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ تَوْبَ الدَّلِّ وَشَمِلَهُ الْبَلَاءُ وَدِيْتُ بِالصَّغَارِ وَالْقَمَاءِ وَضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ  
بِالْإِسْدِهَابِ وَأُدْبِلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَصَدِّيعِ الْجِهَادِ وَسِيَمِ الْحَسْفِ وَنُوعِ النَّصْفِ؛ أَلَا وَإِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَنَهَارًا وَسِرًّا وَ  
إِعْلَانًا وَقُلْتُ لَكُمْ اغْزَوْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغْزَوْكُمْ فَوَاللَّهِ مَا غَزِي قَوْمٌ قَطُّ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا فَتَوَاكَلْتُمْ وَتَخَاذَلْتُمْ حَتَّى شَدَّتْ عَلَيْكُمْ الْغَارَاتُ وَ  
مَلَكَتْ عَلَيْكُمْ الْأَوْطَانُ- [فَهَذَا] وَهَذَا أَخُو غَامِدٍ [وَ] قَدْ وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْأَنْبَارَ وَقَدْ قَتَلَ حَسَانَ بْنَ حَسَّانَ الْبَكْرِيَّ وَأَزَالَ خَيْلَكُمْ عَنْ مَسَالِحِهَا وَ  
لَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسَلِّمَةِ وَالْأُخْرَى الْمُعَاهِدَةَ فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَقَلْبَهَا وَقَلَانِدَهَا وَرُعْثَهَا مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا  
بِالْإِسْتِرْجَاعِ وَالْإِسْتِرْحَامِ؛ ثُمَّ انْصَدَرَفُوا وَإِفْرِينَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلِمٌ وَلَا أُرِيَقُ لَهُمْ دَمٌ فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسَلِّمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسَفًا مَا كَانَ بِهِ  
مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيدًا فَيَا عَجَبًا عَجَبًا وَاللَّهِ يَمِيتُ الْقَلْبَ وَيَجْلِبُ الْهَمَّ مِنْ اجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ  
فَقُبْحًا لَكُمْ وَتَرَحُّبًا حِينَ صِرْتُمْ غَرَضًا يُرْمَى يُعَارَ عَلَيْكُمْ وَلَا تُغَيِّرُونَ وَلَا تُغْزُونَ وَلَا تَغْزُونَ وَيُعْصَى اللَّهُ وَتَرْضُونَ فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي  
أَيَّامِ الْحَرِّ قُلْتُمْ هَذِهِ حَمَارَةٌ الْقَيْظِ أَمْهَلْنَا يَسَّ بَيْحَ عَنَا الْحَرُّ وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ قُلْتُمْ هَذِهِ صَبَارَةٌ الْقَرِّ أَمْهَلْنَا يَنْسَلِخَ عَنَا الْبَرْدُ كُلُّ  
هَذَا فِرَارًا مِنَ الْحَرِّ وَالْقَرِّ فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَالْقَرِّ تَفْرُونَ فَانْتُمْ وَاللَّهِ مِنَ السَّيْفِ أَفْرٌ؛ يَا أَشَدَّ بَاءَ الرَّجَالِ وَلَا رَجَالَ حُلُومِ الْأَطْفَالِ وَعُقُولِ رِبَّاتِ  
الْحِجَالِ لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرْكُمُ وَلَمْ أَعْرِفِكُمْ مَعْرِفَةً وَاللَّهِ جَرَّتْ نَدْمًا وَأَعْقَبَتْ سَدَمًا فَاتَلَّكُمْ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَشَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظًا وَ  
جَرَعْتُمُونِي نَعَبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا وَأَسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَالْخِذْلَانِ حَتَّى لَقَدَ قَالَتْ قُرَيْشٌ إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شُجَاعٌ وَكَرْنٌ لَا عِلْمَ  
لَهُ بِالْحَرْبِ لِلَّهِ أَبُوهُمْ وَهَلْ

أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاسًا وَأَقْدَمُ فِيهَا مَقَامًا مِنِّي لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ وَهَا أَنَا ذَا قَدْ ذَرَفْتُ عَلَى السَّيْنِ وَلَكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ؛ (1) «پس از ستایش پروردگار، جهاد در راه خدا، دری از درهای بهشت است، که خدا آن را به روی دوستان مخصوص خود گشوده است. جهاد، لباس تقوا، و زره محکم، و سپر مطمئن خداوند است، کسی که جهاد را ناخوشایند دانسته و ترك کند، خدا لباس ذلّت و خواری بر او می پوشاند، و دچار بلا- و مصیبت می شود و کوچک و ذلیل می گردد، دل او در پرده گمراهی مانده و حق از او روی می گرداند، به جهت ترك جهاد، به خواری محکوم و از عدالت محروم است. آگاه باشید! من شب و روز، پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با شامیان دعوت کردم و گفتم پیش از آن که آن ها با شما به جنگند با آنان نبرد کنید، به خدا سوگند، هر ملّتی که درون خانه خود مورد هجوم قرار گیرد، ذلیل خواهد شد، اما شما سستی به خرج دادید، و خواری و ذلّت پذیرفتید، تا آن جا که دشمن پی در پی به شما حمله کرد و سر زمین های شما را تصرف نمود. و اینک، فرمانده معاویه، (مرد غامدی) (2) با لشکرش وارد شهر انبار شده و فرماندار من، «حسّان بن حسّان بکری» را کشته و سربازان شما را از مواضع مرزی بیرون رانده است. به من خبر رسیده که مردی از لشکر شام به خانه زنی مسلمان و زنی غیر مسلمان که در پناه حکومت اسلام بوده وارد شده، و خلخال و دستبند و گردن بند و گوشواره های آن ها را به غارت برده، در حالی که هیچ وسیله ای برای دفاع، جز گریه و التماس کردن، نداشته اند. لشکریان شام با غنیمت فراوان رفتند بدون این که حتّی يك نفر آنان، زخمی بردارد، و یا قطره خونیا از او ریخته شود، اگر برای این حادثه تلخ، مسلمانی از روی تأسف بمیرد، ملامت

ص: 381

---

1- . شریف رضی، نهج البلاغة، تصحیح: صبحی صالح، ص: 70.

2- . سفیان بن عوف غامدی، از سرداران معاویه و اهل یمن بود، غامد نام قبیله ای در یمن است.

نخواهد شد، و از نظر من سزاوار است! شگفتا! شگفتا! به خدا سوگند، این واقعیت قلب انسان را می میراند و دچار غم و اندوه می کند که شامیان در باطل خود وحدت دارند، و شما در حق خود متفرّدید. زشت باد روی شما و از اندوه رهایی نیابید که آماج تیر بلا شدید! به شما حمله می کنند، شما حمله نمی کنید؟! با شما می جنگند، شما نمی جنگید؟! این گونه معصیت خدا می شود و شما رضایت می دهید؟ وقتی در تابستان فرمان حرکت به سوی دشمن می دهم، می گوید هوا گرم است، مهلت ده تا سوز گرما بگذرد، و آن گاه که در زمستان فرمان جنگ می دهم، می گوید هوا خیلی سرد است بگذار سرما برود. همه این بهانه ها برای فرار از سرما و گرما بود؟ وقتی شما از گرما و سرما فرار می کنید، به خدا سوگند که از شمشیر بیش تر گریزانید!»

### **مظلومیت امام (علیه السلام)، و علل شکست کوفیان**

ای مرد نمایان نامرد! ای کودک صفتان بی خرد که عقل های شما به عروسان پرده نشین شباهت دارد! چقدر دوست داشتم که شما را هرگز نمی دیدم و هرگز نمی شناختم! شناسایی شما- سوگند به خدا- که جز پشیمانی حاصلی نداشت، و اندوهی غم بار سر انجام آن شد.

خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون، و سینه ام از خشم شما مالا مال است! کاسه های غم و اندوه را، جرعه جرعه به من نوشاندید، و با نافرمانی و ذلت پذیری، رأی و تدبیر مرا تباه کردید، تا آن جا که قریش در حق من گفت:

«بی تردید پسر ابی طالب مردی دلیر است، ولی دانش نظامی ندارد» خدا

پدرشان (1) را مزد دهد، آیا یکی از آن‌ها تجربه‌های جنگی سخت و دشوار مرا دارد؟ یا در پیکار توانست از من پیشی بگیرد؟ هنوز بیست سال نداشتم، که در میدان نبرد حاضر بودم، هم اکنون که از شصت سال گذشته‌ام، اما دریغ، آن کس که فرمانش را اجرا نکنند، رأی نخواهد داشت. (2)

### 65. پیشگوئی از مصائب در کتاب امیر المؤمنین (علیه السلام)

ابن عباس گفت: روزی در ذی قار خدمت امیر المؤمنین (علیه السلام) وارد شدم. حضرت کتابی را برایم بیرون آورد و فرمود: ای ابن عباس، این کتابی است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر من املا فرموده و دست خط خودم است.

عرض کردم: یا امیر المؤمنین، آن را برایم بخوان. حضرت آن را خواند و در آن بود همه آن چه از زمان رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تا زمان شهادت امام حسین (علیه السلام) اتفاق افتاده و این که چگونه کشته می‌شود و چه کسی او را می‌کشد و چه کسی او را یاری می‌کند و چه کسانی همراه او شهید می‌شوند. آن حضرت بشدت گریه کرد و مرا به گریه در آورد.

از جمله آن چه برایم خواند این بود که با خود آن حضرت چه می‌کنند، و چگونه حضرت زهرا (س) شهید می‌شود، و چگونه پسرش امام حسن (علیه السلام) به شهادت می‌رسد و چگونه امت به او غدر و حيله می‌کنند. وقتی کیفیت قتل امام حسین (علیه السلام)

ص: 383

---

1- . جمله دعائیه است که گاه در نکوهش و کنایه زدن بکار می‌رود.

2- . شریف رضی، نهج البلاغه، مترجم: دشتی، ص: 77.

را خواند بسیار گریست، و سپس آن کتاب را بست، و بقیه آن چه تا روز قیامت واقع می شود باقی ماند(1). (2)

## 66. تعاملات خلفاء با فاطمه زهرا(س)

علمای اهل سنت، حدیثی در کتاب های مختلف خود از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) به این مضمون نقل کرده اند که فرمود: «نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقة؛ ما پیامبران ارثی از خود به یادگار نمی گذاریم، و آن چه از ما بماند باید به عنوان صدقه در راه خدا مصرف شود.» و گاه آن را با حذف جمله اول، به صورت «ما تركناه صدقة» نقل کرده اند.

سند این حدیث غالباً در کتب معروف اهل سنت به «ابوبکر» منتهی می شود که بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) زمام امور مسلمین را به دست گرفت، و هنگامی که حضرت فاطمه(س) و یا بعضی از همسران پیامبر میراث خود را از او خواستند او به استناد این حدیث از دادن میراث به آنان سر باز زد!(3)

قابل توجه این که در مدرک اخیر در حدیثی از عایشه چنین می خوانیم:

«فاطمه(س) و عباس (بعد از وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) نزد ابوبکر آمدند و میراثشان از پیامبر را می خواستند، و آن ها در آن موقع زمینشان را در «فدک» و سهمشان را از «خیبر» مطالبه می کردند، ابوبکر گفت: من از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که گفت: ما چیزی را

ص: 384

- 1- . در کتاب فضائل: در آن کتاب آن چه شده و آن چه تا روز قیامت خواهد شد نوشته شده بود.
- 2- . انصاری زنجانی، اسماعیل، أسرار آل محمد(علیهم السلام) (ترجمه کتاب سلیم بن قیس هلالی؛ اولین کتاب شیعه در زمان امیرالمؤمنین علی(علیه السلام)، ص: 624.
- 3- . این حدیث را «مسلم» در صحیح خود (جلد 3، کتاب الجهاد و السیر، صفحه 1379) و «بخاری» در جزء هشتم «کتاب الفرائض» (صفحه 185) و گروهی دیگر در کتاب های خود آورده اند.

به ارث نمی گذاریم و آن چه از ما بماند صدقه است... هنگامی که فاطمه(س) این سخن را شنید با حالتی خشمگین ابوبکر را ترك كرد و تا آخر عمر با او يك كلمه سخن نگفت(1).

البته این حدیث از جهات مختلفی قابل نقد و بررسی است، ولی آن چه در حوصله این تفسیر می گنجد امور زیر است:

1. این حدیث با متن قرآن سازگار نیست، و طبق قواعد اصولی که در دست داریم هر حدیثی که موافق "كتاب الله" نباشد از درجه اعتبار ساقط است، و نمی توان به عنوان حدیث پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و یا سائر معصومین(علیهم السلام) روی آن تکیه کرد.

در آیات فوق خواندیم سلیمان از داود ارث برد، و ظاهر آیه مطلق است و اموال را نیز شامل می شود.

و در مورد «یحیی» و «زکریا» می خوانیم: «يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ»؛(2) «فرزندی به من عنایت کن که از من و از آل یعقوب ارث برد.»

مخصوصا در مورد «زکریا» بسیاری از مفسران روی جنبه های مالی تکیه کرده اند.

به علاوه ظاهر آیات «ارث» در قرآن مجید عام است و همه را شامل می شود.

و شاید به همین دلیل «قرطبی» از دانشمندان معروف اهل سنت ناچار شده است که حدیث را به عنوان فعل غالب و اکثر بگیرد نه عام و گفته است این مانند

ص: 385

---

1- . ابی عبدالله محمد بن اسما عیل البخاری، الجامع الصحیح، جزء 8، ص: 185.

2- . مریم / 6.



جمله ای است که عرب می گوید انا معشر العرب اقرى الناس للضيف: "ما جمعیت عرب از همه مردم مهمان نوازتریم (در حالی که این يك حکم عمومی نیست)(1).

ولی روشن است که این سخن ارزش این حدیث را نفی می کند، زیرا اگر در مورد سلیمان و یحیی به این عذر متوسل شویم مشمول آن نسبت به موارد دیگر نیز قطعی نیست.

2. روایت فوق معارض با روایات دیگری است که نشان می دهد ابوبکر تصمیم گرفت "فدك" را به "فاطمه" (س) بازگرداند، ولی دیگران مانع شدند، چنان که در «سیره حلبی» می خوانیم:

«فاطمه (س) دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نزد ابوبکر آمد در حالی که او بر منبر بود، گفت: ای ابوبکر آیا این در کتاب خدا است که دخترت از تو ارث ببرد و من از پدرم ارث نبرم، ابوبکر گریه کرد و اشکش جاری شد، سپس از منبر پائین آمد، و نامه ای دایر به واگذاری فدك به فاطمه (س) نوشت، در این حال عمر وارد شد گفت: این چیست؟ گفت: نامه ای نوشتم که میراث فاطمه (س) را از پدرش به او واگذارم، عمر گفت: اگر این کار را کنی از کجا هزینه نبرد با دشمنان را فراهم می سازی در حالی که عرب بر ضد تو قیام کرده است؟ سپس عمر نامه را گرفت و پاره کرد!»(2)

چگونه ممکن است نهی صریحی از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) باشد و ابوبکر به خود جرات مخالفت را بدهد؟ و چرا عمر استناد به نیازهای جنگی کرد و استناد به روایت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ننمود؟

ص: 386

---

1- . قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ج 7، ص: 4880.

2- . حلبی، علی بن ابراهیم، السيرة الحلبیة فی سيرة الأئمة المأمون، ج 3، ص: 391.

بررسی دقیق روایت فوق نشان می دهد که مسأله نهی پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) مطرح نبوده، مهم در این جا مسائل سیاسی روز بوده است، و همین ها است که انسان را به یاد گفتار ابن ابی الحدید دانشمند معتزلی می اندازد، می گوید: از استادم "علی بن فارقی" پرسیدم: آیا فاطمه(س) در ادعای خود راست می گفت؟ پاسخ داد آری گفتم پس چرا ابوبکر فدک را به او نداد، با این که وی را صادق و راست گو می شمرد؟! استادم تبسم پر معنایی کرد و سخن لطیف زیبایی گفت، با این که او عادت به مزاح شوخی نداشت گفت: لو اعطاها الیوم فدک بمجرد دعواها لجئت الیه غدا و ادعت لزوجه الخلافة! و زحزحته عن مقامه و لم یمكنه الاعتذار و الموافقة بشیء؛ اگر امروز فدک را به ادعای فاطمه(س) به او می داد، فردا می آمد و خلافت را برای همسرش ادعا می کرد! و ابوبکر را از مقامش متزلزل می ساخت و او نه عذری برای بازگو کردن داشت و نه امکان موافقت!.(1)

3. روایت معروفی از پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در بسیاری از کتب اهل سنت و شیعه آمده است که «العلماء ورثة الانبياء؛ دانشمندان وارثان پیامبرانند.»(2)

و نیز از پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده که: «ان الانبياء لم یورثوا دینارا و لا درهما؛ پیامبران درهم و دیناری از خود بیادگار نگذارند.»(3)

از مجموع این دو حدیث چنین به نظر می رسد که هدف اصلی این بوده که روشن سازند افتخار انبیاء و سرمایه آن ها علم و دانش بوده است، و مهم ترین چیزی که از خود به یادگار گذاشتند، برنامه هدایت بود، و کسانی که سهم بیش تری از این

ص: 387

1- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، ج 16، ص: 284.

2- ترمذی، محمد بن عیسی، الجامع الصحیح، باب العلم، حدیث 19.

3- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، باب صفة العلم، حدیث 2.

علم و دانش را بر گرفتند، وارثان اصلی پیامبرانند، بی آن که نظر به اموالی داشته باشد که از آنان به یادگار باقی می ماند، بعدا این حدیث نقل به معنی شده و سوء تعبیر از آن گردیده و احتمالا جمله ما ترکناه صدقه که استنباط بعضی از روایت بوده است بر آن افزوده اند.

برای این که سخن به درازا نکشد گفتار خود را با بحثی از مفسر معروف اهل سنت «فخر رازی» که در ذیل آیه 11 سوره نساء آورده است پایان می دهیم:

او می گوید: یکی از تخصیص هایی که بر این آیه (آیه ارث فرزندان) وارد شده است، چیزی است که مذهب اکثر مجتهدین (اهل سنت) است، که پیامبران (علیهم السلام) چیزی به ارث نمی گذارند و شیعه (عموما) در این بحث مخالفت کرده اند روایت شده است هنگامی که «فاطمه (س)» میراث خود را مطالبه کرد، آن ها به استناد حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که می فرماید: «نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه» او را از ارث خود باز داشتند، در این هنگام فاطمه (س) به عموم آیه فوق (آیه ارث فرزندان) استدلال کرد، گویی می خواست به این حقیقت اشاره کند که عموم قرآن را نمی شود با خبر واحد تخصیص زد.

سپس «فخر رازی» می افزاید: شیعه می گویند: به فرض که تخصیص قرآن به خبر واحد جایز باشد در این جا به سه دلیل جایز نیست:

نخست این که: این بر خلاف صریح قرآن است که می گوید «زکریا» از خدا تقاضا کرد فرزندی به او بدهد که از وی و «آل یعقوب» ارث ببرد، و هم چنین قرآن می گوید: سلیمان از داود ارث برد، زیرا نمی توان این آیات را حمل بر وراثت علم و دین کرد، چون این يك نوع وراثت مجازی است، چرا که این پیامبران، علم و دین

را به فرزندان خود آموختند نه آن که از خود گرفتند و به آن ها واگذار کردند، وراثت حقیقی تنها در مال تصور می شود (که از کسی بگیرند و به دیگری بدهند).

دیگر این که: چگونه ممکن است "ابو بکر" از این مسأله که نیازی به آن نداشته است آگاه باشد، اما فاطمه و علی و عباس که از بزرگ ترین زاهدان و دانشمندان بودند و با مسأله وراثت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سر و کار داشتند از آن بی خبر بمانند؟ چگونه ممکن است پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این حدیث را به کسی تعلیم کرده باشد که نیازی نداشته و از کسی که نیاز داشته دریغ دارد؟.

سوم این که: جمله «ما ترکناه صدقة» دنباله «لا نورث» است و مفهومش این است اموالی را که به عنوان صدقه اختصاص داده ایم در دایره میراث قرار نمی گیرد نه غیر آن....

سپس فخر رازی جواب کوتاهی به استدلال مشهور فوق می دهد و می گوید:

«فاطمه (س) بعد از گفتگو با ابو بکر، به آن گفتگواراضی شد، علاوه بر این اجماع بر این منعقد شده است که سخن ابو بکر درست است!» (1)

ولی روشن است که پاسخ فخر رازی در خور استدلال های فوق نیست، زیرا همان گونه که از منابع معروف و معتبر اهل سنت در بالا نقل کردیم فاطمه (س) نه تنها راضی نشد، بلکه چنان خشمگین گشت که تا پایان عمر يك کلمه با ابو بکر سخن نگفت.

از این گذشته چگونه ممکن است اجماعی در این مسأله باشد با این که

ص: 389

---

1- . فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج 9، ص: 210.

شخصیتی هم چون علی و فاطمه(س) و عباس که در کانون وحی پرورش یافته اند با آن مخالفت کرده باشند؟!

## 67. امام حسین(علیه السلام)، اسوه مقاومت و جهاد فی سبیل الله

در کتاب «بحار الانوار» به نقل از کتاب «عیون الأخبار الرضا(علیه السلام)» آمده است:

«دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) وَعِنْدَهُ أَبِي بْنُ كَعْبٍ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ قَالَ لَهُ أَبِي وَكَيْفَ يَكُونُ يَا رَسُولَ اللَّهِ زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَحَدٌ غَيْرُكَ فَقَالَ يَا أَبِي وَالَّذِي بَعَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَن يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ مِصْبَاحٌ هُدًى وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٍ وَإِمَامٌ غَيْرٌ وَهَنَ (1) وَ عَزٌّ وَ فَخْرٌ وَ عِلْمٌ وَ ذُخْرٌ وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَكَبَ فِي صُدُوقِهِ نُظْفَةَ طَيِّبَةً مُبَارَكَةً زَكِيَّةً وَ لَقَدْ لَقَّنَ دَعْوَاتٍ مَا يَدْعُو بِهِنَّ مَخْلُوقٌ إِلَّا حَشْرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَهُ وَ كَانَ شَفِيعَهُ فِي آخِرَتِهِ وَ فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ كَرْبَهُ وَ قَضَى بِهَا دِينَهُ وَ يَسَّرَ أَمْرَهُ وَ أَوْضَحَ سَبِيلَهُ وَ قَوَّاهُ عَلَى عَدُوِّهِ وَ لَمْ يَهْتِكْ سِتْرَهُ فَقَالَ لَهُ أَبِي بْنُ كَعْبٍ مَا هَذِهِ الدَّعْوَاتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ تَقُولُ إِذَا فَرَعْتَ مِنْ صَلَاتِكَ وَ أَنْتَ قَاعِدٌ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ وَ مَعَاقِدِ عَرْشِكَ وَ سُدُكَانَ سَمَاوَاتِكَ وَ أَنْبِيَاءِكَ وَ رُسُلِكَ أَنْ تَسَدَّ تَجِيبَ لِي فَقَدْ رَهَقَنِي مِنْ أَمْرِي عَسْرًا فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّىَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ عَسْرِي يُسْرًا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُسِّرُ هَلْ أَمْرُكَ وَ يَسِّرُ رَحْ صَدْرَكَ وَ يُلَقِّنُكَ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عِنْدَ خُرُوجِ نَفْسِكَ قَالَ لَهُ أَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا هَذِهِ النُّظْفَةُ الَّتِي فِي صَلْبِ حَبِيبِي الْحُسَيْنِ قَالَ مَثَلُ هَذِهِ النُّظْفَةِ كَمَثَلِ الْقَمَرِ وَ هِيَ نُظْفَةٌ تَبِينُ وَ بَيَانٌ يَكُونُ مِنَ اتِّبَاعِهِ

ص: 390

1- . في هامش المصدر المطبوع: «و امام خير و هو فخر» بدل «و امام غير و هن و عز و فخر» نقلا من بعض النسخ العتيقة المصححة.

رَشِيداً وَمَنْ صَلَّى عَنْهُ هَوِيًّا قَالَ فَمَا اسْمُهُ وَمَا دُعَاؤُهُ قَالَ اسْمُهُ عَلِيٌّ وَدُعَاؤُهُ يَا دَائِمُ يَا دَيْمُومُ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا كَاشِفَ الْغَمِّ وَيَا فَارِجَ الْهَمِّ وَيَا بَاعِثَ الرُّسُلِ وَيَا صَادِقَ الْوَعْدِ مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ حَسَدَ رَهَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَكَانَ قَائِدَهُ إِلَى الْجَنَّةِ قَالَ لَهُ أَبِي يَا رَسُولَ اللّٰهِ فَهَلْ لَهُ مِنْ خَلْفٍ وَوَصِيٍّ قَالَ نَعَمْ لَهُ مَوَارِيثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَالَ مَا مَعْنَى مَوَارِيثِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا رَسُولَ اللّٰهِ قَالَ الْقَضَاءُ بِالْحَقِّ وَالْحُكْمُ بِالْإِدْيَانَةِ وَتَأْوِيلَ الْأَحْكَامِ وَبَيَانُ مَا يَكُونُ قَالَ فَمَا اسْمُهُ قَالَ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَسْتَأْنِسُ بِهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ اللّٰهُمَّ إِنْ كَانَ لِي عِنْدَكَ رِضْوَانٌ وَوُدٌّ فَاغْفِرْ لِي وَلِمَنْ تَبِعَنِي مِنْ إِخْوَانِي وَشِيْعَتِي وَطَيْبِ مَا فِي صَدْرِي فَكَرَبَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي صَدْرِهِ نُطْفَةً مُبَارَكَةً زَكِيَّةً وَأَخْبَرَنِي (عليه السلام) أَنَّ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَيْبَ هَذِهِ النُّطْفَةِ وَسَمَّاهَا عِنْدَهُ جَعْفَرًا وَجَعَلَهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا رَاضِيًا مَرْضِيًّا يَدْعُو رَبَّهُ فَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ يَا دَانَ غَيْرَ مُتَوَانٍ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اجْعَلْ لِي شِيْعَتِي مِنَ النَّارِ وَقَاءً وَلَهُمْ عِنْدَكَ رِضًا وَاغْفِرْ ذُنُوبَهُمْ وَيَسِّرْ أُمُورَهُمْ وَأَفْضِ دِيُونَهُمْ وَاسْتُرْ عَوْرَاتِهِمْ وَهَبْ لَهُمُ الْكَبَائِرَ الَّتِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ يَا مَنْ لَا يَخَافُ الضَّمِيمَ وَلَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ غَمٍّ فَرَجًا مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ حَسَدَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ أَيْبَضَ الْوَجْهَ مَعَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ إِلَى الْجَنَّةِ يَا أَبِي إِنْ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَكَّبَ عَلَيَّ هَذِهِ النُّطْفَةَ نُطْفَةً زَكِيَّةً مُبَارَكَةً طَيِّبَةً أَنْزَلَ عَلَيْهَا الرَّحْمَةَ وَسَمَّاهَا عِنْدَهُ مُوسَى قَالَ لَهُ أَبِي يَا رَسُولَ اللّٰهِ كَانَتْهُمْ يَتَوَاصَفُونَ وَيَتَنَاسَلُونَ وَيَتَوَارَثُونَ وَيَصِفُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَقَالَ وَصَفْتَهُمْ لِي جَبْرِئِيلُ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ قَالَ فَهَلْ لِمُوسَى مِنْ دَعْوَةٍ يَدْعُو بِهَا سِوَى دُعَاءِ آبَائِهِ قَالَ نَعَمْ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ يَا خَالِقَ الْخَلْقِ وَبَاسِطَ الرِّزْقِ وَقَالِقَ الْحَبِّ وَبَارِيَّ النَّسَمِ وَمُحْيِيَّ الْمَوْتَى وَمُمِيتَ الْأَحْيَاءِ وَدَائِمَ النَّبَاتِ وَمُخْرِجَ النَّبَاتِ أَفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ قَضَى اللّٰهُ لَهُ حَوَائِجَهُ وَحَسَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

مَعَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَكَّبَ فِي صُلْبِهِ نُظْفَةَ مُبَارَكَةَ طَيِّبَةَ زَكِيَّةَ مَرْضِيَّةَ وَسَمَّاهَا عِنْدَهُ عَلِيًّا يَكُونُ لِلَّهِ فِي خَلْقِهِ رَضِيًّا فِي  
 عِلْمِهِ وَحُكْمِهِ وَيَجْعَلُهُ حُجَّةً لِشَيْعَتِهِ يَحْتَجُّونَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ دُعَاءٌ يَدْعُو بِهِ اللَّهُمَّ اعْطِنِي الْهُدَى وَتَبَيَّنِي عَلَيْهِ وَاحْشُرْنِي عَلَيْهِ آمِنًا أَمَّنْ مَنْ  
 لَا خَوْفَ عَلَيْهِ وَلَا حَزْنَ وَلَا جَزَعَ إِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَّبَ فِي صُلْبِهِ نُظْفَةَ مُبَارَكَةَ زَكِيَّةَ مَرْضِيَّةَ وَسَمَّاهَا  
 مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ فَهُوَ شَفِيعٌ شَيْعَتِهِ وَوَارِثٌ عِلْمِ جَدِّهِ لَهُ عَلَامَةٌ بَيِّنَةٌ وَحُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ إِذَا وُلِدَ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ  
 يَا مَنْ لَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا مِثَالَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَلَا خَالِقَ إِلَّا أَنْتَ تَغْنِي الْمَخْلُوقِينَ وَتَبْقَى أَنْتَ حَلُمْتَ عَمَّنْ عَصَاكَ وَفِي الْمَغْفِرَةِ رِضَاكَ  
 مَنْ دَعَا بِهِذَا الدُّعَاءِ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ شَفِيعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَكَّبَ فِي صُلْبِهِ نُظْفَةَ لَا بَاعِيَةً وَلَا طَاعِيَةً بَارَةً مُبَارَكَةَ طَيِّبَةَ  
 ظَاهِرَةَ سَمَّاهَا عِنْدَهُ عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ فَالْبَسَ هِيَ السَّكِينَةَ وَالْوَقَارَ وَأُدْعَاهَا الْعُلُومَ وَكُلَّ سِرٍّ مَكْتُومٍ مَنْ لَقِيَهُ وَفِي صَدْرِهِ شَيْءٌ أَنْبَأَهُ بِهِ وَحَدَّرَهُ مِنْ  
 عَدُوِّهِ وَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ يَا نُورُ يَا بُرْهَانَ يَا مُنِيرُ يَا مُبِينُ يَا رَبَّ الْكُفْيِ شَرِّ الشُّرُورِ وَأَفَاتِ الدُّهُورِ وَأَسْأَلُكَ النَّجَاةَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ مَنْ دَعَا  
 بِهِذَا الدُّعَاءِ كَانَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ شَفِيعَهُ وَقَائِدَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَكَّبَ فِي صُلْبِهِ نُظْفَةَ وَسَمَّاهَا عِنْدَهُ الْحَسَنَ فَجَعَلَهُ نُورًا فِي  
 بِلَادِهِ وَخَلِيفَةً فِي أَرْضِهِ وَعِزًّا لِأُمَّةِ جَدِّهِ وَهَادِيًّا لِشَيْعَتِهِ وَشَفِيعًا لَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِ وَنِعْمَةً عَلَى مَنْ خَالَفَهُ وَحُجَّةً لِمَنْ وَالَاهُ بُرْهَانًا لِمَنْ اتَّخَذَهُ إِمَامًا  
 يَقُولُ فِي دُعَائِهَا عَزِيرُ الْعِزِّ فِي عِزِّهِ مَا عَزَّ عَزِيرُ الْعِزِّ فِي عِزِّهِ يَا عَزِيرُ عِزِّي بِعِزِّكَ وَابْتَدِئِي بِنَصْرِكَ وَأَبْعِدْ عَنِّي هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَادْفَعْ عَنِّي بِهِ  
 دَفْعَكَ وَمَنْعْ مَنِّي بِمَنْعِكَ وَاجْعَلْنِي مِنْ خِيَارِ خَلْقِكَ يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا فَرْدُ يَا صَدُّ مَنْ دَعَا بِهِذَا الدُّعَاءِ حَشَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَعَهُ وَنَجَّاهُ مِنَ  
 النَّارِ وَلَوْ وَجَبَتْ عَلَيْهِ وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَكَّبَ فِي

صَلْبِ الْحَسَنِ نُظْفَةً مُبَارَكَةً زَكِيَّةً طَيِّبَةً طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً يَرْضَى بِهَا كُلُّ مُؤْمِنٍ مِمَّنْ قَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ فِي الْوَلَايَةِ وَيَكْفُرُ بِهَا كُلُّ جَا حِدٍ فَهُوَ إِمَامٌ تَقِيٌّ نَقِيٌّ سَائِرٌ مَرْضِيٌّ هَادٍ مَهْدِيٌّ يَحْكُمُ بِالْعَدْلِ وَيَأْمُرُ بِهِ (1): بر جدم رسول خدا وارد شدم در حالیکه ابی بن کعب نزد رسول خدا بود در آن هنگام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به من فرمودند: مرحبا بر تو ای زینت آسمان ها و زمین، ابی بن کعب گفت: یا رسول الله چگونه فردی غیر از شما می تواند زینت آسمان ها و زمین باشد، پیامبر فرمودند: به خدایی که مرا به نبوت مبعوث کرد همانا حسین بن علی در آسمان ها بسیار بالا تر و بزرگ تر از آن است که در زمین می بینید، و همانا در سمت راست عرش الهی حسین بن علی را به عنوان چراغ هدایت و کشتی نجات و امام و پیشوای برحق، عزیز و فاخر و عالم و ذخیره الهی مکتوب داشته اند و همانا در صلب حسین بن علی نطفه ای پاک و مبارک قرار داده شده است و کسانی که به او تمسک جویند در روز محشر مورد شفاعت او قرار خواهند گرفت و سختی قیامت از آن ها برداشته خواهد شد و خداوند به برکت حسین بن علی، دین آن ها را حفظ کند و امور آن ها را آسان نماید و راه آن ها را روشن کند و آن ها را بر دشمنانشان قوی نماید و اسرار آن ها را حفظ کند در این جا بود که ابی بن کعب گفت یا رسول الله چگونه به حسین بن علی تمسک کنیم و او را بخوانیم؟، پیامبر فرمودند: هنگامی که از نماز فارغ می شوی در حالی که نشسته ای بخوان این دعا را  
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ وَمَعَاقِدِ عَرْشِكَ وَسُدَّكَ سَمَاوَاتِكَ وَأَنْبِيَاءِكَ وَرُسُلِكَ أَنْ تَسْتَجِيبَ لِي فَقَدْ رَهَقَنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّئَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ عُسْرِي يُسْرًا، در اینجا است که خداوند کارت را آسان کند و به تو شرح صدر عطا کند و در هنگام جان دادن

ص: 393

1- . مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج 91، ص: 185 به نقل از: ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، عیون أخبار الرضا(علیه السلام)، ج 1 ص: 59-62.



تورا بر شهادت گفت کمک خواهد کرد سپس ابی بن کعب گفت: یا رسول الله آن نکته ای که فرمودید در صلب حبیب ما حسین بن علی است چیست؟ حضرت فرمودند مثل آن نطفه، مثل ماه است و آن نطفه مثل ماه اطراف خود را روشن می سازد و روشن گری می کند و کسی که از آن پیروی کند موفق می شود و کسی که به آن نور پشت کند گمراه می شود، ابی بن کعب گفت: یا رسول الله نام آن چیست؟ حضرت فرمودند: نامش علی است و دعای او **يَا دَائِمُ يَا دَيْمُومُ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا كَاشِفَ الْغَمِّ وَيَا فَارِحَ الْهَمِّ وَيَا بَاعِثَ الرُّسُلِ وَيَا صَادِقَ الْوَعْدِ** و کسی که این گونه خدا را بخواند، خداوند او را در روز محشر با علی بن الحسین محشور می کند در حالی که امام (علیه السلام) در بهشت جلوس دارند، سپس ابی بن کعب گفت یا رسول الله آیا برای آن حضرت جانشین و وصی هست؟، حضرت فرمودند: بلی برای اوست مواریثی از آسمان ها و زمین، ابی گفت یا رسول الله منظور از مواریث چیست؟، حضرت فرمودند: قضاوت به حق و حکم به دیانت و تحلیل و تفسیر احکام و بیان واقعیت ها، ابی گفت: یا رسول الله اسم آن خلف و وصی امام چیست؟ حضرت فرمودند: محمد است و همانا ملائکه در آسمان ها با او مانوسند و در این جا پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) هر کدام از ائمه معصومین (علیهم السلام) را نام بردند و دعاهای خاص آن ها را جداگانه متذکر شدند، و شخصیت والای ائمه (علیهم السلام) و منزلت امام حسین (علیه السلام) را تبیین فرمودند.»

## 68. خطبة امام حسین (علیه السلام)

### اشاره

امام حسین (علیه السلام) برای اصحاب خود و اصحاب حرّ در بیضه (1) خطبه ای خواندند؛ در این خطبه پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ص: 394

1- . بیضه: آبیگره ای بین واقصه و عذیب الهجانان بوده است؛ ر.ک: یا قوت حموی، شهاب الدین، معجم البلدان، ج 1، ص: 532.

ای مردم، رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است: هر کس ببیند سلطان ستم کاری حرام خدا را حلال نموده، عهد الهی را شکسته و با سنت رسول الله مخالفت می ورزد و در میان بندگان خدا به گناه و ستم رفتار می کند، ولی با کردار و گفتار خود بر علیه او قیام نکند، خدا حق دارد او را جایی ببرد که آن سلطان ستم کار را می برد. آگاه باشید که این ها به پیروی از شیطان تن داده اند و اطاعت از خدای رحمان را رها کرده اند، آشکارا فساد می کنند، و به حدود الهی عمل نمی نمایند، فیء [بخشی از بیت المال مسلمین] را به خود اختصاص داده اند، و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده اند، و من برای تغییر این وضعیت سزاوارترم. نامه هایی که به من رسیده و فرستادگانی که نزد من آمده اند خبر از بیعت شما و این که مرا تسلیم [دشمن نمی کنید] و تنها نمی گذارید، می داده اند، حال اگر به بیعت خود پایبند بمانید کار عاقلانه ای کرده اید، چرا که من حسین بن علی، پسر فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هستم، جانم با نفوس شما و خانواده ام با خاندان شماست، من برای شما اسوه هستم، و اگر این کار را انجام ندهید و عهد خودتان را نقض کنید و بیعتم را از گردن خودتان بگیریید قسم به جانم که این عمل از شما هیچ بعید نیست، چرا که با پدر و برادر و پسر عمویم مسلم همین گونه کرده اید، فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد؛ [و اگر این عمل را به فرجام برسانید] سعادت خودتان را از دست داده نصیبتان را از بین برده اید [چرا که] «هر کس که عهدشکنی کند بر علیه خویش پیمان شکنی کرده است»<sup>(1)</sup> و به زودی خداوند، مرا از شما بی نیاز خواهد گردانید. و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.<sup>(2)</sup>

ص: 395

---

1- .فتح/10.

2- .طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، ج 5، ص: 403.

همین طور که حرّ حرکت می کرد و همراه [حسین(علیه السلام)] می رفت، به [حضرت] گفت: ای حسین تو را به خدا به فکر جانت باش، من گواهی می دهم که اگر به جنگی آن ها نیز با تو می جنگند و اگر با تو جنگ کنند به نظرم می رسد حتماً هلاک خواهی شد! حسین(علیه السلام) فرمود: مرا از مرگ می ترسانی؟! نمی دانم به شما چه بگویم! لکن آن چه را که [آن مرد اوسی] به [پسر عموی]ش گفته برای من می گویم، آن مرد اوسی می خواست رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) را یاری کند که با [پسر عموی]ش روبرو شد، پسر عموی]ش گفت: کجا می روی؟ کشته خواهی شد! [مرد اوسی در پاسخ] گفت: من حتماً خواهم رفت، چرا که اگر جوانی با نیت پاک در راه اسلام جهاد کند و با جان خود با مردان صالح هم دردی نماید و از گنه کارانی که فریب کاری کرده و زورگویی می کنند دوری نماید. مرگ بر او ننگ و عار نخواهد بود، وقتی حرّ این پاسخ را شنید از حسین(علیه السلام) دور شد و با اصحابش از کناری راه می رفت و حسین(علیه السلام) از طرف دیگری، تا این که به عذیب الهجانات منتهی شدند(1). (2)

### سخنان ابن عباس پس از شهادت امام حسین(علیه السلام)

سلیم می گوید: وقتی امام حسین(علیه السلام) به شهادت رسید ابن عباس به شدت گریه کرد و سپس گفت: چه چیزها که این امت بعد از پیامبرش دید! خدایا من تو را شاهد می گیرم که من دوست دار علی بن ابی طالب و فرزندانش هستم و از دشمنان او و دشمنان فرزندانش بیزارم، و در مقابل امر آنان تسلیم هستم.

والحمد لله رب العالمین

ص: 396

1- . همان، ج 5، ص: 404.

2- . سلیمانی، جواد، نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا (ترجمه وقعة الطف)، ص: 109.

### فهرست منابع و مآخذ

۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة اللہ، شرح نهج البلاغه، تهران، آوندانديش، ۱۳۷۹ش.
۲. ابن بابويه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، معانی الاخبار، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۱ش.
۳. ابن بابويه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، الخصال، تهران، دارالکتب العلمیة، ۱۳۶۳ش.
۴. ابن بابويه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، آمالی، قم، نشر وحدت بخش، ۱۳۸۴ش.
۵. ابن بابويه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ش.
۶. ابن بابويه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، کمال الدین، تهران، کتابفروسی اسلامیة، ۱۳۷۸ش.
۷. ابن بابويه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۱ش.

٨. ابن شهر آشوب مازندراني، محمد بن علي، مناقب آل أبي طالب عليه السلام، بيروت، دار المرتضى، ١٤٢٨ق.
٩. ابى الحسين مسلم بن الحجاج، الجامع الصحيح، بيروت، دارالمعرفة، بي تا.
١٥. ابى عبدالله محمد بن اسماعيل البخارى، الجامع الصحيح، بيروت، دارالمعرفة، ١٤٢٥ق.
١١. انصارى زنجاني، اسماعيل، أسرار آل محمد (عل) (ترجمه كتاب سليم بن قيس هلالى؛ اولين كتاب شيعه در زمان اميرالمؤمنين على (ع))، قم، انتشارات دليل ما، ١٣٨٥ش.
١٢. آلوسى، محمود بن عبدالله، روح المعانى، قم، مركز اطلاعات و مدارك اسلامى، ١٣٨٧ش.
١٣. بجرانى، هاشم بن سليمان، البرهان فى تفسير القرآن، قم، دارالمجتبى، ١٤٢٧ق.
١٤. ترمذى، محمد بن عيسى، الجامع الصحيح، بيروت، دارالمعرفة، بي تا.
١٥. حرّ عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعه، قم، مؤسسة آل البيت (عليهم السلام)، لاحياء التراث، ١٣٦٨ش.
١٦. حقى برسوى، اسماعيل بن مصطفى، تفسير روح البيان، بيروت، دارالفكر، بي تا.
١٧. حلبى، على بن ابراهيم، السيرة الحلبية فى سيرة الأمين المأمون، بيروت، دارالمعرفة، ١٤٥٥ق.
١٨. حويزى، عبدعلى بن جمعه، نور الثقلين، قم، نويد اسلام، ١٣٩١ش.
١٩. خزانلى، محمد، اعلام قرآن، تهران، اميركبير، ١٣٧٨ش.
٢٥. راغب اصفهانى، مفردات الفاظ القرآن، تهران، مرتضوى، ١٣٧٣ش.

۲۱. رسولی محلاتی، هاشم، تاریخ انبیاء؛ قصص قرآن از آدم (ع)، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲ش.

۲۲. رضا، محمد رشید، المنار، قاهره، دارالنشر للجامعات، ۱۴۲۸ق.

۲۳. سلیمانی، جواد، نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا (ترجمه وقعة الطف)، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۷ش.

۲۴. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ق.

۲۵. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، قم، دارالثقلین، ۱۴۱۹ق.

۲۶. طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمد باقر، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۹۳ش.

۲۷. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، قم، دار الأسوه، ۱۳۷۴ش.

۲۸. طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، نشر فراهانی، تهران، ۱۳۷۵ش.

۲۹. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل والملوک، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۹ق.

۳۰. طوسی، محمد بن حسن، آمالی، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۳۴ق.

۳۱. طیب، عبدالحسین، اطلب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، نشر اسلام، ۱۳۶۶ش.

۳۲. علم الهدی، سید مرتضی، تنزیه الانبیاء، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۹ق.

۳۳. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، قم، چاپخانه علمیه، بی تا.

٣٤. فخررازی، محمد بن عمر، التفسیر الكبير، تهران، دارالکتب العلمیه، ١٣٦٧ ش.
٣٥. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، بیروت، المكتبة العصرية، ١٤٢٧ ق.
٣٦. قمی، عباس، سفینة البحار، قم، دارالاسوه، ١٣٧٣ ش.
٣٧. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، بی تا.
٣٨. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، قم، دارالاسوه، ١٣٧٥ ش.
٣٩. کلینی، محمد بن یعقوب، روضة الکافی، تهران، اسلامیه، ١٣٨٢ ق.
٤٠. کاشانی، فتح الله بن شکرالله، منهج الصادقین، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ١٣٤٤ ش.
٤١. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، تهران، اسلامیه، ١٢٩٤ ق.
٤٢. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، مترجم: رسولی محلاتی، قم، کنگره شیخ مفید، ١٤١٣ ق.
٤٣. مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ١٣٧٢ ش.
٤٤. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ١٤٠٨ ق.
٤٥. وجدی، محمد فرید، دائرة المعارف قرن، بیروت، دار المعرفة، ١٩٧١ ق.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

